



مركز  
للبحوث والتحريات الكمبيوترية

اصبهان

للغات



اشرافيية  
عليه صلوات الله  
عليه و آله

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

السيف الصريح

لنور محمد علي الخليلي

تأليف

أحمد محمد الخليلي

الشيخ محمد بن عبد الجبار الخليلي

تأليف

محمد بن عبد الجبار

الطبعة الأولى: ١٩٧٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# السيف الصنيع لرقاب منكرى علم البديع

كاتب:

محمد رضا النجفي الاصفهاني

نشرت في الطباعة:

مكتبة الادبية المختصة

رقمي الناشر:

مركز القائمية باصفهان للتحريات الكمبيوترية

# الفهرس

5	الفهرس
10	السَّيْفُ الصَّنِيعُ لِرَقَابِ مَنْكَرَى عِلْمِ الْبِدِيعِ
10	هوية الكتاب
10	اشاره
14	فهرست
20	مقدمه مصحح
20	اشاره
24	1. مؤلّف
24	اشاره
25	1 - 1. ولادت
25	1 - 2. خاندان و نياکان
27	1 - 3. دوران خردی در نجف اشرف
28	1 - 4. بازگشت موقت به اصفهان و آغاز تحصیلات رسمی
28	1 - 5. هجرت به نجف اشرف
32	1 - 6. اجازات
32	1 - 7. تدریس در نجف اشرف
33	1 - 8. هجرت به کربلاى معلی
33	1 - 9. بازگشت به اصفهان
36	1 - 10. نخستین سفر به قم
36	1 - 11. بازگشت به اصفهان
36	1 - 12. دومین سفر به شهر قم
37	1 - 13. بازگشت مجدد به اصفهان
37	1 - 14. علامه نجفی در آئینه سخن بزرگان

الف: سخن آية الله العظمى علامه سيد حسن صدر كاظميني رحمه الله ..... 37

ب: سخن شيخ مؤسس علامه حائري يزدي رحمه الله ..... 38

ج: سخن علامه سماوي رحمه الله ..... 38

د: سخن علامه شيخ آقابرگ طهراني رحمه الله ..... 39

ل: سخن امام خميني رحمه الله ..... 39

ي: سخن آية الله العظمى مرعشي نجفي رحمه الله ..... 39

15 - 1. آثار ..... 41

اشاره ..... 41

فهرست موضوعي آثار علامه نجفي ..... 42

الف: حديث ..... 42

ب: فقه ..... 42

ج: اصول فقه ..... 42

د: فلسفه و كلام ..... 43

ر: عرفان و معارف الهية ..... 43

س: ادبيات ..... 43

ص: رياضيات ..... 43

ع: تراجم ..... 43

ك: إجازات ..... 45

ل: كتابشناسي ..... 45

ي: چند دانشي ..... 45

16 - 1. شاگردان ..... 45

17 - 1. فوت ..... 49

18 - 1. گاه شمار زندگي علامه نجفي ..... 50

2. مؤلف و علوم ادبي ..... 51

51 ..... اشاره

51 ..... 1 - 2. علائق ادبی علامه نجفی

52 ..... 2 - 2. آموزش دقایق شعر و ادب عربی

55 ..... 3 - 2. حضور در مجالس ادبی نجف اشرف

57 ..... 4 - 2. ژرفکاو دانی در حوزه ادب عرب

58 ..... 5 - 2. خصائص ادب علامه نجفی

58 ..... اشاره

58 ..... الف 5 - 2. غنای خزانه لغوی

59 ..... ب 5 - 2. پرهیز از دوزبانه نگاری

60 ..... ج 5 - 2. عنایت تام به صنایع بدیعی

61 ..... د 5 - 2. غنای معنوی

61 ..... س 5 - 2. لطف معانی

62 ..... م 5 - 2. گستردگی حیطه

62 ..... ی 5 - 2. تمایل به ثر فتی

64 ..... 3. مؤلف

64 ..... اشاره

64 ..... 1 - 3. نام رساله

66 ..... 2 - 3. بستر آفرینش رساله حاضر

69 ..... 3 - 3. تاریخ تدوین رساله

69 ..... 4 - 3. ویژگیهای نثر رساله

69 ..... اشاره

70 ..... الف 4 - 3. مفردات رساله

70 ..... ب 4 - 3. نثر رساله

71 ..... 5 - 3. رساله حاضر در آینه سخن بزرگان

72 ..... 6 - 3. درونمایه رساله

72	..... اشاره
72	..... الف 6 - 3. تبیین درونمایه و خطّ سیر رساله
78	..... ب 6 - 3. تحریری کوتاه از بند پیشین
80	..... 7 - 3. در باره قصیده «تنصّر»
81	..... 4. سازواره تحقیق و تصحیح رساله حاضر
88	..... نصّ الكتاب
88	..... اشاره
98	..... فَضْلٌ
117	..... وَفَذَلِكَ الْمَقَامُ
122	..... رُجْعٌ
131	..... وَفَذَلِكَ الْمَقَامُ
132	..... فَضْلٌ
138	..... فَضْلٌ
148	..... رُجْعٌ إِلَى مَا كُنَّا بِصَدَدِهِ
149	..... فَضْلٌ
153	..... فَضْلٌ
156	..... فَضْلٌ
157	..... فَضْلٌ
177	..... فَضْلٌ
198	..... ثَبَّتَ مَعَانِي غَرِيبِ اللُّغَاتِ
250	..... التعلیقات على النصّ
340	..... الفهارس الفنيّة
340	..... اشاره
342	..... أولاً: فهرس الآيات القرآنية
342	..... ثانياً: فهرس الأسماء الأعلام



349 ..... ثالثاً: فهرس الأشعار

349 ..... أولاً: الأبيات

358 ..... ثانياً: المصاريح

361 ..... فهرس مصادر التحقيق و التعليق

370 ..... تعريف مركز

## السيف الصنيع لرقاب منكرى علم البديع

### هوية الكتاب

بطاقة تعريف: ابوالمجد، محمدرضا، 1247 - 1322.

عنوان واسم المؤلف: السيف الصنيع لرقاب منكرى علم البديع/ تاليف: محمد رضا النجفي الاصفهاني ؛ التحقيق: مجيد هادي زاده.

تفاصيل المنشور: قم: مكتبة الادبية المختصة، 1427ق.= 1385.

مواصفات المظهر: 320ص.

شابك : 15000 ريال: 4-85-8629-964

حالة الاستماع: الاستعانة بمصادر خارجية/ تحت التوثيق

لسان : العربية.

ملحوظة: قائمة المصطلحات.

ملحوظة: فهرس: ص. [314] - 320.

ملحوظة: حساب تعريفي.

موضوع : ابوالمجد، محمدرضا، 1247 - 1322. -- السيرة الذاتية

موضوع : اللغة العربية -- بديع

اللغة العربية -- المعاني والتعبير

المعرف المضاف: هادي زاده، مجيد، 1349 -

ترتيب الكونجرس: PJA2038/الف8س9 1385

تصنيف ديوي: 808/04927

رقم البليوغرافيا الوطنية: 8 7 9 4 4 0 1

ص: 1

اشاره







مقدمه مصحح

پیشنوشت 11

1. مؤلف 13

1-1 ولادت 14

1-2 خاندان و نیاکان 14

1-3 دوران خردی در نجف اشرف 16

1-4 بازگشت موقت به اصفهان و آغاز تحصیلات رسمی 17

1-5 هجرت به نجف اشرف 17

1-6 اجازات 21

1-7 تدریس در نجف اشرف 21

1-8 هجرت به کربلای معلی 22

1-9 بازگشت به اصفهان 22

1-10 نخستین سفر به قم 25

1-11 بازگشت به اصفهان 25

1-12 دومین سفر به شهر قم 25

ص: 5

13 - 1 بازگشت مجدد به اصفهان 26

14 - 1 علامه نجفی در آئینه سخن بزرگان 26

15 - 1 آثار 30

16 - 1 شاگردان 33

17 - 1 فوت 36

18 - 1 گاه شمار زندگی علامه نجفی 37

2. مؤلف و علوم ادبی 38

1 - 2 علائق ادبی علامه نجفی 38

2 - 2 آموزش دقائق شعر و ادب عربی 39

3 - 2 حضور در مجالس ادبی نجف اشرف 42

4 - 2 ژرفکاوی دائمی در حوزه ادب عرب 44

5 - 2 خصائص ادب علامه نجفی 45

الف 5 - 2 غنای خزانه لغوی 45

ب 5 - 2 پرهیز از دوزبانه نگاری 46

ج 5 - 2 عنایت تمام به صنایع بدیعی 47

د 5 - 2 غنای معنوی 48

س 5 - 2 لطف معانی 48

م 5 - 2 گستردگی حیطة 49

ی 5 - 2 تمایل به نثر فنی 49

3. مؤلف 51

1 - 3 نام رساله 51

2- 3 بستر آفرینش رساله حاضر 53

3- 3 تاریخ تدوین رساله 56

ص: 6



4 - 3 ویژگیهای نثر رساله 56

الف 4 - 3 مفردات رساله 57

ب 4 - 3 نثر رساله 57

5 - 3 رساله حاضر در آئینه سخن بزرگان 58

6 - 3 درونمایه رساله 59

الف 6 - 3 تبیین درونمایه و خط سیر رساله 59

ب 6 - 3 تحریری کوتاه از بند پیشین 65

7 - 3 در باره قصیده «تنصّر» 67

4. سازواره تحقیق و تصحیح رساله حاضر 68

نصّ الكتاب 75

فصل 85

فذلکة المقام 104

رجع 109

فذلکة المقام 118

فصل 119

فصل 125

رجع إلى ما کنا بصدده 135

فصل 136

فصل 140

فصل 143

فصل 144



[رواية قصيدة «التنصّر»] 180

ثَبَّتَ معاني غرُب الألفاظ 185

التعليقات على النصّ 213

الفهارس الفنيّة 303

فهرس الآيات 305

فهرس الأعلام 305

فهرس الأشعار 308

أولاً: فهرس الآيات 308

ثانياً: فهرس المصاريح 311

فهرس مصادر التحقيق و التعليق 313

ص: 8





اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُؤَدِّبِ الْعَالَمِينَ، مَبْتَدِءِ كَلِمَاتِكَ وَخَيْرِ جَمَلَةِ إِجَادِكَ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى الَّذِي أَدَّبَهُ رَبُّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ؛ وَعَلَى آلِهِ الَّذِينَ هُمْ رَافِعُوا لَوَاءَ شَرَعِهِ وَمُؤَدِّبُوا أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

«السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع»<sup>(1)</sup> عنوان رساله ای است کم برگ - امّا پربار - ، ریخته خامه علامه ذوفنون آیه الله العظمی شیخ ابوالمجد محمد رضا نجفی اصفهانی رحمه الله. این رساله، که بهمراه چند اثر ادبی دیگر مؤلف، نشان از دل بستگی های ادب پژوهانه او دارد، به ویژه نمایشگر آخرین حلقه های زنجیره ای است، که در درازنای چند قرن در حوزه کرمانند نجف اشرف، گوشه ای از میراث فرهنگی جهان تشیع را در خود حفظ کرد، و در غنای آن کوشید. و - افسوس! - که در یکی دو قرن گذشته به سردی گرائید، و - صد افسوس! - در چند دهه اخیر، کمتر نشانی از آن به جای نماند. «میراث ادبی و ادب پژوهی شیعه» که چندین قرن در گهواره های بزرگ فرهنگ تشیع - همچون ری، حلّه، جبل عامل و نجف اشرف - رو به تکامل داشت، در شمار زوایائی از این فرهنگ روحبخش و جانفزاست، که در دوره معاصر، با عنایت ویژه دانشیان و

ص: 11

---

1- در باره این نام، در همین مقدمه به تفصیل سخن خواهم داشت.

دانش پژوهان به فقه و اصول آن، رو به خمودی نهاده است؛ و اگر هنوز گه گاه در گوشه و کنار تلاشی در غنای شماری از جنبه های این فرهنگ - همچون حدیث پژوهی، تراجم نویسی، بررسی های رجالی و ... - در کار است، اما حوزه ادبی این فرهنگ کرامند، امروزه به تدریس و تدرّس پاره ای درسنامه های صرفی، نحوی و بلاغی محدود شده؛ و «جریان ادبی و ادب پژوهی حوزه تمدن شیعی»، چنان رنگ باخته است که - دریغ - نمی توان این جریان را، در شمار جریانهای علمی حاضر در بستر اندیشه شیعی به شمار آورد.

و رساله حاضر در شمار آخرین تلاشهای عرضه شده در این جریان، نگاهبان میراثی است کهن و پرشکوه؛ و هم از اینروست که به پندار راقم این سطور، هم سخت نگاهداشتنی است، و هم بر رسیدن و برکاویدن آن - دست کم - بخشی از آن حوزه غنی فکری - فرهنگی را در این روزگار که پژمردگی و افسردگی، در میان بسیاری از طالبان علم، نهادینه شده است؛ به نمایش در می آورد. و هرگاه مصحح با خود پنداشته است، که عرضه عمومی این رساله، می تواند در احیای آن حرکت درخشان نقشی بازی کند، کامه خود را سخت شیرین یافته و موفق علی الاطلاق را بر این توفیق ثنا خوانده است.

\*\*\*

چهار نگاه کوتاه به «مؤلف»، «مؤلف و علوم ادبی»، «مؤلف» و «سازواره تحقیق و تصحیح رساله حاضر»؛ شالوده مقدمه مصحح را تشکیل می دهد. نگاهی اختصار گرایانه به زندگینامه مؤلف، دیدگاههای ادبی او، و زان پس تبیین اجمالی درونمایه این رساله، تلاشی است که این مصحح انجام آن را در راستای شناساندن کتاب، بر خود فرض می داند؛ و امید که خواننده ارجمند او را در انجام این واجب، ناتوان نیابد. این مقدمه به توفیق حضرت حق - جلّ و علا - با نمودن آنچه در مسیر این تصحیح انجام شده است، به پایان خواهد رسید، و نصّ محقق کتاب فراروی دیده خواننده عزیز، قرار

## 1. مؤلّف

### اشاره

اگر چه در یکی دو دهه گذشته، در چند اثر مستقل (1) و نیز در مقدّمه های برخی از آثار چاپ شده مؤلّف (2)، زندگینامه ایشان - به اجمال و یا به تفصیل - عرضه شده است، امّا تا خواننده عزیزی که رساله حاضر را به عنوان معرّف مؤلّف در دست دارد، از شناختی کوتاه نسبت به ایشان محروم نماند، در این بخش نگاهی گذرا به زیست نامه آن بزرگمرد خواهم داشت. بلافاصله بیفزایم که در این زیست نامه، بیشتر به جنبه

ص: 13

1- همچون: الف: رساله پربرگ و پر بار «بیان مجد النبلاء در احوالات شیخ ابوالمجد محمدالرضا». این رساله، هشتمین بخش از کتاب بزرگ سه جلدی «بیان سبل الهدایة فی ذکر أعقاب صاحب الهدایة» - که به هنگام چاپ «تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر» خواننده شده است - را تشکیل می دهد. مورّخ محقّق متتبع، مرحوم استاد سیّد مصلح الدین مهدوی در این بخش - که بیش از 220 صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است -، به تفصیل از زندگینامه و سوانح حیات علامه نجفی سخن گفته اند. این کتاب، مهمترین منبع راقم این سطور بوده است. در این مقدّمه، زین پس از این کتاب با عنوان کوتاه «تاریخ علمی...» یاد خواهم کرد. ب: فصل چهارم کتاب «قبیله عالمان دین»، نگاشته فاضل دانشور حضرت حجّة الاسلام و المسلمین شیخ هادی نجفی از احفاد مؤلّف؛ که تصحیح رساله حاضر نیز به دعوت و پیشنهاد ایشان صورت گرفته است.

2- همچون: الف: مقدّمه دراز دامنی که بر پیشانی چاپ جدید «وقایة الأذهان» مؤلّف نشسته است. در این چاپ، صاحب این مقدّمه معرّفی نشده است. ب: مقدّمه جناب شیخ هادی نجفی، بر چاپ اول از چهارمین عرضه رساله «امجدیّه» علامه نجفی. این مقدّمه، گزینه ای است از همان فصل چهارم کتاب «قبیله عالمان دین» ایشان، که در پاورقی پیشین، به آن اشاره کردم.



ادب آموزی مؤلف و ادب پژوهی او خواهم پرداخت، چه بدون تردید این زاویه در شمار زوایای مغفول شخصیت اوست، و می‌پندارم که مقدمه این رساله - که زائیده این زاویه است -، توجه بیشتری نسبت به آن را می‌طلبد.

## 1-1. ولادت

علامه شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی رحمه الله، در پیش از ظهر روز جمعه بیستم ماه محرم (1) سال 1287 ه.ق. در خانواده ای برومند که رخت از اصفهان به نجف اشرف برکشیده بود، در محله العماره این شهر مقدس، به دنیا آمد. او خود در زندگینامه خودنوشتی که بدعوت علامه مرحوم مدرّس تبریزی رحمه الله - برای درج در کتاب «ریحانة الأدب» - نگاشت، چنین به زمان ولادت خود اشاره می‌کند:

وإذا عددت سنّی ثمّ نقصتها \*\*\* زمن الهموم قتلک ساعة مولدي (2)

## 2-1. خاندان و نیاکان

علامه نجفی، برخاسته از خاندانی است که نسب به ایل «استاجلو» می‌برد. گویا جدّ اعلاي این خاندان حاج محمدرحیم بیک - متوفای 1217 ه.ق. نجف اشرف - نخستین عضو خاندان است که با اعراض از ایل، در اصفهان و نجف اشرف سکونت گزید و زان پس اخلاف او «اصفهان‌ی» خوانده می‌شدند.

پدر علامه نجفی، مرحوم آية الله العظمی حاج شیخ محمد حسین نجفی

ص: 14

---

1- اگر چه در صفحه 432 ج 2 «تاریخ علمی...» به نقل از خود علامه نجفی، ماه ولادت ایشان را محرم دانسته‌اند، اما در ص 222 همین جلد به اشتباه، ایشان را متولّد ماه «شعبان» و نه «محرم» خوانده‌اند.

2- نصّ این زندگینامه خودنوشت، در «ریحانة الأدب» نقل نشده است؛ اما بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 431. نیز: «دیوان ابي

المجد» مقدمه مصحّح ص 12 پاورقی 1 - بیفزایم که این بیت، در متن دیوان ایشان وارد نشده است - ؛ «وقایة الأذهان» مقدمه ص 26 پاورقی 1.

اصفهانى رحمه الله - متولد 1266 ه.ق. اصفهان، متوفای 1308 ه.ق. نجف اشرف - از مجتهدان بزرگ و سالکان گرمپوي وادي حقيقت، در دو ساحت علم و عمل سخت نامبردار بود. از او آثاری چند برجای مانده است که فراتر از همه، تفسیری است که با طرحی گسترده به گونه سنتی بر قرآن کریم می نگاشت (1). اگر چه او تنها موفق به تدوین مقدمات این تفسیر و نیز تحریر تفسیر سوره مبارکه حمد و 22 آیه نخست سوره بقره شد، اما همین مقدار - که به اعتقاد مرحوم علامه حاج شیخ عباس قمی رحمه الله: «اگر تمام می گشت، جامع بسیاری از علوم قرآن می گشت» (2) -، نشان از بهره های وافر علمی و معرفتی ایشان دارد.

جدّ علامه نجفی، مرحوم آیت الله العظمی علامه حاج شیخ محمد باقر نجفی اصفهانی رحمه الله - متولد 1234 ه.ق. اصفهان، متوفای 1301 ه.ق. نجف اشرف -، از شاگردان برجسته نخستین دوران تدریس استاد المتأخرین حضرت شیخ اعظم انصاری رحمه الله است، که سرانجام به دریافت اجازه نقل روایت از آن استاد بی مانند، سرفراز شد. گویا رساله بزرگ «شرح حجّية المظنّة من هداية المسترشدين» ایشان نیز، برگرفته از همان سلسله دروس استاد باشد.

پدر ایشان - : جدّ اعلاي علامه نجفی - مرحوم آیت الله العظمی علامه کبیر حاج شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی رحمه الله - متولد حوالی 1185 ه.ق. گویا ایوان کیف، متوفای 1248 ه.ق. اصفهان - که به نزد دانشیان متأخر «صاحب الهدایة» (3) خوانده میشود نیز، گذشته از مقام والای فقاہت، در شمار سترگ ترین محققان در مبانی علم

ص: 15

---

1- این تفسیر، ابتداءً از سوی مؤلف به نام خاصّی خوانده نشده بود، اما یکصدسالی پس از فوت او، بوسیله یکی از احفادش «مجدالبیان» نام گرفت.

2- بنگرید: «الفوائد الرضویة» ص 529.

3- توضیحی مختصر در باره «هدایة المسترشدين» را بنگرید به: رساله حاضر، بخش «التعلیقات علی النصّ» تعلیقه 4.

اصول قرار دارد؛ و شماری از بزرگان، او و شیخ اعظم انصاری رحمه الله را، محققان علی الإطلاق در دو حیطة «مباحث الفاظ» و «اصول عملیه» آن دانش، می خوانند.

این خاندان پس از شیخ محمّد تقی، به «آل صاحب الحاشیة» و یا «آل صاحب الهدایة» نامبردار شد، و بدون تردید در شمار چند بیت بزرگ علمی شیعه که همواره گهواره رشد مجتهدانی صاحب اثر و نامور بوده است، قرار گرفت. پیشوای کتابشناسان و بزرگ معرّف میراث مکتوب شیعه حضرت علامه شیخ آقابزرگ تهرانی رحمه الله، در معرّفی این خاندان، چنین نگاشته است:

«آل صاحب الحاشیة. بیت علم جلیل فی اصفهان یعدّ من أشرفها وأعرفها فی الفضل، فقد نبغ فیہ جمّع من فطاحل العلماء ورجال الدین الأفاضل، كما قضوا دورًا مهمًّا فی خدمة الشریعة و نالوا الرئاسة العامّة، لا فی اصفهان فحسب بل فی ایران مطلقاً»<sup>(1)</sup>.

علامه نجفی، به واسطه مادر نیز نسب به علامه سیّد محمّد علی رحمه الله - معروف به آقا مجتهد - فرزند علامه کبیر سیّد صدرالدین عاملی رحمه الله می برد؛ و بواسطه مادران پدرانش نیز، نسب به گروهی از بزرگان طراز اول تاریخ تشیّع، همچون فقیه بی نظیر شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی رحمه الله، می رسانید.

### 3-1. دوران خردی در نجف اشرف

از دقائق این دوران از زندگی علامه نجفی، خبری بدست نداریم. اما واضح است که ذهن جستجوگر او - که سالیانی بعد مورد اعجاب اعلام آن شهر مقدّس قرار گرفت -، او را به مجالس علمی - ادبی فرامیخوانده است. و همین محیط علمی بهمراه رشد در چنان خانواده ای، بدون تردید در تکوین شخصیت ایشان سخت مؤثر بوده است.

ص: 16

---

1- بنگرید: «تقباء البشر» ج 2 ص 748.

#### 4 - 1. بازگشت موقت به اصفهان و آغاز تحصیلات رسمی

علامه نجفی به سال 1296 ه. ق. آنگاه که 9 سالگی بیشتر نداشت، به همراه خانواده به اصفهان بازگشت. در این دوران - که می توان آن را دوره زعامت دینی جدّ ایشان در اصفهان خواند -، در این شهر به تحصیل پرداخت و شماری از علوم مقدماتی حوزه دانش اسلامی را، در محضر اساتیدی - که از کیستی آنان اطلاعی نداریم - فراگرفت.

#### 5 - 1. هجرت به نجف اشرف

علامه نجفی، در ماه ذی حجه سال 1300 ه. ق. در حالی که نوجوانی سیزده ساله بود، به همراه پدر و جد بزرگوارش به نجف اشرف هجرت کرد. این سفر، «سفر درگذشت» جدّ او علامه شیخ محمدباقر نجفی رحمه الله بود، که علیرغم مخالفت اهالی اصفهان، شبانه و به سرعت انجام گرفت. و پس از مدّتی کوتاه با دفن او در نجف اشرف، علّت تأکید او بر تسریع در این سفر بر همگان آشکار شد.

این سفر برای ایشان 32 سال به طول انجامید، و در طی آن این نوجوان لاغر نحیف، به یکی از اسطوانه های علمی نامبردار آن شهر تبدیل شد.

در این دوران، او نخست به تحصیل متون ابتدائی فقه و اصول و نیز دوره تخصصی علم نحو پرداخت. از اساتید این دوره او، علامه سیّد ابراهیم قزوینی رحمه الله را می شناسیم، که گذشته از متونی همچون «نجات العباد» - که بعدها مجموعه ای از حواشی بر سراسر آن، و نیز شرحی مستقل بر بخشی از آن نگاشت (1) -، بخش اصول کتاب «معالم الدین» و «شرح لمعه دمشقیّه»، علم نحو را نیز به حدّ کمال در محضر او فراگرفت. علامه قزوینی رحمه الله در شمار ائمه جماعت حرم منور حضرت عباس علیه السلام بود، و در هفتم

ص: 17

---

1- در باره این شرح، پس از این در بخش «تالیفات» علامه نجفی، سخن خواهم داشت.

ربیع الثانی سال 1360 ه.ق. در همان کربلائی معلّی، درگذشت(1).

عَلّامه نجفی خود در وصف این دروه «خارج نحوی» که در محضر این استاد آموخته است، چنین می نگارد:

«حضرت علیه علم النحو من غیر کتاب، فأفادني ما أنساني صاحب «الكتاب». لورآه سیبویه لا تُخذ ابراهیم فیه خلیلاً!»(2).

از همین عبارت، مقدار ارادت او نسبت به این استاد نیز، آشکار می شود.

این مجلس درس، بدون تردید در نجف اشرف بوده است، چه ایشان خود در زیست نامه دیگری که از خود پرداخت و برای عَلّامه شیخ رضا شبیبی رحمه الله ارسال کرد، بوضوح می نگارد:

«... و بعد سنین رجعت إلى النجف... و قرأت النحو من غیر کتاب و «معالم الأصول» و «الروضة في شرح اللمعة» علی السید ابراهیم القزوینی»(3).

از اینرو، سخن برخی از معاصران که مکان این مجلس را، اصفهان دانسته اند(4)، صحیح نمی نماید.

پس از آن، به تلمذ در محضر شماری دیگر از ناموران حوزه نجف اشرف پرداخت. این تلمذ گذشته از علوم رسمی فقه و اصول، علمی همچون عروض، فنّ شعر، فلسفه، ریاضی، درایة الحدیث و تفسیر را نیز، در بر می گیرد. اشاره کوتاه زیرین، دانشهائی که او در این دوران فراگرفت، و نیز اساتید او در این علوم را، باز می نماید:

الف: علم عروض

ص: 18

---

1- بنگرید: «نقباء البشر» ج 1 ص 24 شماره 61.

2- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 433.

3- بنگرید: «أعیان الشیعة» ج 7 ص 16 ستون 1.

4- بنگرید: مقدّمه مصحّح «دیوان ابي المجد» ص 13، نیز مقدّمه «وقایة الأذهان» ص 27.

عَلَّامَهُ آيَةُ اللَّهِ مَلَّافَتِحِ اللَّهِ شَرِيعَتِ أَصْفَهَانِي رَحْمَةِ اللَّهِ.

ب: علم اخلاق

حاج شیخ محمدباقر بهاری همدانی رحمه الله، از اعظم تلامیذ اخلاقی بزرگ ملاحسینقلی همدانی رحمه الله. عَلَّامَهُ نَجْفِي در اجازاتی که بعدها برای شماری از شاگردان خود نگاشت، بهاری را در شمار مشایخ روایتی خود، یاد می کند. اگر چه دقیقاً نمی دانیم که نجفی برای استفاده در زمینه کدامین علم بمحضر بهاری می شتافته است، اما با توجه به شخصیت خاص عَلَّامَهُ بهاری، می توان پنداشت که شیخ نجفی حدّ اقل در زمینه های اخلاقی از محضر او استفاده کرده است.

ج: ریاضیات

میرزا حبیب الله اراکی معروف به ذوالفنون رحمه الله. به روایت عَلَّامَهُ طهرانی رحمه الله (1)، نجفی ریاضیات را در محضر این استاد آموخته است.

د: هیأت و فلک

میرزا حبیب الله اراکی معروف به ذوالفنون رحمه الله (2).

س: تفسیر قرآن کریم

پدر عَلَّامَهُ اش. او بخشهایی از تفسیر «کشاف» و نیز تمامی «اسرارالتأویل» بیضاوی را، در محضر پدر آموخته است.

د: فلسفه

میرزا حبیب الله اراکی معروف به ذوالفنون رحمه الله (3).

ر: علم الحدیث

عَلَّامَهُ آيَةُ اللَّهِ مَلَّافَتِحِ اللَّهِ شَرِيعَتِ أَصْفَهَانِي رَحْمَةِ اللَّهِ،

حاج میرزا حسین نوری - صاحب «مستدرک الوسائل» - رحمه الله.

ص: 19

1- بنگرید: «تقواء البشر» ج 2 ص 748.

2- بنگرید: همان.

3- بنگرید: نیز همان.

عَلَّامه سَيِّد جعفر بن محمّد حسینی حَلّی رحمه الله، شاعر بزرگ و صاحب دیوان «سحر بابل و سجع البلابل». در این رابطه پس از این سخن خواهم داشت.

ك: اصول فقه، دوره سطح

او «فصول» عمّ اعلايش، و نیز «رسائل» شیخ اعظم را در محضر عَلَّامه آية الله مَلّا فتح الله شریعت اصفهانی رحمه الله، و نیز پدر گرامیش فراگرفت.

ل: اصول فقه، دوره خارج

این دوره را از محضر بزرگانی همچون صاحب «عروة» رحمه الله، صاحب «کفایة» رحمه الله، صاحب «مصباح الفقیه» رحمه الله، عَلَّامه مولی علی بن فتح الله نهاوندی نجفی رحمه الله، و عَلَّامه سَيِّد محمّد فشارکی اصفهانی رحمه الله آموخته است.

ی: فقه، دوره خارج

این دوره را نیز، از محضر اساتید دوره خارج اصول فراگرفت، و بعدها تنها به حوزه درس عَلَّامه فشارکی رحمه الله حاضر می شد.

دوره رسمی تحصیلات عَلَّامه نجفی، با درگذشت استادش آیت الله العظمی عَلَّامه فشارکی اصفهانی، در 6 ذی قعدة سال 1316 ه. ق. به پایان رسید. او خود در این زمینه چنین می نگارد:

«و بعد وفاته لم تكن لي رغبة في الحضور على أحدٍ، فاقترنت على المذاكرات العلمیّة مع فضلاء تلامذته»<sup>(1)</sup>.

بنیان گذار دوره جدید حوزه علمیه قم مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله، و نیز عَلَّامه اصولی کبیر حاج میرزا حسین نائینی رحمه الله، در شمار یاران مجلس مباحثه علمی او در این دوره بوده اند.

ص: 20

بدین ترتیب، دوران تحصیل علامه نجفی در نجف اشرف - که بدون تردید، دوره اصلی تحصیلی او به شمار می آید - ، از اوائل سال 1301 ه.ق. آغاز، و تا آغازین ماه های سال 1316 ه.ق. که به پایان رسید، پانزده سالی از عمر او را به خود اختصاص داده است.

## 6-1. اجازات

علامه نجفی، در دورانی که در نجف اشرف به تحصیل و تدریس اشتغال داشت، از سوی شماری از دانشیان آن روزگار، به صدور اجازات روائی و اجتهادی نائل آمد. این دانشی مردان که «مشایخ» ایشان خوانده می شوند، عبارتند از:

1. مرحوم علامه ملا فتح الله شریعت اصفهانی رحمه الله.

2. مرحوم علامه سید حسن صدر کاظمی رحمه الله.

3. مرحوم علامه میرزا حسین نوری رحمه الله.

4. مرحوم علامه شیخ محمدباقر بهاری همدانی رحمه الله.

5. مرحوم علامه سید محمد قزوینی حلّی رحمه الله.

6. مرحوم علامه سید حسین قزوینی حلّی رحمه الله.

## 7-1. تدریس در نجف اشرف

از چگونگی جلسات تدریس علامه نجفی در آن شهر مقدّس، اطلاعی بدست نداریم. تنها آورده اند که ایشان:

«در نجف اشرف ابتدا سطوح و کتبی مانند «فصول» را تدریس می کردند، و بعد از آن شروع به تدریس خارج نمودند»<sup>(1)</sup>.

ص: 21

---

1- بنگرید: رساله «امجدیه»، مقدّمه مصحّح ص 32.



اما آیا کدام يك از مباحث دو علم فقه و اصول، محور تدریس ایشان بوده؛ نکته ای است که نسبت به آن آگاهی ای نداریم. همانگونه که نسبت به محلّ برگزاری این جلسات و نیز حاضران در آن بی اطلاعیم. هر چند بدون تردید شماری از شاگردان ایشان - که در همین صفحات به تعدادی از آنان اشاره خواهیم کرد - ، در همین دوره محضر او را دریافته اند.

## 8 - 1. هجرت به کربلای معلی

گویا علامه نجفی در سالهای پایانی اقامت در عراق، از نجف اشرف به کربلای معلی کوچیده اند. اگر چه در زیست نامه هائی که برای ایشان تنظیم شده است، و نیز در دو زندگی نامه خودنوشتی که خود پرداخته اند، اشاره ای به این هجرت نیامده است؛ اما یکی از احفاد ایشان، براساس سه قرینه آن شهر مقدّس را آخرین محلّ سکونت ایشان در عراق دانسته است (1).

## 9 - 1. بازگشت به اصفهان

علامه نجفی در سال 1333 ه. ق. پس از آنکه 33 سال در عراق سکونت داشت، به اصفهان بازگشت. در این دوران، او علاوه بر آنکه بعنوان عالمی متخصص در دانشهای گونه گون، شهره مراکز علمی - ادبی نجف و دیگر حوزه های علمی تشیع شده بود، همانگونه که گذشت به دریافت اجازاتی چند نیز نائل آمده بود؛ و از این رو به خوبی می توانست وارث نیاکان دانشورش در حوزه اصفهان باشد. این هجرت - که گویا بدون

ص: 22

---

1- بنگرید: «قبیله عالمان دین» ص 95. بیفزایم که به نظر این راقم، تنها دوّمین قرینه از آن قرائن، مقرون به صحّت می نماید. چه گذشته از عبارت صریح «القاطن فی کربلاء المعلی» که دلالت بر سکونت در آن شهر می کند؛ ارسال نامه هائی از این شهر به دوستان، و یا آغاز هجرت از آن شهر به سوی اصفهان، هیچ دلالتی بر «سکونت» در کربلای معلی ندارد.

برنامه قبلی و تنها در اثر فراگیر شدن جنگ جهانی اول، انجام شد -، در فضائی آکنده از خوف و رعب واقع شد. شیخ نجفی، خود فضائی این سفر را، اینگونه گزارش کرده است:

«... و فيها وقعت الحرب العامة الأروبايئة. فعمّ شرّها الآفاق و سرى شررٌ منها إلى العراق. فسلب فيها الأمانة و تعبأت جنود الأمانة، و كان الحزم المسافرة عنها و البعد ولو ذراعاً منها!». و لكن كانت بمنزلة المحال لانتقطاع الطرق و تراكم الأهوال، و لكن أدركتني العناية الإلهية فهيات كل سبب؛ فخرجت خائفاً أتربّب»<sup>(1)</sup>.

و طرفه آنکه در همین شرائط، او مصاحبت دوست دیرین مرحوم شیخ مؤسس علامه حائری یزدی رحمه الله را رها نکرد، و در طول سفر، این دو بزرگمرد از مصاحبت یکدیگر استفاده ها بردند. مسافرت علامه حائری با رسیدن این کاروان کوچک به سلطان آباد اراک به پایان رسید؛ و پس از آن علامه نجفی خود رو به سوی اصفهان نهاد.

او سرانجام در آغازین روز سال 1334 ه. ق. به اصفهان وارد شد، و زادگاه خود را به عنوان اقامت گاه دائمی برگزید، چه او تا پایان عمر به جز برهه هائی کوتاه که از این شهر خارج شد، هیچ گاه اصفهان را ترک نکرد؛ و - آنگونه که خواهیم دید - سرانجام در همین خاک، برای همیشه آرام گرفت.

به هنگام ورود علامه نجفی به اصفهان، که جنگ جهان گیر اول در اوج التهاب خود بود؛ ریاست مذهبی ایران و نیز هدایت دولت و دولتیان، در دست پرکفایت عمّ او، مرحوم آية الله حاج شیخ نورالله اصفهانی رحمه الله قرار داشت، این دانشمند خلیق که از نبوغ سیاسی ویژه ای نیز برخوردار بود؛ در این زمان با 55 سال سن برادرزاده دانشمندش را جانشینی لایق برای خود یافت. از اینرو، تمامی مناصب خود از جمله امامت، تدریس و عظم و جز آن را به این فاضل جوان سپرد. علامه نجفی، این واقعه را اینچنین گزارش

ص: 23

---

1- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 432.

می کند:

وقد وصلت إليها غرة محرّم سنة 1334 هـ ق. و الرئيس المطاع إذ ذاك لافيها فقط، بل في جميع إيران عمى ثقة الإسلام الحاج شيخ نورالله؛ وهو المدبّر و المدير لشؤون الدولة و الملة في تلك الأيام الحرجة. و فوّض إليّ جميع مناصبه الشرعية من الصلوة في مسجده و التدريس و احقاق الحقوق و الوعظ و غيرها. و بالجملة تعرّف عن جميع شؤونه و فوّضها إليّ»(1).

در این دوران، علامه نجفی علاوه بر اقامه نماز جماعت در مسجد نوی بازار - که در شمار بزرگترین و پر رونقترین مساجد این شهر بود، و گویا تنها نماز صبح را در آن به جماعت برگزار نمی کرد - ؛ به تدریس دوره های خارج فقه و اصول در همین مسجد نیز می پرداخت.

گذشته از این جلسه، حوزه تدریس دوره خارج فقهی نیز در مدرسه صدر بازار اصفهان داشته است. محور این جلسات که عصر هر روز تشکیل می شده، متن کتاب «نجات العباد» نگاشته فقیه سترگ شیخ محمدحسن صاحب جواهر بوده است. نیز در دو روز آخر هفته - که ایّام تعطیلی رسمی حوزه های علمیّه به شمار می آمده است - ، ایشان در منزل، به تدریس علم الحدیث می پرداخته، و شماری از فضلاء آن سامان از این درس بهره ها میبرده اند(2).

در این دروس، او علاوه بر طرح مبانی خود، بویژه به آراء استاد نامورش علامه فشارکی سخت توجه داشته، و گاه به نقل و نقد آن می پرداخته است. نیز شماری از

ص: 24

1- بنگرید: همان.

2- و دریغ که امروزه حوزه علمی شهری که مجلسی ها - رحمهما الله - را در خود پرورش داده است، از نعمت وجود حتّی يك درس حدیث پژوهی و حتّی حدیث خوانی، محروم است. و ای کاش فضلاء این دیار، بهره ای از عمری که امروزه در کار فقه و اصول آن می کنند را، بر پای مبنای اصیل ایندو، یعنی حدیث شریف می نهادند و بساطی می گسترانیدند، تا طالبان جوان نخست عطر کلام معصوم را به جان بنوشند، آنگاه به مباحثه اقوال و آراء اعلام بپردازند.

رسائل فقهی و اصولی او - که زین پس به آن اشاره خواهیم کرد - ، محصول بازنویس دروسی است که در همین ایام القاء کرده است. این سخن، بویژه بر کتاب «نجعة المرتاد في شرح نجاة العباد» او صادق است.

### 10 - 1. نخستین سفر به قم

علّامه نجفی، پنج سالی پس از احیای حوزه علمیه شهر مقدّس قم؛ به سال 1345 ه. ق. بدعوت دوست دیرینه اش مجدّد حوزه شیخ مؤسّس علّامه حائری یزدی رحمه الله، بصورت موقت اصفهان را به سوی قم ترک کرد. این سفر یازده سال پس از ورود او به اصفهان رخ داد و بمدّت یکسال بطول انجامید.

گویا منظور ایشان از این سفر یکساله، تقویت حوزه قم و معاونت آن یار قدیمی بوده است.

بهر روی در این مدّت، علّامه نجفی به تدریس دوره خارج دو علم فقه و اصول در مرکز حوزه عملیه قم - : مدرسه فیضیه - پرداخت. از یادگارهای این سفر ایشان، اجازه نامه حدیثی است که در تاریخ سوّم جمادای دوّم سال 1345 ه. ق. برای علّامه جلیل القدر مرحوم حاج شیخ محمّدباقر کمره ای رحمه الله نگاشته اند.

### 11 - 1. بازگشت به اصفهان

نخستین سفر علّامه نجفی به قم، با یکسال سکونت و تدریس در این شهر به پایان رسید، و ایشان زان پس به اصفهان بازگشت و باز به امامت و تدریس در همان مسجد نوی بازار پرداخت. این مدّت چندان به طول نیانجامید و با دوّمین سفر ایشان به شهر قم به پایان رسید.

### 12 - 1. دوّمین سفر به شهر قم

ص: 25

این سفر، در قالب کاروانی صورت گرفت که در اولین ربیع سال 1346 ه.ق. به زعامت عموی ایشان مرحوم آیه‌الله حاج شیخ نورالله اصفهانی رحمه الله در اعتراض به اقدامات رضاشاه پهلوی، به‌مراه تمامی علما و فضلاء اصفهان، شهر اصفهان را به سوی قم ترک کرد.

این سفرکه تا ماه رجب همین سال به طول انجامید و با درگذشت مرحوم حاج شیخ نورالله - که زعامت معترضین را در دست داشت - به گونه ای نه چندان موفق به پایان رسید نیز، از دوره های تدریس ایشان در آن شهر به حساب می آید. چه در همین مدت کوتاه، مدرسه فیضیه قم شاهد جلسات تدریس خارج فقه و اصول ایشان بوده است.

### 13 - 1. بازگشت مجدد به اصفهان

این سفر کوتاه، آخرین دوره سکونت موقت علامه نجفی در خارج از اصفهان را نشان می دهد. چه پس از آن، ایشان تا پایان عمر هرگز اصفهان را ترک نکرد و به جز برای سفرهای کوتاه مدت زیارتی، از این شهر خارج نشد.

این مدت 16 سال به طول انجامید و با رحلت آن بزرگمرد فرزانه، به پایان رسید.

### 14 - 1. علامه نجفی در آئینه سخن بزرگان

#### اشاره

اگر چه فضل و فضیلت علامه نجفی قولی است که جملگی برآندند، و آوازه اشتهار او به جامعیت و در عین حال تخصص در علوم مختلف، تا روزگار تدوین این مقدمه همچنان پابرجاست؛ اما تا این سطور پریشان نکهتی از سخن بزرگان یابد، این نوشته را به نقل چند گفتار از اساتید، معاصران و تلامذ آن دانشمند خبیر زینت می دهیم.

#### الف: سخن آیه‌الله العظمی علامه سید حسن صدر کاظمینی رحمه الله

این فقیه سترگ که در طبقه اساتید علامه نجفی قرار دارد، در تقریظی که بر کتاب

«نجمۃ المرتاد» ایشان نگاشت (1)، مؤلف را چنین یاد کرد:

«الفاضل النبیل نابغة العصر و وحید الدهر، الفقیه علی التحقیق و المحقق لكل غامضٍ دقیق، الشیخ أبی المجد محمد الرضا الأصفهانی».

### ب: سخن شیخ مؤسس علامه حائری یزدی رحمه الله

از ایشان که از یاران و مصاحبان آن دانشی مرد بوده اند، سخنانی چند در وصف او نقل شده است. در شمار این سخنان است:

«اگر آقا شیخ محمد رضا ذی فنون نبود، شیخ مرتضای زمان مابود» (2)؛

«آقا شیخ محمد رضا شیخ بهائی زمان ما می باشد» (3)؛

«به اعتقاد من، آقای آقا شیخ محمد رضا اول فاضل در کره است و از او بالاتر نیست» (4).

### ج: سخن علامه سماوی رحمه الله

علامه جلیل القدر شیخ محمد سماوی که در شمار یاران علامه نجفی قرار داشته است نیز، در کتاب «الطلیعة من شعراء الشیعة» به توصیف او پرداخته است. این توصیف بنا به نقل علامه امین عاملی چنین است:

«فاضلٌ تلقی الفضل عن أبٍ و جدٍّ و لم یکفه ذلك حتّی سعی فی تحصیله و جدّ، إلى ذکاءٍ ثاقبٍ و نظرٍ صائبٍ و روحٍ خفیفةٍ و حاشیةٍ طبع رقیقةٍ. أتى النجف فارتقى معارج الکمال و زاحم بمناکب الفضل الرجال حتّی بلغ فیہ الآمال...» (5).

ص: 27

---

1- اصل این تقریظ که در حقیقت اجازه اجتهاد و روایتی است که برای ایشان صادر کرد را، بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 240.

2- بنگرید: همان ص 265.

3- بنگرید: همان.

4- بنگرید: رساله «امجدیة»، مقدّمه مصحّح ص 28.

5- بنگرید: «أعیان الشیعة» ج 7 ص 16 ستون 2. پرواضح است که این عبارات، چندان بسامان نمی نماید، و گویا از افتادگی برخی کلمات در امان نبوده است.

## د: سخن علامه شیخ آقابزرگ طهرانی رحمه الله

علامه بیش بها شیخ آقابزرگ تهرانی که خود در شمار دوستان و مصاحبان علامه نجفی بوده است نیز، بر اساس شناخت نزدیکی که از او داشته در وصف این یار دیرین چنین نگاشته است:

«كان مجتهداً في الفقه محيطاً بأصوله وفروعه، متبحراً في الأصول متقناً لمباحثه و مسائله، متضلّعاً في الفلسفة خبيراً بالتفسير بارعاً في الكلام و العلوم الرياضيّة. وله في كلّ ذلك آراءً ناضجةً و نظريّاتٌ صائبةً»<sup>(1)</sup>.

## ل: سخن امام خمینی رحمه الله

امام خمینی که در طبقه تلامیذ علامه نجفی قرار دارد<sup>(2)</sup>، در آغاز کتاب ارزشمند «چهل حدیث»، به هنگام یاد کرد از مشایخ روائی خود نخست از علامه نجفی یاد و ایشان را چنین توصیف می کند:

«الشیخ العلامه المتکلم الفقیه الاصولی الادیب المتبحر الشیخ محمدرضا آل العلامه الوفی الشیخ محمّدنقی الأصفهانی - أدام الله توفیقه -

»<sup>(3)</sup>.

## ی: سخن آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله

علامه جلیل القدر نگاهبان میراث مکتوب شیعه حصرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، که خود در نامه ای که خطاب به علامه سید محسن امین عاملی رحمه الله مرقوم داشته است، خود را در شمار تلامیذ درس اصول فقه علامه نجفی میخواند<sup>(4)</sup>، و از اینرو در طبقه تلامیذ ایشان قرار دارد نیز، به شخصیّت استاد خود به گونه های مختلف اشاره کرده اند.

ص: 28

1- بنگرید: «نقباء البشر» ج 2 ص ص 749.

2- ایشان خود به حضور در مجلس درس علامه نجفی اشاره می کنند، بنگرید: «تهذیب الأصول» ج 1 ص 44.

3- بنگرید: «چهل حدیث» ص 3.

4- بنگرید: «أعیان الشیعة» ج 7 ص 16 ستون 2.

دو نمونه از عبارات ایشان در وصف آن استاد چنین است:

«هذا الرجل من نوابغ العصر و أغاليط الزمان فقهًا و أصولًا و أدبًا و شعرًا و حديثًا و رياضياً...»(1).

«الإمام الهمام القدوة الأسوة نابغة العصر و يتيمة الدهر رب الفضائل و كعبتها التي تهوي إليها الأفئدة ناطورة الفقه عالم الكتاب و السنة فقيه الأمة خزيت الأدب و طائرها الصيت شيخ الإجازة و مركز الرواية الرحله المسند الثبت الثبت المؤلف المجيد المفسر التفسير درة تيجان المحدثين و مقدم المجتهدين حجة الإسلام و المسلمين آية الله العظمى بين الوري شيخنا و استاذنا الشيخ محمد الرضا أبي المجد الاصبهاني النجفي، لازالت رياض الفضل بوجوده مبهجة ضاحكة مستبشرة»(2).

و سخن آخر در این بند، قطعه ای است که علامه نجفی، خود سروده و در آن در ضمن شکایت از روزگار - که سخت سفله پرور است - ؛ به فضائل علمی خود اشاره می کند. پیش از نقل این قطعه، تصریح می کنم که چنین سخنی از چنان شخصی، نه در شمار تزکیه نفس مذموم که در شمار شکایت از زمان و ابنای آن جای دارد، و آنان که از وضعیّت معیشتی این علامه ناپیداگرانه در دارالعلم اصفهان آگاهند - و این سخنی است که به تفصیل آن نخواهم پرداخت - ، با راقم این عبارات تلخ، در تزکیه آن مرد بزرگ همنوایی می کنند:

ألا إنَّ شكْلَ المالِ في الدهرِ منتجٌ \*\*\* و لكنَّ شكْلَ العلمِ فيه عقيمٌ

فَمَنْ يَشْتري مَنِّي جميعَ فضائلي \*\*\* فَإني بَأْنحاءِ العلومِ عليمٌ

فَقيةٌ أصوليٌ أديبٌ مفسِّرٌ \*\*\* طيبٌ بصيرٌ بالنجومِ حكيمٌ

ص: 29

1- بنگرید: همان.

2- این عبارت برگرفته از تقریظی است که ایشان، بر پیشانی کتاب حاضر نگاشته اند. تمامی این تقریظ را پس از این نقل خواهم کرد.



## اشاره

علامه نجفی، در عمر هفتاد و پنج ساله (2) خود، به تدوین 33 اثر دست یازید. این بخش از مقدمه را، به نمودن فهرستی موضوعی از این آثار اختصاص داده ام. پیش از نمودن آن فهرست، تذکر سه نکته خالی از فایده نمی نماید:

1. شماری از این آثار، صورت رساله ای مستقل نداشته و به اصطلاح غیر مدوّن بوده است. چه ساختار این نگاشته ها بر اساس تدوین حواشی پراکنده ای بر آثاری که مورد توجه ایشان بوده، قرار داشته است. از اینرو مجموعه آن حواشی را - که صورت حاشیه نگاری رسمی نداشته است - می توان رساله ای نامدوّن نامید؛ از این قسم است دو رساله ای که در فهرست حاضر، با شماره های 19 و 25 ضبط شده است.

2. رساله «النوافج و الروزنامج» نیز، که در فهرست حاضر در کنار شماره 33 قرار گرفته است، مجموعه ای است از یادداشتهای روزانه مصتّف، که جنگ گونه آنچه به نظر ایشان قابل ضبط و بررسی بوده است را، به نمایش در می آورد. با اینهمه از آنجا که این رساله نیز شماری از نظرات مصتّف را در خود ضبط کرده است، می تواند در فهرست حاضر به عنوان رساله ای مستقل، قرار گیرد.

3. در بخش «ك» این فهرست، تنها از اجازه روائی ای که ایشان برای بانوی فرهیخته فاضله، مجتهده امین نگاشته اند، یاد کرده ام. چه این اجازه تنها اجازه مبسوط رساله مانندی است که امروزه از او بدست داریم؛ هر چند ایشان اجازات روائی دیگری نیز صادر کرده اند، و در این شمار است 2 اجازه ایشان برای مرحوم امام خمینی رحمه الله و مرحوم آية الله علامه كمره ای رحمه الله.

ص: 30

---

1- بنگرید: «دیوان أبي المجد» ص 123.

2- این عدد، بر اساس سالشماری قمری محاسبه شده است.

**الف : حدیث**

1. «حاشیه بر أصول کافی».

**ب: فقه**

2. «استیضاح المراد من قول الفاضل الجواد».

3. «ذخائر المجتهدين في شرح كتاب معالم الدين في فقه آل یس».

4. «الروضة الغناء في تحقيق الغناء».

5. «سقط الدر في أحكام الكر».

6. «غالية العطر في حكم الشعر».

7. «القبلة».

8. «نجعة المرتاد في شرح نجاة العباد». مصنف، این رساله را به نام «کبوات الجیاد في حواشي ميدان نجاة العباد» نیز خوانده است.

**ج: اصول فقه**

9. «إمطة الغین عن استعمال العين في معنيين».

10. «جلیة الحال في مسألتي الوضع والاستعمال». این رساله، از سوی مصنف «سمط الآل في مسألتي الوضع والاستعمال» نیز نامگذاری شده است.

11. «وقاية الأذهان و الأبواب و لباب أصول السنة و الكتاب».

12. «التعليقة على رسالة المحاكمة بين العلمين». اصل این رساله، ریخته خامه علامه سیّد مهدی حکیم رحمه الله است.

## د: فلسفه و كلام

13. «القول الجميل إلى صدقي جميل».

14. «گوهر گرانبها در ردّ عبدالبها».

15. «نقد فلسفة دارون».

## ر: عرفان و معارف إلهية

16. «الأمجديّة في آداب شهر رمضان المبارك».

17. «تعريب رسالة السير و السلوك»، منسوب به سيّد بحر العلوم رحمه الله.

## س: ادبيات

18. «أداء المفروض في شرح أرجوزة العروض».

19. «حاشيه بر شرح واحدى بر ديوان متنبي».

20. «ديوان أبي المجد».

21. «الروض الأريض فيما قال أو قيل فيه من القريض».

22. «السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع».

## ص: رياضيات

24. «حاشية أكرثاوذوسيوس».

## ع: تراجم

25. «حاشية روضات الجنّات».

26. «حلى الزمن العاطل في من أدركته من الأفاضل».

27. «أنا والأيام».

ص: 32

28. «الإجازة الشاملة للسيدة الفاضلة».

ل: كتابشناسی

29. «استقصاء كتب الأصحاب». این کتاب به نام «تصانیف الشيعة» نیز خوانده شده است.

30. «الردّ على فصل القضاء في عدم حجّية فقه الرضا».

ی: چند دانشی

31. «الإيراد والإصدار في حلّ مسائل مشكلة من فنون متفرقة».

32. «العقد الثمين في أجوبة مسائل الشيخ شجاع الدين».

33. «النوافج و الروزنامج».

16 - 1. شاگردان

بر اساس آنچه پیش از این گذشت، می توان دوره تدریس علامه نجفی که در طی آن تلامیذ بسیاری از حوزه پر فیض او استفاده کردند را، به سه دوره مشخص تقسیم کرد. بلافاصله می افزایم که آغاز دوره تدریس ایشان که در نوشته حاضر سال 1312 ه.ق. در نظر گرفته شده است، تقریبی است و تنها بر اساس سنت رائج در حوزه های علمیه که بر اساس آن طلاب فاضل دروسی که از تحصیل آن فراغت یافته اند را بدرس باز می گویند، محاسبه شده است. از اینرو می توان باور داشت، که علامه نجفی ده سالی پس از مهاجرت به نجف اشرف آنگاه که در سنین 25 سالگی بود و ذهن قدرتمند خود را با يك دهه تحصیل، سخت سرشار کرده و از قدرت جوانی نیز بهره مند بود، رسماً به

جرگه مدرّسین نجف اشرف پیوسته باشد.

بر این اساس، می توان سه دوره تدریسی برای ایشان در نظر گرفت:

الف: دوره تدریس در عتبات عالیات: از سال 1312 ه.ق. تا سال 1333 ه.ق.

ب: دوره تدریس در اصفهان: از سال 1334 ه.ق. تا سال 1362 ه.ق.

بجز مدّتی که در قم، بتدریس اشتغال داشت.

ج: دوره تدریس در قم: تمامی سال 1345 ه.ق. و نیمی از سال 1346 ه.ق.

بر این اساس، واضح است که ایشان، نیم قرن به تدریس پرداخته و صدها طالب علم را، از حوزه پر فیض خود بهره مند ساخته است. با اینهمه امّا، امروزه تنها نسبت به نام شماری از تلامیذ او آگاهی داریم<sup>(1)</sup>.

در این قسمت، فهرستی از معروفترین تلامیذ ایشان - که شماری از آنان در عداد مراجع تقلید متأخر قرار گرفتند - را ذکر می کنم:

1. آیه الله العظمی امام خمینی رحمه الله.

2. آیه الله العظمی حاج سیّد محمدرضا گلپایگانی رحمه الله.

3. آیه الله العظمی سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی رحمه الله.

4. آیه الله العظمی حاج سیّد احمد خوانساری رحمه الله.

5. آیه الله العظمی حاج سیّد علی علامه فانی رحمه الله.

6. آیه الله العظمی حاج شیخ رضا مدنی کاشانی رحمه الله.

7. آیه الله حاج سیّد مصطفی صفائی خوانساری رحمه الله.

8. آیه الله حاج شیخ مجدالدین نجفی رحمه الله.

9. آیه الله حاج میرزا عبداللّه مجتهدی تبریزی رحمه الله.

10. آیه الله حاج شیخ احمد قیاض رحمه الله.

ص: 34

11. آية الله حاج سيّد اسماعيل هاشمي رحمه الله.
12. آية الله حاج شيخ اسماعيل كلباسي رحمه الله.
13. آية الله حاج شيخ محمّدباقر نجفي رحمه الله.
14. آية الله حاج شيخ محمّدباقر كمرّه اي رحمه الله.
15. آية الله حاج شيخ محمّدتقي نجفي رحمه الله.
16. آية الله حاج شيخ محمّدحسين نجفي رحمه الله.
17. آية الله حاج شيخ حيدر علي محقق رحمه الله.
18. آية الله حاج سيّد محمّدرضا خراساني رحمه الله.
19. آية الله حاج شيخ عبّاس علي اديب رحمه الله.
20. آية الله حاج سيّد عطاء الله امامي رحمه الله.
21. آية الله حاج شيخ علي مشكاة رحمه الله.
22. آية الله حاج سيّد مجتبي مير محمّدصادقي رحمه الله.
23. آية الله حاج شيخ مرتضى مظاهري رحمه الله.
24. آية الله حاج شيخ مرتضى اردكاني رحمه الله.
25. آية الله حاج سيّد مصطفى مهدوي رحمه الله.
26. آية الله حاج سيّد ريحان الدين مهدوي رحمه الله.
27. آية الله حاج سيّد مرتضى موحدابطحي رحمه الله.
28. علامه دكتور محمّدحسن سه چهاري رحمه الله.
29. علامه حيدر عليخان برومند رحمه الله.
30. علامه شيخ محمّدعلي معلّم حبيب آبادي رحمه الله.

در پايان اين فهرست، تذکّر دو نکته را سودمند مي دانم:

1. در این فهرست، تنها نام 30 تن از تلامیذ آن علامه فقیذ را ذکر کرده ام. معیار راقم این سطور در گزینش این اسامی، اشتهار آنان به تحصیل مرتبه اجتهاد در فقه و تبخر در

ص: 35



شماری دیگر از علوم اسلامی بوده است.

2. بر اساس همین فهرست کوتاه، می توان دریافت که درخشان ترین دوره های تدریس علامه نجفی، همان دوران کوتاه تدریس در قم بوده است، چه بجز مرحوم آية الله العظمی حاج سید علی علامه فانی که سالها در اصفهان ملازم استاد بود، دیگر مراجع مذکور در این فهرست گویا در همان مدت تدریس در قم، محضر ایشان را دریافته اند.

## 17 - 1. فوت

علامه نجفی، تا آخرین ایام زندگی ظاهری، از سلامت جسمی برخوردار بود و از اینرو، تا دو ماهی پیش از درگذشت، همچنان به تدریس و اقامه نماز جماعت در مسجدی که نزدیک به سه دهه، شاهد تلاش این عالم ذوفنون بود، ادامه می داد. اما دو ماهی پیش از آنکه قالب تهی کند و جان عاریت به دوست بسپارد، از محراب و کرسی تدریس برخاست و در بستر بیماری غنود. در این دو ماه، فرزندش در محراب او ایستاد، اما آن کرسی که چنان اعجوبه جامعی را بر خود دیده بود، هیچگاه نتوانست صاحبی جدید را بر خود پذیرا باشد. او سرانجام در صبح روز یکشنبه 24 ماه محرم الحرام سال 1362 ه.ق. خرقه تهی کرد. و بدین ترتیب یکی از شعله های جوال دانش که بشایستگی شیخ بهائی عصر خود خوانده می شد، برای همیشه فسرده؛ و «مرگ چنین خواجه نه کاری است خردا».

امروزه، در تکیه رازی گورستان کهن تخت پولاد اصفهان، در ضلع جنوبی بقعه ای که در میانه خود، قبر شیخ محمدتقی رازی صاحب «هدایةالمسترشدین» را جای داده است، قبری است با سنگی نفیس. این قبر، آرامگاه ابدی استاد المراجع المتأخرین آية الله العظمی شیخ ابوالمجد محمدرضا نجفی اصفهانی است - رحمه الله و حشره مع موالیه الأمجاد - .

ص: 36

- 1287، 20 شعبان المعظم ..... ولادت در نجف اشرف.
- 1296 ..... هجرت به اصفهان
- 1300، ذی حجّه ..... بازگشت به نجف اشرف
- 1301، 7 صفر ..... درگذشت جدّ: حاج شیخ محمّدباقر
- 1308، یکشنبه اول محرّم ..... درگذشت پدر: شیخ محمّدحسین
- 1316، ذی قعدة ..... درگذشت استاد، علامه فشارکی و پایان دوره تحصیلات
- 1324 ..... تدوین رساله «السيف الصنيع»
- 1325 ..... آغاز تألیف مجموعه «النوافج و الروزنامج»
- 1326، 23 جمادی الأولى ..... ولادت فرزند: محمّدعلی ملقب به مجدالدین
- 1331 ..... چاپ رساله «نقد فلسفه دارون» در بغداد
- 1333، 14 ذی قعدة ..... دریافت اجازه از علامه سیّد حسن صدر کاظمی
- 1333 ..... خروج از عراق بسوی اصفهان
- 1334، غره محرّم ..... ورود به اصفهان
- 1337 ..... چاپ بخشی از «وقایة الأذهان» در اصفهان
- 1341 ..... چاپ رساله «امجدیّه» در اصفهان
- 1345 ..... مهاجرت به قم
- 1345، ابتدای رجب ..... فراغت علامه شیخ کاظم آل کاشف الغطاء از گردآوری «دیوان علامه نجفی».
- 1345، سوم جمادی الثانی ..... صدور اجازه روائی برای علامه شیخ محمّدباقر کمره ای
- 1345، اواخر سال ..... بازگشت به اصفهان

1346، ربیع الأول ..... مهاجرت به قم در معیت علمای معترض

1346، بعد از ماه رجب ..... بازگشت به اصفهان

1354 - 1356 ..... تنظیم حواشی بر «شرح واحدی» بر دیوان متنبی

1359، 17 شعبان ..... فراغت از تدوین رساله «إمارة الغین»

1361، 9 ربیع الثانی ..... تدوین زندگی نامه خودنوشت بدرخواست مرحوم علامه میرزا محمدعلی مدرس تبریزی

1362، یکشنبه 24 محرم ..... درگذشت در اصفهان

\*\*\*

## 2. مؤلف و علوم ادبی

### اشاره

«مؤلف و علوم ادبی»، عنوانی است که این بنده بر پیشانیِ دوّمین بخش این مقدمه خُرد، نهاده است.

بدون تردید، «مقدمه مصحح» نمی تواند بر کران از توضیحی کوتاه در باره شخصیت ادبی مؤلف رساله حاضر، قرار گیرد. از اینرو، در این اوراق پریشان، نخست از «علائق ادبی مؤلف رساله حاضر» سخن خواهم گفت؛ و زان پس، ویژگی های ادب او را به اجمال معرفی خواهم کرد.

### 1 - 2. علائق ادبی علامه نجفی

«ادب عربی» در مفهوم گسترده آن، همواره در حوزه های گونه گون فرهنگی شیعه، از دانشهای پرتکاپو و جذّابه شمار می آمده است. این مفهوم، از مباحث ابتدائی علوم صرف و لغت تا مباحث نهائی فنّ شعر، شناخت اعلام ادب، زمینه های پیدایش منظومه های ماندگار، بررسی مامنامه های ادبی - همچون «الکامل» و «العقد الفرید» -

ص: 38

و ... را شامل می شده است.

گذشته از شاعران نام آشنائی که سر ادب بر آستان مؤدبان امت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سائیدند و با آفرینش ارادت نامه های خود، ادب منظوم را برتر از منظومه آفرینش نشانیدند، بزرگانی همچون سیدرضی رحمه الله و مهیار دیلمی رحمه الله - که در مکتب بغداد، آئین ادبی شیعه بدست آنان انجام پذیرفت - را نیز همواره در دیگر حوزه های فرهنگی یاران اهل بیت می توان سراغ گرفت، که سلسله شعرای حله، ری، اصفهان، خراسان، کربلا، نجف و... را در بلندائی هزارساله، همواره متصل نگاه داشته اند.

تراث ادبی نجف اشرف نیز، در شمار همین سلسله های متصل ادبی قرار داشت، که هر از چند گاه نوبه نوبه حلقه ای ارجمند، بر حاشیت نهائی خود می یافت. حلقه ای که علوم ادب از اجزاء پیشین سلسله می ستاند و خود در غنای هر چه بیشتر آن، می کوشید. و دریغ که - همانگونه که در پیشنوشت این مقدمه یاد کردم -، این زنجیره مدتی است تا با افسوس به نهایت خود می نگرد، و با ما به تلخی از انقطاع سلسله ادیبانی که ادب عرب را به آن مفهوم گسترده از دست پیشینیان باز ستانده باشند، سخن می گوید.

گذشته از ذوق ادبی، بدون تردید پرورش در محیط مناسب، نهادن دست ارادت در دست اساتید فن، و تلاش بسیار در ضبط فرائد و فوائد ادبی پیشینیان، برای پیدایش وارثان چنان مکاتبی ارجمند، در شمار شرایط لازم قرار داشته است؛ و علامه نجفی تمامی این شرایط را دارا بود.

## 2-2. آموزش دقائق شعر و ادب عربی

پیش از این، دیدیم که آفریننده رساله حاضر، از خاندانی برخاست که در زایش استعدادهای توانمند، شهره آن روزگاران بود. جز از این، ولادت در محیط نجف اشرف - که اصالة محیطی سیال در بستر ادب عربی بود -، و گذراندن نزدیک به يك دهه نخست

عمر در همین محیط، در تکوین شخصیت ادبی ادیب ما سخت مؤثر بوده است. در این راستا، بازگشت او به همین محیط در سیزده سالگی، و تلاش برای درک ظرائف ادب عربی نیز، نمی تواند مورد غفلت واقع شود.

پیش از این، دیدیم که علامه نجفی در سنین نوجوانی بدوره تخصصی علم نحو حاضر شده، و دقائق این علم را در همان سنین از محضر استاد آموخته است. او خود از این دوره، پس از ذکر نام استادش علامه سیدابراهیم قزوینی رحمه الله، اینچنین یاد می کند:

«قرأت عليه ... علم النحو خارجاً... حضرت درسه قبل أن أبلغ من التكليف الحدّ و يطرز بالشعر منّي ديباج الخدّ؛ من قبل أن يرقم الشباب على خديّ لام العذار، و يتلاقى فيه الليل و النهار. و حضرت عليه علم النحو من غير كتاب، فأفادني ما أنساني صاحب «الكتاب»؛ لو رآه سيويه لا اتخذ إبراهيم فيه خليلاً»<sup>(1)</sup>.

گذشته از حضور در دوره تخصصی علم نحو، از تلاش او در آموزش علم عروض نیز، آگاهی داریم. او این علم را در محضر علامه نامی شیخ فتح الله شریعت اصفهانی معروف به شیخ الشریعه - که بعدها در شمار فقهای طراز اول نجف اشرف قرار گرفت - ، آموخت<sup>(2)</sup>.

بدین ترتیب، علامه نجفی از همان دوران نوجوانی آنچنان به ادب عربی خو گرفت، که سالها بعد چون یکی از فضیلاب ایرانی بر نثر او خرده گرفت، و عبارات «وقایة الأذهان» او را به راستی «عربی» خواند، عبارت پردازی اینگونه را طبیعتی که از دوران نوجوانی بدان خو کرده است، دانست؛ و تلویحاً به تخصصی که از همان دوران در زمینه این علم بدست آورده بود، اشاره کرد. به سخن او بنگرید:

«بلغني أنّ بعض فضلاء العجم اطّلع على أجزاء من هذا الكتاب، فقرّظه

ص: 40

---

1- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 433.

2- بنگرید: همان.

أبلغ تقریظ و أثنى عليه أحسن ثناء. و لکنه انتقد علیه بعبارة فارسیّة محصلها: انّ عبارته عریقة فی العربیة لاتشبه متعارف الکتب الاصولیة!  
لك العتبی أیها الفاضل! فلك علیّ یدّ لأجحدھا و نعمة أشكرھا!. و ذلك منّي طبیعة لا تطیع، و جرى علیّ ما تعودته لا تكلف. و ائی لم  
أتعود منذ نعومة الأظفار و مقتبل الشباب إلا هذا النمط من الكتابة، و صعب علی الإنسان ما لم یعود! (1).

در زمینه فن شعر نیز، علامه نجفی بگونه مشخصی به آموزش پرداخته است.

در رساله حاضر، او خود از شاعر خوش قریحه آن دوران، سیّد جعفر بن احمد حسینی حلّی - که هر چند در جوانی درگذشت، اما صیت  
فضل و فضیلتش تا دورترین نقاط عرب زبان عالم را، فراگرفته بود - ؛ به عنوان استاد خود یاد می کند. بنگرید:

«صاحبی العالم الفاضل، بل استادی الذی منه تعلّمت سحر بابل، محلّی جید الفضل بأبهی حلّی السیّد جعفر الحلّی» (2).

سیّد جعفر در سال 1315 ه. ق. آنگاه که 38 سالی بیشتر نداشت، درگذشت؛ و این سال مقارن با پانزدهمین سال توطن علامه نجفی در  
نجف اشرف، و بیست و هشتمین سال زندگی اوست.

بدین ترتیب، او در دوره جوانی قواعد شعر و شاعری را نیز از این استاد آموخته بود.

مرحوم علامه مهدوی، در این زمینه سیّد رضا هندی نجفی - که درخشش شعرش دیگر فضائل علمی او را از نظرها دور کرد - ، استاد  
ادیب ما دانسته اند (3).

بدین ترتیب، علامه نجفی که سروده های پسینش بخوبی از استعداد پیشینش خبر

ص: 41

---

1- بنگرید: «اعتذار» او در پایان کتاب «وقایة الأذهان» ص 603.

2- در باره او به اختصار توضیحی داشته ام؛ بنگرید: «التعلیقات علی النصّ» تعلیقه 130.

3- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 402.

داد، در محیطی عرب زبان رشد کرد، و دست ارادت در دست اساتید فن نهاد، و بدینگونه آماده می شد تا اندک اندک در شمار پدیدآوردگان سخن منظوم، قرار گیرد. در همان زمان، در سفری به شهر مقدس سامراء، بیماری ای جانکاه او را مقیم بستر ساخت، و نیم شبی که در همان بستر از آن بیماری به خود شکوه می برد، نخستین رگه های چشمه شعر او، به آرامی فاصله ذهن تا زبانش را پیمود:

أَمَا لِهَذَا اللَّيْلِ غَدٌ \*\*\* أَمْ لَكَ يَا دَاءَ أَمْدُ

این بیت، مطلع منظومه ای است مفقود، که نخستین ترنم ذهنی علامه نجفی را نشان میداد(1).

### 3 - 2. حضور در مجالس ادبی نجف اشرف

در همین دروان و پس از آن نیز، علامه نجفی در کنار تحصیل و نیز تدریس دیگر شاخه های علوم اسلامی، به مجالس ادبی نجف اشرف رفت و شد می کرده است. این مجالس که معمولاً آکنده از تحقیقات علمی و ادبی بوده، برای هر حاضری فوائد و فراندی چند را فراهم می ساخته، که نه تنها در تعمیق قدرت ادبی، که در بارور کردن ذوق شعری اینان نیز، سخت مؤثر می افتاده است.

توجه به این نکته، که شماری از مصاحبان ادبی علامه نجفی بعدها در شمار برترین شعرای زمان قرار گرفتند و آوازه ای فراتر از آوازه ادبی ادیب ما یافتند، می تواند تأثیر و تأثری که اعضای این حلقه های ادبی بر یکدیگر داشتند را، فرادیده ما نهد. شماری از یاران این دوران او، که در تاریخ ادب معاصر مکانتی رفیع را به خود اختصاص داده اند، عبارتند از:

ص: 42

---

1- بنگرید: «دیوان ابی المجد» ص 60، نیز «تاریخ علمی...» ج 2 ص 402. در همین صفحه، مرحوم علامه مهدوی آورده اند که این قصیده در «دیوان ابی المجد» مسطور است، اما گویا این سخن از باب سهوالقلم بوده است.

1. سید جعفر حلّی؛

2. شیخ جواد شبیبی؛

3. سید محمدسعید حبّویی؛

4. شیخ عبدالحسین جواهری.

جز از اینان، از شماری دیگر از مصاحبان ادبی او نیز خبر داریم. مصاحبان هم‌چون:

5. سید ابراهیم طباطبائی؛

6. سید حسین حلّی؛

7. شیخ عبّاس آل کاشف الغطاء؛

8. شیخ محمد سماوی؛

9. میرزا مصطفی تبریزی

10. شیخ هادی آل کاشف الغطاء.

علامه امین عاملی، با یادکرد از این دوران او، می‌نگارد:

«لاختلاطه بأدباء النجف ... مدّةً طويلةً و ملازمة لهم و تخریجه بهم»<sup>(1)</sup>.

مجالسی که شکوه آن، پس از گذشت یکقرن هنوز هم خواننده را به طرب در می‌آورد. نشستهای که در آن، علامگان فقیه و اصولیان ژرف اندیشی همچون ادیب ما و علامه سید جعفر حلّی، مامنامه های ادبی سترگ پیشینیان را، باز میخوانده اند و بر عبارات آن، نرد خیال می‌باخته اند.

در یکی از همین نشستها، در لابلای صفحات «العقد الفرید» عبارتی منشور توجه حاضران را به خود جلب کرد: «نظرت بعینی شادنِ ظمّان». در همان مجلس، قصیده ای در 56 بیت بر اساس همین عبارت - که بر جای مصراع نخست قصیده، نشسته بود -

ص: 43

---

1- بنگرید: «أعیان الشیعة» ج 7 ص 17 ستون 1.



شکل گرفت، و شیخ هادی آل کاشف الغطاء، شیخ جواد شبیبی، سید جعفر حلّی و شیخ ابوالمجد اصفهانی، هر کدام 14 بیت در آن بودیعت نهادند. 4 بیت نخست این منظومه چنین است:

ابن عبدربه، شیخ هادی آل کاشف الغطاء:

نظرتُ بعیني شادنٍ ظمئانٍ \*\*\* ظمياء بالتَّلعات من نُعمانٍ

شیخ جواد شبیبی:

و تمایلتُ أعطافها كُغصونها \*\*\* ما أشبه الأعطاف بالأغصانِ

سید جعفر حلّی:

و شدًا بذالك الرّيع جرسٌ حليها \*\*\* فتمایلت طربًا غصونُ البانِ

شیخ ابوالمجد اصفهانی:

هيفاءٌ غافيةٌ لها من طرفها \*\*\* أسيافٌ غنجٍ فغن كلَّ يمانٍ (1)

#### 4 - 2. ژرفکاوی دائمی در حوزه ادب عرب

گذشته از اینها همه، علامه نجفی هیچگاه از ژرفکاوی در شعر و لغت عرب، دست نکشید. پی نوشتهای او بر «گزارشی» که واحدی بر «دیوان متنّبی» پرداخت، نشان از آن دارد، که او تا شش سالی پیش از درگذشت، همچنان به مطالعه تدقیقات ادبی مشغول بوده است. این دویبت زیبا نیز، بخوبی نشان می دهد که دامنه مطالعات لغوی او، آثار متأخر و کم شهرتی همچون «الجاسوس علی القاموس» پرداخته احمد فارس الشدیاق را نیز، در بر می گرفته است. این دویبت زمانی از ذهن او بر صفحه کاغذ نشست، که می خواست آن کتاب را از دوستی به امانت بستاند؛ و چه زیبا شعری است!:

يا مَنْ بفيضِ أكفّه و علومه \*\*\* أغنى الوری طرًا عن القاموس

ص: 44

---

1- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 408.

ما في فؤادي غير حبك قاطنٌ \*\*\* فابعث إذا كُذبتُ بالجاسوس (1)

و سرانجام، خزانه ادبی علامه نجفی آنچنان سرشار شد، که زمانی در جواب تلمیذی که با تعجب از او پرسید: «آقا! معروف است که شما سی هزار شعر عربی از حفظ دارید، آیا این سخن درست است؟»؛

بر آشفته و با لحنی که نشانی از ناراحتی او را در خود داشت، پاسخ داد: «سی هزار شعر یا سی هزار قصیده؟» (2)!

## 5 - 2. خصائص ادب علامه نجفی

### اشاره

منظور راقم این سطور از «ادب علامه نجفی»، فضای ادبی ذهن اوست، که در نگاشته های ادبی و ادب پژوهانه اش، مجال ظهور یافت؛ و مجموعه ویژگیهای حاکم بر این فضا، در اینجا «خصائص ادب» او خوانده شده است.

صاحب این قلم، در اینجا سر آن دارد، که به اختصار از ویژگیهای ادب علامه نجفی سخن گوید، چه سخن درباره متن رساله حاضر - که در همین صفحات به آن خواهم پرداخت - ، بدون اشارتی به این مطلب کامل نخواهد بود. 7 خصیصه ای که در اینجا به عنوان ویژگیهای ادب او بر می شمارم، بصورت هماهنگ در بسیاری از متون منظوم و منثور او به چشم می آید، هر چند شماری از آثار او، به علت پدید آمدن در زمنیه ای خاص - همچون فقه و یا اصول آن - ، پذیرای تمامی این خصائص نباشند.

## الف 5 - 2. غنای خزانه لغوی

نگاهی کوتاه به رساله حاضر و دیگر نگاشته های علامه نجفی، نشان از آن دارد که «خزانه لغوی» او، سخت سرشار بوده؛ و او - همچون شماری دیگر از عالمان - از فقر

ص: 45

1- بنگرید: «دیوان ابی المجد» ص 89.

2- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 411.

لغت دانی در رنج نبوده است.

گذشته از آثار ادبی او، حتی رساله های فقهی و اصولی او - همچون رساله پر برگ و بسیار پر بار «وقایة الأذهان»، که دریغ! ناتمام ماند - ، انباشته از مفرداتی است که در دیگر رسائل مشابه، کمتر به چشم می آید. استاد علامه سید احمد حسینی در مقدمه «دیوان ابي المجد»، در این باره چنین می نگارد:

«و لا يسري إليه الضغف اللغوي الموجود في شعر كثيرٍ من أبناء الفرس، الذين يعانون الشعر العربي وينظمون في هذه اللغة»<sup>(1)</sup>.

علامه شیخ آقابزرگ طهرانی نیز، به فراخدستی او در لغت اشاره می کند:

«... و احاطته بالمفردات اللغوية احاطة تندر عند الأدباء فضلاً عن العلماء»<sup>(2)</sup>.

## ب 5 - 2. پرهیز از دوزبانه نگاری

یکی از ویژگیهای ادب علامه نجفی، پرهیز از دوزبانه نگاری است. پیش از این، دیدیم که یکی از فضلاء ایران، نثر او را «عربی» خالص و بدور از شیوه متعارف در آثار ایرانیان عربی نویس، خواند بود. علامه امین عاملی نیز، به این نکته اشاره می کند:

«له شعرٌ عربيٌّ فائقٌ لا يلوح عليه شيءٌ من العجمة رغماً عنه أنه نشأ مدّةً في بلاد العجم بعد ولادته في النجف»<sup>(3)</sup>.

اگر چه ایشان پرهیز از دوزبانه نگاری را از ویژگیهای «شعر» او دانسته اند، اما نیم نگاهی به متون منشور او، نشان از آن دارد که این ویژگی، نه از ویژگی های «شعر» او، که در شمار ویژگی های «ادب» اوست. در همین شمار است زندگی نامه خودنوشتی که

ص: 46

---

1- بنگرید: «دیوان ابي المجد»، مقدمه مصحح ص 17.

2- بنگرید: «نقباء البشر» ج 2 ص 749.

3- بنگرید: «أعيان الشيعة» ج 7 ص 17 ستون 1.

علاّ مه نجفی بدعوت مصاحب دیرینش علاّ مه شیخ رضا شیبی نگاشت، و بعدها بوسیله علاّ مه امین عاملی در متن «أعیان الشیعة» به ودیعت نهاده شد(1).

## ج 5 - 2. عنایت نام به صنایع بدیعی

یکی از ویژگیهای ادب علاّ مه نجفی، عنایت تام به صنایع بدیعی و پرهیز از بدوی نگاری است. او هر چند هیچگاه در دام بازیهای زبانی و لفظی نلغزید، اما بگونه ای که تطابق میان زبان سره و ذهن قدرتمندش حکم میکرد، به اصرار در پی نهادن صنایع بدیعی در عبارات، و بویژه اشعار خود بود. در این میان، جناس و توریه در نظر او از ارزشی ویژه برخوردارند. از این رو، اقسام جناس و انواع توریه را می توان بوفور در «دیوان» او، دست یاب کرد. این مطلب بگونه ای است که برخی او را متأثر از صفی الدین حلّی دانسته اند. در این زمینه به سخن شماری از تراجم نگاران او بنگرید:

«و یكثر في شعره أنواع البديع والنكات الأدبية الدقيقة، وقلّما یخلو له بیت من ذلك»(2)؛

«اضف إلى ذلك تأثره بالصفی الحلّی و عشقه لأنواع البديع، و لا یكاد یخلو من ذلك شیء من نظمه»(3)؛

«و شعره تأثر فيه بالصفی الحلّی و مدرسته، فقد عشق البديع و أنواعه و تأثر بالنكات الأدبية الدقيقة؛ و یكاد لا یخلو كل بیت له من ذلك»(4).

ص: 47

1- بنگرید: همان، همان جلد ص 16 ستون 1.

2- بنگرید: نیز همان، همان جلد ص 17 ستون 1.

3- بنگرید: «نقباء البشر» ج 2 ص 749.

4- سخنی است از استاد علی خاقانی در «شعراء الغری»، بنقل از «دیوان أبي المجد»، مقدّمه مصحّح ص 17.

از دیگر خصائص ادبِ علّامه نجفی، غنای معنوی عبارات اوست. او معمولاً معنایی درشت را، در قالب لفظی کوتاه می‌نهد، و بدین ترتیب از زیاده نویسی سخت پرهیز می‌کند. گذشته از «دیوان» او، رساله حاضر نیز بر این جنبه از ادب او، گواهی صادق است. علّامه طهرانی - که خود مدتها با ادیب ما مصاحبت داشته؛ و نیز در دوران سکونت او در ایران، دهها نامه از او دریافت داشته، و از اینرو با نشر و نظم او بخوبی آشنا بوده است -، در این باره می‌نگارد:

وكان يحمل اللفظ معنیاً أكثر من قابلته»(1).

## س 5 - 2. لطف معانی

معانی آثار ادبی علّامه نجفی - و بویژه آثار منظوم او -، بگونه ای است که می‌توان «لطف معانی» را، از خصائص ادب او دانست. چه گذشته از غنای معنوی، لطافت معانی نیز در آثار او چشمگیر است. معاصران و مصاحبان او، این ویژگی را زائیده احاطه او بر ادب فارسی دانسته‌اند. گویا او همچون مهیار دیلمی رحمه الله، معانی لطیف شایع در ادب فارسی را در قالب الفاظ فصیح زبان عرب می‌نشانیده، و لباسی فاخر از این بر تن لطیف آن بر می‌کشیده است.

علّامه امین عاملی در این زمینه می‌نگارد:

«ویصحّ أن یقال فیه: أنّه نظم المعانی الفارسیّة بالألفاظ العربیّة، كما قیل فی مهیار»(2).

علّامه طهرانی نیز، به سبب همین ویژگی ادب او اشاره می‌کند:

«و السّرّ فی ذلك یرجع إلى احاطته بالأدب الفارسیّة المعروف بذلك. و

ص: 48

---

1- بنگرید: «نقباء البشر» ج 2 ص ص 749.

2- بنگرید: «أعیان الشیعة» ج 7 ص 17 ستون 1.

قد كان شأنه في ذلك شأن مهيار الديلمي الذي قيل فيه: أنه نظم المعاني الفارسية في الألفاظ العربية»<sup>(1)</sup>.

## م 5 - 2. گستردگی حیطة

از دیگر ویژگیهای ادب علامه نجفی، گستردگی حیطة آن است. او هم ادیب است، و هم ادب پژوه. رساله حاضر - که بخشهایی از آن در زمینه نقد ادبی است -، رساله «أداء المفروض في شرح أرجوزة العروض»، و نیز دیگر اثرش «الروض الأریض» - که در فنّ نقدشعر و شعرشناسی پدید آمده اند -، نمایانگر علائق ادب پژوهانه اویند؛ و «دیوان» شعر و نیز نثر شماری از دیگر آثارش - همچون رساله حاضر -، نشانگر علائق ادبی او.

در زمینه شعر، هر چند بخش عمده «دیوان» او، در زمینه اخوانیات پدید آمده است، اما دیگر اغراض شعری - همچون غزل، شکوای از بیماریها، شکوای از نزدیکان، مدح اساتید، نکوهش بعضی از مراکز تازه تأسیس آن روزگار، و حتی هجا - نیز مورد توجه او قرار گرفته اند. از اینرو می پندارم توجه او به هر دو حیطة ادب و ادب پژوهی می تواند «گستردگی حیطة» را، از ویژگی های ادب او قرار دهد.

## ی 5 - 2. تمایل به نثر فنی

«تمایل به نثر فنی» نیز، در شمار ویژگیهای ادب علامه نجفی قرار دارد. توجه به این نکته که - آنگونه که پیش از این دیدیم -، او در 11 زمینه از زمینه های علوم اسلامی، قلم زده و از فقه و حدیث تا رسائل چنددانشی، آثار گونه گونی پدید آورده است؛ منظور راقم این سطور از این ویژگی ادب او را بهتر نمایان می سازد. چه اگر چه در متون فقهی،

ص: 49

---

1- بنگرید: «نقباء البشر» ج 2 ص 749.

حدیثی، فلسفی و ... نمی توان به نثر فنی چندان پای بند ماند، اما او در همین نگاشته هایش نیز، چندان جانب فخامت الفاظ و قوت عبارات را رعایت می کند، که می توان متون علمی او را نیز، فراهم آمده بر اساس ادبی متمایل به نثر فنی دانست.

گذشته از این اما این ویژگی در متون صرفاً ادبی او سخت چشمگیر است. گذشته از رساله حاضر، شماری از دیگر نگاشته های او - و بویژه نامه های اخوانیه اش - ، تمایل شدید او به نثر فنی را نشان می دهند. به این نامه - که در جواب دوستی که مدحیه ای برای او سروده بود، نگاشت - بنگرید:

«یا مَنْ ذَكَرَنِي حِينَ نَسَانِي بَقِيَّةُ الْأَصْحَابِ، وَ سَلَكَ مَعِي طَرِيقَ الْوَفَاءِ مَذْجَافِي الْأَخْدَانِ وَ الْأَتْرَابِ. كَيْفَ أَطِيقُ أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ جَمِيلِكَ بِلِسَانِ الْقَلَمِ وَ أَنْتَ الْمَعْجُزُ لِلْعَرَبِ الْفَصَّاحِ فَكَيْفَ بِالْأَعْجَمِ الْأَبْكَامِ! وَ قَدْ وَصَلْتَ الْقَصِيدَةَ الْمَرْزِيَّةَ بِعُقُودِ الْجَمَانِ، فَقُلْتَ: سَبْحَانَ مَنْ خَلَقَكَ وَ عَلَّمَكَ الْبَيَانَ! امْتَثَلْتَ أَمْرَكَ بِرَدِّ الْجَوَابِ مَعَ عِلْمِي بِأَنِّي لَسْتُ مِنْ فَرَسَانِ هَذَا الْمِيدَانِ وَ لَوَأَصْبَحْتُ مِنْ نَابِغَةِ بَنِي ذِيانٍ! وَ لَكِنِّي رَأَيْتُ امْتَثَالَ أَمْرِكَ مِنَ الْفَرَضِ الْوَاجِبِ، فَبَعَثْتُ بِأَبْيَاتٍ أَرْجُو مِنْ فَضْلِكَ الْعَفْوِ عَنْ جَمِيعِهَا، فَلَوْلَا اشْتِمَالُهَا عَلَيَّ مَدْحِكَ لَقُلْتُ كُلَّهَا مَعَايِبًا! وَ كَيْفَ يَبْلُغُ حَضِيضُ الْأَرْضِ ذَرِي كَيَوَانَ، أَمْ كَيْفَ يَقَابِلُ بَصْغَارُ الْحَصَى غَوَالِي الدَّرْرِ وَ الْمَرْجَانِ!»<sup>(1)</sup>.

\*\*\*

این بنده، می پندارد که این 7 ویژگی، «خصائص ادب علامه نجفی» را تشکیل میدهد؛ خصائصی که بدون توجه به آن، نمی توان به تحلیل فضای ادبی ذهن او پرداخت.

ص: 50

---

1- بنگرید: «دیوان ابی المجد»، مقدمه ص 19.

بیفزایم که مجموعه این 7 خصیصه، صورتی خاص به ماده عبارات او بخشیده است، صورتی که می تواند «گونه ادبی» او، خواننده شود. علامه تهرانی، با اشاره به همین «گونه ادبی» او می نویسد:

«و لكافة مؤلفاته؛ لونٌ خاصٌ و أسلوبٌ بديعٌ يحبب قراءتها، أعانه على ذلك ما ذكرناه من براعته في الأدب و اللغة و غيرهما»(1).

### 3. مؤلف

#### اشاره

در دو بخش پیشین این مقدمه، نظری کوتاه به زندگی مؤلف رساله

حاضر، و زان پس نگاه اجمالی دیگری به ادب او داشتیم. بدون تردید این مقدمه نمی تواند بدون اشاره به چستی این رساله؛ انجام پذیرد. از این رو، در این سومین بخش از مقدمه، سر آن دارم که به اختصار نکاتی را در باره رساله حاضر و درونمایه آن، مطرح سازم.

#### 1 - 3. نام رساله

مؤلف رساله حاضر، در متن آن هیچ اشاره ای به نامی که برای نگاشته خود برگزیده است، نمی کند. از اینرو، هر چند اکنون بر اساس سالشماری قمری، تنها نزدیک به یکصد سال از تألیف این رساله می گذرد - در این رابطه، در همین صفحات توضیحی خواهم داشت - ، اما شاهدیم که در همین مدت کوتاه رساله حاضر با 3 نام خوانده شده است:

1. «السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع»؛

علامه نجفی در زندگی نامه خودنوشتی که بدعوت مرحوم علامه مدرس تبریزی رحمه الله نگاشت، به هنگام یادکرد از این رساله، به این نام اشاره می کند(2).

ص: 51

---

1- بنگرید: «تقواء البشر» ج 2 ص 753.

2- بنگرید: «ریحانة الأدب» ج 7 ص 253؛ نیز: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 434.



2. «السيف الصنيع على رقاب منكري علم البديع»؛

علامه مفضل شيخ آقابزرگ طهرانی رحمه الله(1)، استاد سید احمد حسینی(2)، مرحوم علامه مهدوی(3) رحمه الله و حضرت آية الله مرعشی نجفی(4) رحمه الله رساله حاضر را به این نام خوانده اند. این نام بر اساس نگاشته استاد علامه سید احمد حسینی، به مقدمه شماری از آثار مؤلف - همچون «وقایة الأذهان»(5) و رساله «أمجدیة»(6) - راه یافته است.

3. «السيف الصنيع رقاب منكري البديع»؛

عنوانی است به نقل از علامه امین عاملی رحمه الله.

در این میان، بدون تردید بهترین مأخذ برای دست یابی به نام حقیقی رساله حاضر، دو زندگینامه خودنوشت مؤلف است. اما - افسوس! - که پریشانیهای محتوایی «أعیان الشیعة» و نیز خطاهای فراوانی که به هنگام حروف نگاری آن پدید آمده است، دو مین زندگینامه مؤلف را - که بوسیله مرحوم علامه شبیبی در اختیار علامه امین عاملی قرار گرفته -، از دسترس ما خارج می سازد. بدون تردید «السيف الصنيع رقاب منكري البديع»، عنوان پریشانی است که این رساله در «أعیان الشیعة» یافته است، و از اینرو بهیچ وجه قابل اعتماد نمی نماید.

اما عنوان اول - : «السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع» - گذشته از آنکه بر قلم خود مصنف رفته است، با قدرت ادبی او نیز توافق کاملی دارد؛ چه «صُنِعَ ل» در ادب عرب کاربردهای فراوانی داشته است، ما راقم این سطور، نتوانست حتی يك مورد

ص: 52

1- بنگرید: «تقباء البشر» ج 2 ص ص 752.

2- بنگرید: «دیوان أبي المجد»، مقدمه ص 23.

3- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 369.

4- در تقریظی که بر رساله حاضر نگاشته اند. متن این تقریظ پس از این نقل خواهد شد.

5- بنگرید: «وقایة الأذهان»، مقدمه ص 40.

6- بنگرید: رساله «امجدیة»، مقدمه مصحح ص 38.

استعمال برای ترکیب «صُنِعَ عَلِيٌّ» باز یابد(1). از اینرو عنوان رساله حاضر را به تبع مؤلف علامه، «السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع» دانسته ام.

## 2 - 3. بستر آفرینش رساله حاضر

تدوین رساله حاضر، در طی واقعه ای خاص - که راقم از آن به «بستر آفرینش رساله حاضر» تعبیر کرده -، صورت پذیرفته است. بدون تردید آنچه در این رساله صورت مدوّن یافته است، مدّتها در فضای ذهنی علامه نجفی جریان داشته و بستری مناسب را جستجو می کرده تا در آن، در قالب الفاظ آرام گیرد. مؤلف رساله، در پیشانی کتاب، آن بستر را این چنین بازگو می کند:

در رمضان المبارک سال 1324 ه ق. در پی مراسم ازدواج علامه شیخ کاظم آل کاشف الغطاء با دختر آیه الله العظمی علامه شیخ علی آل کاشف الغطاء - که عموی او بود، و در آن روزگاران نه تنها شیخ این خاندان، که در شمار اعلام نجف اشرف قرار داشت -، علامه نجفی قصیده ای می سراید و در طی آن، این ازدواج را به شیخ خاندان و نیز داماد - که در شمار یاران او بوده است -، تهنیت می گوید. این قصیده که به قصیده «تنصّر» نامبردار شد - در باره این قصیده در همین صفحات سخن خواهم داشت -، در مجامع ادبی نجف اشرف سخت مورد پذیرش واقع می شود، و گویا به محافل خارج از عراق نیز، راه می یابد. در پی این واقعه، علامه نجفی در طول چندین مجالست، آنچه را به عنوان قواعد «فنّ شعر» در خاطر داشته، به تفصیل برای اهل ادب نجف اشرف باز می گوید. این محاضرات که با مناظرات سنگین و حتّی مباحث لجاجت آلود همراه بوده است، سرانجام آنچنان بر آنان مؤثر می افتد، که همگان شیوه او را می ستایند و در آئین نقد ادبی رأی او را گردن می نهند.

ص: 53

---

1- موارد استعمال فعل «صنع» - و صورت مجهول آن - با حروف تعدیه گوناگون را، از جمله بنگرید: «معجم أمّهات الأفعال» ج 2 ص 752 ستون 2.

زان پس، علامه نجفی این واقعه علمی را، در نامه ای اخوانیه برای یار و مصاحب دیرینش علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء - که خود میزبان دائمی یکی از بزرگترین مجالس ادبی نجف اشرف بود - ، به شرح باز می گوید؛ و آن یار علامه نیز در پاسخ رساله ای کوتاه - در حجم يك صفحه - اما بانثری فاخر و بس دلکش، می نگارد؛ و هرچند با برخی از آراء علامه نجفی بگونه ای تقار آمیز برخورد می کند(1)، اما موافقت خود با روش او را، بوضوح نمایان می سازد. این نامه نیز گویا در محافل آن روز مورد توجه واقع می شود، و شماری از ادب پژوهان مفاد آن را مخالف آراء ادیب ما بر می شمارند. از اینرو، علامه نجفی پس از تمهیدی بلند، آن رساله را به گزارش می گیرد تا همراهی آن یار همدل را با خود، باز نماید. و بدین ترتیب رساله حاضر در بستر آن مناظرات و مکاتبات آفریده می شود.

بدین ترتیب پر واضح است، که «السیف الصنیع» بر مدار قصیده فاخر «تنصر»، و زان پس گزارش نامه علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء پدید آمده است. از آنجا که سروده مؤلف در پایان رساله بنحو مستقل مضبوط است، اما آن نامه در لابلای بخشهای انجامین این متن مذکور افتاده، می پندارم که روایت آن نامه بنحو مستقل در اینجا خالی از فایده نباشد. متن آن نامه فاخر چنین است:

«كِتَابِي إِلَيْكَ أَيُّهَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْأَسْتَاذُ، لِأَعْلَمَكَ أَنِّي مُنْتَبِهٌ عَنْ سِنَةِ الْعُقْلَةِ، عَادِلٌ عَنِ الطَّرِيقَةِ الْجَائِرَةِ إِلَى الْجَادَّةِ الْعَدْلَةِ؛ مُهْتَدٍ إِلَى وَاضِحِ الْمَحَبَّةِ، بِأَبْلَغِ حُجَّةٍ. وَأَحَاشِي أَدِيبًا يَتَخَطَّى عَنِ الطَّرِيقَةِ الْوَسْطَى وَبَعِيدٌ أَنْ يَبْعُدَ عَنِ الْإِنْصَافِ، لِيَقْرُبَ إِلَى الْخِلَافِ. لِأَنَّكَ - أَيُّهَا الْمُنْصِفُ! - إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْقَصِيدَةِ، وَجَدْتَهَا كَالْخَرِيدَةِ؛ لِكُلِّ حُسْنٍ وَ مُحَسَّنَاتٍ، وَ تَجَمَّلَ بِالْعَرَضِ وَ جَمَالَ بِالذَّاتِ. إِذِ الْحَلِيِّ عَلَى الْمُسَوَّهَةِ الذَّمِيمَةِ، لَا تَرْفَعُ لَهَا قِيمَةً؛ إِذِ الْحُلَلُ عَلَى

ص: 54

---

1- علامه نجفی، این موارد را در شرح آن نامه کوتاه، باز می نماید.

العُجُوزِ السَّوْدَاءِ، لَا تُلْبَسُهَا حُلَّةٌ حُسْنٍ وَبَهَاءٍ! وَ الشَّعْرُ إِذَا كَانَ مَحْلُولَ النَّظَامِ لَا تَرْفَعُهُ تَوْرِيَةً وَلَا اسْتِخْدَامًا؛ وَإِذَا كَانَ وَاهِي الْأَسَاسِ لَا يُجَدِيهِ الْجِنَاسُ؛ وَإِذَا كَانَ أَنْيَابَ فِي أَجْوَاهِهَا الرِّيحُ، فَلَا يُثْقِلُ مَوَازِينَهُ التَّمْلِيحُ وَ التَّلْمِيحُ. وَإِذَا خَلَا مِنْ مَعْنَى مُخْتَرَعٍ، وَ أَمْرٍ مُبْتَدَعٍ؛ وَ كَانَ مَعَ ذَلِكَ مِنَ الْمَتَانَةِ صَفْرًا، وَ مِنْ حُسْنِ الْأَسْلُوبِ الْآخِذِ بِمَجَامِعِ الْقُلُوبِ خَالِيًا قَفْرًا؛

لَمْ يَقُمْ صَدْرُهُ بِدِيْعٍ، وَ مِنْ حَلَاةٍ بِهَذَا الْحَالِ، وَ زَيَّتَهُ وَ هَوَيْتَكَ الْخِلَالِ؛ كَانَ كَمَنْ حَلَا الْعَكَرَ بِالذَّرْرِ، وَ الْكَرْبَ بِالذَّهَبِ؛ وَ رَخِيصَ الْعُمُودِ، بِثَمِينِ الْعُقُودِ؛ وَ طَوَّقَ عُنُقَ الْجَرَادَةِ بِأَبْهَى قِلَادَةٍ؛ وَ كَسَا النَّعَاجَ، حُلَّ الدِّيَابِجِ؛ وَ أَلْبَسَ أُمَّ حُبَيْنَ، مِنْ الْوَشْيِ حُلَّتَيْنِ. وَ الْأَدَبُ يَشْتَكِي مِمَّنْ لَا هِمَّةَ لَهُ إِلَّا الْجِنَاسَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ، وَ الطَّبَاقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، وَ الْجَمْعَ بَيْنَ مِثْلَيْنِ؛ وَ لَيْسَ لَهُ عِنَايَةٌ بِمَلِيحِ الْمَعَانِي، وَ لَا انْتِقَادٌ لِفَصِيحِ الْمَبَانِي؛ وَ لَا الْبِفَاتِ إِلَى حُسْنِ السَّبْكِ وَ التَّأْلِيفِ، وَ مَتَانَةِ النَّظْمِ وَ التَّرْصِيفِ؛ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَعْرِفُهُ الْحَبِيرُ، وَ لَا يُحْسِنُ عَنْهُ التَّعْبِيرُ؛ وَ يَدْرِكُهُ بِالذُّوقِ وَ الْعُرْفَانِ، وَ يَضِيْقُ عَنْهُ الْبَيَانُ. وَ مَا مُعْجِزُ أَحْمَدَ وَ ذَكَرَى حَبِيبٍ، إِلَّا بِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْ جَمَالِ الْمَعَانِي وَ حُسْنِ الْأَسَالِيْبِ؛ لَا بِالرَّخَارِيفِ اللَّفْظِيَّةِ، وَ الْمُحَسَّنَاتِ الْبَدِيعِيَّةِ؛ إِلَّا إِذَا جَاءَتْ عَفْوًا بِلا تَكْلُفٍ، وَ عُرِضَتْ لِأَدِيبٍ بِلا تَعَسُفٍ؛ وَ لَمْ تَكْ هِيَ الْمَحَطُّ لِلْأَنْظَارِ، وَ الْقَطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ. وَ إِنَّا إِذَا رَجَعْنَا إِلَى الْوِجْدَانِ، وَ كَشَفْنَا الْأَمْرَ بِالْإِمْتِحَانِ؛ وَ جَدْنَا مِنْ أَنْفُسِنَا وَ مَنْ لَهُ أَدْنَى خَبْرَةٍ، أَنَّ لَنَا عَلَى تِلْكَ الرَّخَارِيفِ تَمَامَ الْقَدْرَةِ؛ وَ لَيْسَ فِي وَسْءِ عِنَانِ أَنْ نُضَاهِيَ الْفَحْلَيْنِ الْمُبَرِّزَيْنِ بَيْتٍ وَاحِدٍ، وَ لَا مِثْلَ شَارِدٍ وَ لَسْتُ أَقُولُ: إِنَّ مُحَسَّنَاتِ الْبَدِيعِ غَيْرُ مُحَسَّنَةٍ، وَ فُنُونُهُ غَيْرُ مُسْتَحْسَنَةٍ؛ وَ إِنَّ الْعِلْمَ النَّبَاتِيَّ لَا يُخْفِقُ بِالنَّصْرِ، وَ لَا يَسُدُّ بِحَامِلِهِ الشَّعْرُ؛ وَ لَكِنْ أَقُولُ - وَ التَّشْبِيهُ أَبْلَغُ عِنْدَ النَّبِيِّ! - : الْفَتَاتُ تُسَوِّرُ، إِذَا كَانَتْ تُنظَرُ؛ وَ تُرَيْنَ، إِذَا كَانَتْ تُسْتَحْسَنُ؛ وَ تُحْلَخَلُ، إِذَا كَانَتْ تُقْبَلُ؛ وَ تُقَرَّطُ وَ تُقَلَّدُ، إِذَا كَانَتْ ذَاتَ جِدٍ

## 3 - 3. تاریخ تدوین رساله

در برخی از مصادر ترجمه علامه نجفی، و نیز در مقدمه شماری از آثار ایشان، به رمضان المبارک سال 1324 ه. ق. (1)، و یا به مطلق این سال (2) به عنوان سال تألیف رساله «السیف الصنیع»، اشاره شده است. این اشاره، گویا مبتنی بر سخن علامه نجفی در متن رساله است. در این سخن، او به رمضان المبارک سال 1324 ه. ق.، به عنوان تاریخ آن ازدواج اشاره می کند. بدین ترتیب، آن قصیده نیز در همین ایام سروده شده است. اما نه در متن رساله و نه در جایی دیگر، این راقم دلیلی بر اینکه متن رساله نیز در همان سال تدوین شده باشد، نیافت؛ و می پندارم بر اساس آنچه در بند پیشین «: 2 - 3» گذشت، تاریخ تدوین رساله را، می باید چندی فراتر از این سال دانست. چه نمی توان پذیرفت که محاضرات ادبی پیشگفته، مکاتبه مؤلف با علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء، ارسال پاسخ از سوی او، خرده گیری های شماری از اهل ادب نجف اشرف، و سر انجام تدوین این رساله، همه و همه در 4 ماه انتهائی آن سال صورت گرفته باشد. از اینرو، سخن آنانکه ماه مبارک این سال، و یا 3 ماه پس از آن را تاریخ تدوین رساله دانسته اند، به هیچ روی مورد پذیرش نیست.

بدین ترتیب بدون آنکه از زمان دقیق تدوین رساله آگاه باشیم، تنها می توانیم نیمه دوم دهه سوم قرن چهارده هجری را، محدوده تألیف این رساله بدانیم.

## 3-4. ویژگیهای نثر رساله

## اشاره

ص: 56

1- همچون: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 368.

2- همچون: مقدمه «دیوان ابی المجد» ص 23؛ مقدمه رساله «امجدیه» ص 38؛ مقدمه «وقایة الأذهان» ص 40.

پیش از این، از «خصائص ادب علامه نجفی» سخن داشتم - بنگرید: بند «5 - 2» - .

رساله حاضر نیز، از بستر همان ادب برخاسته و بر اساس همان دانش وافر، پیراسته شده است. از اینرو، بدون آنکه تیت تکرار آنچه گذشت را، داشته باشم؛ تنها به دو نکته در باره «مفردات» و «ترکیبات» این نگاشته، اشاره می کنم:

### الف 4 - 3. مفردات رساله

در زمینه مفردات، این رساله علیرغم خردی حجمش، مشحون از مفردات فنی و اصطلاحات نا آشناست. مؤلف علامه در جای جای این نوشته، خزانه لغوی سرشار خود را بررسیده، و تنها الفاظی را گزین کرده است که ماده رساله او را، فخیم و غنی سازد. هر چند افراط او در این گزینش، بدون تردید شمار استفاده کنندگان از رساله او را، بشدت کاهش خواهد داد.

### ب 4 - 3. نثر رساله

در زمینه شیوه «نثر رساله» حاضر نیز، نیم نگاهی کوتاه به تنها چند سطر آن، نشان می دهد که علامه نجفی در پی آفرینش رساله ای بوده، که در زمینه نثر در شمار متون مسجع و آهنگین قرار گیرد. سجعهای پی در پی، جناسهای گونه گون و استشادهای ادبی چندی که سراسر رساله را در خود گرفته، نشانگر تلاشی است که او برای تدوین رساله ای خوش صورت، به کار برده است. از اینرو، راقم هر چند «السیف الصنیع» را شاهکاری ادبی نمی داند، اما می پندارد که می توان آن را، در شمار متون برگزیده پدید آمده در حوزه ادب متأخر شیعی دانست.

بدین ترتیب، می توان ماده و صورت لفظی رساله حاضر را، فخیم، غنی، خوش آهنگ و در يك سخن «فنی» خواند.

ص: 57

از آنجا که هنوز یکسده کامل بر این رساله نرفته، و پیش از این نیز رساله به عرضه عمومی نرسیده است؛ نمی توان بازتاب گسترده ای از آن را، در سخن بزرگان پهنه ادب و علم جستجو کرد. تا آنجا که راقم این سطور می داند، تنها علامه شیخ آقابزرگ طهرانی رحمه الله، بهنگام یادکرد از این نگاشته مرقوم داشته اند:

«و هو کتابٌ نفسٌ» (1).

حضرت آیه الله مرعشی نجفی رحمه الله نیز در تقریظی که 65 سالی پیش از این (2)، در زمان حیات مؤلف، ارادتمندانه بر این اثر استاد خود نگاشته اند، دیدگاه خود پیرامون آن را، باز نموده اند. احترام به آن علامه سترگ بزرگ نگاهبان میراث مکتوب شیعه را، در اینجا به نقل تمامی آن سرنوشت می پردازم:

«کتاب السیف الصنیع علی رقاب منکری البدیع، للإمام الهمام القدوة الأسوة، نابغة العصر و یتیمه الدهر، ربّ الفضائل و کعبتها الّتی تهوی إليها الأفتدة، ناطورة الفقه، عالم الكتاب و الستة، فقیه الأمة، حرّیت الأدب و طائرها الصیّت، شیخ الإجازة و مرکز الروایة، الرحله المسند، الثبّت الثبّت، المصنّف المؤلّف المجدید المجدید، مفسّر التفسیر، درّة تیجان المحدثین و مقدم المجتهدین، حجّة الإسلام و المسلمین آیه الله العظمی بین الوری شیخنا و أستاذنا الشیخ محمّد الرضا أبی المجد الأصبهانی النجفی، لازالت ریاض الفضل بوجوده مبتهجة ضاحكة مستبشرة».

ثم انّ «علیاً» الموفی الیه فی الكتاب و المخاطب بالتهنئة، هو شیخنا العلامة البحّثة المتتبع المتدرّب ملحق الأحفاد بالأجداد و الواسطة بین الأكابر و الأصاغر، الشیخ علی بن محمّد رضا بن موسی بن فقیه الشیعة کاشف الغطاء

ص: 58

1- بنگرید: «تقباء البشر» ج 2 ص 752.

2- این محاسبه، بر اساس سالشماری قمری است.

عن مبهمات الشريعة الغراء، طاب ثراه، و كان من مشايخنا في الرواية.

الراجي المستكين أبوالمعالی شهاب الدين الحسيني الحسنی المرعشي الرضوي الموسوي النقوي المشتهر بالنجفي

حررتها في 18 سؤال المكرم 1359

ببلدة قم المشرفة حرم الأئمة

6 - 3. درونمايه رساله

اشاره

این ششمین قسمت از سومین بخش «مقدمه مصحح» را، به نمودن سیری اجمالی در رساله «السیف الصنیع» اختصاص داده ام. بلافاصله بیافزایم که در این قسمت، نه در پی ترجمه آن متن بوده ام، و نه سر آن داشته ام که قدم به قدم، از نزدیک مجموعه محتویات متن را تعقیب و فشرده ای از آن را، عرضه کنم. بلکه در اینجا میخواهم تنها خط سیر رساله را بازنگارم، و اساس مایه آن را به تفکیک نشان دهم. بیفزایم که پس از این قسمت، تلخیص گونه ای کوتاه از این خط سیر را، جداگانه عرضه خواهم کرد؛ و امید که بهنگام مطالعه این رساله، خواننده ارجمندی را مفید افتد.

الف 6 - 3. تبیین درونمايه و خط سیر رساله

علامه نجفی، پس از مقدمه ای - که با توجه به حجم کل متن، می توان آن را درازآهنگ خواند -، در فصل نخست، آدمی را موجودی که در پی شناخت سبب ها است، معرفی می کند. بدین ترتیب استطراداً اشاره ای به این که انسان فطرتاً خداجو و در پی علت العلل و سبب الأسباب است، به میان می آورد. آنگاه حُسن را در شمار مسببات می انگارد، و میل آدمی به شناخت حُسن در سخن که سخن حُسن زائیده آن است را، علت پیدایش علوم بلاغی و بویژه فنّ بدیع می داند. در انگاره او، علم بدیع فراتر از دو علم معانی و بیان، و بگونه ای جامع محسنات آن دو است. بدین ترتیب، او در نخستین

ص: 59



قدم، علم بدیع را زائیده منطقی یکی از احساسات فطری آدمی معرفی می کند؛ و در قدم دوم، با آنان که نه تنها مُهر مِهری از این علم بدل نداشتند که با آن طریق نقار می پیمودند، بگونه استقراء منطقی، به مناظره و محاجّه می پردازد. چه در این بخش، او نه از قواعد کَلّی، که از محسّنات جزئی محسوس آشکار در شماری از ابیات شاعران متقدّم، سخن می گوید، و از طریق بررسی این جزئیات، در پی اثبات قاعده کَلّی «وجوب التفات به علم بدیع» بر می آید. در این قسمت، او بخصوص بر نمودن نمونه هائی از اشعار بحتری اصرار می ورزد. چه به نظر او، منکران علم بدیع، بحتری را شاعری بدوی سرا می دانند که بدون آنکه محسّنات بدیعی را در سخن خود به وام گرفته باشد، دیوانی لطیف و سخت ارزشمند عرضه کرده است. به نظر اینان، بحتری در نهایت طریقی است که ابوتّمّام در دیگر سوی آن قرار گرفته است.

در اینجا، علامه نجفی خود را از اثبات آن اصل نخست، فارغ می یابد. آنگاه بلافاصله بر این نکته دست می نهد و سخت بر آن اصرار می ورزد، که از منظر او شماری از آئین های علم بدیع - همچون دو صنعت حذف و تَقیّط - ، به هیچ روی در زیباسازی سخن مؤثّر نیستند، و ذکر این آئین ها در شمار صنایع بدیعی، تنها از باب محرم شدن نامحرمان و وارد شدن نااهلان بوده است. در اینجا دامن این بحث خواه ناخواه آنچنان گسترده می شود، که علامه نجفی پیش از فروچیدن آن، شماری از صنایع بدیعی و بویژه صنعت توریه را، سخت به نقد و بررسی می گیرد، و حتّی از نمودن آراء شخصی خود در این زمینه، پرهیز نمی کند. اشاره مؤلّف به اینکه سخن در باب توریه به درازا کشید، و با این حال حقّ این مبحث آنچنان که باید گزارده نشد، آخرین سطور این قسمت را تشکیل می دهد.

مصنّف ما، آنگاه به بیان این اصل کَلّی می پردازد که، تمامی آراینده های سخن را شروطی است، که تنها با رعایت آن شروط سخنی آراسته عرضه می شود؛ ورنه، چه بسیارند آراینده هائی که آلاینده اند، و محسّناتی که چون بدون رعایت شروط خود به

کار رفته اند، تنها در تفسیح کلام نافع افتاده اند.

در گام چهارم، علامه نجفی کوتاه دستی بدیع پژوهان پیشین را، نه به حساب سستی این دانش، که علامت گستردگی مباحث آن می شمارد؛ و خواننده را دعوت می کند که با بررسی متن همچون قرآن کریم و نهج البلاغه شریف، فوائد و فرائد تازه ای دست یاب کند، و در غنای هر چه بیشتر این علم، بکوشد.

زان پس باز به این نکته می پردازد، که آیا وجود ابیاتی دل نواز و روح پرور، که هیچ بهره ای از آراینده های لفظی و معنوی نبرده اند، نمی تواند اساس لزوم این دانش را به زیر علامت سؤال فروکشد؟ و بانهادن چنین علامتی در مقابل آن، از زائد و بی فائده بودن آن سخن گوید؟. پاسخ او به این پرسش، مکمل چهار گام پیشین است. چه به نظر او، بدیع پژوهان از تمامی صنایع سخن نداشته اند، بنا بر این می توان پنداشت که شماری از صنایع ناگفته و نانوشته، در آرایش این ابیات نقش داشته اند. بدین ترتیب نه تنها لزوم بدیع پژوهی به مخاطره نمی افتد، که پژوهش بیشتر در این علم در شمار وظائف ادب پژوهان قرار می گیرد.

در این مسیر، ششمین موقف علامه نجفی به بیان تفاوت میان دو گروه عالمان به علم بدیع، و نا آگاهان نسبت به آن، اختصاص یافته است. به باور او، بدیع پژوهان توانایی آن را دارند که به آن احساس فطری نخستین - که در پیشانی این بخش به آن اشاره کردیم -، پاسخ دهند و سبب حُسن در کلام و کلام حَسَن را بازشناسند؛ اما آن دیگر گروه نه از این نعمت بهره ورنند، و نه می توانند در این زمینه، سخنی استوار بر زبان آرند.

آنگاه علامه نجفی، با تجدید فصل به بررسی باور گروهی از پسینیان که سروده های پیشینیان را ضعیف می انگارند، و آنان را به خشک طبعی و نافهمی متهم می سازند؛ می پردازد. او در این زمینه، به سخن شماری از آنان - که بر تشبیهی از یکی از نامداران متقدم خرده گرفته اند اما دهها تشبیه نظیر و بل قبیح تر از آن را، در ابیات متأخران نیکو

پنداشته اند، اشاره می کند. این بررسی خواه ناخواه به مقارنه شماری از ابیات پیشینیان و پسینیان می انجامد، و یکی از بخشهای نقد ادبی رساله حاضر به انجام می رسد.

زان پس، مؤلف ما بلافاصله به بررسی باوری دیگر - که در نقطه مقابل این رأی قرار دارد -، می پردازد. چه شماری دیگر نیز، هنر شاعری را تنها به نزد متقدمان جستجو می کنند و متأخران را، در این وادی سخت ناتوان می انگارند. اینان حتی برشمردن اسامی امکانه ای که امروزه جز نامی از آن بدست نیست، و یا به کاربردن لغاتی که در زمان ما سخت غریبند و نا آشنا را، نشان توان شاعر دانسته اند؛ و از این رو، چون بیستی شوند که در آن وصف شتر و دیگر حیواناتی چون آن رفته باشد، زبان به مدح شاعر گشایند و فریاد به تشویق او فراز کنند. مصتّف ما، آنچه راویه اشعار عرب، ابن اعرابی، در برخورد با منظومه ای درخشان از ابوتّمّام در پیش گرفت را، از نمونه های تجلّی همین باور، دانسته است. به باور او، اگر کسی به چنین اندیشه ای گردن نهد، باب شعر را بر پسینیان فرو بسته، و آن را از ویژگی های پیشینیان دانسته است. و پر واضح است که وجود دهها دیوان درخشان و صدها قصیده جان نواز - که در بستر ذهن و زبان متأخران پدید آمده است -، نا استواری این اندیشه را، به وضوح نشان می دهد.

در نهمین گام، علامه نجفی از پس این بیان، که پیشینیان قواعد شعر را استوار کردند و پسینیان با نگاره های بدیعی در آرائیدن آن کوشیدند، به این نتیجه می رسد که متقدمان توانمندتر از متأخرانند، و متأخران زیبا سراتر و لطیف گوتر از متقدمان. او این سخن را، نه تنها در فن شعر که در تمامی علوم و حتی صنایع روا می پندارد. از منظر او، آنانکه پایه های نخست دانشهای همچون طب و هندسه و نجوم را برافراشتند را، نمی توان با تابعانشان به مقایسه گرفت، هر چند بدون تردید دانشوران متأخر را بهره ای از آن علم حاصل شده است که پایه گذاران نخستین، هیچ نصیبی از آن نداشته اند. بدین ترتیب، می توان متقدمان را افضل، و متأخران را اعلم دانست.

پس از این داوری، علامه نجفی به نمودن یکی از اصول اساسی «فنّ شعر» از

دیدگاه خود می پردازد. از منظر او، روح پروی و جان نوازی شعر، نه امری ثابت که تابع ذوق اقوام گونه گونه است. او نه تنها سیر زمان را در این زمینه صاحب نقش می داند، که حتی اختلاف جغرافیائی امکانه را نیز، در بهنجار و یا نابهنجار بودن شعر، دخیل می داند. از اینرو، بی مهابا بر شاعری خراسانی - که حق را، در شمار استوار گویان است - ، رکاب می کشد، و او را بر اقتفای سخن متقدمان، به ملامت می گیرد. این نقد، تمامی جوانب دیوان آن شاعر را در بر می گیرد، و سرانجام مؤلف ما، در مقارنه قطعه ای از شاعر خراسانی با سروده ای از آن بزرگ سراینده قریش حضرت سید رضی رحمه الله، چنان راه افراط می پیماید و سخن به خشم می گوید، که اگر امانت علمی ناگیر نبود، می پندارم ستردن یکی دو سطر نهائی این مقارنه از متن کتاب و تطهیر قلم مؤلف ارجمند از چنین تندبی بی سببی، نه تنها از ارزش نگاشته او نمی کاست، که بر نفاست ادب آن ادب نفس را نیز می افزود - غفر الله لنا و لجمع من تقدم علينا، و عفا الله عنا و عنهم! - .

یازدهمین نکته ای که در مسیر رساله حاضر مورد توجه علامه مؤلف قرار گرفته است، تبیین دشواری های سرایش به شیوه پسینیان، در مقایسه با سرایندهگی بر منش پیشینیان است. به باور او، این دو شیوه شاعری، هر چند در اصولی همچون لطافت طبع، روشنی ذهن، بازیگری خیال و ... همسانند، اما شاعری که روش متأخران را پیشه کند، جز از اینها به فراخدستی در علوم بلاغی و برخورداری از بسیاری از دیگر دانشها نیز، نیازمند است. چه بویژه به کاربردن توریه های رنگ رنگ - که از منظر او، سرمایه متأخران است - ، جز با چنین زمینه ای میسر نمی شود؛ و آن که با ذهنی ساده و نه دانشورانه، به شاعری برخیزد، نمی تواند بر سمنند چنین آرایه هائی بنشیند و در شمار گرمروان وادی شعر، قرار گیرد. از این رو، او از آنان که دل به شعر عرب جاهلی سپرده اند، دعوت می کند تا از جاهلیت روی بگردانند، و گوهر دماغی که در ضبط اسامی بیابانها و کوره راه ها از دست می دهند را، در فراگرفتن دانشهای بلاغی و جز آن کنند؛ تا نه کلامی جاهلانه که سخنی به وزانت سخن عرب جاهلی و لطافت و زیبایی

زان پس، علامه نجفی به نقد این اندیشه که آرایه های بدیعی در شمار ابداعات متأخرین است، و متقدمان را از آن بهره ای نبوده است؛ می پردازد. نمودن چند نمونه از سروده های پیشینیان - که به سرانگشت مشاطه آرایه های بدیعی، آرایش شده اند - بطلان این اندیشه را آشکار می سازد.

آنگاه مؤلف ما، به بررسی این سخن که «احاطه بر دانشهای گوناگون، نه تنها بر زیبایی سخن نمی افزاید، که از حسن و لطافت آن می کاهد»؛ می پردازد. آنان که دل در گرو این اندیشه نهاده اند، شعرای قلّه نشین وادی ادب را بدور از ساحت علوم، و عالمان سراینده را در عرصه شاعری سخت ناتوان، دیده اند. علامه نجفی نخست با اشاره به فضل علم بر جهل و تفضیل ذاتی عالم بر جاهل، به بطلان این سخن اشاره می کند؛ و زان پس توانائی پیشین بر نظم الفاظ را، شرط تاجوری در ساحت شعر و شاعری برمی شمارد. از منظر او، گرچه هر عالمی نمی تواند شاعر باشد، اما بر هر شاعری است که برای غنای شعر خود، به حیظه عالمان نزدیک شود. بدین ترتیب، او عالمان شاعر را فراتر از عالمان، و عالمان را برتر از شاعران؛ برمی شمارد.

چهاردهمین بند این رساله - که در شمار مهمترین مباحث آن قرار دارد -، فهرستی است از مهمترین مواردی که سراینده متأخر نباید در آن موارد، به پیروی از متقدمین پردازد. این موارد، هر چند در سخن پیشینیان به کار رفته است، اما ترك آن برای پسینیان پسندیده تر است. این موارد، عبارتند از:

1. به کاربردن ترکیباتی که از نظر دانش نحو، در شمار «ضرورت‌های شاعری» خوانده شده است؛

2. به کاربردن اوزان کم کاربرد و زحافات دل آزار؛

3. به کاربردن مفرداتی که در روزگاران متأخر، متروک شده اند؛

4. به کاربردن افراط‌آمیز اسامی امکانه و شهرهای عرب پیشین؛

5. گریستن و ناشکیبی کردن بر دیار یار؛

6. زیاده روی در یادکرد رؤیاهای شبانه و اندیشه های خواب گونه؛

7. به کاربردن معانی تشبیهات و نکات عامیانه سطحی نگرانه. در میان موارد هفتگانه حاضر، این مورد از اهمیتی ویژه برخوردار است.

در گام بعدی، علامه نجفی بلافاصله شاعران روزگار جدید را، از زیاده روی در آنچه ویژگی شعر در این روزگاران است، باز می دارد. از منظر او، اصرار در به کاربردن صنایع ادبی گوناگون - همچون توریه ها و جناسهای پیایی - ، نه تنها بر زیبایی سخن نمی افزاید، که از لطف آن نیز می کاهد. به نظر او، آرایه ای آرایشگر کلام است، که بیش از حد لازم به کار گرفته نشود. او سخن خود را با نمودن چند نمونه از ابیاتی که چنین صنایعی را در حد افراط در خود نهفته دارند، روشن تر می کند.

مصنّف علامه، پیش از شروع در گزارش نگاشته کوتاه علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء، ادیب لطیف گوی برخاسته از خوزستان، نشسته در اصفهان و غنوده در تستر، قاضی ناصح الدین اُرْجانی را، به عنوان کسی که در گزینش لفظ و شکار معانی سخت موفق بوده است معرفی، و شاعران هم روزگار خود را، به تبعیت از او دعوت می کند.

زان پس، رساله با دو بخش دیگر ادامه می یابد. نخست گزارش نامه آن مصاحب دیرین - که متن مستقل آن، در صفحات پیشین از نظر خواننده ارجمند گذشت - . آنچه در این بخش آمده، تحریری است تازه از مطالبی که در صفحات پیشین رساله، به تفصیل طرح شده است؛

و دو دیگر، روایت قصیده «تنصّر»، که دستمایه تدوین رساله حاضر شده است؛ و آخرین بخش این قسمت از مقدمه مصحح ( : 7 - 3) توضیحی است کوتاه در باره آن.

### ب 6 - 3. تحریری کوتاه از بند پیشین

1. اثبات لزوم التفات به علم بدیع.
2. اشاره به اینکه شماری از آئین های بدیعی، زائدند و هیچ نقشی در زیباسازی سخن ایفا نمی کنند.
3. بیان اینکه آراینده های سخن را، شروطی است که چون رعایت نشوند نه تنها سخن را نمی آریند، که به آلائیدن آن کمک می کنند.
4. اشاره به کوتاه دستی بدیع پژوهان پیشین و دعوت خواننده تا در غنای هر چه بیشتر این دانش بکوشد.
5. بررسی این نکته که شماری از آینه های ناگفته و نانوشته در آرایش ابیاتی روح پرور و دل نواز، نقش داشته اند. حال وجود این ابیات نه نشان دهنده بطلان این علم، که مشوق ادب پژوهان به بررسی های بیشتر در زمینه آراینده ها و آلائنده ها است.
6. بیان تفاوت میان بدیع دانان، و آنان که دستی در کار این دانش نبرده اند.
7. بررسی باور گروهی از پسینیان، که سروده های پیشینیان را یکسر فاقد ارزش می شمارند؛ و آنان را به خشک طبعی متهم می سازند.
8. بررسی اندیشه ای دیگر، که در نقطه مقابل باور پیشین قرار دارد. بر اساس این اندیشه، سخن استوار تنها سخن متقدمان است و متأخران را، از آن بهره ای نیست.
9. داوری در میان پیشینیان و پسینیان. در این داوری، متقدمان توانمندتر، و متأخران زیبا سراتر و لطیف گوتر، دانسته شده اند.
10. بیان یکی از اصول «فن شعر» در دیدگاه مؤلف. بر اساس این اصل، روح پروری شعر، تابع ذوق قومی است، که شاعر در میان آنان به سرودن می پردازد.
11. اشاره به دشواری سرایش به شیوه پسینیان در مقایسه با سرایندگی بر منش پیشینیان، هر چند این دو شیوه در شماری از اصول با یکدیگر همسانند.
12. نقد این اندیشه، که آرایه های بدیعی در شمار ابداعات متأخرین است. مؤلف، با نمودن چند بیت از متقدمان، بر بطلان این اندیشه تأکید می کند.

13. بررسی این سخن، که علم نه تنها بر لطافت شعر نمی افزاید، که از زیبایی آن می کاهد. علامه نجفی با اشاره به تفضیل ذاتی علم بر جهل؛ توانائی پیشین بر نظم الفاظ را، شرط نخست شاعری برمی شمارد.

14. ارائه فهرستی 7 جزئی، از مواردی که شاعر روزگار جدید شایسته است در آن موارد، بر خلاف روش شاعران کهن سخن گوید.

15. بازداشتن شاعران روزگار نو، از به کاربردن افراط گونه آرایه های رنگ رنگ بدیعی. چه افراط در استفاده از جناسها و توریه های پیایی، تنها از لطافت سخن می کاهد.

16. معرفی شاعر لطیف سخن ایرانی، قاضی ناصح الدین اُرْجانی، به عنوان نمونه ای که می سزد شاعران هم روزگار مصتّف، بدو تأسی جویند.

17. و سرانجام، گزارش نگاشته کوتاه علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء؛ و روایت قصیده «تنصّر»، که رساله حاضر را به انجام می رساند.

### 7 - 3. در باره قصیده «تنصّر»

پیش از این، اشارتی به این نکته رفت، که تدوین رساله حاضر آخرین حلقه از سلسله فعالیتی بود، که با سرودن قصیده «تنصّر» در 68 بیت لطیف، آغاز شد. اکنون با احتراز تمام از تکرار آنچه گذشت، اضافه می کنم که از این قصیده - به نحو کامل و یا گزینه سازی - ، در چند مصدر ادب پژوهی و یا تراجم نگاری، یاد شده است. این مصادر عبارتند از:

1. «دیوان ابی المجد» ..... ص 76 ..... 68 بیت.

2. «معارف الرجال» ..... ج 3 ص 53 ..... 68 بیت.

3. «أعیان الشیعة» ..... ج 7 ص 18 ستون 2، 1 ..... 40 بیت.

4. «تاریخ علمی و...» ..... ج 2 ص 407 ..... 4 بیت.

ص: 67



5. «السیف الصنیع» ..... خاتمه رساله ..... 67 بیت.

بیفزایم که به روایت علامه مهدوی: «شیخ خزعل امیر محمّره (:خزّ مشهر) می گفته است که: این قصیده معروفه «قلبی بشرع الهوی تنصّر ... الخ» که از بدایع قصاید و از اشعار معروف مرحوم آقا شیخ محمدرضا نجفی است، از ایشان نیست؛ و باور نداشته که عالمی ایرانی قدرت سرودن چنین اشعاری داشته باشد»(1)!

#### 4. سازواره تحقیق و تصحیح رساله حاضر

این بخش - که آخرین قسمت از «مقدمه مصحح» است - را، به ارائه گزارشی از آنچه در مسیر تحقیق و تصحیح رساله حاضر انجام شده است، اختصاص داده ام.

تصحیح «السیف الصنیع» را، بر اساس يك دستنویس - که تا آنجا که راقم بازجسته، تنها نسخه شناخته شده این کتاب است - ، به انجام رسانیده ام.

مشخصات دستنویس:

قطع: رقعی، 21 \* 15 سانتیمتر.

تعداد صفحات: 54 برگ، 108 صفحه؛ به همراه يك برگ عطف و يك برگ بدرقه؛

خط: نسخ زیبا، ملون؛

تعداد سطور در هر صفحه: در یکصد صفحه نخست: 15 سطر، و زان پس: 16 سطر؛

بلاغ: ندارد؛

جلد: مقوای ساده، با عطف و زوایای چرمی(2).

ص: 68

---

1- بنگرید: «تاریخ علمی...» ج 2 ص 396.

2- این نسخه به اختصار در «فهرس مخطوطات مكتبة آية الله النجفي»، معرفی شده است؛ بنگرید: «قبیله عالمان دین»، ضمیمه دوم، ص 231.

در متن حاضر، ابتدای پشت و رویه صفحات این دستنوشته را با علائم /A.../ و /B.../ نشان داده ام. بر روی رویه نخست برگ عطف، با خطی غیر از خط کاتب متن، دوبیت زیبا نوشته شده است؛ همین دوبیت در «أعیان الشیعة» به استناد نوشته مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله در میان سروده های مؤلف علامه نشسته است (1). این دوبیت - که در «دیوان ابی المجد» از آن یاد نشده - ، چنین است:

ألا یا ریمُ رفقا بصبِّ هامِ فیکا \*\*\* سقیم و دواہ غدی فی رشفِ فیکا

ألا یا بدرُ سنا و یا یوسفُ حسنا \*\*\* فلو باعکَ أهلُکَ بنفسی اشتریکا

پس از آن، در رویه نخست برگ اول - : صفحه A 1 - ، تقریظی از مرحوم آیه الله مرعشی نجفی و بخط خود ایشان، به چشم می آید (2).

اگر چه وجود اغلاطی که در چند موضع دستنوشته به چشم می آید، مانع از پذیرش این پندار که مصنف علامه تمامی این نسخه را به مطالعه گرفته است، می شود؛ اما دو دستخط از همو - که برکناره سمت راست صفحات A4 و A35 به جای مانده است - ، نشان از آن دارد که - دست کم - شماری از صفحات این دستنوشته، به نظر ایشان رسیده است. بیفزایم که بر اساس همین قرینه، و بگونه دقیق تر، از آنجا که تقریظ پیش گفته در 18 شوال المکرم سال 1359 ه.ق. تحریر شده است، می توان تاریخ کتابت این نسخه را، پیش از اتمام دهه ششم سده چهاردهم هجری قمری دانست.

\*\*\*

در تصحیح و تحقیق رساله حاضر، این مراحل را پیموده ام:

1. نخست به ضبط متن پرداختم. در این مرحله، با مراجعه دائم به مصادر لغوی و ادبی چندی، در پی آن بوده ام که به صورتی صحیح از آنچه مؤلف نگاشته است، دست

ص: 69

1- بنگرید: «أعیان الشیعة» ج 7 ص 19 ستون 1.

2- متن این تقریظ، در صفحات پیشین این مقدمه، از نظر خواننده ارجمند گذشت.

یابم. در این دوره، دستنوشته موجود تنها ماده کتاب را فرا چشم مصحح می نهاد، اما ضبطهای ناستوار آن، نشان از آن داشت که نمی توان به آن به نحو کامل اعتماد نمود. رعایت امانت را، مصحح یکایک مواردی که از صورت موجود در نسخه دست کشید و هیئت دیگری را در متن مصحح خود نهاد، در زیرنویس صفحات نشان داده است.

2. در این مرحله محقق به دشواری مفردات و نیز ترکیبات رساله پی برد، و از آنجا که بر این عقیده بود که رساله حاضر می باید چنان عرضه شود، که طلاب حوزه های علمیه و دانشجویان رشته های ادبیات عرب و ادبیات فارسی دانشگاه ها، بتوانند از آن بهره برند؛ به دو تمهید دست برد تا از دشواری این دو بکاهد:

نخست به شکل و اِعْجَام تمامی متن پرداخت، و سعی کرد صورتی معرب از رساله عرضه کند، تا راه استفاده آنان که آشنائی کمتری با اینگونه متون دارند را، اندکی تسهیل کرده باشد؛

در تمهید دوم، واژگان دشواریاب متن - که شاید به سبب همین دشواری، در مطالعه شماری از خوانندگان وقفه ای ایجاد کند - را، به توضیح لغوی گرفت. این توضیحات پس از «نصّ الكتاب»، در «ثبّت معانی غرائب الألفاظ» آمده است.

در این باره، تذکره سه نکته لازم می نماید:

الف: مبنای محقق در نهادن کلمات در آن «فرهنگ گونه»، صورت موجود کلمه در متن بوده است؛ چه آن فرهنگ را برای سهولت استفاده از متن تنظیم کرده ام، و می پندارم استفاده خوانندگان بدین ترتیب از کوتاه ترین راه، ممکن شود.

ب: تا حجّیت معانی مندرج در آن فرهنگ مورد خدشه قرار نگیرد، در مقابل هر کلمه، نصّ کتب لغت را نهاده ام. بنا بر این، آنچه در آن «ثبّت» مذکور افتاده است، نه انشای این قلم، که نصّ مصادر لغوی است.

بیفزایم که چون رساله حاضر در دوره متأخر پدید آمده است؛ معانی کلمات را

بیشتر از معاجم عصری - همچون «المنجد»، «الرائد» و «أقرب الموارد» - اقتباس کرده ام، و تنها هرگاه معنای مناسب لفظ را در این گونه معاجم نیافتم، به نقل مستقیم از فرهنگهای کهن - همچون «أساس البلاغة» و «صحاح اللغة» - پرداخته ام. با این حال تا از صحت آن معانی مطمئن شوم، یکایک معانی منقول از فرهنگ های متأخر را، بر فرهنگ های متقدم عرضه کرده ام، و چون به درستی آن اطمینان یافتم، نصّ به کار رفته در فرهنگ های معاصر را، در آن ثبت نقل نمودم.

ج: این موارد را در متن با علامت «\*» مشخص کرده ام. بدین ترتیب تمامی مفردات دشواریابی که در متن، ستاره ای بر فراز خود دارند، در آن فرهنگ به توضیح گرفته شده اند.

3. در سومین گام، به تنظیم «تعلیقات» پرداخته ام. مصحح، در دو مرحله پیشین به مواردی برمی خورد که ارائه توضیحی کوتاه پیرامون آن را، در شمار وظائف خود می دانست. این موارد - که جمعاً 408 فقره است -، عمدتاً در 3 محور زیر، خلاصه می شود:

الف: ارائه توضیحی کوتاه در باره اعلام مذکور در متن؛

ب: ارائه توضیحی کوتاه در باره ابیات و منظومه های بکار رفته در متن؛

ج: ارائه توضیحی کوتاه در باره اصطلاحات ادبی مندرج در متن.

این موارد را، در سراسر رساله با عدد شمار پیاپی نهاده شده در میان دوقلاب - [ - نشان داده ام؛ و توضیح هر کدام را، پس از «تَبَّت» پیش گفته، در بخش «التعلیقات علی النص» نهاده ام.

در تنظیم این تعلیقات - که پس از فراغت از تصحیح متن و اعرابگذاری آن، دومین بخش درشت تصحیح حاضر را فراروی محقق می نهاد -، به بیش از 200 مصدر ادبی و تراجم نگاری و جز آن، مراجعه کرده ام. در این میان، نرم افزار «الموسوعة الشعرية»

پرداخته المجمع الثقافی که در شمار مراکز فرهنگی کشور ابوظبی است، بیشترین یاری را به محقق رسانده است. چه در یافتن نام سراینده بسیاری از ابیات متن حاضر، مستقیماً از آن نرم افزار کمک گرفته ام. بیفزایم که طراح این نرم افزار بسیار ارزشمند، بگونه ای است که نمی توان بر اساس آن به محلّ ابیات در متون دواوین دست یافت؛ بنا بر این، محقق در پی بدست آوردن دواوینی که ابیاتی از آنها در این متن مورد استفاده بوده است برآمد، و در بخش «تعلیقات» مجلّد و صفحه ای که بیت مورد نظر در آن مذکور است را، مشخص نمود. از اینرو، در تمامی مواردی که در بخش تعلیقات به نام سراینده تک بیت و یا منظومه ای اشاره کرده ام، و زان پس افزوده ام که: «لم أعر علی دیوانه»، نخست به این نرم افزار تکیه داشته ام، و زان پس نتوانسته ام به نسختی از آن دیوان، دست یابم.

همین جا باز به تفکیک اشاره می کنم، که بر اساس آنچه گذشت در صفحات متن رساله حاضر، شماری ستاره؛ اعداد میان سطور؛ و اعداد میان دوقلاب، به چشم می آید، کار برد این سه نوع علامت و عدد در متن حاضر بدین گونه است:

الف: ستارگان میان سطور - \* - برای نمودن لغاتی که از نظر معنی دور از ذهن و دشواریابند، به کار رفته است. کلماتی که بر فراز خود این علامت را دارند، در «تَبَّتْ معانی غرائب الألفاظ» به توضیح گرفته شده اند؛

ب: اعداد میان سطور - - برای نمودن اختلاف ضبطهای مصحح با ضبطهای مندرج در دستنوشته، و یا نشان دادن وجهی صحیح تر، به کار رفته اند. این موارد در زیرنویس صفحات نشان داده شده اند.

ج: اعداد میان دوقلاب - [1] - که از عدد 1 آغاز و به شماره 408 پایان می پذیرد، نشان دهنده مواردی است، که مصحح به تحشیه آن پرداخته است. این حواشی در قسمت «التعلیقات علی النصّ» مذکور افتاده است.

4. در مرحله چهارم، به تنظیم «فهارس فنی» شایسته این متن پرداخته ام. در این بخش، 3 فهرست از آیات کریمه قرآن عزیز، اسامی اعلام و اشعار به کار رفته در متن را، نموده ام. بدیهی است که فهرست اعلام جغرافیائی کم شماری که در این متن، گه گاه اسمی از آن برده شده است، نمی توانست در متنی ادبی، کارائی داشته باشد. از اینرو از تنظیم فهرست اینگونه موارد دست کشیده ام.

5. در آخرین مرحله نیز، محقق به تدوین این مقدمه کم برگ و کم بار پرداخت. در این پیشنوشت، سعی راقم بر آن بوده است که تا حد امکان، سخن به اختصار گوید؛ و دامن مقدمه ای که ذی المقدمه آن در کمتر از یکصد صفحه تنظیم شده است را، چنان فراخ ننماید که تناسب میان فرع و اصل، از دست بدر شود. آنچه در چهار بخش این مقدمه گذشت نیز، از نظر او، نکات و مطالبی است که ذکر آن در شمار وظائف محقق است؛ و امید که خواننده عزیز در این سخن با او هم آوا باشد.

\*\*\*

و اکنون که صاحب این قلم، خود را از طرح تحقیق و تصحیح رساله «السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع» فارغ می بیند، سخنی نمی ماند جز سپاس خدای، و یادکرد از لطف عزیزانی که در این مسیر، یاری گر او بوده اند.

ثنای معلّم حقیقی و موفّق علی الإطلاع - که خود آغاز کرد، و خود راه نمود، و خود به پایان برد - آغاز سخنها و پایان گفتارها است؛ الحمد له، ثمّ الحمد له، ثمّ الحمد له.

اکنون که در رمضان المبارک سال 1425 ه.ق.، این سطور بر این کاغذ سپید می رود، یکصد سال بر آن ازدواج مبارک - که زمینه تدوین این رساله را فراهم ساخت، و در صفحات پیشین به تفصیل از آن سخن داشتم -؛ می گذرد. لطف حضرت حق - جلّ و علا - چنان فراخ است، که چون من کسی نیز می تواند به دو کوتاه دست بلند او را

بخواند، و رحمت ابدی او را برای روح مصتّف ارجمند و آنان که در آن مجلس، کامی شیرین داشتند، آرزو کند - رحمة الله عليهم رحمةً واسعة - .

سپاس از فاضل فرزانه جناب حجّة الإسلام و المسلمین شیخ هادی نجفی، که به دعوت او دست به این کار بردم، و دستنوشته رساله نیز از سوی او در اختیارم نهاده شد؛ علامه محقق حجّة الإسلام و المسلمین حاج سید جواد شهرستانی که زین پس رساله به همت او به عرضه عمومی خواهد رسید؛ و نیز ارج گذاری نسبت به استادم حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدعلی روضاتی که چونان همیشه، دستیابی به شماری از مصادر به کار رفته در این تحقیق را، مدیون بزرگواری ایشان بوده ام، بر این بنده در شمار فرائض است، حفظهم الله تعالی و جعلهم فی رعیه.

دوست فاضل دانشورم استاد علی زاهدپور نیز، بر این بنده ممتّی دارد و بر این تصحیح حقی. او به درخواست این نگارنده، بزرگوارانه صورت نهائی تمامی بخش «نصّ الكتاب» را به مطالعه گرفت، و هر آنچه بر خاطر عزیزش گذشت را، در کناره صفحات بر من نمود. راهنمایی های ارزشمند او را نیز، از بن جان سپاس می گویم.

و سخن آخر، هدیت این تحقیق است به روان والد ارجمند علامه ام مرحوم استاد دکتر رضا هادی زاده - رحمه الله تعالی - ، که گرچه این تلمیذ ناتوان نتوانست بیاموزد، اما آن استاد، هیچگاه در آموزش او و دیگر شاگردانش، کوتاهی نکرد.

و صلوات الله و سلامه علی سید الموجودات

و فخر الأنبياء محمد المصطفی، و علی

أهل بيته الطاهرين المعصومين

مجید هادی زاده

نیمه لیلة القدر،

23 رمضان المبارك 1425 ه.ق.

1383 / 8 / 15 ه.ش.

ص: 74

نصّ الكتاب

اشاره

ص: 75





بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ. فَإِنَّ الْأَدَبَ وَإِنْ كُنْتُ مِمَّنْ رَغِبَ فِي تَحْصِيلِ فُنُونِهِ، وَاقْتَطَفَ ثِمَارَ الْفَوَائِدِ مِنْ فُنُونِهِ\*؛ فَمَلَكَ بِرَقِيقِ الشَّعْرِ حُرَّ الطَّبَاعِ، وَ حَامِضَ بُحُورِهِ فَمَلَأَ مِنْ فَرَائِدِهِ الْأَفْوَاهَ وَالْأَسْدِمَاعَ؛ وَجَنَى مِنْ أَزْهَارِ الْمَثُورِ، مَا أَرَزَى شِدَاةَ\* بِالْخَيْرِيِّ\* وَالْمَثُورِ؛ وَوَجَّهَ نَحْوَ عُلُومِهِ - كَالْمَعَانِي وَالْبَيَانَ، وَالْقَوَافِي وَالْأُوزَانَ -؛ فَكَّرًا ذَلَّلَ صِعَابَهَا، وَفَتَحَ بِحَدِيدِهِ أَبْوَابَهَا؛ وَلَكِنْ كَانَ ذَلِكَ وَالصَّبَا فِي إِبَانِهِ، وَالسَّبَابُ فِي عُنُقُونِهِ؛ وَلسُلْطَانِ الصَّبَا نَزَعَاتٌ(1)، وَلِشَيْطَانِهِ نَزَعَاتٌ\*.

ثُمَّ نَزَعْتُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ الدَّهْرُ عَنْ عِطْفِي\* بُرْدَ السَّبَابِ، وَيُلْبَسَ عَارِضِي قُبْطِي\* الثِّيَابِ؛ فَمَا قِيلَ عَنِّي: رَغِبَ فِيهِ، حَتَّى قِيلَ: رَغِبَ عَنْهُ!؛ وَ لَا: سَمَا إِلَيْهِ، حَتَّى: سَيِّمَ مِنْهُ.

ص: 77

فَمَنْنَتْ عَلَى مُقَيَّدَاتِ الْفَوَافِي بِالْإِطْلَاقِ، وَ أَمَهَرْتُ عَرَائِسَ الْمَعَانِي بِالطَّلَاقِ؛ وَ جَعَلْتُ طَلَّاقَهَا بَتًّا وَ قَطْعًا، وَ قُلْتُ: لَارْجُوعَ لِي إِلَيْهَا قَطْعًا؛ أَوْ يَعُودَ الشُّخْبُ(1) إِلَى الضَّرْعِ، وَ يَرْجِعَ إِلَى الْمُدْمَعِ الدَّمْعِ؛ وَ كُنْتُ كَمَا قُلْتُ مِنْ آيَاتٍ بَعَثْتُهَا لِبَعْضِ مَنْ أَحَبُّ [1]:/A2/

تَرَكْتُ نَظْمَ الْفَوَافِي الْيَوْمَ عَنْ مَلَلٍ \*\*\* وَ قَدْ وَلِعْتُ - كَمَا تَدْرِي! - بِهَا زَمَنًا

فَلَسْتُ أَنْظِمُ لَامَدْحًا وَ لَاغَزَلًا \*\*\* إِذْ لَمْ يَجِدْ مُحْسِنًا طَرْفِي وَ لَا حَسَنًا [2]

عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنِّي سِوَى بُيُوتَاتٍ تَضَمَّنَتْ مُغَازِلَةَ الْغَزَلَانِ، وَ مُفَاكِهَةَ الْإِخْوَانِ، أَوْ مُعَايَبَةَ الْأَرْحَامِ وَ الشُّكُوى مِنَ الرَّمَانِ؛ وَ مَا مَدَحْتُ أَحَدًا قَطُّ، سِوَى مَا كَانَ فِي جَوَابِ مَدَائِحِ الْإِخْوَانِ فَقَطُّ!

ثُمَّ عَطَفْتُ عِدَانَ الْعَزْمِ نَحْوَ الْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ، فَحَزَّتْ السَّبَقَ فِي مِيَادِينِهَا وَ لَاسِيَّ مَا الْعُلُومِ التَّعْلِيمِيَّةِ؛ فَكَمْ جَنَيْتُ مِنْ رِيَاضِ الرِّيَاضِيِّ ثِمَارَهَا الْيَائِعَةَ، وَ أَرَحْتُ دِيَا جِيرَ \* الْمُعْضَلَاتِ بِبِرَاهِينِهَا السَّاطِعَةِ؛ وَ أَبَتْ نَفْسِي الْعُرُوفُ(2) \* إِلَّا مَعْرِفَةَ أَدَلَّةِ

ص: 78

1- النسخة: الشنخب. ولم أعر على هذه المادة في المعاجم. أما لفظة الشُّخْب التي جعلتها في المتن، فهي بمعنى: ما يمتد من اللبن عند الحلب، فإذاً يكون المعنى: لارجوع لي ... حتى يرجع الحليب إلى الضرع؛ والمعنى صحيح لأبسط به. ويمكن أن تُقرأ العبارة في صورة أخرى، وهي: أو يعود الشُّخْبُ إلى الضرع، والشُّخْبُ: الطويل من الرجال - تاج العروس ج 2 ص 137 القائمة 1 - ، والضرعُ - محرَّكةً - : الصغير السنّ الضعيف، فإذاً يكون المعنى: لارجوع لي ... حتى يعود الرجل البالغ إلى صباوته. وكلا المعنيين لأبسط بهما؛ ولكن الأول أولى.

2- النسخة: العروف، ولم أهد إلى مراده. أما العروف فقال الزمخشري: «و النفس عارفةٌ و عروفٌ أي: صبورٌ» - أساس البلاغة ص 416 القائمة 1 - . ويمكن أن تُقرأ اللفظة العزوف، يقال: فلانٌ عزوفٌ، وهو الذي لا يكاد يثبت على خلة خليل؛ فإذاً تكون العبارة إشارةً إلى كثرة تردده بين مسائل العلوم. والأول أولى.

الْمَسَائِلِ، فَكَمْ رُضْتُهَا فَمَا رَضِيَتْ بِقَوْلِ الْقَائِلِ - شِعْرًا - :

إِذَا مَنَعْتَكَ أَشْجَارُ الْمَعَالِي \*\*\* جَنَاهَا الْغَضَّ فَاقْنَعْ بِالشَّمِيمِ [3]

وَلَمْ أَزَلْ أَتَقَبَّلُ مِنْ فَنٍّ إِلَى فَنٍّ، فَأَتَقَنَّهُ وَلَا أَرَى تَرَكَ الْحَسَنِ لِأَجْلِ الْأَحْسَنِ؛ وَلَا عَزَّوَالْفَالْتَفْسُ خَضْرَاءَ\*، وَالشَّبَابُ لَا يَخْلُو مِنَ السَّوْدَاءِ\*!

إِلَى أَنْ اسْتَبَقَرَ الرَّأْيُ - وَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ! -، عَلَى خِدْمَةِ الشَّرِيفِينَ - : الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ - ؛ إِذْ كَانَ ذَلِكَ هُوَ الْأَحْرَى بِحَالِي، وَالْأَجْدَرُ بِأَمْثَالِي؛ فَتَبِعْتُ /B2/ آثَارَ آبَائِي الْأَقْدَمِينَ، فِي هِدَايَةِ الْمُسْتَرَشِدِينَ، بِشَرْحِ مَعَالِمِ الدِّينِ [4]؛ فَأَعَدَدْتُ الْمَنْهَلَ الصَّافِي لِلْوَارِدِ (1)، وَأَوْضَحْتُ أَدِلَّةَ نِجَاةِ الْعِبَادِ [5]؛ وَبَرَّعْتِي فِي الْعِلْمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ رَغْبَتُ عَمَّا عَدَاهُمَا، وَوُلُوعِي بِهِمَا زَهْدِي فِيمَا سِوَاهُمَا.

إِلَى أَنْ يَسَرَ اللَّهُ الْعُرْسَ الْمُبَارَكِ، فِي الشَّهْرِ الْمُبَارَكِ؛ مِنْ سَنَةِ 1324 لِنُورِ حَقِّقَةِ الْكَمَالِ، وَنُورِ حَدِيقَةِ الْفَضْلِ وَالْإِفْضَالِ؛ الْمُقْتَفِي فِي جِدِّهِ وَإِبَائِهِ، السَّلَفِ مِنْ أَجْدَادِهِ وَآبَائِهِ؛ الْفَاضِلِ الْكَامِلِ الْعَالِمِ، الشَّيْخِ كَاطِمِ [6]؛ وَذَلِكَ بَعْدَ مَا كَادَ أَنْ تَنْجَلِي (2) مِنَ الشَّبَابِ غَيَاطِلُهُ\*، وَ«عَرِّي أَفْرَاسُ الصَّبَا وَرَوَاحِلُهُ» [7]؛ وَقَدْ لَاحَتْ (3) مِنْ صَدِّاحِ الْمَشِيبِ تَبَاشِيرُهُ\*، وَتَفَتَّحَتْ مِنْ مَصْرَحِ (4) رَوْضِهِ أَرَْاهِيرُهُ\*. وَقَدْ دَبَّحَ فُؤَادِي (5) قَبْلَ

ص: 79

1- كذا في النسخة. و الظاهر: «الوَرَاد» جمع وارد، لمكان السجع بين اللفظة و بين لفظة «العباد».

2- النسخة: ينجلي.

3- النسخة: لاح.

4- النسخة: مصوح، و الظاهر انه خطأ، و الصحيح ما أثبتناه. و المصريح: محلّ الظهور. قال ابن فارس: «صرح. الصاد و الراء و الحاء أصل منقاس يدل على ظهور الشيء و بروزه»؛ - معجم مقائيس اللغة ج 3 ص 347 - .

5- النسخة: فؤدي.

أَوَانِهِ بَدِيعِي الْإِيَّامِ (1) لِمَعَانِي يَعْجِزُ عَنْهَا الْبَيَانُ؛ وَفَدَّ أَقْلَ الْقَلْبِ مِنْ صَدْرُوفِهِ مَا أَقْلَهُ وَبِهِ مَا يَدُودُ الشَّعْرِ حَتَّى أَقْلَهُ [8]. وَ لَكِنْ لَمَّا كَانَ الْفُؤَادُ، قَدْ خَصَّهُ بِخَالِصِ الْوُدَادِ (2)؛ فَلَا زَالَ يُشْفِقُ عَلَيْهِ شَفَقَةَ الْوَالِدِ، وَيَجْرُ إِلَى حَيْنِ أُمِّ الْوَاحِدِ؛ أَوْرَتْ \* مَسْرَتِي بِمَسْرَتِهِ زَنْدَ \* الْفِكْرِ بَعْدَ صَلُودِهِ \*، وَ أَضْرَمَ فَرْجِي بِفَرْحَتِهِ جَمْرَ الْفَرِيحَةِ بَعْدَ حُمُودِهِ \*. فَصَنَعَ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيَّ، وَ أَحَبُّهُمْ لَدَيَّ؛ كَلِمَتُهُ الْمَعْرُوفَةُ، وَ هُنَا (3) \* بِهَا إِمَامُ الْمِلَّةِ الْحَنِيفَةِ، A3/ أَوْ شَيْخُ الطَّائِفَةِ الْجَعْفَرِيَّةِ، الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْأَعْظَمُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّضَا، آلَ كَاشِفِ الْغِطَاءِ [9] - لَا زَالَتْ بَيُوتُ [10] عِرُّهُ مُنْصِلَةَ الْأَسَدِ بَابِ ثَابِتَةِ الْأَوْتَادِ، مَصُونَةٌ مِنَ الْعُيُوبِ عَادَى مَا فِيهَا لِلدَّخِيلِ مِنَ السَّنَادِ \* - . لِأَنَّ بِنْتَ فِكْرِهِ إِذَا خَرَجَتْ فِي زِينَتِهَا تَتَبَرَّجُ، وَ أَنْ لَهَا أَنْ تَزَوَّجَ (4)؛ فَلَا تَخْتَارُ مِنْ غَيْرِ قَوْمِهَا بَعْلًا، وَ لَا تَتَرَى غَيْرَ أَهْلِهَا أَهْلًا؛ كَيْفَ وَ هِيَ - شِعْرًا - :

مِنْ مَعْشَرٍ إِمَّا كَرِيمَتُهُمْ لَهُمْ \*\*\* أَوْ مَوْتٌ عَانِسَةٌ لَهَا تَمْتَأُ [11]

وَ لَا تَرْغَبُ فِي مَهْرٍ أَوْ صَدَاقٍ، سِوَى الْأَهْلِيَّةِ وَ الْإِسْتِحْقَاقِ.

وَ لَمَّا جُلِيَتْ تِلْكَ الْخَرِيدَةُ بِمَحْضَرٍ مِنْ عُلَمَاءِ الْبَلَدَةِ وَ فُضَّلَاتِهَا، وَ تَلِيَتْ تِلْكَ

ص: 80

1- كذا في النسخة، ولم أهد إلى مراده.

2- اللفظة مثلثة الواو، واختيار الضمّ لمكان السجع بينها وبين «الفؤاد».

3- النسخة: هني.

4- كذا في النسخة، ولو كان «تَزَوَّجَ» لكان أنسب، لمكان السجع بينه وبين «تَبَرَّجَ».

الْقَصِيدَةُ فِي مَجْمَعِ أَدْبَانِهَا وَشِعْرَائِهَا؛ أَمَلَتْ بِأَعْطَافِهِمْ \* نَشْوَةٌ\* (1) الطَّرِبِ، وَحَلَّتْ فِي أَدْوَابِهِمْ كَأَنَّهَا صَدْرُ رَبِّ مِنَ الضَّرْبِ\*؛ وَلَمْ تَكُ إِلَّا مَلِيحَةً كَشَفَتْ (2) الْفِنَاعَ، فَوَقَعَ عَلَى حُسْنِهَا الْإِجْمَاعُ؛ أَوْ لَطِيمَةً\* فُتِّتْ بِالْعِرَاقِ، فَعَمَّ سَدَّهَا سَائِرُ [12] الْأَفَاقِ. فَسَارَتْ كَالشُّهْبِ بَلْ كَمَجْدِ أَهْلِهَا، وَاعْتَرَفَ بِحُسْنِهَا حَاضِرُهَا وَبَادِيهَا.

وَكَانَتْ تِلْكَ الْإِيَّامُ لِلْأَدَبِ مِيَادِينَ (3) السَّبَّاقِ، جَرَتْ فِي حَلَبَانِهَا\* أَفْكَارُ الْأَدْبَاءِ وَقَالَتْ: هُنَا تُعْرَفُ الْجُرْدُ\* الْعِتَاقُ\*. وَلَكِنَّهَا فَاقَتْ عَلَى (4) B3/ضُرَاتِهَا تَفُوقَ الْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ، وَتَقَدَّمَ الرَّأْسِ عَلَى الْكَاهِلِ\*، وَكَانَتْ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

إِذَا جَاءَ مُوسَى وَآلَقَى الْعَصَا \*\*\* فَقَدْ بَطَلَ السَّحْرُ وَالسَّاحِرُ [13]

فَتَأَخَّرَ فِي تِلْكَ الْمِيَادِينَ مَنْ فِي غَيْرِهَا تَقَدَّمَ، وَسَبَقَ قَائِلُهَا غَيْرُهُ (5) - صَلَّى لَهَا وَسَلَّم! - .

وَ مَا كَانَ ذَلِكَ لِأَنَّ فَرِيحَتَهُ كَانَتْ أَوْزَى\* مِنْ فَرَائِحِهِمْ زُنْدًا\*، أَوْ لِأَنَّ صَارِمَ فِكْرِهِ كَانَ أَزْهَفَ\* حَدًّا؛ وَقَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ أَنَّ نَاطِمَهَا - أَدَامَ اللَّهُ مَجْدَهُ! - كَانَ مِنْ أَقْلِهِمْ لِلشُّعْرِ تَعَاطِيًا، وَأَكْثَرِهِمْ عَنْهُ تَجَافِيًا؛ بَلْ لِأَنَّهُ تَرَكَ الْمَسَالِكَ الْوَعْرَةَ، وَاتَّبَعَ مِنْ شِدِّ رَائِعِهَا السَّمْحَةَ السَّهْلَةَ. فَعَطَّلَهَا عَنْ عَجْرَفِهِ\* الْأَعْرَابِ، وَمُعْضَلَاتِ الْإِعْرَابِ؛ وَالْبَسَهَا

ص: 81

1- اللفظة مثلثة الأول، واختيار الفتح لمكان السجع بينها وبين لفظة «ضرب».

2- النسخة: كشف.

3- النسخة: مبادين.

4- كذا في النسخة. ولفظة «على» زائدة؛ قال الفيروزآبادي: «فاق أصحابه فوقًا وفوقًا: علاهم بالشرف» - القاموس المحيط ص 847 القائمة 1 - .

5- النسخة: «قائلها وغيره»، بزيادة لفظة «الواو» بين الكلمتين.

وَشِيءَ الْحِضَارَةِ، وَنَضَى \*عَنْهَا سَمِلَ\* أَبْرَادُ \*الْبِدَاوَةِ؛ وَاسْكَنَ مُحْسِنَاتِ الْبَدِيعِ فِي رَفِيعِ أَيْتَاهَا، وَلَمْ يَدْعَ لِلْوَهْنِ طَرِيقًا إِلَى مُحْكَمَاتِ آيَاتِهَا؛ وَغَيْرُهُ لَمَّا حَادَ \*عَنِ الطَّرِيقَةِ، حَرَمَ تَوْفِيقَهُ!\*

\*\*\*

ثُمَّ اتَّفَقَ لِيِ الْإِجْتِمَاعُ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِ أَرْشَدَتْهُمْ فِيهَا إِلَى مَا بَيَّنَّهُ الْعُلَمَاءُ مِنْ وَاضِحِ الْمَحَبَّةِ \*وَ السُّنَّةِ، مِنْ زُهَاءِ أَلْفِ سَنَةٍ؛ وَفَرَّقَتْ لَهُمْ بَيْنَ شِعْرِ الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِّ، وَبَيَّنَ مَا يَفْتَضِي بِهِ هَذَا الْعَصْرُ وَمَا افْتَضَاهُ قَبْلَ ذَلِكَ /A4/ بِالْأَلْفِ عَامٍ؛ وَنَصَبَتْ الْخِلْعَةَ \*دَسْتُورًا يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا، وَ أَسَاسًا يَتَّبِعُونَ (1) عَلَيْهَا.

وَ - لَعَمْرُ الْفَضْلِ! - لَا أَقُولُ ذَلِكَ تَرْوِيحًا لِلْبِضَاعَةِ، بَلْ أَقُولُهُ خَشْيَةً عَلَى الصَّنَاعَةِ (2) مِنَ الْإِضَاعَةِ؛ وَصَدْنَا بِجَوَاهِرِهِ بِأَنْ تُنْظَمَ فِي غَيْرِ هَذَا السَّبَلِكِ، وَشَفَقَةً عَلَى سَبَائِكِهِ مِنْ أَنْ تُصَاعَ عَلَى غَيْرِ هَذَا السَّبَلِكِ.

وَ بَعْدَ مَا كَثُرَ الْحِجَابُ \*، وَ طَالَ اللَّجَاجُ؛ تَبَيَّنَ لَهُمْ وَاضِحُ الْمَحَبَّةِ، بِقَائِمِ الْحُجَّةِ؛ فَعَدَلُوا عَنِ الطَّرِيقَةِ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى، وَ عَلِمُوا أَنَّ الشَّرِيعَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ أَجْدَرُ بِالِاتِّبَاعِ وَأُولَى. فَنَظَّمُوا فِي ذَلِكَ الْعُرْسِ الْمَيْمُونِ وَغَيْرِهِ الشُّعْرَ الْآخِذَ بِمَجَامِعِ الْقُلُوبِ، الْآخِذَ بِطَرْفِي الْحُسْنِ مِنَ اللَّفْظِ الْحَسَنِ وَالْمَعْنَى الْمَطْلُوبِ.

وَ مِنَ الظَّرِيفِ أَنَّهُ قُرِئَتْ (3) هُنَاكَ لِبَعْضِ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ قَصِيدَةً عَلَى الطَّرِيقَةِ الَّتِي

ص: 82

1- النسخة: «ينبؤن»، و نبا على القوم أي: طلع عليهم، فلامعنى للفضة هيهنا.

2- الصنّاعة وردت بفتح الأول أيضاً، واختيار الكسر لمكان المناسبة بينها وبين لفظة «البضاعة».

3- النسخة قرء.

أَقَامَتْهَا الطَّرِيقَةَ الْوَدَاعِيَّةَ عَلَى نَبَاتٍ (1) الْوَدَاعِ [14]، وَأَمَرَ نَسِيمَ الْعِلْمِ النَّبَاتِيِّ مُرْتَبَهَا بِالْقِلَاعِ (2). فَصَدَّحَكَ الْحَاضِرُونَ مِنْ بُكَائِهِ طَلًّا وَرَسْمًا، وَمَا سَمَتْ (3) أَنْفُسُهُمْ لِلإِطْلَاعِ عَلَى صِفَاتِ أَسْمَاءَ وَ سَلَمَى [15].

و - لَعْمَرِي! - لَقَدْ كَانَتْ قَصِيدَةً جَيِّدَةً لَوْ نُظِمَتْ قَبْلَ هَذَا بِأَلْفٍ مِنَ السِّنِينَ، وَ مَدَحَ بِهَا أَعْرَابِيٌّ ذُو عُنْجُهِيةٍ\* مِنْ سَاكِنِي الدَّهْنَاءِ [16]\* أَوْ بَيْرِينَ [17]. وَ أَمَّا سَاكِنُوا أَرْيَافِ\* الْعِرَاقِ، فَإِنَّ طِبَاعَهُمْ /B4/ الرَّقَاقَ؛ لَا تَتَحَمَّلُ أَمْثَالَ تِلْكَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَةِ، وَ لَا يَأْلُقُونَ مَا تَأْلَفُهُ أَهْلُ الْبَادِيَةِ؛ فَأَدْرَكَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ السَّيِّدِ، فَجَرَى بَعْدَ تِلْكَ الْكُتُوبَةِ\* فِي الْمَسِّ لِمَلِكِ الْجَدِيدِ؛ حَتَّى نَظَّمَ بَعْدَهَا بِأَيَّامِ قَلَائِلِ، مِثْلَ قَوْلِهِ - وَ لِلَّهِ دَرُّهُ مِنْ قَائِلٍ! - - : - مُخَلَّعُ الْبَسِيطِ -

مَرَّ بَعَيْنِي فَقُلْتُ هَذَا \*\*\* أَحَلَى مِنْ الظَّنِّي أَلْفُ مَرَّةً [18]

وَ لَمْ يَزَلْ يَجْرِي بَعْدَهُ فِي هَذَا الْمِصْمَارِ، حَتَّى مَدَحَ كَاتِبَ الْحُرُوفِ بِقِصَائِدَ بَدِيعِيَّةٍ وَ

ص: 83

1- النسخة: تَبَيَّنَتْ.

2- النسخة: بِالْأَقْلَاعِ. وَ اللفظة بفتح الأول لم ترد في المعاجم، وَ بكسره لا تناسب السياق. أَمَّا الْقِلَاعُ فَهُوَ جَمْعُ الْقَلْعَةِ، وَ الْقَلْعَةُ: صَخْرَةٌ تَنْقَلِعُ عَنِ الْجَبَلِ مَنْفَرَدَةً يَصْعَبُ مَرَامُهَا. وَ المعنى - وَ اللَّهُ الْعَالِمُ - : كَانَتْ الْقِصِيدَةُ تَنَاسَبَ الصَّخْرَةِ الصَّعْبَةِ الْمَرَامِ، فَقَادَ بِهَا عِلْمَ الشَّاعِرِ النَّبَاتِيِّ الْمَجْرَدَ عَنِ الْإِرَادَةِ وَ التَّحَرُّكِ إِلَيْهَا لِتَكُونَ مَطْرُتُهَا عَلَيْهَا؛ أَي: كَانَتْ الْقِصِيدَةُ كَمَطْرَةٍ عَلَى الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ لَا يُمْكِنُ الْإِتِّفَاعُ بِهَا. وَ قَوْلُهُ فِيمَا يَقْرُبُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَسْطُرَاتٍ يُؤَيِّدُ هَذَا الْمَعْنَى.

3- النسخة: مَاسَتْ، ثُمَّ صُحِّحَ فِي الْهَامِشِ بِخَطِّ آخَرَ، وَ هُوَ يَشْبَهُ خَطَّ يَدِ الْمُصَنِّفِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - . وَ قَالَ الزَّمْخَشَرِيُّ فِي مَادَّةِ سَمُو: «وَ مِنْ الْمَجَازِ: سَمَتْ نَفْسُهُ إِلَى كَذَا» - أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ ص 309 الْقَائِمَةُ 1 - .



وَلَمَّا اتَّفَقْتُ عَلَى ذَلِكَ الْآرَاءِ عَلَى شَتَاتِيهَا، وَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْأَهْوَاءِ مُخْتَلِفَاتُهَا؛ كَتَبْتُ بِذَلِكَ إِلَى عِمَادِ الْفَضْلِ وَعَمِيدِهِ، وَرَضِي الْعِلْمِ وَرَضِيهِ [19]؛ - : أَخِي الْهَادِي بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ آلِ كَاشِفِ الْغَطَاءِ [20] - . فَوَرَدَ مِنْهُ كِتَابٌ فِي الْجَوَابِ قَدْ مَخَصَّ فِيهِ الرَّغْوَةَ عَنِ اللَّبَنِ الصَّرِيحِ، وَأَبَانَ فِيهِ الْحَقَّ بِالتَّلْوِيحِ وَالتَّصْرِيحِ. وَمَعَ ذَلِكَ زَعَمَ بَعْضُ الْمُغْفَلِينَ\* أَنَّهُ يَذْهَبُ إِلَى غَيْرِ هَذَا الْمَذْهَبِ، وَيَرْغَبُ إِلَى مَا عَنْهُ أَرْغَبُ؛ وَمَا دَرَى الْمَسْكِينُ إِنَّا بَعْدَ هَذَا الْإِتِّلَافِ، لَمْ نَعْرِفِ الْإِخْتِلَافَ؛ وَبَعْدَ عَقْدِ الْإِخَاءِ الَّذِي وَجَبَ بِهِ عَلَيْنَا الْوَفَاءُ، لَمْ نَحْلُلْ (1) عُرَاهُ بِإِخْتِلَافِ الْآرَاءِ /A5/ وَتَشْتَّتِ الْأَهْوَاءِ. وَإِنِّي - وَحَقَّ الْوَدَادِ (2) وَالْأَلْفَةِ، وَقَدِيمِ الْمَحَبَّةِ وَالصُّحْبَةِ! - لَوَرَامَ قَلْبِي مُخَالَفَتُهُ فِي أَمْرٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَيْنَ ضُلُوعِي مَوْطِنًا، وَقُلْتُ لَهُ اتَّخِذْ سِوَى صَدْرِي مَسْكِنًا!.

وَظَنَّ قَوْمٌ بِي التَّحَامُلَ عَلَى الْمُتَمَدِّمِينَ، وَالْعَصِيْبَةَ لِلْمُتَأَخِّرِينَ؛ وَالْغُلُوفَ فِي الْإِعْتِقَادِ بِعِلْمِ الْبَدِيْعِ، وَاقْتِصَارِي فِي مَحَاسِنِ الشُّعْرِ عَلَى أَمْثَالِ التَّرْصِيْعِ وَالتَّصْرِيْعِ. فَلَزِمَنِي شَرْحُ ذَلِكَ الْكِتَابِ الْكَرِيمِ، لِيَعْرِفَ الْفَطْنُ النَّبِيْهَ (3) أَنَّ الْكِتَابَ لَأَرْيَبُ فِيهِ [21]؛ وَأُقِيمَ بِهِ لَدَى قَاضِي الْإِنْصَافِ عَدْلَ الْبَيِّنَةِ، عَلَى أَنَّ مَا ظَنُّوهُ فَرِيْبَةً بَيِّنَةً؛ وَأَكْشِفَ عَمَّا أَعْتَقَدُهُ بِوَاضِحِ الْبَيَانِ، وَأُقِيمَ عَلَيْهِ سَاطِعَ الْبُرْهَانِ؛ لِيَتَبَيَّنَ

ص: 84

1- النسخة: لم تحلل.

2- اللفظة مثلثة الأول، واختيار الفتح لرعاية التناسب بين لفظتي الوداد والمحببة.

3- النسخة: البيئنة.

لِلْمُسْتَرشِدِينَ الْمُحَبَّةَ، وَ نَقُومَ عَلَى أَهْلِ الْعَمُودِ الْمُتَعَجَّرِينَ \* الْحُجَّةَ.

وَ ظَنِّي أَنَّ رِسَالَتِي هَذِهِ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِمَّنْ سَلِمَتْ سَلِيْقَتُهُ مِنَ الْإِعْوَجَاجِ، وَ خَلَصَتْ شِيْمَتُهُ مِنَ اللَّجَاجِ؛ وَ كَانَ مِنْ ذَوِي الطَّبَاعِ الرَّقِيْقَةِ، وَ الْأَفْهَامِ الدَّقِيْقَةِ؛ إِلَّا تَقَبَّلَهَا الْقَبُولَ الْحَسَنَ، وَ مَهَرَ خَرَائِدَ أَبْكَارِهَا بِأَعْلَى ثَمَنِ. وَ أَمَّا الْمُثْرِي مِنَ الْجَهْلِ، الْمُعْدِمُ مِنْ بَضَاعَةِ الْفَضْلِ؛ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ تَسُوُّهُ هَذِهِ الْمَقَالَةُ، وَ يُطْلِقُ لِسَانَهُ فِيْمَا لَا يَنْبَغِي إِلَّا لَهُ لَا مَحَالَةَ!؛ فَإِنَّ فِيهَا كَسَادَ سَلْعَتِهِ، وَ فَسَادَ حَرْفَتِهِ. وَ سَوَاءٌ عِنْدِي إِنْكَارُهُ وَ اعْتِرَافُهُ، B5/ وَ لَا يُسْرِنِي وَفَاقَهُ كَمَا لَا يُسُوْنِي خِلَافُهُ! - شِعْرًا - : - طَوِيلٌ -

إِذَا رَضِيْتُ عَنِّي كِرَامَ عَشِيْرَتِي \*\*\* فَلَا زَالَ غَضَبَانَا عَلَيَّ لِئَامِهَا [22]

وَ إِنِّي أَخْتَصِرُ الْقَوْلَ فِي ذَلِكَ إِذْ كُلُّ طَوِيلٍ مَمْلُوءٌ، وَ أَفْضَلُ تِلْكَ اللَّائِلِي (1) فِي ضِمْنِ عِدَّةِ فُصُولٍ.

وَ أَقُولُ:

## فَصْلٌ

الصَّانِعُ الْحَكِيمُ - جَلَّتْ آلائُهُ! - مَذْخَلَ الْإِنْسَانَ وَ بَرَأَهُ، جَعَلَ طَبْعَهُ مَجْبُوءًا عَلَى أَنْ يَتَطَلَّبَ سَبَبَ كُلِّ مَوْجُودٍ يَرَاهُ؛ فَلَا يَزَالُ يَتَنَقَّلُ فِي مَرَاتِبِ الْأَسْبَابِ، حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مُسَبِّبِهَا فَيَعْرِفُ بِذَلِكَ رَبَّ الْأَرْبَابِ. وَ هَذَا مِنْ أَشْرَفِ مَنَنِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ، وَ أَحْصَى مَا مَيَّرَ بِهِ مِنْ سَائِرِ أَصْنَافِ الْحَيَوَانَ.

ص: 85

وَلَمَّا كَانَ الْحُسْنُ - الَّذِي هُوَ مِنْ أَشْرَفِ الْمَوْجُودَاتِ - أَمْرًا مَوْجُودًا، وَعَلَى حَفَاءِ حَقِيقَتِهِ ظَاهِرًا مَشْهُودًا؛ وَجَبَ عَلَى الْإِنْسَانِ بِمُقْتَضَى جِبَلَّتِهِ، وَبَدِيعِ فِطْرَتِهِ، أَنْ يَتَطَلَّبَ سَبَبَهُ، وَيَتَفَحَّصَ عَمَّا أَوْجَبَهُ؛ فَيَسْتَبْقِدَ مِنْ ذَلِكَ - بَعْدَ الْعِلْمِ الَّذِي هُوَ أَشْرَفُ الْمَقَاصِدِ، وَأَعْظَمُ الْفَوَائِدِ - ؛ فَوَائِدَ جَلِيلَةً، كَسَهُولَةِ الطَّلَبِ وَالتَّعْبِيرِ مَتَى احتَاجَ إِلَيْهِ؛ وَالتَّمَكُّنِ مِنَ الإِحْتِجَاجِ عَلَى مَنْ خَاصَمَهُ فِي ذَلِكَ. وَأَنْ يَعْرِفَ مِنْ كُلِّ حَسَنِ مَرْتَبَتَهُ، وَيُنزِلَهُ فِي ذَلِكَ مَنْزِلَتَهُ.

وَلِنُوضِحِ ذَلِكَ بِمِثَالٍ؛ وَهُوَ: إِنَّ الْإِنْسَانَ مَتَى نَظَرَ إِلَى شَجَرَتَيْنِ، وَأَدْرَكَ فِي A6/إِحْدَاهُمَا صِدْفَةً تُوجِبُ ارْتِيَاخَ النَّفْسِ وَتَلَذُّذَ الْعَيْنِ؛ وَ لَمْ يَجِدْ مِثْلَهَا فِي الأُخْرَى تَطَلَّبَ \* بِحَسَبِ فِطْرَتِهِ سَبَبَ ذَلِكَ حَتَّى تَفَفَّهُ (1) الْمُقَابِلَةَ وَ الإِعْتِبَارَ وَ نَحْوَهُمَا عَلَى أَنَّ الأُولَى صَارَتْ حَسَنَةً لِكُونِهَا مَوْرَقَةً (2) خَضِرَاءَ، وَ لَمْ تَحْسُنِ (3) الأُخْرَى لِكُونِهَا يَابِسَةً جُرْدَاءَ. وَ كَذَلِكَ إِنْ نَظَرَ إِلَى شَجْرَةٍ مُعْتَدِلَةٍ مُفْتَحَّةِ الأَزْهَارِ، مُتَدَلِّيَةٍ \* الأَثْمَارِ؛ وَ قَاسَمَهَا إِلَى أَضْدَادِهَا صَحَّ لَهُ الحُكْمُ بِأَنَّ مُحَسَّنَاتِ الأشْجَارِ أُمُورٌ؛ مِنْهَا: الإِعْتِدَالُ، وَ تَفْتُوحُ الأَزْهَارِ، وَ اخْضِرَارُ الأَوْرَاقِ، وَ تَدَلِّي (4) الأَثْمَارِ، وَ نَحْوَ ذَلِكَ؛ فَيَرْتَفِعُ بِذَلِكَ دَرَجَتُهُ عَنِ حُطَّةِ العَوَامِّ، وَيَسْهَلُ لَهُ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ المَلِكِ العَلَامِ؛ فَيَكْتَفِي بِالعِلْمِ عَنِ

ص: 86

1- النسخة: توقفه.

2- كذا في النسخة. وفي اللغة: الوارق والوريق من الشجر: ذوالورق، الكثير الورق، شجرة وارقة ووريقة: كثيرة الورق خضراء حسنة.

3- النسخة: لم يحسن.

4- النسخة: تداني. و تداني يتداني تدانياً أي: قلَّ وضعف. فتداني الثمار أي: قلَّتْها وضعفها. وهذا لا يوافق السياق.

الوجدان، وَغَيْرُهُ - إِنْ كَانَ ذَا طَبَعٍ سَلِيمٍ! -

لَا يَعْلَمُ حَتَّى يَرَى بِالْعِيَانِ، وَبَيْنَهُمَا مِنَ الْفَرْقِ الْبَيِّنِ مَا لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْبَيَانِ!

وَالْحُسْنُ وَإِنْ كَانَ - كَمَا حَقَّقَهُ الْعُلَمَاءُ الْعَارِفُونَ - أَمْرًا وَاحِدًا فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَشَيْءًا وَاحِدًا اسْتِضَاءَتْ بِنُورِهَا الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ؛ فَتَعَدَّدَتْ بِتَعَدُّدِ الْمَرَايَا تَجَلِّيَاتُهَا، وَاخْتَلَفَتْ مَرَاتِبُ قَبُولِ الْأَشْيَاءِ لَهَا لَمَّا اخْتَلَفَتْ قَابِلِيَّاتُهَا؛ فَاخْتَلَفَتْ لِذَلِكَ الْقَابِهُ وَصِفَاتُهُ، وَتَكَثَّرَتْ أَسْمَاءُهُ وَ سِمَاتُهُ (1). فَإِنْ كَانَ فِي الْوَجْهِ سَمِيًّا بِالصَّبَاحَةِ، أَوْ فِي الْبَيَانِ دُعِيًّا بِالصَّاحَةِ. فَإِنَّ لَهُ فِي كُلِّ مَظْهَرٍ مِنْ تِلْكَ الْمَظَاهِرِ نَوَامِيسَ كَلِيَّةً، /B6/ وَ قَوَاعِدَ عِلْمِيَّةً؛ قَدْ اعْتَنَى الْعُلَمَاءُ بِضَبِّهَا، وَأَفْرَدُوا لِمَحَسِّنَاتِ كُلِّ شَيْءٍ فَنًّا بِرَأْسِهِ. فَدَوَّنُوا عِلْمَ الْأَخْلَاقِ لِمَحَاسِنِ الصِّفَاتِ وَ (2) الْمَلَكَاتِ، وَ لِمَحَاسِنِ الْأَصْوَاتِ عِلْمِيًّا الْمَوْسِيقَى وَالْإِيْقَاعَاتِ.

وَ كَذَلِكَ اعْتَنَى الْعُلَمَاءُ مِنَ الْقَرْنِ الثَّلَاثِ [23] إِلَى هَذَا الزَّمَانِ، بِضَبِّ مُحَسِّنَاتِ الْكَلَامِ. فَأَفْرَدُوا مَا عَثَرُوا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ فِي عِلْمِ سَمَوِهِ بِالْبَدِيعِ. فَكُلُّ مَا يُورِثُ فِي الْكَلَامِ حُسْنًا فَهُوَ مِنْ مَسَائِلِ هَذَا الْعِلْمِ، فَيَدْخُلُ فِيهِ أَكْثَرُ مَبَاحِثِ عِلْمِ الْبَيَانِ وَ كَثِيرٌ مِنْ مَبَاحِثِ عِلْمِ الْمَعَانِي - كَالْإِيْجَازِ وَالْمُسَاوَاتِ وَالْإِطْنَابِ، الْمُسَمَّى عِنْدَهُمْ بِالْبَسِطِ وَ التَّشْبِيهِ وَ الْإِسْتِعَارَةِ وَ الْكِنَايَةِ - ؛ وَ مِنْهَا كَثِيرٌ مِنْ شَوَاهِدِ الْإِرْدَافِ وَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَسَائِلُ مِنْ غَيْرِ هَذِهِ الْجَهَةِ مِنْ مَسَائِلِ ذِيكَ الْعُلَمَاءِ. وَأَنْتَ إِذَا قَتَلْتَ\*

ص: 87

1- النسخة: سمائه، و الظاهر انه تصحيفٌ. و اختيار «السمات» لمناسبته مع السياق، و لما بينه و بين «الصفات» من السجع.

2- النسخة: - و.

الْعُلَمِينَ خُبْرًا\*، وَقَلَّبْتُهُمَا (1) بَطْنًا وَظَهْرًا؛ عَلِمْتَ أَنْ لَيْسَ فِيهِمَا خَيْرٌ، وَلَا فِي عَصَاهُمَا سَيْرٌ؛ إِلَّا مِنْ جَهَةِ تَحْسِينِ الْكَلَامِ. فَجَعَلَ عُلُومَ  
الْفَصَاحَةِ عِلْمًا وَاحِدًا، وَتَسْمِيَةَ الْجَمِيعِ بِاسْمِ وَاحِدٍ - كَمَا صَدَّقَهُ [24] بَعْضُهُمْ [25] - لَا يَخْلُوعَنْ وَجْهٍ؛ وَلَكِنْ الْأَمْرُ فِي التَّسْمِيَةِ وَ  
الْإِصْطِلَاحِ سَهْلٌ.

وَلَا عَلَيْكَ فِي اتِّبَاعِهِمْ إِنْ عَرَفْتَ أَنَّ الْعَرَضَ الْأَصْلِيَّ مِنَ الْعُلَمِينَ مَعًا هُوَ مَعْرِفَةُ مُحَسِّنَاتِ الْكَلَامِ، وَلَا يَمْتَّازُ كَلَامُ الْمَلِكِ الْعَلَامِ، عَنْ كَلَامِ  
سَائِرِ الْأَدْبَامِ، وَكَلَامُ الْفُضَّحَاءِ عَنْ كَلَامِ الْعَوَامِّ، إِلَّا بِمَا فِيهِ مِنَ النَّكَاتِ وَالْمُحَسِّنَاتِ؛ وَالْأَقْوَلُ السُّوقِيُّ: «الرَّطَلُ مِنَ الْبَادِنِجَانِ /A7/  
يُدْرِهِمِينَ» كَلَامٌ عَلَى مُقْتَضَى الْحَالِ؛ وَقَوْلُهُ لِلْمَمَّاكِسِ\*: «وَاللَّهِ لَا أُعْطِي بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ أَكْثَرَ مِنْ رَطَلَيْنِ»، إِخْرَاجٌ عَلَى مُقْتَضَى الظَّاهِرِ؛ ...  
إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.

نَعَمْ! عَلَى عُلَمَاءِ الْمَعَانِي أَنْ يُبَيِّنُوا أَحْكَامَ الْإِطْنَابِ وَالْمُسَاوَاتِ، وَعَلَى عُلَمَاءِ الْبَيَانِ أَنْ يُبَيِّنُوا عَلَى أَقْسَامِ الْإِسْتِعَارَاتِ وَالتَّشْبِيهَاتِ، وَعَلَى  
عَالِمِ الْبَدِيعِ أَنْ يَأْخُذَ مَحَاسِنَ الْجَمِيعِ وَيَجْعَلَهَا مِنَ الْمُحَسِّنَاتِ؛ فَفِي عَدَّهِمْ مُطْلَقُ التَّشْبِيهِ وَالْإِسْتِعَارَةِ - مَثَلًا - مِنَ الْبَدِيعِ مُسَامِحَةٌ ظَاهِرَةٌ؛  
فَهَذَا - أَعَزَّكَ اللَّهُ! - سَبِيلُ الْبَدِيعِ. وَمَا عَرَفْنَاكَ تَمَرَّتَهُ، وَالْبَاعِثُ عَلَى اخْتِرَاعِهِ وَتَدْوِينِهِ؛ فَعَلَيْكَ مَعْرِفَةٌ تَفْصِيلِيَّةٌ إِذَا عَرَفْتِكَ إِجْمَالَهُ، فَإِنِّي أَشْفَقْتُ  
عَلَيْكَ مِنَ الْمَالَةِ، فَتَرَكْتُ الْإِطَالََةَ.

ص: 88

---

1- قَلَّبَ الشَّيْءَ: جَعَلَ بَاطِنَهُ ظَاهِرَهُ. وَقَلَّبَهُ بِمَعْنَى قَلَبَهُ، وَشَدَّدَ لِلْمَبَالِغَةِ أَوْ التَّكْثِيرِ. وَاخْتِيَارُ الْمَشَدِّدِ لِلإِشَارَةِ إِلَى الْمَبَالِغَةِ الْمُوَافِقَةِ لِلسِّيَاقِ  
حَيْثُ قَالَ: «إِذَا قَتَلْتَ الْعُلَمِينَ خُبْرًا»؛ يَرِيدُ: بَعْدَ حُصُولِ الْمَهَارَةِ التَّامَّةِ فِي عِلْمِي الْمَعَانِي وَالْبَيَانِ.

وَبِذَلِكَ تَعْرِفُ عِظَمَ مِقْدَارِ هَذَا الْعِلْمِ، وَبُهُونُ عِنْدَكَ شَدَّ عَبُّ \* الْجَاهِلِينَ بِهِ، وَ لَا يَهْوُلُكَ \* أَمْرُهُمْ، إِذِ الْقَوْمُ لَمْ يَأْتُوا بِحُجَّةٍ نَظْرِيَّةٍ يَلْزَمُنَا الْجَوَابُ عَنْهَا، بَلْ كَلَامٌ مُهْمٌ كَلَامٌ سَائِرِ الْجَاهِلِينَ فِي الطَّعْنِ عَلَى سَائِرِ الْعُلُومِ؛ فَالْجَوَابُ عَنْهُ الْجَوَابُ بِعَيْنِهِ. وَقَدْ ذَكَرْتُ شَدَّ طَرًّا مِنْ ذَلِكَ فِي شَرْحِ أَرْجُوزَةِ الْعَرُوضِ [26].

وَ نَحْنُ مَعَ ذَلِكَ نَجْرِي مَعَهُمْ فِي حَلْبَةِ \* الْمُنَاطَرَةِ، وَ نَسْتَعْمِلُ الْإِنْصَافَ لِالْمُكَابَرَةِ؛ وَ نَقْنَعُ عَنْهُمْ بِتَصَوُّرِ الدَّعْوَى عَنِ الدَّلِيلِ، وَ لَا نَحْمِلُهُمْ مِنَ الْإِسْتِدْلَالِ الْعَبِّ \* الثَّقِيلِ، وَ مِنَ اللَّهِ /B7/ الْهَدَايَةُ إِلَى قَصْدِ السَّبِيلِ.

فَتَقُولُ: قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الْحُسْنَ فِي الْكَلَامِ مَوْجُودٌ، وَ كُلُّ مَوْجُودٍ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ سَبَبٍ؛ وَ تِلْكَ الْأَسْبَابُ قَدْ جُمِعَ مِنْهَا مَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ الْأَفْكَارُ وَ دُونَ فِي عِلْمِ عِلْمُهُ الْبَدِيعِ.

فَالْخِصْمُ إِنْ أَنْكَرَ الْحُسْنَ فِي الْكَلَامِ فَهُوَ مُبَاهِتٌ سُوفِسْطَائِيٌّ، وَ الْجَوَابُ عَنْهُ جَوَابٌ عَنِ سَائِرِ فِرَقِ السُّوفِسْطَائِيَّةِ.

عَلَى أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لَهُ التَّعَصُّبُ لِعُمُودِ الشَّعْرِ، وَ لَا التَّحَامُلُ \* عَلَى نَفَاثَةِ (1) \* السَّحْرِ؛ لِأَنَّ وُجُودَ الْحُسْنِ كَانَ مُسَلِّمًا بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ، وَ كَانَ النِّزَاعُ فِي الْمَحْسِّنَاتِ الْكَائِنَةِ فِي الْبَيِّنِ؛ وَ هَذَا قَدْ خَرَجَ عَنِ مَوْضِعِ الْخِصَامِ، وَ اسْتَرَاحَ مِنْ حَيْثُ... (2) الْكِرَامُ؛

ص: 89

1- قوله: «و لا التحامل على نفاثة السحر» الظاهر أنه أراد به: لا ينبغي ولا يجوز نفي الشعر الذي هو كالسحر. ولكن النفاثة - على زنة فعالة - ليس إلا ما ينفثه المصدر من فيه. و المعنى لا يوافق السياق، والمادة لم تستعمل في زنة فعالة، ولا فعالة. وانظر: ثبت معاني غريب الألفاظ: نفاثة.

2- ههنا بياض في النسخة قدر كلمة، ويمكن أن يكون: تَعَبٌ. و المعنى: وهذا المنكر لوجود الحُسن في الكلام قد وجد الراحة من نفس الجهة التي أتعب العلماء فيها أنفسهم. و هي البحث عن المحسنات الكائنة في الكلام.

وَإِنْ اعْتَرَفَ بِوُجُودِ الْحُسْنِ فِيهِ وَانْكَرَ أَسْبَابَهُ، فَالْجَوَابُ عَنْهُ هُوَ الْجَوَابُ عَنِ الْقَائِلِينَ بِالصُّدْفَةِ وَالْإِتْفَاقِ؛

وَإِنْ اعْتَرَفَ بِالْأَمْرَيْنِ مَعًا وَلَكِنْ انْكَرَ الْحُسْنَ فِي جَمِيعِ الشُّعْرِ الَّذِي فِيهِ جَمِيعُ أَنْوَاعِ الْبَدِيعِ وَانْكَرَ النَّكَاتِ الْبَدِيعِيَّةَ عَلَى طَرِيقِ السَّلْبِ الْكُلِّيِّ، فَقَدْ جَنَى عَلَى نَفْسِهِ وَأَصْحَابِهِ هَذَا الْجَاهِلُ!، وَأَسْقَطَ حَتَّى شِعْرَ الْأَوَائِلِ!؛ إِذْ أَكْثَرَ النَّكَاتِ الْبَدِيعِيَّةَ مُسْتَخْرَجَةً مِنْ أَشْعَارِهِمْ، وَأَكْثَرَ الْمُسَدِّ تَحْسِنٍ مِنْ أَسَدِّ عَارِهِمْ هُوَ الْمُسْتَمَلُّ عَلَى الْإِسْتِعَارَاتِ وَالتَّشْبِيهَاتِ وَإِرْسَالِ الْمَثَلِ وَغَيْرِهَا مِمَّا هُوَ مِنْ أَجْلِ مَسَائِلِ هَذَا الْعِلْمِ؛ بَلْ مِنْهَا مَا هُوَ أَكْثَرُ اسْتِعْمَالًا/ A8/ عِنْدَهُمْ مِنَ الْمَتَأَخِّرِينَ - كَالْتَقْرِيعِ وَغَيْرِهِ

؛ -

وَإِنْ اعْتَرَفَ بِالْحُسْنِ فِيهَا وَلَكِنْ صَادَمَ الْعِيَانِ، وَخَالَفَ الْوَجِدَانَ؛ وَكَابَرَ وَادَّعَى أَنَّ الْحُسْنَ فِيهَا لَيْسَ لِمَا يَقُولُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ مِنْ اسْتِنَادِهِ إِلَى تِلْكَ النَّكَاتِ، بَلْ يَجْعَلُهُ مُسَدِّ تَنَادًا إِلَى أَمْرٍ خَفِيِّ لَا يَعْلَمُهُ سِوَى عَالِمِ السَّرِّ وَالْخَفِيَّاتِ؛ فَنَحْنُ نَعْرِضُ عَلَيْهِ آيَاتًا مِنَ الشُّعْرِ الَّذِي يَعْتَرِفُ (1) أَصْحَابُهُ بِحُسْنِهِ، وَنُجَرِّدُهُ عَنْ تِلْكَ الْمُحَسَّنَاتِ لِيَرَى كَيْفَ يَتَضَعُّعُ\* مِنَ الْبَيِّنَاتِ، وَيُهْدَمُ مِنْ حُسْنِهِ أَرْكَانُهُ.

وَ نَقْتَصِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ شِعْرِ أَبِي عُبَادَةَ [27]، لِأَنَّهُ عَمِيدُ أَهْلِ الْعُمُودِ، وَمَنْ يُقَدِّدِي\* عِنْدَهُمْ بِالْآبَاءِ وَالْجُدُودِ!؛ وَشِعْرُهُ يُسَمَّى عِنْدَهُمْ بِسَلْسِلِ الذَّهَبِ [28]، وَهُوَ

ص: 90

---

1- النسخة: يعترف به. والظاهر أنه زيادةٌ مخلةٌ بالمعنى.

أَقْرَبُ الشَّعْرَاءِ الْإِسْلَامِيِّينَ بَرَعَمِهِمْ إِلَى طَرِيقَةِ الْعَرَبِ [29]؛ فَنَعْرِضُ عَلَيْهِ مِثْلَ قَوْلِهِ:

كَالْقَيْسِيِّ الْمُعْطَفَاتِ بَلِ أَلِ \*\*\* أَسْهُمَ مَبْرِيَّةً بَلِ الْأَوْتَارِ [30]

وَقَوْلُ: مُدَّعَى أَهْلِ الْعِلْمِ [31] أَنَّ مِنْ أَعْظَمِ جِهَاتِ الْحُسْنِ فِي الْبَيْتِ هُوَ مُرَاعَاةُ التَّظْيِيرِ، بَلْ وَائْتِلَافُ اللَّفْظِ مَعَ اللَّفْظِ عَلَى أَحَدِ تَفْسِيرَيْهِ بَيْنَ التَّشْبِيهَاتِ الْمَذْكُورَةِ، وَإِغَالُ التَّشْبِيهِ فِي قَوْلِهِ: «مَبْرِيَّةً». فَإِنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسْنَ لِغَيْرِ ذَلِكَ فَلْيُغَيِّرْ تَشْبِيهَ الْقَيْسِيِّ إِلَى «الْعَرَاجِينِ» \* وَ «الْأَهْلَةَ» \* وَ نَحْوَهُمَا مِمَّا هُوَ مُتَّحِدٌ مَعَ «الْقَيْسِيِّ» فِي جِهَةِ التَّشْبِيهِ؛

وَ يُحْذَفُ قَوْلُهُ: «مَبْرِيَّةً»، أَوْ يُبَدَّلُ إِلَى مَا لَا يَكُونُ إِغَالًا/B8/ لِيَرَى صِدْقَهُ مَا ادَّعَيْنَاهُ مِنْ سُقُوطِ حُسْنِ الْبَيْتِ بِإِسْقَاطِ تِلْكَ النَّكَاتِ، أَوْ نُقْصَانِهِ بِمَقْدَارِ مَا يَنْقُصُ مِنْهَا.

وَ قَدْ سَامَحْنَا فِي إِقْتِصَارِنَا عَلَى النَّكَاتِ الْمُتَقَدِّمَةِ، وَ كَانَ مِنْ حَقِّنَا عَلَيْهِ أَنْ نَحْذِفَ التَّشْبِيهَاتِ كُلَّهَا، لِأَنَّ التَّشْبِيهَ بِنَفْسِهِ مِنْ أَعْظَمِ نِكَاتِ الْبَدِيعِ.

وَ مِثْلَ قَوْلِهِ:

إِذَا مَا نَهَى النَّاهِي فَلَجَّ بِي الْهَوَى \*\*\* أَصَاخَتْ إِلَى الْوَأَشِيِّ فَلَجَّ بِهَا الْهَجْرُ [32]

وَ يَقُولُ: إِنَّ مُعْظَمَ حُسْنِهِ مُسْتَنَدٌ إِلَى الْمُرَاوَجَةِ [33]، فَلْيُغَيِّرْهَا إِنْ أَمَكَّنَهُ إِلَى مَا لَيْسَتْ فِيهِ.

وَ مِثْلَ قَوْلِهِ - يَصِفُ ذُبَّابًا رَمَاهُ فَقَتَلَهُ - :



فَاتَّبَعْتُهَا أُخْرَى فَأَصْلَلْتُ نَصْلَهَا \*\*\* بِحَيْثُ يَكُونُ اللَّبُّ وَالرُّعْبُ وَالْحِقْدُ [34]

فَإِنَّا نَدْعِي أَنَّ الْحُسْنَ فِيهِ لِلْإِرْدَافِ فِي الشَّطْرِ الْأَخِيرِ.

عَلَى أَنَّهُ قَصَرَ فِيهِ عَنْ قَوْلِ الْقَائِلِ:

الضَّارِبِينَ بِكُلِّ أَبِيصٍ مَخْذِمٍ \*\*\* وَالطَّاعِنِينَ مَجَامِعِ الْأَضْغَانِ [35]

لَأَنَّ «الْأَضْغَانَ» لَمَّا كَانَتْ هِيَ الْبَاعِثَةُ غَالِيًا عَلَى إِثَارَةِ الْحُرُوبِ وَالِدَّاعِيَةِ إِلَى الطَّعْنِ، فَتَأَسَّبَ الْإِرْدَافُ وَالْكَنَايَةِ عَنِ الْقَلْبِ بِمَجَامِعِ الْأَضْغَانِ. وَهَذَا بِخِلَافِ قَوْلِ الْبُحْتَرِيِّ [36] فِي ذِكْرِهِ مَوْضِعَ اللَّبِّ، بَلِ الرَّعْبِ أَيْضًا. وَلَوْ كَانَ قَائِلُ هَذَا الْبَيْتِ مُقَدِّمًا عَصْرَهُ [37] عَلَى عَصْرِ الْبُحْتَرِيِّ فَلَاشَكَّ أَنَّهُ قَدْ أَخَذَ مِنْهُ /A9/ مَعْنَى الْبَيْتِ وَأَفْسَدَهُ!

ثُمَّ إِنَّ إِثْبَاتَهُ اللَّبِّ لِلذَّنْبِ لَعَلَّهُ مِمَّا لَا يَرْضَى بِهِ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ، وَقُبْحُهُ لَا يَخْفَى عَلَى صِبْيَانِ الْكُتَّابِ!

وَلَا مَنَاصَ لِحَمَلَةِ عَرْشِهِ إِلَّا - بِالتَّكْلُفِ - دَعْوَى (1) أَنَّ الْمُرَادَ: اللَّبُّ وَلَوْ لِعَبْرِ الذَّنْبِ؛

وَهَذَا الْعُذْرُ أَقْبَحُ مِنَ الذَّنْبِ (2)!

وَالْأَمِثْلَةُ عَلَى ذَلِكَ كَثِيرَةٌ لَا تَقِفُ عِنْدَ حَدٍّ وَغَايَةٍ، وَفِيمَا كَرَّرْنَا مِنْهَا تَقْنَعُ\* وَ

ص: 92

1- النسخة: بالتكلف و دعوى. و زيادة «الواو» أظنها من الناسخ، وهي مخللة بالمعنى.

2- النسخة: الذنب.

كَفَايَةً. وَ لَا يَصَّحُّ عَلَيْكَ أَنْ تَزِيدَ عَلَيْهَا أضعافها بعد التَّدْرِيبِ فِي الصَّنْعَةِ، وَ الإِطْلَاعِ عَلَى مَا يَعْتَرِفُ الْعَمُودِيُّونَ\* بِحُسْنِهِ. بَلْ عَلَيْهِمْ أَنْ يُتَحْفُوكَ بِكُلِّ بَيْتٍ حَسَنٍ مِنْ جَاهِلِيٍّ أَوْ إِسْلَامِيٍّ، وَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَخْرِجَ مَوَاضِعَ الإِحْسَانِ مِنْهُ، حَتَّى لَا يَجِدَ أَحَدُهُمْ مِنَ الإِعْتِرَافِ بِمَا ادَّعَيْنَاهُ مَفْرَأً، وَ يَعُودَ بَعْدَ الإِنْكَارِ مُدْعِنًا مُقْرَأً.

وَ إِنْ سَلَّمْتَ جَمِيعَ ذَلِكَ وَ نَارَعْنَا فِي بَعْضِ نِكَاتٍ خَاصَّةٍ وَ قَالَ: إِنَّهَا غَيْرُ مُحَسَّنَةٍ، فَهُوَ حَقٌّ فِي الْجُمْلَةِ؛ وَ مَتَى [38] سَمِعَ مِنَّا الإِيْمَانَ بِجَمِيعِ مَا بَيْنَ دَفْعِي كِتَابِ التَّقْدِيدِ [39]، وَ الْحُكْمَ بِأَنْ كُلَّ مَا فِيهِ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّقْدِيدِ؟!

وَ بَيَانُ عَقِيدَتِنَا فِي ذَلِكَ يَحْتَاجُ (1) إِلَى الإِطْنَابِ، وَ هُوَ خُرُوجٌ عَنْ مَوْضِعِ (2) الْكِتَابِ. وَ إِجْمَالُهُ: إِنَّ الْقَوْمَ أَدْخَلُوا فِي مَسَادَلِ الْفَنِّ مَا هُوَ خَارِجٌ عَنْ مَوْضُوعِهِ، وَ ذَكَرُوا فِي الْمُحَسَّنَاتِ أُمُورًا لَيْسَتْ مِنْهَا، وَ وَقَعَ لَهُمُ الإِشْتِبَاهُ فِي عِدَّةٍ B9/ مِنْ النِّكَاتِ؛

فَمِنْ أَمْثَلَةِ الأَوَّلِ: حُسْنُ التَّهْذِيبِ وَ الإِبْتِدَاءِ وَ الإِخْتِامِ وَ نَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ مِنْ آدَابِ الشَّاعِرِ وَ النَّاثِرِ، وَ الْجَمِيعُ تَوْصِيَةٌ لِلْمُتَكَلِّمِ بِتَهْذِيبِ شِعْرِهِ وَ مُبَالَغَتِهِ فِي تَحْسِينِ الإِبْتِدَاءِ وَ الإِخْتِامِ بِأَزِيدَ مِمَّا يَفْعَلُهُ فِي غَيْرِهِمَا. وَ هَذَا خَارِجٌ عَنْ مَوْضِعِ (3) الْبَدِيعِ، إِذْ مَسَائِلُهُ مَا يَتِمَكَّنُ الْمُتَكَلِّمُ بِمُرَاعَاتِهِ مِنَ الْعَمَلِ بِالْوَصِيَّةِ الْمَذْكُورَةِ.

وَ مِنْ أَمْثَلَتِهِ: مَا ذَكَرُوهُ مِنَ الأُمُورِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى قُدْرَةِ الشَّاعِرِ، وَ تَمَكَّنَهُ مِمَّا يَعْجِزُ

ص: 93

1- النسخة: تحتاج.

2- كذا في النسخة، و الأنسب: وضع.

3- كذا في النسخة، و الأنسب: موضوع.

عَنْهُ كَثِيرٌ مِنَ الشُّعْرَاءِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُورِثَ الْكَلَامَ حُسْنًا - كَالْحَذْفِ [40] وَ التَّنْقِيطِ [41] أَوْ نَحْوِهِمَا - ، فَإِنَّ خُلُوقَ (1) الْكَلَامِ مِنْ أَحَدِ الْحُرُوفِ ، أَوْ مِنْ جَمِيعِ الْحُرُوفِ الْمُعْجَمَةِ ، أَوْ حَرْفٍ مِنْهُ مُعْجَمًا وَ الْآخَرَ مُهْمَلًا ، أَوْ اتَّصَلَ جَمِيعُ حُرُوفِهِ فِي الْكِتَابَةِ ، أَوْ انْفَصَلَ الْجَمِيعُ فِيهَا ، مِمَّا لَا يُورِثُ الْكَلَامَ حُسْنًا قَطْعًا .

وَ مِنْ أَمْثَلِيهِ: الْمُوَارِدَةُ [42] ، إِذْ مِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ الْبَيْتَ الْغَيْرَ (2) الْحَسَنَ لَا يَصِيرُ حَسَنًا بِمُجَرَّدِ التَّوَارِدِ ، وَ غَيْرَ الْجَيِّدِ لَا تَنْقَلِبُ حَقِيقَتُهُ وَ لَوْ نَظَّمَهُ أَلْفُ شَاعِرٍ ، وَ هَذَا مِمَّا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُتَمَلِّئِ . وَ الَّذِي أَرَاهُ أَنَّ أَصْلَ ذَلِكَ مِنْ حِيَلِ الشَّرَاقِ لِلشُّعْرِ ، فَإِنَّهُمْ لَمَّا أَكْثَرُوا (3) مِنَ السَّرَقَاتِ (4) الْقَبِيحَةِ ، وَ خَافُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنَ الْفَضِيحَةِ ؛ اتَّخَذُوا ذَلِكَ جُنَّةً لَهُمْ غَرَسَهَا الْمَلَامُ ، وَ تَبِعَهُمْ أَهْلُ الْبَدِيعِ غَفْلَةً عَمَّا لَهُمْ مِنْ قَبِيحِ الْمَرَامِ . وَ كَانَ فُحُولُ الشُّعْرَاءِ يَعْتَدِرُونَ /A10/ عَنْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِمْ: «الشُّعْرُ جَادٌ

1- النسخة: خلوا.

2- كذا في النسخة، والأنسب: غير.

3- النسخة: كثروا.

4- النسخة: السوقات.

الْحُطَيْبِيَّةِ [48]: «آلَانَ عَلِمْتُ أَنِّي شَاعِرٌ» [49]. وَ ذَلِكَ أَمْرٌ خَارِجٌ عَنِ مَوْضِعِ (1) الْبَدِيعِ.

عَلَى أَنَّ ذَا النَّظَرِ الثَّقَابِ فِي قَوَاعِدِ الصَّنَاعَةِ لَا يَغْرُهُ (2) ذَلِكَ وَ لَا يَحْكُمُ بِحُسْنِ الْقَرِيحَةِ وَ لَوْ تَوَارَدَ مَعَ أَكْثَرِ الْفُحُولِ عَلَى بَيْتِ رَدِيٍّ، وَ يُدْعَى لَهُ بِصُدُورِ بَيْتٍ جَدِيدٍ عَنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَنْظَمْ ذَلِكَ أَحَدٌ قَبْلَهُ.

فَلَوْ تَوَارَدَ أَحَدٌ مَعَ أَمْرِ الْقَيْسِ [50] عَلَى قَوْلِهِ - شِعْرًا: -

عَصَافِيرٌ وَ ذُبَانٌ وَ دُودٌ \*\*\* وَ أَجْرًا مِنْ مُجَلِّحَةِ الذَّنَابِ [51]

أَوْ مَعَ أَبِي نُؤَاسٍ (3) [52] عَلَى قَوْلِهِ - شِعْرًا: -

يَا قَوْمَنَا مَا لِلْمَدِينِيَّةِ \*\*\* لَا تَأْكُلُ الْعَصْبَانَ مَسْوِيَّةً [53]

وَ غَيْرِ ذَلِكَ، لَمْ نَحْكُمُ إِلَّا بِقُدْرَتِهِ عَلَى إِقَامَةِ الْوِزْنِ، بَلْ حَكَمْنَا عَلَيْهِ بِسُوءِ الْقَرِيحَةِ! وَ لَوْ نَظَّمْ مَا يَقْرَبُ مِنْ مَحَاسِنِ «هَرَمِيَّاتِ» [54] زُهَيْرٍ [55]، وَ «سَيْفِيَّاتِ» 56 [56] أَبِي الطَّيِّبِ [57] لِحَكْمِنَا بِكَوْنِهِ مِنْ أَعْلَى الشُّعْرَاءِ طَبَقَةً؛ حَكَمْنَا بِهِ لَوْ تَوَارَدَ مَعَهُمَا /B10/ عَلَى الْقَصِيدَةِ بِعَيْنِهَا (4).

وَ مِنْ أَمْثَلَيْهِ: الْإِيدَاعُ [58] وَ التَّقْصِيلُ [59]. إِذْ لَا فَايِدَةَ فِي أَنْ يُودِعَ الشَّاعِرُ شَطْرًا

ص: 95

1- كذا في النسخة. و الأنسب: موضوع.

2- يمكن أن تُقرأ اللفظة في النسخة: «لا يغيره»، و لا معنى لها. و الظاهر أنها كانت كذلك، ثم حذفت النقطتان من تحت الياء لتقرأ: «لا يغيره».

3- النسخة: ابونواس.

4- كذا في النسخة. و الأنسب تثنية الضمير في لفظة «بكونه» لتكون العبارة هكذا: «لِحَكْمِنَا بِكَوْنِهِمَا مِنْ أَعْلَى الشُّعْرَاءِ طَبَقَةً حَكَمْنَا بِهِ لَوْ تَوَارَدَ مَعَهُمَا عَلَى الْقَصِيدَةِ بِعَيْنِهَا».

مِنْ شَيْءٍ غَيْرِهِ أَوْ شَيْءٍ غَيْرِهِ فِي قَصِيدَةٍ أُخْرَى، وَ مِنْ الْمُسْتَحِيلِ أَنْ لَا يَكُونَ الشُّطْرُ مِنَ الْبَيْتِ حَسَنًا وَ لَكِنْ يَنْقَلِبُ إِلَى الْحَسَنِ بِمُجَرَّدِ نَقْلِهِ إِلَى قَصِيدَةٍ أُخْرَى. إِلَّا إِذَا اجْتَمَعَتْ فِيهِ الشُّرُوطُ الَّتِي لَيْسَ هُنَا مَحَلُّ ذِكْرِهَا، فَإِنَّهُ حِينَئِذٍ مِنْ أَجْلِ نِكَاتِ الْبَدِيعِ.

وَ مِنْ أَمْثَلَةِ الْقِسْمِ الْأَخِيرِ: الْمُغَايِرَةُ. فَإِنَّ الْقَوْمَ أَدْرَكُوا الْحُسْنَ فِي مَوَارِدَ فِيهَا الْمُغَايِرَةُ، فَرَعَمُوا أَنَّ الْحُسْنَ هِيَ الْمُغَايِرَةُ؛ وَ غَفَلُوا عَنْ أَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ: «إِنِّي أَكْرَهُ الْخَيْرَ، وَ أَحِبُّ الشَّرَّ؛ وَ أَصْبُو(1)\* إِلَى الْعَجُوزِ الْعَمِيَاءِ، لَا إِلَى الشَّبَابَةِ النَّجْلَاءِ» - وَ نَحْوِ ذَلِكَ - لَمْ يَكُنْ\* فِي الْكَلَامِ حُسْنًا وَ لَا فَايِدَةً إِلَّا الْعِلْمَ بِجُنُونِ الْمُتَكَلِّمِ!

وَ لَو كَانَتْ الْمُغَايِرَةُ مِنْ مُحَسِّنَاتِ الْكَلَامِ لَكَانَ جَمِيعُ كَلِمَاتِ الْمَجَانِينِ - الَّتِي بِهَا يَمْتَازُونَ عَنِ الْعُقَلَاءِ - مِنْ مَسَائِلِ الْبَدِيعِ، لِأَنَّهَا تَمَالِهَا عَلَى الْمُغَايِرَةِ. وَ غَفَلُوا عَنْ أَنَّ الْحُسْنَ فِي تِلْكَ الْمَوَارِدِ - كُلِّهَا - لِحُسْنِ التَّعْلِيلِ؛ وَ أَنَّ تَعْلِيلَ أَمْرٍ مُخَالَفٍ لِلْعَقْلِ أَحْسَنُ وَ أَلْطَفُ فِي الذُّوقِ مِنْ إِبْتَاتِ أَمْرٍ مُوَافِقٍ وَ إِنَّ أَحْسَنَ فِي تَعْلِيلِهِ بِأَمْرٍ آخَرَ غَيْرِ عِلَّتِهِ الْأَصْلِيَّةِ.

فَقَوْلُ الْقَائِلِ: لَا أَحِبُّ الْحَبِيبَ وَ أَحِبُّ الرَّقِيبَ، قَبِيحٌ جِدًّا! لَا يَكَادُ يَحْسُنُ إِلَّا بِتَعْلِيلِ الْأَوَّلِ بِفَرْطِ الْغَيْرَةِ، وَ الثَّانِي بِأَنَّهُ(2) كَمَا يَحْفَظُهُ عَنْهُ يَحْفَظُهُ عَنْ غَيْرِهِ. /A11/

وَ لِهَذَا نَجِدُ الْحُسْنَ فِي آيَاتِ [60] دِيكِ الْجِنِّ [61]، وَ فِي قَوْلِ الْقَائِلِ - شِعْرًا - :

- كَامِلٌ -

ص: 96

1- النسخة: اصبوا.

2- النسخة: لآئه.

فَوَدَدْتُ أَقْتَلَهَا لِفَرْطِ مَحَبَّتِي \*\*\* حَتَّى تَكُونَ خَصِيمَتِي فِي الْمَحْشَرِ

وَ تَكُونَ أَوَّلَ عَاشِقِينَ تَخَاصَّمَا \*\*\* يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّ الْأَكْبَرِ

وَ أَقُولُ طَوَّلٌ فِي الْحِسَابِ وَ قُوفُنَا \*\*\* حَتَّى يَطُولَ إِلَى الْمَلِيحَةِ مُنْظَرِي [62]

وَ الْمَقْصُودُ إِثْبَاتُ حُسْنِ هَذِهِ الْأَبْيَاتِ مِنْ حَيْثُ الْمُغَايِرَةُ، وَ إِنْ كَانَتْ رَدِيئَةَ السَّبْكِ، وَ اهْيَاةَ السَّلْكِ؛ وَ لَانْجِدُ حُسْنَ نَا فِي قَوْلِ كُنْثِيرٍ [63] - شِعْرًا - : - طَوِيلٌ -

أَلَا لَيْتَنَا يَا عَزُّ كُنَّا لِدِي غِنَى \*\*\* بَعِيرِينَ نَرَعَى فِي الْخَلَائِ وَ نَعْرُبُ

كِلَانَا بِهِ عَرَّ فَمَنْ يَرَنَا يَقُلُ \*\*\* عَلَى حُسْنِهَا جَرْبَاءَ تُعْدِي وَ أَجْرُبُ

إِذَا مَا وَرَدْنَا مِنْهَا صَاحَ أَهْلُهُ \*\*\* عَلَيْنَا فَمَا نَنْفَكُ نُرْمَى وَ نُضْرَبُ

وَ دَدْتُ وَ بَيْتِ اللَّهِ أَنَّكَ بَكْرَةٌ \*\*\* هِجَانٌ وَ أَنِّي مُصْعَبٌ ثُمَّ نَهْرَبُ

نَكُونُ بَعِيرِي ذِي غِنَى فَيُضِيعُنَا \*\*\* فَلَا هُوَ يَرَعَانَا وَ لَا نَحْنُ نُطَلَّبُ [64]

وَ مِنْهَا: التَّوْرِيَّةُ [65]. فَإِنَّ الْقَوْمَ قَدِ عَرَفُوا الْبَدِيعِيَّةَ، بِتَعْرِيفِ التَّوْرِيَّةِ الْعُرْفِيَّةِ؛ فَقَالُوا: إِنَّهَا ذِكْرُ اللَّفْظِ الَّذِي لَهُ مَعْنَيَانِ - قَرِيبٌ وَ بَعِيدٌ - وَ إِزَادَةُ الْبَعِيدِ لِيُوهِمَ (1) السَّمْعُ إِزَادَةَ الْقَرِيبِ، وَ سَاوَا (2) بَيْنَهَا (3) وَ بَيْنَ الْإِيهَامِ وَ التَّخْيِيرِ (4) [66]، وَ كِلَا الْأَمْرَيْنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَنْبَغِي. وَ بَيَانُ ذَلِكَ وَ إِنْ أَدَى إِلَى الْإِطَالَةِ، وَ لَكِنَّهُ نَفِيسٌ لَا بُدَّ

ص: 97

1- في النسخة: لتوهم. و يمكن أن تُقرأ العبارة هكذا: «لِتَوَهُمُ السامع ...»، و لكن هذا لا يخلو عن شيء.

2- النسخة: «سا» فقط و بعده بياضٌ قدر حروفٍ. و أَظُنُّ أَنَّ اللفظة بتمامها هي: «ساووا».

3- النسخة: بينهما. و الظاهر أنه تصحيفٌ، إذ الضمير يرجع إلى التورية.

4- النسخة: التخيير.

لَنَا أَنْ نُتَحِفَ بِهِ قُرَاءَ هَذِهِ /B11/ الرَّسَالَةِ؛ وَنُقَدِّمُ تَحْرِيرَ الْبَابِ، بِمَا هُوَ الْأَقْرَبُ عِنْدِي إِلَى الصَّوَابِ. وَنَقُولُ:

إِنَّ اللَّفْظَ الَّذِي لَهُ مَعْنَيَانِ - أَعْمٌ مِنْ كَوْنِهِمَا حَقِيقَتَيْنِ (1)، أَوْ مَجَازِيَيْنِ، أَوْ مُخْتَلِفَيْنِ - إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَعًا مُرَادَيْنِ مِنَ اللَّفْظِ؛

أَوْ يَكُونَ الْمُرَادُ أَحَدَهُمَا الْمَعْنَى؛

أَوْ أَحَدَهُمَا لَا يَعْنِيهِ. أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ يَكُونُ الْمَعْنَى لَا يَتِمُّ إِلَّا بِهِمَا مَعًا، كَقَوْلِي: - مَدِيدٌ -

وَ قَيْئِي السَّنَّ تَحْسَبُهُ \*\*\* فِي حِجَاهِ وَ النَّدَى هَرِمًا [67]

وَ كَقَوْلِ الْقَائِلِ - شِعْرًا - : - وَافِرٌ -

وَ مَا لِي نَحْوُ أَرْضِهِمْ وَصُولٌ \*\*\* فَقَدْ سَكَنُوا وَ صِينُوا بِالْعَوَالِي [68]

وَ قَوْلِهِ - شِعْرًا - : - كَامِلٌ -

أَيُّ الْمَكَانِ تَرُومُ نَمَّ مِنَ الَّذِي \*\*\* تَرْتَادُهُ فَأَجَبْتُهُ الْمَعْشُوقًا [69]

وَ «الْمَعْشُوقُ» قَصْرٌ بِسَاءٍ مَرَاءَ بَدَاهُ [70] الْمُتَوَكَّلُ [71]. وَ الْأَخِيرُ مِنْ شَوَاهِدِ نِكْتَةِ (2) اخْتَرَعَهَا بَعْضُ الْمُتَأَخِّرِينَ، وَ سَمَّاهَا: «بَرَاعَةُ الْجَوَابِ» [72].

وَ قَدْ يَتِمُّ الْمَعْنَى بِأَحَدِهِمَا وَ لَكِنْ يَقْرُنُ الْكَلَامُ بِقَرِينَتَيْنِ كُلٌّ مِنْهُمَا يَقْرَبُ مِنَ الْمَعْنَيْنِ غَيْرَ مَا تَقْرَبُ الْأُخْرَى؛ كَقَوْلِ ابْنِ بَنَاتَةَ [73] - شِعْرًا - :  
- مُجْتَثٌ -

وَ مَوْلِعٌ بِفَخَاخٍ \*\*\* يَمُدُّهَا وَ شُبَاكٍ

ص: 98

1- النسخة: حقيقين.

2- النسخة: نكته.

قَالَتْ لِي الْعَيْنُ مَاذَا \*\*\* يَصِيدُ قُلْتُ كَرَاك [74]

/A12/ أَوْ كَقَوْلِي - شِعْرًا - : - طَوِيلٌ -

كَتَبْتُ إِلَيْهِ الْخَطَّ مُسْتَقْرِبًا لَهُ \*\*\* فَأَنْعَمَ فِيهِ وَهُوَ أَكْرَمُ مَنْ قَرَى [75]

إِنْ كَانَ الظَّاهِرُ مِنْ لَفْظٍ «مُسْتَقْرِبًا» كَوْنُهُ مِنَ «الْقَرَى» \*؛ وَإِلَّا فَهُوَ مِنَ الْأَقْسَامِ الْآتِيَةِ.

وَقَدْ لَا يَقْرُنُ بِمَا يَقْرُبُ شَيْئًا مِنْهُمَا، وَتُسَمَّى: التَّوْرِيَّةُ الْمَجْرَدَةُ [76].

وَقَدْ يَقْرُنُ بِمَا يَقْرُبُ أَحَدَهُمَا، وَتُسَمَّى: الْمُرَشَّحَةُ [77].

وَهَذَا الْقِسْمُ بِأَنْوَاعِهِ هِيَ التَّوْرِيَّةُ الْبَدِيعِيَّةُ عِنْدِي. فَهِيَ: اسْمٌ تَعْمَالُ اللَّفْظِ فِي مَعْنِيَّتِهِ أَوْ أَكْثَرَ بِالتَّأْوِيلِ - عَلَى الْمُخْتَارِ عِنْدَنَا مِنْ جَوَازِ اسْمِ تَعْمَالِ اللَّفْظِ فِي أَكْثَرِ مِنْ مَعْنَى وَاحِدٍ، وَقَدْ حَقَّقْنَا ذَلِكَ فِي فَنَّ أُصُولِ الْفِقْهِ [78] -؛ أَوْ مَعَ التَّأْوِيلِ بِ «الْمُسَمَّى» وَنَحْوِهِ مِنَ التَّكْلُفَاتِ الْبَارِدَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا الْأُصُولِيُّونَ [79].

وَأَمَّا الثَّانِي - وَهُوَ اسْمٌ تَعْمَالُ اللَّفْظِ فِي أَحَدِ مَعْنِيَّتِهِ -، فَإِنْ كَانَ الْمَعْنِيَّانِ مُخْتَلِفَيْنِ فِي الظُّهُورِ وَأَرَادَ غَيْرَ الظَّاهِرِ - سِوَاءَ لَمْ يَنْصَبْ قَرِيبَةً أَصْلًا، أَوْ نَصَبَهَا عَلَى الْقَرِيبِ خَاصَّةً، وَتُسَمَّى الْمُرَشَّحَةَ - فَهِيَ التَّوْرِيَّةُ الْعُرْفِيَّةُ، وَتُسَمَّى الْعَرَبُ بِ: «الْمَعَارِيضِ وَالْمَلَاحِنِ» [80]؛ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: «مَا رَأَيْتُ زَيْدًا وَلَا كَلِمَتَهُ»؛ مُرِيدًا بِهِ خِلَافَ الْمَعْنَى الظَّاهِرِ مِنْهُ، وَهُوَ: مَا جَرَحْتُهُ وَمَا ضَرَبْتُ رِئْتَهُ.

وَالتَّوْرِيَّةُ بِهَذَا الْمَعْنَى هِيَ الَّتِي تَبَحُّثُ عَنْ لُزُومِهَا الْفُقَهَاءُ [81] عِنْدَ الْإِضْطِرَارِ إِلَى الْكِذْبِ، وَإِيَّاهَا تَعْنِي الْعَرَبُ بِقَوْلِهَا: «فِي الْمَعَارِيضِ مَنُذُوحَةٌ» /B 12/ عَنِ



والتعريف الذي ذكره القوم للتورية البديعية تعريف للتورية بهذا المعنى الذي جعلوه نكتة أخرى سموها المواربة [83] مع إلحاق ما ليس من جنسها بها، كالمواربة بالتصحيح ونحوه؛ فراجع! [84].

وَبِالْجُمْلَةِ: فَالتَّوْرِيَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ (1) حَقِيقَةً اِخْتِلَافًا لَا يُمَكِّنُ الْجَمْعُ بَيْنَهُمَا بَتَّعْرِيفٍ وَاحِدٍ.

وَتَعْرِيفُهُمُ لِلتَّوْرِيَةِ مُنْطَبِقٌ عَلَى الْعُرْفِيَّةِ، لَا الْبَدِيعِيَّةِ، إِذِ الْمَأْخُذُ فِي تَعْرِيفِهِمْ أَمْرَانِ كِلَاهُمَا مَفْقُودٌ فِي التَّوْرِيَةِ الْبَدِيعِيَّةِ:

أَحَدُهُمَا: لُزُومُ اِخْتِلَافِ الْمَعْنَيْنِ فِي الظُّهُورِ وَ الخَفَاءِ، وَ هَذَا لَيْسَ شَرْطًا فِي الْبَدِيعِيَّةِ قَطْعًا بِشِدْهِ هَادَةً كَثِيرٍ مِنَ الشُّوَاهِدِ الَّتِي ذَكَرُوهَا لَهَا، كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُتَأَمِّلِ (2) الْمُتَّبِعِ. وَ سَيَرَى بَعْدَ التَّشَبُّحِ - مِنْ تَكَلُّفَاتِهِمْ فِي جَعْلِ أَحَدِ الْمَعْنَيْنِ قَرِيبًا وَ الْآخَرَ بَعِيدًا - مَا يَقْضِي مِنْهُ الْعَجَبَ. وَ مَعَ ذَلِكَ قَدْ يَنْسُدُّ عَلَيْهِمْ بَابُ التَّكْلِيفِ (3) فَلَا يَجِدُونَ غَيْرَ عَدَمِ التَّعَرُّضِ مَلَاذًا، فَيَجْعَلُونَ تَرْكَ الْبَحْثِ عَنْ ذَلِكَ مَعْقَلًا (4) وَ مَعَاذًا!

ثَانِيهِمَا: إِزَادَةُ الْمَعْنَى الْبَعِيدِ خَاصَّةً لِيَقَعَ السَّمَاعُ فِي خِلَافِ مَا سَمِعَ، فَيَرْتَبِّ عَلَيْهِ عَرَضُهُ مِنْ إِخْفَاءِ الْأَمْرِ مَعَ التَّخَلُّصِ عَنْ قُبْحِ الْكِذْبِ. وَ لِهَذَا امْتَنَعَ فِيهَا نَصْبُ

ص: 100

1- النسخة: مختلفان.

2- النسخة: المت مع جرّ نهاية اللفظ إلى الأسفل، وفوقها قوسٌ صغيرٌ.

3- كذا في النسخة. ولو كان «التكلف» لكان أحسن.

4- النسخة: معقلا.

الْقَرِينَةَ عَلَى الْمَعْنَى الْبَعِيدِ لِكَوْنِهِ نَقْضًا لِلْغَرَضِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ الْقَرِينَةُ ضَعِيفَةً غَيْرَ قَابِلَةٍ لِصَرْفِ اللَّفْظِ عَنْ ظَاهِرِهِ.

وَهَذَا بِخِلَافِ التَّوْرِيَةِ /A13/ الْبَدِيعِيَّةِ، فَإِنَّ غَرَضَ الْمُؤَرِّي يَتَعَلَّقُ بِإِفْهَامِ الْمَعْنِيِّينَ. وَلِهَذَا لَا يَزَالُ يُكْرَرُهَا عَلَى السَّمَاعِ حَتَّى يُفْهَمَهَا؛ أَوْ يُصَرِّحُ بِأَنَّيَ أَرَدْتُ الْمَعْنِيِّينَ. وَلَا يَتَعَلَّقُ لَهُ غَرَضٌ بِإِخْفَاءِ الْمُرَادِ، بَلْ يَتَعَلَّقُ غَرَضُهُ بِإِفْهَامِهِمَا (1) مَعًا، فَإِنَّ فِيهَا إِظْهَارًا (2) لِمَا نَعْنِيهِ، وَشَهَادَةً عَلَى مَهَارَتِهِ فِي حِرْفَتِهِ. وَلِهَذَا قَدْ يَقْتَرِنُ بِمَا يَقْرُبُ كِلَا الْمَعْنِيِّينَ، كَقَوْلِ ابْنِ نَبَاتَةَ [85] الْمُتَقَدِّمِ [86]؛ وَكَقَوْلِ الْآخَرِ - شِعْرًا: - طَوِيلٌ -

لَقَدْ كُنْتُ رِيحَانِي وَوَجْهَكَ جَنَّتِي \*\*\* وَكُنَّا وَكَانَتْ لِلزَّمَانِ مَوَاهِبُ

فَعَارَضَنِي فِي وَرْدِ خَدِّكَ عَارِضٌ \*\*\* وَزَا حَمَنِي فِي وَرْدِ ثَغْرِكَ شَارِبُ [87]

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الشُّوَاهِدِ الَّتِي لَا تُحْصَى.

وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ لَمَّا رَأَوْا مُنَافَاةَ ذَلِكَ لِمَا اخْتَارُوهُ مِنَ التَّعْرِيفِ أَسْقَطُوا ذَلِكَ مِنْ أَقْسَامِ التَّوْرِيَةِ؛ فَاقْتَصَرَ الْمُتَقَدِّمُونَ عَلَى قِسْمَيْنِ:

الْمَجْرَدَةِ، وَقَدْ عَرَفْتُمَا؛

وَالْمُرَشَّحَةِ، وَهِيَ مَا اقْتَرَنْتَ بِمَا يَقْرُبُ الْمَعْنَى الْقَرِيبَ.

وَ زَادَ الْمُتَأَخَّرُونَ [88] قِسْمًا ثَالِثًا، وَهِيَ مَا اقْتَرَنْتَ بِمَا يَقْرُبُ الْبَعِيدَ، وَسَمَّوْهُ: الْمُبَيِّنَةَ، وَسَمَّوْهُ عَمَّا لَوْ اقْتَرَنْتَ بِمَا يَقْرُبُهُمَا مَعًا. وَ لَعَمْرِي مَا سَكَّتُوا عَنْهَا مَعَ كَثْرَةِ أَمْثَلِهَا إِلَّا لِهَذِهِ النُّكْتَةِ. عَلَى أَنَّ فِي الْقِسْمِ الثَّالِثِ كِفَايَةً لِلرَّدِّ عَلَيْهِمْ، وَ «الْمُبَيِّنَةُ» مُبَيِّنَةٌ لِفَسَادِ

ص: 101

1- النسخة: بافهامها.

2- النسخة: اظهار.

دَعَوَاهُمْ؛ لِأَنَّهُمْ قَدْ أَخَذُوا - كَمَا سَمِعْتَ - فِي تَعْرِيفِهَا فَصَدَّ تَوَهُمِ السَّامِعِ إِزَادَةَ الْقَرِيبِ، فَكَيْفَ نَصَبَ قَرِينَةً/B13/ عَلَى خِلَافِ مَقْصُودِهِ؟! فَتَأَمَّلْ!

وَ نُقِلَ فِي أَنْوَارِ الرَّبِيعِ [89] عَنْ بَعْضِ عُلَمَاءِ الْفَنِّ إِنَّهُ قَالَ: «إِذَا أَتَيْتَ فِي التَّوْرِيَةِ بِلَازِمٍ كُلِّ مِنَ الْمَعْنِيَيْنِ مُكَافِئًا (1) وَ لَمْ يَتَرَجَّحْ أَحَدُهُمَا (2) عَلَى الْآخَرِ، فَكَأَنَّكَ لَمْ تَذْكُرْ شَيْئًا مِنَ الْإِلَازِمِيْنَ، وَ صَارَ الْمَعْنَى الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ فِي (3) دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ، فَتَلَحَّقُ بِالْمَجْرَدَةِ (4)، كَقَوْلِ (5) ابْنِ الْوَرْدِيِّ [90] - شِعْرًا: - مُجْتَثٌّ -

قَالَتْ إِذَا كُنْتَ تَهْوَى \*\*\* وَصَلِي وَ تَحْسَى نُفُورِي

صِفْ وَرَدَ حَدِّي وَ إِلَّا \*\*\* أَجُورُ نَادَيْتَ جُورِي [91]

فَقَوْلُهُ: «وَرَدَ حَدِّي» يُلَايِمُ أَنْ يُرَادَ بِقَوْلِهِ: «جُورِي» اسْمُ نَوْعٍ مِنَ الْوَرْدِ [92]، وَ هُوَ الْمَعْنَى الْبَعِيدُ الْمَقْصُودُ (6)؛ وَ قَوْلُهُ: «وَ إِلَّا أَجُورُ» يُلَايِمُ أَنْ يُرَادَ بِهِ فِعْلُ الْأَمْرِ (7)، وَ هُوَ الْمَعْنَى الْقَرِيبُ» [93]؛ انْتَهَى مَا نَقَلَهُ عَنْ بَعْضِ عُلَمَاءِ الْفَنِّ.

وَ لَعَمْرِي! إِنَّ مِثْلَهُ لَوْ صَدَرَ مِنْ جُهَالِ الْفَنِّ لَكَانَ عَجِيبًا!؛ إِذْ كَوْنُ الْمَعْنِيَيْنِ فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ مِنَ الظُّهُورِ وَ كَوْنُ أَحَدِهِمَا مَعَ ذَلِكَ قَرِيبًا وَ الْآخَرَ بَعِيدًا، تَنَاقُضٌ

ص: 102

1- كذا في النسخة، وفي المصدر: بلازم لكل من المعنيين فتكافنا.

2- النسخة: لم يترجح على أحدهما.

3- كذا في النسخة، وفي المصدر: والمعنى البعيد بذلك في.

4- كذا في النسخة، وفي المصدر: فتلحق هذه التورية بالمجردة.

5- كذا في النسخة، وفي المصدر: وتعد منها قسمًا ثانيًا وتصير مجردة بهذا الاعتبار كقول.

6- كذا في النسخة، وفي المصدر: البعيد المورى عنه وهو المقصود.

7- كذا في النسخة، وفي المصدر: الأمر المسند إلى ضمير الواحدة.

صَرِيحٌ؛ إِلَّا أَنْ يُتَكَلَّفَ وَيُقَالَ: إِنَّ مُرَادَهُ اخْتِلَافُهُمَا مِنْ حَيْثُ أَنْفَسَهُمَا مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ مَسَاقِ الْكَلَامِ، وَ الْمُرَادُ بِكُونِهِمَا فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ مَعَ مَلَا حَظَةَ مَسَاقِهِ.

وَ فِيهِ - مَعَ بَعْدِهِ وَ مُخَالَفَتِهِ لِمُرَادِ أَهْلِ الْبَدِيعِ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ - : إِنَّ اللَّفْظَ /A14/ كَثِيرًا مَا يَكُونُ مُشْتَرِكًا دَلَالَتُهُ عَلَى مَعْنَيَيْنِ تَكُونُ عَلَى سَبِيلِ التَّوَاطُي، فَلَا سَبِيلَ حِينَئِذٍ إِلَى هَذَا التَّكَلُّفِ؛

عَلَى أَنَّا لَا نَعْرِفُ كَيْفَ صَحَّ لَهُ الْحُكْمُ بِكَوْنِ الْمُرَادِ مِنْ لَفْظِ «جَوْرِي» فِي بَيْتِ ابْنِ الْوَرْدِيِّ: الْوَرْدُ بَعْدَ تَسْلِيمِهِ - بَلْ ادَّعَاهِ! - إِنَّ الْمَعْنَيَيْنِ فِي مَرْتَبَةٍ وَاحِدَةٍ وَ مَعَ ذَلِكَ فَلَا سَبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ ذَلِكَ مِنَ الْكَلَامِ.

وَ لَيْسَ دَعْوَى أَنَّهُ لَا بَدَأَ أَنْ يَكُونَ قَدْ فَصَدَ ذَلِكَ فِرَازًا عَنْ جَوْرِ مَحْبُوبَتِهِ بِأَوْلَى مِنْ دَعْوَى أَنَّهُ غَيْرُهُ عَلَى حَدِّهَا وَ اسْتِنكَافًا مِنْ تَشْبِيهِهِ بِمَا هُوَ أَدُونُ مِنْهُ؛ أَوْ لِأَنَّهُ لَا يَرَى فِي الْمَوْجُودَاتِ مَا يُشَبَّهُ بِهِ فِي حُسْنِهِ وَ بَهَائِهِ، اخْتَارَ الْجَوْرَ مِنْهَا عَلَى تَكَلُّفِ التَّشْبِيهِ (1)، وَ هَلْ هَذَا إِلَّا تَحَكُّمٌ لَا يَرْضَى بِهِ الْفَطْنُ النَّبِيَّ؟!.

وَ هَذَا - عَلَى عِلَاتِهِ (2)! - بِمَعْزِلٍ عَنِ جَوَابِ الْإِشْكَالِ، إِذْ لَمْ يَزِدْ قَائِلُهُ عَلَى أَنْ يَبَيِّنَ أَنَّ هَذَا الْقِسْمَ مُلْحَقٌ بِالْمَجْرَدَةِ؛ وَ هَذَا غَيْرُ مَا نَبْتَعِيهِ.

وَ لَوْ قِيلَ: إِنَّ هَذَا الْقِسْمَ لَيْسَ مِنَ التَّوَرِيَةِ، بَلْ هُوَ اسْتِخْدَامٌ عَلَى رَأْيِ صَاحِبِ الْمِصْبَاحِ [94]؛

ص: 103

1- النسخة: التشبيهه.

2- النسخة: علاته، و الظاهر أنه تصحيفٌ. و «العلاثة»: ما خلط من الشيء بغيره.

فُلْنَا: أَوْلًا: إِنَّ كَلَامَنَا مَعَ الْمَشْهُورِ الَّذِينَ لَمْ يَرْتَضُوا تَفْسِيرَ الْإِسْتِخْدَامِ إِلَّا بِمَا ذَكَرُوهُ(1)؛

وَ ثَانِيًا: إِنَّهُ لَا يُسَمَّى ذَلِكَ اسْتِخْدَامًا إِلَّا مَا إِذَا كَانَ الْمَعْنِيَانِ كِلَاهُمَا حَقِيقَتَيْنِ(2) - كَمَا صَرَّحَ بِهِ [95] الشَّيْخُ صَفِيُّ الدِّينِ [96] - ، وَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْثَلَةِ مَا لَيْسَ كَذَلِكَ.

## وَ فَذَلِكَةُ الْمَقَامُ

إِنَّ التَّوْرِيَّةَ الْبَدِيعِيَّةَ مَبْنَاهَا عَلَى إِزَادَةِ الْمَعْنِيَيْنِ، وَ التَّوْرِيَّةُ الْعُرْفِيَّةُ عَلَى إِزَادَةِ الْمَعْنَى /B 14/ الْبَعِيدِ. وَ أَيضًا: قَدْ تَكُونُ الثَّانِيَّةُ بغيرِ اللَّفْظِ الْمُشْتَرَكِ، كَقَوْلِكَ لِمَنْ يَسْأَلُ عَنْ زَيْدٍ: «لَيْسَ هَيْهُنَا»، مُرِيدًا بِهِ: إِنَّهُ لَيْسَ فِي مَوْضِعِ وُفُوفِكَ، لَا فِي الْبَيْتِ.

وَ أَمَّا الثَّانِي - وَ هُوَ اسْتِعْمَالُ اللَّفْظِ فِي أَحَدِ الْمَعْنِيَيْنِ - ، فَإِنْ لَمْ يَقْرُنِ الْكَلَامُ بِمَا يُعَيِّنُ أَحَدَهُمَا فَهُوَ الْإِبْهَامُ. وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ هَذَا مُرَادَ الرَّمَحْشَرِيِّ [97] مِنْ قَوْلِهِ: «وَ لَا تَرَى بَابًا فِي الْبَيَانِ أَدَقَّ وَ لَا أَلْطَفَ مِنْ هَذَا الْبَابِ، وَ لَا أَنْفَعَ وَ لَا أَعْوَنَ عَلَى تَعَاطِي الْمُسْتَبْهَاتِ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ! - وَ كَلَامِ نَبِيِّهِ» [98]؛ آخِرُ كَلَامِهِ.

وَ أَمَّا حَمْلُ كَلَامٍ عَلَى التَّوْرِيَّةِ الْبَدِيعِيَّةِ - كَمَا ذَكَرُوهُ - فَلَا يَحُلُو عَنْ بَعْدِ، إِذْ هِيَ عَلَى فَرْضِ وُفُوعِهَا فِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ فَفِي غَايَةِ الْقِلَّةِ بِاعْتِرَافِهِمْ، فَلَا يُنَاسِبُهَا هَذَا الْكَلَامُ؛ فَتَأَمَّلْ!

وَ إِنْ افْتَرَنَ مِنْهُ بِمَا يُنَاسِبُ الْمَعْنَى الْآخَرَ وَ إِنْ لَمْ يُمَكِّنْ إِزَادَتُهُ: فَإِيهَامُ(3) التَّوْرِيَّةِ؛

ص: 104

1- النسخة: لم يرتضوا تفسيراً الاستخدام بما ذكروه. و الظاهر أنّها مصحفة.

2- النسخة: حقيقين.

3- النسخة: ابهام.

كَقَوْلِ الصَّنْفِيِّ [99]:

وَ أَفْدِيهِ بِعَيْنِي وَ هُوَ سَاقِي [100]

وَ كَقَوْلِهِ الْآخِرِ: - خَفِيفٌ -

حِينَ لَا مُسْعِدٌ عَلَى الْوَجْدِ إِلَّا \*\*\* عَيْنٌ حُرٌّ تَجُودُ أَوْ سَاقٌ حُرٌّ [101]

وَ أَمَّا الْقِسْمُ الثَّلَاثُ فَلَا يَحْضُرُ رُبِّي الْآنَ شَاهِدٌ عَلَيْهِ، وَ لَعَلَّ مِنْهُ بَعْضُ شَوَاهِدِ الْإِتْسَاعِ؛ فَلْيُلَاحِظْ! وَ يَسَّ هَلْ تَمْثِيلُهُ بِقَوْلِ الْقَائِلِ: «جَنِّي بَزِيدٍ»، لَوْ فَرَضَ أَنَّ «زَيْدًا» عَلَّمَ لِرَجُلَيْنِ يَحْصُلُ الْغَرَضُ بِكُلِّ مِنْهُمَا؛ وَ لَيْسَ A15/ التَّخْيِيرُ. هَذَا مَا رَأَيْتَاهُ.

وَ لَيْسَ الْمَقْصُودُ الْمُنَاقَشَةَ فِي الْإِصْطِلَاحِ كَمَا يَقَالُ: إِنَّهُ لَا مَشَاحَةَ (1) فِيهِ، بَلِ الْغَرَضُ تَحْقِيقُ الْمَقَامِ وَ دَفْعُ مَا وَقَعَتْ (2) فِيهِ الْأَوْهَامُ؛ وَ النَّاطِرُ فِي أَمْرِ الْإِصْطِلَاحِ بِالْخِيَارِ.

ثُمَّ إِنَّهُ كَثِيرًا مَا يُتَسَامَحُ فِي إِزَادَةِ الْمَعْنَيْنِ حَتَّى أَنَّهُ يُكْتَفَى بِإِمْكَانِ إِزَادَةِ الْمَعْنَيْنِ بِالْإِزَادَةِ الْإِسْتِعْمَالِيَّةِ فِي أَحَدِهِمَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَقْصُودُ وَاقِعًا إِلَّا الْمَعْنَى الْآخَرَ، كَقَوْلِ أَحَدِهِمْ فِي وَصْفِ دَارِهِ - شِعْرًا - :

وَ أَحْشَى بِهَا أَنْ أُقِيمَ الصَّلَاةَ \*\*\* فَتَسْجُدُ حَيْطَانُهَا الرَّكَعَةَ

إِذَا مَا قَرَعْتُ إِذَا زُلْزِلَتْ \*\*\* حَشِيْتُ بِأَنْ تَقْرَأَ الْوَاقِعَةَ [102]

وَ يُكْتَفَى عَنْ كَوْنِ اللَّفْظِ ذَا مَعْنَيْنِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ إِذَا كَثُرَ اسْتِعْمَالُهُ فِي بَعْضِ مَوَارِدِ

ص: 105

1- النسخة: مشامحة.

2- النسخة: وقع.

اسْتِعْمَالِهِ وَكَانَ لَهُ اخْتِصَاصٌ بِهِ، كَقَوْلِ أَحَدِهِمْ - وَأَظْنُّهُ ابْنَ التَّقِيْبِ [103] - :

وَمُنْكَرٌ أَضْحَى يُحَلِّقُ خَدَّهُ \*\*\* لَعْسَاهُ لَا يَشْكِي إِلَيْهِ وَيَشْكُرُ

وَيَقْصُ لِحْيَتَهُ فَإِنْ نَادَيْتَهُ \*\*\* لَبَّأَكَ وَهُوَ مُحَلَّقٌ (1) وَمُقْصَرٌ [104]

فَإِنَّ الْحَلْقَ وَالتَّقْصِيرَ بِرِ بَمَعْنَى وَاحِدٍ، وَلَكِنَّ اشْتِهَارَ اسْتِعْمَالِهِمَا فِي أَعْمَالِ الْحَجِّ حَقَّقَ مَوْضِعَ التَّوْرِيَةِ، كَمَا أَنَّهُ يُكْتَفَى عَنِ اللَّفْظِ الْوَاحِدِ بِلَفْظَيْنِ إِذَا اتَّفَقَا فِي الصُّورَةِ؛ كَقَوْلِهِ:

مَا لِي أَرَاكَ تَحْتَ رِقِي [105]

وَ كَقَوْلِي فِي مَوْشِحَةٍ [106] بَدِيعَةٍ فِي بَابِهَا، فَاتَّقَةِ فِي الْحُسْنِ عَلَى أَتْرَابِهَا:

بِجَنبِ آسِ الْعِدَارِ

كَالْوَرْدِ وَالْجُلْنَارِ

خَدُّ زَهَى بِأَحْمَرَارِ

عَنْ دَمِ قَلْبِي تَخَضَّبُ \*\*\* فَصَحَّ لَوْ قِيلَ عِنْدَ [107]

وَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ بِالتَّوْرِيَةِ الْمُرَكَّبَةِ [108] جَزِيًّا عَلَى اصْطِلَاحِهِمْ فِي /B15/ الْجِنَاسِ [109].

وَ مِنَ التَّوْرِيَةِ مَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِجَعْلِ أَحَدِ الْمَعْنِيَيْنِ مِنْ أَفْرَادِ الْأَخْرِ وَ تَرْتِيبِ آثَارِهِ عَلَيْهِ، كَقَوْلِ بَعْضِهِمْ فِي مَلِيحٍ حَلَقَ حَاجِبُهُ - شِعْرٌ - :

سُلْطَانُ حُسْنٍ زَادَ فِي عَدْلِهِ

فَاخْتَارَ أَنْ يَبْقَى بِأَلْحَاجِبِ [110]

ص: 106

وَ هَذَا النَّوعُ مِنَ التَّوْرِيَةِ يُتْرَبُ مِنَ الْإِسْتِعَارَةِ جِدًّا إِذَا كَانَتْ بَيْنَ الْمَعْنِيَيْنِ مُشَابَهَةً فَيَقَعُ التَّرِيدُ (1) بَيْنَهُمَا؛ كَقَوْلِ الشَّيْخِ عَلَاءِ الدِّينِ [111]:

قَالَ لِي الْعَاذِلُ الْمُفَنِّدُ فِيهَا \*\*\* يَوْمَ وَافَتْ وَأَقْبَلَتْ مُخْتَالَةً

قُمْ بِنَا نَدْعِي النَّبُوَّةَ فِي الْعِشِ \*\*\* - قِ فَقَدْ سَلَّمْتَ عَلَيْنَا الْغَزَالَءُ [112]

وَ الظَّاهِرُ أَنَّ هَذَا الْبَيْتَ مِنْ أَقْسَامِ الْإِسْتِعَارَةِ، إِذْ لَيْسَ فِيهِ إِلَّا دَعْوَى أَنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ (2) ظَنِيَّةٌ أَوْ شَمْسٌ، وَ تَرْتِيبُ أَثْرِ سَلَامِهِمَا عَلَى سَلَامِهَا.

وَ مِثْلُهُ لِلشَّيْخِ الصَّفِيِّ الدِّينِ [113]:

تَنَبَّأَ فِيكَ قَلْبِي وَ اسْتَرَابَتْ \*\*\* بِهِ قَوْمٌ وَ عَمَّهُمُ الصَّلَالُ

فَمُدُّ سَلَّمْتَ سَلَّمْتَ الْبَرَايَا \*\*\* إِلَيَّ وَ قِيلَ كَلَّمَهُ الْغَزَالُ [114]

وَ قَدْ يُجْمَعُ بَيْنَ الْإِسْتِعَارَةِ وَ التَّوْرِيَةِ مِنْ هَذَا الْقِسْمِ، كَقَوْلِهِ:

يَا بَدْرُ أَهْلَكَ جَاؤُوا \*\*\* وَ عَلَّمُوكَ التَّجْرِي

فَلْيَفْعَلُوا مَا يَشَاؤُوا \*\*\* فَإِنَّهُمْ أَهْلُ بَدْرِ [115]

A16/ فَإِنَّهُ أَطْلَقَ لَفْظَ «الْبَدْرِ» عَلَى الْمَحْبُوبِ بِالْإِسْتِعَارَةِ وَ رَتَّبَ عَلَيْهِ أَثَرَ الْبَدْرِ بِمَعْنَى آخَرَ.

وَ أَنْتَ فِي هَذِهِ (3) الْأَقْسَامِ بِالْخِيَارِ، فَإِنْ شِئْتَ مُرَاعَاةَ مَا ذَكَرَهُ الْقَوْمُ مِنَ الشَّوَاهِدِ وَ أَرَدْتَ عَدَمَ إِخْرَاجِهَا عَنْ حَرِيمِ التَّوْرِيَةِ تَسَامَحْتَ فِيمَا وَصَفْنَا، وَ عَمَّمْتَ الْإِسْمَ كَمَا

ص: 107

1- النسخة: - الترديد. و ما فيها أيضاً صحيح، أمّا ما أثبتناه فهو أصح.

2- النسخة: الأمراء.

3- النسخة: هذه.



صَنَعَهَا؛ وَإِنْ شِئْتَ أَحَقَّتْ كُلًّا مِنْ هَذِهِ الشَّوَاهِدِ وَآمِثَالِهَا بِمَا يُنَاسِبُ بِهَا مِنَ النَّكَاتِ (1) وَ عَدَّيْتِ (2) مَا لَا تَجِدُ مَا يُنَاسِبُ بِهَا مِنَ النَّكَاتِ الْمَذْكُورَةِ نُكْتَةً مُسْتَقَلَّةً.

وَمَعَ هَذِهِ التَّسَامُحَاتِ وَ مَا عَرَفْتَهُ مِنَّا مِنَ التَّوَسُّعِ فِي أَمْرِ التَّوْرِيَّةِ، فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الشَّوَاهِدِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا لَهَا لَيْسَتْ مِنْهَا؛ فَكَيْفَ لَوْ بَنَيْنَا عَلَى التَّصْيِيقِ الَّذِي يُلْزَمُ مِنْ تَعْرِيفِهِمْ لَهَا وَ الزَّمَانُ حَدُّهُمْ؟! أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ عَدَّوْا مِنَ التَّوْرِيَّةِ قَوْلَ الْوَدَاعِيِّ [116]:

وَ قَائِلُ قَوْلِي مَا سِنَّهَا \*\*\* فَقُلْتُ مَا فِي فَمِهَا سِنَّ [117]

وَ هُوَ مِنْ (3) شَوَاهِدِ الْقَوْلِ بِالْمُوجِبِ!

وَ قَوْلِ الْآخِرِ:

عَنْ أَحْمَرَ الْمَشْرُوبِ مَا تَلْتَهِي \*\*\* قُلْتُ وَ لَا عَنْ أَخْضَرَ الشَّارِبِ [118]

وَ فِي هَذَا الْبَيْتِ عِدَّةُ نِكَاتٍ بَدِيعِيَّةٍ، أَظْهَرُهَا: التَّجْنِيسُ بَيْنَ «الْمَشْرُوبِ» وَ «الشَّارِبِ»؛ وَ مُرَاعَاةُ النَّظِيرِ بَيْنَهُمَا؛ وَ التَّدْيِيجُ أَوْ إِيهَامُهُ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُرَادُ بِأَخْضَرَ الشَّارِبِ: اللَّوْنُ. وَ لَيْسَ فِيهِ تَوْرِيَّةٌ إِلَّا عَلَى مَعْنَى رَكْبِكَ... إِلَى غَيْرِ B16/ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُتَّبِعِ.

وَ قَدْ طَالَ الْكَلَامُ فِي التَّوْرِيَّةِ، مَعَ ذَلِكَ بَقِيَتْ مِنْهَا مَبَاحِثٌ كَثِيرَةٌ يَسْتَدْعِي تَحْقِيقُهَا تَصْنِيفَ رِسَالَةٍ مُسَمَّاةٍ. وَ لَعَمْرِي إِنَّ الْمُتَأَخِّرِينَ لَمْ يُوقِفُوا حَقَّهَا بِالْبَحْثِ، عَلَى أَنَّهَا جُلُّ بَضَاعَتِهِمْ، وَ عُمْدَةُ صِنَاعَتِهِمْ!

ص: 108

---

1- النسخة: النكاة. و هذا مطرد في جميع موارد استعمال هذه اللفظة في الكتاب، فنكتفي بهذا التنبه و لانتبه على خطأ الكاتب في جميع الموارد.

2- النسخة: عد.

3- النسخة: - من.

وَإِعْلَامِ الْبَدِيعِ مَعَ ذَلِكَ مُسَامَحَاتٍ كَثِيرَةً فِي صَبِّ الْأَنْوَاعِ وَتَعْدَادِهَا. فَرُبَّمَا جَمَعُوا بَيْنَ أُمُورٍ مُخْتَلِفَةٍ بِاسْمٍ وَاحِدٍ، وَرُبَّمَا سَمَّوْا نُكْتَةً وَاحِدَةً بِأَسْمَاءٍ مُتَعَدِّدَةٍ بِتَوْهَمِ فَرْقٍ ضَعِيفٍ أَوْ مَمْنُوعٍ؛ فَأَوْجَبَ ذَلِكَ تَكثِيرَ الْأِصْطِلَاحَاتِ (1) وَتَعَسَّرَ صَبِّ النُّكَاتِ.

وَ تَقْسِيمَاتِ عُلَمَاءِ الْمَعَانِي لِمَا ذَكَرُوهُ مِنَ النُّكَاتِ أَحْسَنُ مِنْ تَقْسِيمَاتِ هَؤُلَاءِ، وَأَقْرَبُ إِلَى الْإِعْتِبَارِ.

وَ هَذَا كُلُّهُ لَا يُوجِبُ طَعْنَاً فِي هَذَا الْعِلْمِ وَلَا يَدْعُو إِلَى الْإِعْرَاضِ عَنْهُ، إِذْ حَالَ الْبَدِيعِ كَحَالِ سَائِرِ الْعُلُومِ. فَهَلْ تَعَلَّمَ عِلْمًا سَلِمَ جَمِيعُ مَسَائِلِهِ مِنَ الْإِيرَادِ، وَلَمْ يَتَطَرَّقْ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا الْفَسَادُ؟! بَلْ ذَلِكَ أَدْعَى (2) لِلْخَوْضِ فِي مَسَائِلِهِ، وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ حَقِّهِ وَبَاطِلِهِ.

وَإِنْ أَنْكَرَ الْخَصْمُ الْكَلِمَةَ فِي صَبِّ نَائِعِ الْبَدِيعِ وَقَالَ: لَيْسَ كُلُّ تَجْنِيسٍ بِنَفِيسٍ، وَلَا كُلُّ تَشْرِيعٍ بِبَدِيعٍ؛ وَنَحْنُ نَرَى مِنَ التَّلْمِيحِ مَا لَا يَسْتَمْلِحُ وَ مِنَ التَّرِيدِ مَا لَا يُرَادُ، وَ مِنَ التَّخْيِيرِ مَا لَا يُخْتَارُ؛ وَ نَرَى الْبَيْتَ فِيهِ الْغُلُوُّ وَالْإِعْرَاقُ، وَ التَّنَاسُبُ وَالطَّبَاقُ؛ وَ الطَّبَاقُ لَا تَقْبَلُهُ، A17/ وَ الْأَسْمَاعُ تَسْتَقْبَلُهُ؛ وَ نَرَى الْمُطَرَّفَ وَالْمُفَوِّفَ وَ لَيْسَ لَهُ دِيْبَاجُهُ، وَ كَمْ بَيَّتَ لَمْ يَقْبَلِ الذَّوْقُ إِذْ مَاجَهُ، فَأَوْجَبَ مِنَ الْبَيْتِ إِخْرَاجَهُ؛

فَهُوَ حَقٌّ أَيْضًا فِي الْجُمْلَةِ. وَ لَكِنْ لِلْمُحَسَّنَاتِ الْبَدِيعِيَّةِ شُرُوطٌ لَا تَحْسُنُ إِلَّا

ص: 109

1- النسخة: الاصطلاحات.

2- النسخة: ادعى.

بها[119]، وَ مَوَارِدُ لَا تُسْتَحْسَنُ إِلَّا فِيهَا؛ وَ جَمِيعُ ذَلِكَ مُبَيَّنٌ فِي ذَلِكَ أَوْ يَجِبُ بَيَانُهُ فِيهِ.

عَلَى أَنَّ الْكَلَامَ كَمَا أَنَّ لَهُ مُحَسِّنَاتٍ، لَهُ مُقَبِّحَاتٌ كَذَلِكَ. وَقَدْ ذَكَرَ أَهْلُ الْبَدِيعِ ذَلِكَ إِجْمَالًا فِي تَعْرِيفِ هَذَا الْعِلْمِ؛ وَ كَانَ الْأُولَى ذَكَرَ ذَلِكَ تَفْصِيلًا وَ جَعَلَهُ مِنْ مَسَائِلِ الْفَنِّ؛ وَ تَعْمِيمَ تَحْدِيدِهِ بِأَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ عِلْمٌ يُعْرَفُ بِهِ مُحَسِّنَاتُ الْكَلَامِ وَ مُقَبِّحَاتُهُ.

وَ لَيْزُنَّ تَرَكَوْا ذَلِكَ فَقَدْ ذَكَرُوا عِدَّةً مِنْهَا بِرِزْمٍ أَنَّ تَرَكَهَا مِنَ الْمُحَسِّنَاتِ كَالْأَنْسِ جَامٍ، فَإِنَّهُمْ جَعَلُوا الْعُمْدَةَ فِي تَعْرِيفِهِ: الْخُلُوعُ عَنِ التَّكْلِيفِ وَ التَّعْقِيدِ، مَعَ أَنَّ الْكَلَامَ لَا يَكُونُ حَسَنًا بِمَجْرَدِ الْخُلُوعِ عَنِ ذَلِكَ، وَإِلَّا لَكَانَ مِنْ شَوَاهِدِهِ قَوْلُ الْقَائِلِ:

رُبَّمَا أَوْفِيَتْ فِي عِلْمٍ \*\*\* تَرْفَعُنَّ ثَوْبِي سِمَالَاتٍ [120]

وَ قَوْلُ السُّوقِيِّ: «مَنْ يَشْتَرِي بَادِنْجَانَ؟». نَعَمْ! وَ جُودَهَا مُقَبِّحٌ لِلْكَلامِ، وَإِذَا تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِي الْكَلَامِ لَا يَكَادُ يَرْفَعُهُمَا مُعْظَمُ مُحَسِّنَاتِ الْبَدِيعِ. وَ كَذَلِكَ بَعْضُ الْإِتِّلَافَاتِ الْمَذْكُورَةِ فِي كُتُبِ الْفَنِّ، إِلَّا أَنْ تُؤْخَذَ فِي /B17/ حُدُودِهَا أُمُورٌ وَ جُودِيَّةٌ تُوجِبُ دُخُولَهَا فِي عِدَادِ الْمُحَسِّنَاتِ.

وَ الْكَلَامُ فِي ذَلِكَ يَأْتِي تَفْصِيلًا فِي شَرْحِ الْكِتَابِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى! - .

غَيْرَ أَنَّا نَقُولُ هُنَا إِجْمَالًا: هَلْ قَوْلُهُمْ: يُسَدُّ تَحْسَنُ فِي الْأَلْفَاظِ الْجِدَّاسُ وَ الْإِسْدِ تَقَاقُ، وَ فِي الْمَعَانِي الْعُلُوءُ وَ الْإِتِّفَاقُ؛ إِلَّا كَقَوْلِكَ: يُسْتَحْسَنُ الدَّعْجُ\* فِي الْعَيْنَيْنِ، وَ الرَّجْعُ\* فِي الْحَاجِبَيْنِ؟؛ فَهَلْ يُنَافِي ذَلِكَ إِنْ لَمْ يُسَدِّ تَحْسَنُ وَ جِهَةٌ فِيهِ عَيْنٌ دَعْبَاءُ سَوْدَاءُ، أَوْ رَجْعُ الْحَاجِبَيْنِ يَكْفِي فِي حُسْنِ الْوَجْهِ وَ إِنْ اسْتَبْعَ (1) لِحِيَةً طَوِيلَةً بَيْضَاءَ؟.

ص: 110

1- النسخة: لمستتبع.

وَإِنْ اعْتَرَفَ بِجَمِيعِ مَا تَقَدَّمَ وَقَالَ: إِنَّا رَبُّمَا نَرَى (1) الْبَيْتَ حَسَنًا وَلَا نَرَى فِيهِ شَيْئًا مِنَ النَّكَاتِ الْمَذْكُورَةِ؛

فَهُوَ كَذَلِكَ؛ بَلِ الْحَقُّ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَذْكُرُوا مِنَ الْمُحَسَّنَاتِ إِلَّا أَشْيَاءَ يَسِيرَةً، وَهِيَ أَكْثَرُ مِمَّا ذَكَرُوهُ بِأَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ. وَلَا يَزَالُ الْمُتَأَمِّلُ فِي كَلَامِ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ! - يَطْفُرُ بِنِكَاتٍ شَرِيفَةٍ، وَ مُحَسَّنَاتٍ طَرِيفَةٍ لَمْ يَلْتَمِثْ إِلَيْهَا الْأَقْدَمُونَ. وَكَذَلِكَ الْخُطْبُ وَالْأَدْعِيَةُ الْمَنْقُولَةُ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَكِتَابُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَحَدَهُ كَافٍ لِأَنْ يَسْتَخْرِجَ مِنْهُ الْمُتَدَرِّبُ فِي الصَّنَاعَةِ - إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْفِطَانَةِ - أَضْعَافَ مَا ذَكَرُوهُ.

وَ جَمِيعُ ذَلِكَ لَا يَصُدُّرُ بِأَصْلِ الْعِلْمِ وَلَا بِصِحَّةِ مَسَائِلِهِ الْمَذْكُورَةِ فِيهِ، بَلْ ذَلِكَ أَدْعَى (2) لِلْحَوْضِ فِيهِ، وَ التَّعْوِيلِ عَلَيْهِ؛ لِتَزْدَادَ مَسَائِلُهُ وَ تَهْدَبَ رَلَائِلُهُ.

وَ لَعَمْرِي! إِنَّهُ عِلْمٌ جُهَلٌ عَظِيمٌ مِقْدَارُهُ، فَتَسَارَعَتْ /A18/ الْأَفْكَارُ إِلَى إِنْكَارِهِ؛ وَ كَثُرَ الطَّاعِنُونَ عَلَيْهِ، فَقَلَّ الرَّاعِبُونَ فِيهِ؛ وَ لَمْ يَحْظَ بِتَوَجُّهِ أَفْكَارِ الْمُتَأَخِّرِينَ إِلَيْهِ، لِظَنِّهِمْ بِأَنَّ مَوْضِعَهُ عِدَّةُ تَصْنُوعَاتٍ خَارِجَةٍ عَنْ مَوْضِعِ الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ، وَ غَفَلْتِهِمْ عَمَّا تَبَهَّأَكَ عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ جَمِيعَ مُحَسَّنَاتِ الْكَلَامِ دَاخِلَةٌ فِي مَسَائِلِهِ، وَ أَنَّ عُمْدَةَ مَبَاحِثِ عِلْمِي الْبَلَاغَةِ إِمَّا دَاخِلَةٌ فِي مَسَائِلِ هَذَا الْفَنِّ، أَوْ مُقَدِّمَةٌ لَهَا وَ مَطْلُوبَةٌ لِأَجْلِهَا.

هَذَا السَّكَاكِيُّ [121] وَ هُوَ الْعَلَمُ فِي الْعِلْمِينَ، وَ الْمُؤَسَّسُ لِلْفَنِّينِ؛ كَانَتْ عُنْبَى

ص: 111

1- النسخة: نوى.

2- النسخة: ادعى.

مُسَاهَلَتِهِ فِي هَذَا الْفَنِّ وَ ثَمَرُهُ مُسَامَحَتِهِ فِيهِ أَنْ فَاتَهُ عِنْدَ التَّكَلِّمِ [122] عَلَى مَحَاسِنِ قَوْلِهِ - تَعَالَى! - : « وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ائْبَلْعِي » [123] - ... إِلَى آخِرِهِ -

النِّصْفُ مِنْهَا، أَوْ أَكْثَرُ!، وَ قَدْ تَنَبَّهَ لَهَا الْعَالِمُونَ [124] بِالْبَدِيعِ مِمَّنْ هُوَ دُونَ السَّكَائِي [125] فِي الْفَضْلِ وَ جَوْدَةِ الْفَهْمِ.

وَ لِأَجْلِ هَذَا الرَّأْيِ الْجَامِدِ وَ الظَّنِّ الْفَاسِدِ بَقِيَتْ عُمْدَةُ مَسَائِلِهِ الصَّحِيحَةِ مُنْخَصِرَةً فِيمَا ذَكَرَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ، بَلْ قَاسَى \* مِنْ أَغْيَاءِ الْمُتَأَخِّرِينَ مَا يُوجِبُ لِلنَّاطِرِ فِيهِ الرَّقَّةَ لَهُ!، وَ لَوْ أَعْطَوْهُ حَقَّهُ مِنَ التَّأَمُّلِ وَ الْبَحْثِ لَبَلَغَ عَلَى كُرُورِ الْأَعْصَارِ بِتَلَاْحِقِ الْأَفْكَارِ مَرْتَبَةً تَبْهَرُ الْأَلْبَابَ، وَ كَانَ أَنْفَعَ عِلْمٍ لِمَعْرِفَةِ إِعْجَازِ الْكِتَابِ.

وَ مَعَ ذَلِكَ فَلَا يَكَادُ يَخْفَى عَلَى الْمُتَدَرِّبِ الْفَطْنِ مَوْقِعَ الْحُسْنِ مِنْ كُلِّ كَلَامٍ حَسَنٍ، فَمَنْ تَأَمَّلَ فِي قَوْلِهِ: « فُطَوِعْتُ لَهُ نَفْسُهُ قَتَلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ » [126]، B18/ أَدْرَكَ الْحُسْنَ فِي تَرْتُّبِ كُلِّ مِنَ التَّسْوِيلِ وَ الْقَتْلِ وَ النَّدَمِ عَلَى مَا قَبْلَهُ حَتَّى صَحَّ عَطْفُ الْجَمِيعِ بِالْفَاءِ؛ وَ رَأَى مِثْلَ ذَلِكَ - وَ إِنْ كَانَ كَلَامُ اللَّهِ أَجَلًّا مِنْ أَنْ يُقَاسَ بِغَيْرِهِ - فِي قَوْلِ الشَّاعِرِ:

رَأَى فَحَبَّ فَرَامَ الْوَصْلَ فَا مَتَنَعُوا \*\*\* فَسَامَ صَبْرًا فَأَعْيَى نَيْلَهُ فَقَضَى [127]

فَلَهُ أَنْ يُلْحِقَ ذَلِكَ بِنِكَاتِ الْبَدِيعِ، وَ يَخْتَارَ لَهُ اسْمًا يُنَاسِبُهُ؛ وَ قَدْ اسْتَحْسَنَ مَوْلَايَ الْأَخُ [128] - لَمَّا عَرَضْتُ عَلَيْهِ ذَلِكَ - تَسْمِيَتَهُ بِالتَّسْوِيلِ.

وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِمُمَازَجَةٍ، خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِمُبَايَنَةٍ » [129]، وَ رَأَى أَنْوَارَ الْحُسْنِ بَارِزَةً مِنْ إِبْطَاتِ الشَّيْءِ وَ نَفْيٍ لِأَزْمِهِ وَ لَوْ غَالِيًا. وَ رَأَى مِثْلَهُ فِي قَوْلِ صَاحِبِي الْعَالَمِ الْفَاضِلِ، بَلْ

أَسْتَاذِي الَّذِي مِنْهُ تَعَلَّمْتُ سِحْرَ بَابِلَ، مُحَلِّي جِيدَ الْفَضْلِ بِأَبِي حُلَيْي، السَّيِّدِ جَعْفَرِ الْحَلِيِّ [130] - رَحِمَ اللَّهُ شَبَابَهُ، وَأَجَزَلَ نَوَابَهُ! - :

وَلَا زَكَبَنَّ لَهَا الْفَلَا بِسَفَائِنَ \*\*\* مَا مَسَّ مِنْ أُمْرَاسِهَا الْمَلَّاحُ

مِثْلُ الْقُصُورِ وَمَا لَهِنَّ صَفَائِحُ \*\*\* أَوْ كَالْقُصُورِ وَمَا لَهِنَّ جَنَاحُ [131]

وَفِي قَوْلِي أَصِفُ التِّيَاقَ \* أَيضًا:

سَفَائِنُ لِلْسَّرَى لَمْ تَدْرِ بَحْرًا \*\*\* وَتَدْرِي مَا السَّبَّاسِبُ وَالْبِقَاعُ

فَلَا تَزْجُوا لِمَسْرَاهَا قَبُولًا \*\*\* وَلا يَخْشَى الدَّبُورَ لَهُ شِرَاعُ [132]

/A19/ بَلْ لَكَ أَنْ تَسْتَفِيدَ مِنَ الشُّطْرِ الثَّانِي أَنْ إِثْبَاتَ لَوَازِمِ الضِّدِّ لِلشَّيْءِ بِزَيْدِهِ حُسْنًا أَيضًا.

وَمِثْلُهُ قَوْلُ أَبِي نُوَّاسٍ [133]:

كَتَبْتُ مِنْ غَيْرِ قِرْطَاسٍ بِأَقْلَمِ [134]

وَالْبَيْتُ فِي مَعْنَى شَنِيعٍ، فَلَا دَاعِي لِنَقْلِ تَمَامِهِ.

وَإِذَا تَأَمَّلْتَ قَوْلَ الْقَائِلِ:

وَلَيْسَ صَرِيرُ النَّعْشِ مَا تَسْمَعُونَهُ \*\*\* وَلكِنَّهُ أَضْلَاعُ قَوْمٍ تَقْصَفُ [135]

رَأَيْتَ عُمْدَةَ الْحُسْنِ فِيهِ إِنْكَارَ أَمْرٍ ثَابِتٍ وَادِّعَاءَ أَمْرٍ غَيْرِ ثَابِتٍ. وَلكَ أَنْ تُسَمِّيَ ذَلِكَ بِالْمُغَالِطَةِ وَتَجْعَلَ مِنْ شَوَاهِدِهَا قَوْلَ الْقَائِلِ:

وَلَيْسَ الَّذِي يَجْرِي مِنَ الْعَيْنِ مَاؤُهَا \*\*\* وَلكِنَّهُ نَفْسٌ تَذُوبٌ فَتَقْطُرُ [136]

وَإِذَا التَّفَتَّ إِلَى قَوْلِهِ - تَعَالَى! - : «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي

لِدَنْبِكَ» [137]، فَلَاكَ أَنْ تَجْعَلَ الْإِلْتِفَاتَ مِنْ مُخَاطَبٍ إِلَى مُخَاطَبٍ آخَرَ مِنْ نِكَاتِ الْبَدِيعِ، إِذْ لَيْسَ هُوَ بِأَدْوَنَ مِمَّا ذَكَرُوهُ مِنْ «الْإِلْتِفَاتِ عَنِ الْعَيْبَةِ إِلَى الْخِطَابِ» [138] وَنَحْوِهِ؛ بَلْ هُوَ أَحَلَى مِنْهُ فِي الدُّوقِ وَأَطْيَبُ! وَمِنْ سَوَاهِدِهِ قَوْلُهُ:

فَيَا لَيْتِي هَكَذَا هَكَذَا \*\*\* وَبِاللَّهِ بِاللَّهِ قَفْ يَا سَحَرُ [139]

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ عَدَّوْا مِنْهَا: «عَتَابُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ» [140]، فَلَاكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنْ لَأْخُصُوصِيَّةً لِلْعِتَابِ، بَلْ كَذَلِكَ مُطْلَقُ الْخِطَابِ مَعَ النَّفْسِ؛ كَقَوْلِي: /B19/

يَا نَفْسُ لِي مَرُّ الْإِبَاءِ شِيمَةٌ \*\*\* فَصَاحِبِي مَرَّةً أَوْ فَارِقِي

لَا رَجَعْتُ كَفِّي إِلَيَّ بَعْدَ مَا \*\*\* مُدَّتْ لِحَاجَةٍ إِلَى الْخَلَائِقِ [141]

وَظَاهِرٌ إِنَّ مِثْلَهَا أَوْ مِنْهَا عِتَابُ الْقَلْبِ؛ كَقَوْلِ الْبَهَاءِ زُهَيْرٍ [142]:

وَيَحَكَ يَا قَلْبُ أَمَا قُلْتَ لَكَ \*\*\* إِيَّاكَ أَنْ تَهْلِكَ فِيمَنْ هَلَكَ [143]

عَلَى أَنَّ الظَّاهِرَ دُخُولُ الْجَمِيعِ فِي نَوْعِ التَّجْرِيدِ [144]، بِنَاءً عَلَى مَا عَرَّفُوهُ؛

وَلِي فِي ذَلِكَ كَلَامٌ لَا يَتَحَمَّلُهُ الْمَقَامُ.

وَإِذَا تَأَمَّلْتَ قَوْلَهُ - تَعَالَى! - : «تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى» [145] - ... إِلَى آخِرِهِ - ، وَقَوْلِ الْبُحْتَرِيِّ [146]:

مِنْ جَعَادٍ الْأَكْفُ غَيْرِ جَعَادٍ \*\*\* وَغِضَابِ الْوُجُوهِ غَيْرِ غِضَابِ [147]

أَدْرَكْتَ حُسْنَ ظَاهِرًا فِي إِبْتَاتِ الشَّيْءِ وَنَفْيِهِ مَعًا، لِأَسِيْمَا إِذَا انْضَمَّتْ إِلَيْهِ التَّوْرِيَةُ أَوْ إِيْهَامُهَا؛ كَمَا فِي قَوْلِي:

طَلَّ دَمِي بِالْجُفُونِ ظَنِّي \*\*\* لَوْى دُيُونَ الْهُوَى وَ مَاطَلِ [148]

وَهَذَا غَيْرُ مَا ذَكَرُوهُ مِنْ طَبَاقِ السَّلْبِ بَعْدَ الْإِجَابِ وَإِنْ كَانَ مُلَازِمًا مَعَهُ، إِذْ فِيهِ حُسْنٌ زَائِدٌ عَلَى الطَّبَاقِ، وَهُوَ إِيْهَامُ إِثْبَاتِ الْوَاسِطَةِ بَيْنَ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ وَبَيَانُ اِزْتِمَاعِهِمَا مَعًا. وَهَذَا غَيْرُ الْحُسْنِ الْحَاصِلِ مِنْ مُجَرَّدِ اجْتِمَاعِ لَفْظِي الْإِجَابِ وَالسَّلْبِ فِي كَلَامٍ وَاحِدٍ وَلَوْ لِأَمْرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ، كَمَا فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى! - : /A20/ «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنِ» [149]. وَالْحُسْنُ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ مَعْنَوِيٌّ، وَفِي الثَّانِي يُشَبِّهُهُ أَنْ يَكُونَ لَفْظِيًّا. وَإِنْ كَانَ مَعْنَوِيًّا فَلَاشَكَّ أَنَّهُ حَيِّيَّةٌ أُخْرَى غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ، وَأَنَّ مَا ذَكَرْنَاهُ أَعْلَى رُتْبَةً. وَالْمُعْتَبَرُ فِي تَعَدَادِ النَّكَاتِ هِيَ الْجِهَاتُ الَّتِي يُوجِبُ الْحُسْنَ وَإِنْ كَانَ بَعْضُهَا مُلَازِمًا لِالْآخَرِ. أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ عَدُّوا كَلًّا مِنَ التَّعْدِيدِ وَحُسْنَ النَّسَقِ مُسْتَقْبَلًا مَعَ أَنَّهُمَا مُلَازِمَانِ لِلتَّفْوِيفِ؟! [150].

وَمِثْلُهُ نَفْيُ الضَّدِّينِ أَوْ الْأَضْدَادِ كَذَلِكَ، وَنَفْيُ جَمِيعِ مَا لِلْجِنْسِ مِنَ الْأَنْوَاعِ؛ كَقَوْلِ الْمُسْتَبِيِّ [151] فِي هِجَاءِ كَأْفُورٍ [152]:

لَا فِي الرَّجَالِ وَلَا النَّسْوَانِ مَعْدُودٌ [153]

وَلِلْحُسْنِ مَعَ ذَلِكَ أَسْبَابٌ أُخْرَى تَتَّبَعُ خُصُوصِيَّاتِ الْمَوَارِدِ وَخُصُوصِيَّاتِ الْأَحْوَالِ، وَتَخْتَلِفُ بِاخْتِلَافِ الْبِلَادِ وَالْعَادَاتِ. وَمِثْلُ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ بَيَانُهُ بِقَوْلِ كُلِّيٍّ مُمْتَنِعًا وَكَفَيْتُهُ لَا يَخْفَى عَلَى الْفَطْنِ الْمُتَدَرِّبِ فِي الصَّنَاعَةِ؛ كَمَا فِي قَوْلِ الْبُحْتَرِيِّ [154] يَهْجُو قَاضِيًّا:

فَلَا تُسَلِّلْ فَنِعْمَ أَخُو النَّدَامَى \*\*\* وَسَاقِي فَضْلَةَ الرِّقِّ الزُّلَالِ [155]

وَلَوْ كَانَ هَذَا فِي مُغْنٍ أَوْ مُطْرَبٍ لَكَانَ مَذْحًا مُتَوَسِّطًا، وَلَكِنَّ كَوْنَهُ فِي قَاضٍ



شَبَكَتُهُ التَّقْوَى وَ الصَّلَاحُ وَ يَتَحَرَّجُ أَنْ يُدَّالَ فِيهِ: إِنَّهُ يَزْتَكِبُ الْمُبَاحَ، جَعَلَهُ مِنْ أَحْسَنِ الْهَجَاءِ؛ ... إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُوجِبُ تَعَدَّادُهُ الْخُرُوجَ  
عَنْ B20/ الْمَقَامِ.

وَ إِنَّمَا الْعَرَضُ بَيَانُ نَمُودَجٍ (1) مِنْهَا، وَ تَرْغِيبُ أُولِي الْأَفْهَامِ مِنْ أَهْلِ الْعَصْرِ عَلَى اسْتِخْرَاجِ أَمْثَالِهَا وَ إِحْقَاقِهَا بِمَا ذَكَرُوهُ، لِيَتَّسِعَ نَطَاقُ هَذَا  
الْعِلْمِ وَ يُثَبَّتَ لَهُمْ عَلَى الْمُتَأَخَّرِ عَنْهُمْ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ مَا ثَبَتَ لِلْمُتَقَدِّمِ عَلَيْهِمْ.

وَ آخِرُ مَا لِهَذَا مِنَ الْحِيلِ الْعَامِّيَّةِ: أَنْ يُنْشِدُوا آيَاتًا حَسَنَةً يَزْعُمُونَ خُلُوقًا مِنَ النَّكَاتِ الْعِلْمِيَّةِ، وَ يَجْعَلُونَ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ الْحُسْنَ فِي  
الْكَلَامِ غَيْرُ تَابِعٍ لِلنَّكَاتِ الْبَدِيعِيَّةِ؛

وَ هَذَا جَهْلٌ وَ مُكَابَرَةٌ، وَ خُرُوجٌ عَنْ آدَابِ الْمُتَأَمَّرَةِ؛ إِذِ الْعَاقِلُ لَا يَرْفَعُ الْيَدَ عَمَّا يَعْلَمُ لِأَجْلِ مَا لَا يَعْلَمُ! وَ وُجُودُ مَسَائِلَ مَجْهُولَةٍ فِي كُلِّ عِلْمٍ  
لَا يَضُرُّ بِمَسَائِلِهِ الْمَعْلُومَةِ. وَ ظَاهِرٌ لَدَى مَنْ مَارَسَ سَائِرَ الْعُلُومِ أَنَّهُ لَا عِلْمَ إِلَّا وَ فِيهِ مُشْكَلاتٌ كَثِيرَةٌ قَدْ عَجَزَ أَزْبَابُهُ عَنْ حَلِّهَا وَ لَمْ يَمْنَعَهُمْ ذَلِكَ  
عَنِ الْإِعْتِرَافِ بِسَائِرِ مَسَائِلِهِ، وَ لَمْ يَجْعَلُوا ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى بُطْلَانِ الْعِلْمِ مِنْ أَصْلِهِ.

وَ لَوْ سَلَّمْنَا عَجْزَنَا عَنْ بَيَانِ الْوَجْهِ فِي تِلْكَ الْآيَاتِ الْيَسِيرَةِ فَعِنْدَنَا مِنَ الشُّعْرِ الْجَيِّدِ مَا يَزِيدُ عَلَيْهَا بِأَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ، وَ قَدْ عَرَفْنَا وَجْهَ الْحُسْنِ فِيهَا؛  
فَهَذِهِ الْآيَاتُ تَكُونُ مِنْ مُشْكَلاتِ الْفَنِّ، وَ حَلُّهَا فِي عَهْدَةِ مَنْ يَأْتِي بَعْدَنَا مِنْ فَضْلَاءِ الزَّمَنِ.

وَ حَالُ الْبَدِيعِ فِي ذَلِكَ حَالُ سَائِرِ الْعُلُومِ، وَ وُجُودُ مَجْهُولَاتٍ كَثِيرَةٍ فِي كُلِّ مِنْهَا

ص: 116

نَعْم! هَذَا الدَّلِيلُ رَدُّ عَلَى مَنْ يَزْعَمُ انْحِصَارَ النَّكَاتِ بِهَذِهِ /A21/ الْمُحْصُورَاتِ، وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّا لَا نَقُولُ بِذَلِكَ.

وَإِنْ نَارَعْنَا فِي النَّكَاتِ الْمُسْتَحْسِنَةِ عِنْدَ كَافَّةِ الْمُتَأَخِّرِينَ - كَالْتَوْرِيَةِ وَالتَّوَجِيهِ وَالتَّضْمِينِ -

، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِشَبْهَةِ عَرَضَتْ لَهُ وَهِيَ ظَنُّهُ خُلُوقَ أَشْعَارِ الْمُتَقَدِّمِينَ عَنْهَا، وَانْحِصَارِ الْمُحَاسِنِ فِيهَا اهْتَدَاؤِ إِلَيْهَا؛ فَسَوْفَ نُوضِّحُ - بِعَوْنِ اللَّهِ! - فِي الْفُصُولِ الْآتِيَةِ وُجُودَهَا فِي أَشْعَارِ الْأَوَائِلِ أَوَّلًا، وَعَدَمَ انْحِصَارِ الْمُحَاسِنِ فِيهَا عَرَفُوهُ ثَانِيًا؛

وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِتَبَوُّ \* طَبْعِهِ عَنْهَا، وَعَدَمِ مَيْلِهِ إِلَيْهَا، مَعَ اطِّلَاعِهِ عَلَى جَيْدِ الْأَشْعَارِ الْمُسْتَمْلَةِ لَهَا؛ فَهُوَ رَجُلٌ قَدْ غَلِظَ مِنْهُ الطَّبْعُ!، وَفَسَدَ مِنْهُ الدَّوْقُ؛

- شِعْرٌ: -

وَمَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مُرٍّ مَرِيضٍ \*\*\* يَجِدُ مُرًّا بِهِ الْعَذْبَ الزَّلَالَا [156]

وَ مِثْلُهُ لَا يَنْفَعُهُ إِلَّا سِدَالٌ وَ الْبُرْهَانُ، وَ لَا يُعَالَجُ إِلَّا بِالْكَيِّ وَ الْإِذْهَانِ؛ وَ هَذَا فَرِيضَةُ الطَّيِّبِ، لَا وَظِيفَةُ الْأَدِيبِ. وَ لَوْ كَانَ حَلَاوَةُ الْقَنْدِ وَ الْعَسَلِ، وَ طَيْبٌ عَرَفَ \* الْعُودِ وَ الْمَنْدَلِ\*؛ مِمَّا يُمَكِّنُ إِثْبَاتَهُ بِالذَّلِيلِ، لِأَمْكَنَّا مِثْلَهُ وَ هَدَيْنَاهُ إِلَى وَاضِحِ السَّبِيلِ؛ وَ لَكِنْ نَقُولُ لَهُ: إِنَّ إِخْوَانَكَ الَّذِينَ فَسَدَ مِنْهُمْ بَعْضُ الْحَوَاسِّ، يَعْرِفُونَ حُسْنَ الْوَجْدَانِيَّاتِ بِالْقِيَاسِ، وَ يَعْتَرِفُونَ بِهِ لِأَجْلِ اتِّفَاقِ النَّاسِ؛ فَكَمَا أَنَّ فَاقِدَ الدَّوْقِ وَ الْأَخْثَمَ\*، يَعْرِفَانِ طَيْبَ الْمَسْكِ وَ مَرَارَةَ الْعَلَقَمِ\*؛ مِنْ اتِّفَاقِ النَّاسِ عَلَيْهَا، فَكَذَلِكَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ حُسْنَ هَذِهِ /B21/ النَّكَاتِ مِنْ اتِّفَاقِ الْفُضَلَاءِ وَ الشُّعْرَاءِ عَلَيْهَا، وَ وُلُوعِهِمْ بِهَا؛ مَعَ اخْتِلَافِ أَعْصَارِهِمْ، وَ تَبَاعُدِ بِلَادِهِمْ، بَلْ وَ اخْتِلَافِ لُغَاتِهِمْ؛ فَإِنَّ

أَمْثَالُ هَذِهِ النَّكَاتِ لَا تَخْتَصُّ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

وَبَعْدَ ذَلِكَ لَا تَقْصُرْ مَعَهُ فِي الْإِحْسَانِ، وَنُرْشِدُهُ إِلَى الْبِيْمَارِسَاتَانِ؛ وَتَأْمُرُ الطَّيِّبَ بِتَعْدِيلِ مَرَاجِحِهِ، وَالرَّفْقَ فِي عِلَاجِهِ؛ وَتُبَدِّلُ لَهُ ثَمَنَ الدَّوَاءِ، وَ نَعِيْنُهُ بِصَالِحِ الدُّعَاءِ!.

وَ قَدْ طَالَتِ الْمُنَاطَرَةُ مَعَ هَذَا الْجَاحِدِ الْمُعَانِدِ، وَإِنْ اشْتَمَلَتْ عَلَى عِدَّةِ فَوَائِدَ.

## وَ قَدْ لَكَ الْمَقَامُ

إِنَّ عُلَمَاءَ الْبَدِيْعِ لَا يُحْسِنُونَ قَبِيْحًا، وَلَا يُقَبِّحُونَ حَسَنًا؛ وَفَتْهُمْ مَقْصُورٌ عَلَى بَيَانِ وَجْهِ الْحُسْنِ فِي الْكَلَامِ الْحَسَنِ وَ جَمِيْعِ جِهَاتِهِ مِنَ الْمَوَاضِعِ الْمُتَفَرِّقَةِ.

وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ سِوَاهُمْ: إِنَّ أَحَدَهُمْ يَتِمَّكُنُ مِنْ قَصْدِ الْمُحَاسِنِ وَ تَطْلُبِهَا، وَ غَيْرُهُمْ لَا يَتِمَّكُنُ مِنْهَا إِلَّا إِذَا وَقَعَتْ لَهُ اتِّقَافًا؛

وَ أَيْضًا: فَالْبَيْتُ الْحَسَنُ إِذَا عُرِضَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْفَنِّ عَرَفَ مَوْضِعَ الْحُسْنِ مِنْهُ وَ أَمَكَّنَهُ الْبَيَانُ، وَ قَطَعَ خَصْمَهُ بِوَضِيْحِ الْبُرْهَانِ؛ وَ أَمَّا الْجَاهِلُ - إِنْ فُرِضَ إِدْرَاكُهُ لِذَلِكَ! - فَلَا يَفْقَهُ \* الْبَيْضَ وَ لَا يَنْضِجُ الْكِرَاعَ، وَ لَا يَسْتَطِيْعُ لِحَصْمِهِ الدَّفَاعَ؛ وَ إِذَا نَارَعَهُ فِي ذَلِكَ أَحَدٌ، أَوْ عَكَسَ عَلَيْهِ الدَّعْوَى خَصْمُهُ الْأَدُّ؛ لَا يَجِدُ بُدًّا إِلَّا بِالْجُرْيِ عَلَى عَادَةِ النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ، مِنْ تَكَرَّرِ الدَّعْوَى وَ تَأْكِيْدِهِ بِعَمُوسٍ \* الْأَيْمَانَ؛ وَ إِنْ كَالَهُ \* الْخَصْمُ بِصَاعِهِ، وَ بَاعَهُ بِذِرَاعِهِ؛ /A22/ فَلَا تَرَى الشَّيْخَ إِلَّا وَقَفَّ حِمَارَهُ عَلَى الْقَنْطَرَةِ، وَ نَصَبَ نَفْسَهُ غَرَضًا لِلْإِسْتِهْزَاءِ وَ الْمَسْخَرَةِ!.

وَ بِالْجُمْلَةِ: فَأَهْلُ الْبَدِيْعِ عَالِمُونَ، وَ أَهْلُ الْعَمُودِ جَاهِلُونَ!؛ وَ الْفَصْلُ قَوْلُهُ - تَعَالَى! - : «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» [157]!.

أَفْرَطَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ، فِي التَّعَصُّبِ عَلَى الْمُتَقَدِّمِينَ؛ فَزَعَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ فِي اللَّهِ عَارِهِمْ بَيِّنٌ يُسْتَجَادُ، وَلَا مَعْنَى يُسْتَفَادُ. وَرَمَوْهُمْ بِجُمُودِ الطَّنْبَعِ وَقِلَّةِ التَّصَدُّقِ، وَصَلُّودِ\* الْفَهْمِ وَالتَّعَجُّرِ\*؛ وَجَحَدُوا مَا لَهُمْ مِنَ الْحَقِّ الْوَاجِبِ، وَ لَمْ يَشْكُرُوا أَيَادِيَهُمْ وَ الشُّكْرَ عَلَى الْحَرِّ صَرَّتَهُ\* لَازِبٌ(1). حَتَّى أَنْ أَصْغَرَهُمْ يُرْجِحُ نَفْسَهُ عَلَى هَوْلَاءِ(2) الْأَكَابِرِ، وَيُنْكِرُ مَا لَهُمْ مِنْ جَمِيلِ الْمَأَثِرِ. وَ هَذَا عُدُولٌ عَنْ نَهْجِ الْحَقِّ وَ انْحِرَافٌ عَنْ جَادَّةِ الصَّوَابِ، وَ خُطَّةٌ\* اِعْتِسَافٌ\* لَا يَرْضَاهَا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ. كَيْفَ! وَ الْمُتَمَتِّعُونَ هُمُ الَّذِينَ أَوْضَحُوا طُرُقَ الْبَلَاغَةِ وَ أَنْارَوْهَا، وَ أَسَدَوْا(3)\* بُرُودَ\* الْفَصَاحَةِ وَ أَنْارَوْهَا\*؛ وَ ذَلَّلُوا مِنْ صِدْعِ الْعَمَانِيِّ شُمُوسَهَا\*، وَ أَطْلَعُوا لَهُمْ فِي آفَاقِ الْأَلْفَاظِ شُمُوسَهَا. وَ هُمْ عَرَفُونَا الْعُدُولَ إِلَى الْإِسْتِعَارَةِ وَ الْمَجَازِ عَنِ الْحَقِيقَةِ، فَإِحْسَانُ الْمُتَأَخِّرِ مِنْ إِحْسَانِهِمْ فِي الْحَقِيقَةِ.

وَ بَلَغَ مِنْ تَعَصُّبِ هَوْلَاءِ أَنْ أَحَدَهُمْ إِذَا عَثَرَ عَلَى عَثْرَةٍ لِلْمُتَمَتِّعِ دَمِينٍ أَدَاعَهَا، أَوْ عَلَى كِبْوَةٍ أَشَاعَهَا؛ وَإِذَا وَقَعَ مِثْلَهَا لِلْمُتَأَخِّرِ أَسَدَلْ B22/عَلَيْهَا السُّتْرَ وَ اعْتَدَرَ عَنْهَا

ص: 119

1- كذا في النسخة، و الصحيح: «صَرْبَةٌ لَازِبٌ». يقال: صار الأمر ضربة لازب أي: صار لازماً ثابتاً.

2- النسخة: هؤلأء. و هذا مطردٌ في جميع موارد استعمال اللفظة في الكتاب، فنكتفي بهذا التنبيه و لانشير إلى خطأ الكاتب في جميع الموارد.

3- النسخة: أسدو.

بِجَمِيلِ الْعُذْرَةِ! فَتَرَاهُ يَنْعَى \* عَلَى امْرِئِ الْقَيْسِ [158] قَوْلُهُ: - طَوِيلٌ -

وَتَعْطُو بِرَخْصٍ غَيْرِ شَيْنٍ كَانَتْهَ \*\*\* أَسَارِيْعُ ظَبِيٍّ أَوْ مَسَاوِيْكُ إِسْحَلٍ [159]

وَيَقُولُ: إِنَّ الْجَارِيَةَ الصَّبِيْحَةَ، لَا تَرْضَى أَنْ تُشَبَّهَ أَصَابِعُهَا الْمَلِيْحَةَ، بِهَذِهِ الْحَيَوَانَاتِ الْقَبِيْحَةِ؛ وَ لَا يَنْعَى (1) عَلَى الْمُتَأَخِّرِينَ وُلُوعَهُمْ بِتَشْبِيهِ الْأَصْدَاعِ \* بِالْعَقَارِبِ [160]، مَعَ أَنَّ الْأَصَابِعَ لَيْسَتْ أَشْرَفَ مِنَ الْأَصْدَاعِ، وَ لَا الْأَسَارِيْعُ \* أَفْقَحَ مِنَ الْعَقَارِبِ. نَعَمْ! لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ امْرَأَةَ الْقَيْسِ وَ إِنَّ أَبَلَ الْعُلَّةِ وَ لَكِنْ مَا أَزْوَى، وَ مَا أَصَدَّ مَيَّ فِي رَمِيَّتِهِ وَ لَكِنْ أَشْوَى؛ وَ هُوَ إِنْ دَنَا إِلَى حُسْنِ التَّشْبِيهِ إِصْدَبَعًا، فَالْمُتَأَخِّرُونَ دَنَوْا مِنْهُ بَاعًا؛ أَوْ تَقَدَّمَ قَدَمًا فَالْمُتَأَخِّرُونَ تَقَدَّمُوا ذِرَاعًا؛ وَ أَيْنَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: - وَافِرٌ -

كَانَ بَنَانَهُ أَقْلَامُ عَاجٍ \*\*\* مُفَمَّعَةَ الرُّؤْسِ بِابْنُوسٍ [161]

وَ قَوْلُهُمْ: - كَامِلٌ -

يُعْطِيكَهَا رَشَاءً كَانَ بَنَانَهُ \*\*\* مِنْ فِضَّةٍ قَدْ طُرِّقَتْ عُنَابًا [162]

لَوْلَا أَنَّهُ قَدْ أَفْسَدَهُ بِعَدَمِ مُرَاعَاةِ النَّظِيرِ بَيْنَ «الْفِضَّةِ» وَ «العُنَابِ».

وَ قَوْلُ الْكَامِلِ الْمُهَذَّبِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ رِضَا الشَّيْبَانِيِّ [163] - سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى! - : - بَسِيْطٌ -

مَاءُ الشَّبَابِ سَقَى أَغْصَانَ أَنْمَلِهِ \*\*\* فَاتَّمَرَتْ لِجِنَاةِ الْحُبِّ عُنَابًا [164]

وَ اعْتَرَضُوا عَلَيْهِ أَيْضًا فِي قَوْلِهِ: - مُتَقَارَبٌ -

وَ هَرَّتْ تَصِيدُ قُلُوبَ الرِّجَالِ \*\*\* وَ أَفَلَتْ مِنْهَا ابْنُ عَمْرٍو حُجْرٌ [165]

ص: 120

1- النسخة: لا ينبغي.

/A23/ وَ اسْتَبَشَعُوا\* اسْمَ مَحْبُوبَتِهِ، وَقَالُوا: مَا زَادَ عَلَيَّ أَنْ جَعَلَ أَبَاهُ مِنْ فَرَاتٍ بَيْتَهُ! وَ هُمْ يَعْتَذِرُونَ [166] عَنْ قَوْلِ أَبِي الطَّيِّبِ [167]:

وَ حَمْدَانُ (1) حَمْدُونَ وَ حَمْدُونَ حَارِثُ (2) \*\*\* وَ حَارِثُ لُقْمَانَ وَ لُقْمَانُ رَاشِدُ [168]

بِأَنَّ قُبْحَ الْأَسْمَاءِ لَيْسَ مِنْ ذَنْبِ الشَّاعِرِ، وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يُعَيِّرَ الْأَعْلَامَ.

نَعَمْ! فِي الْبَيْتِ عَجْرَفَةٌ\* قَيْحَةٌ، وَ مَا ظَنَّنَا عَاقِلًا يَجْعَلُ مِنْ مَفَاخِرِ أَبِيهِ أَنَّهُ مَا عَشِقَ مَعْشُوقَتَهُ، أَوْ يَزَعُمُ ذَلِكَ مِنْ مَحَاسِنِ الصِّفَاتِ فَيَصِفُ بِذَلِكَ حَظِيئَتَهُ\*.

وَ أَمَّا إِنْكَارُهُمْ مَحَاسِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ فَهُوَ نَاشٍ مِنْ قِلَّةِ التَّبَعِ، أَوْ كَثْرَةِ التَّعَصُّبِ. وَ قَدْ اشْتَمَلَ

كِتَابُ الْحِمَاسَةِ [169] - لِأَبِي تَمَّامٍ [170] - وَ الْمُفَصَّلِيَّاتِ [171] - لِلصَّبِيِّ [172] - عَلَى أَنَّ عَارِجِيَّةَ كَثِيرَةَ لَا تَبْلَى الْأَيَّامُ حِدَّتَهَا، وَ لَا يَسْلُبُ قَدَمَ الْعَهْدِ رَوْتَهَا وَ بَهْجَتَهَا؛ بَلْ لِأَنْزَالِ نَرَى مِنَ الْمَحَاسِنِ لَهُمْ مَا يُعْجِزُ الْمُتَأَخِّرِينَ عَنْ مُبَارَاتِهِ، وَ تَقْصُرُ عَنْهُ لَدَى مُجَارَاتِهِ؛ كَقَوْلِهِ:

كَانَ الْقَلْبُ سَاعَةً قِيلَ يُغْدَى \*\*\* بِلَيْلَى الْعَامِرِيَّةِ أَوْ يُرَاحُ

فَطَاةٌ عَرَّهَا شَرِكُ قَبَاتٍ \*\*\* تُجَاذِبُهُ وَ قَدْ عَلِقَ الْجَنَاحُ [173]

وَ هَذَا تَشْبِيهُ، مَا لَهُ فِي الْحُسْنِ مِنْ شَبِيهِ؛ وَ فِي قَوْلِهِ: «عَلِقَ الْجَنَاحُ» إِغْيَالٌ يُعْجِزُ عَنْ نَعْتِ حُسْنِهِ الْمَقَالُ. وَ مَا رَأَيْنَا لِمُتَأَخِّرِكُمْ فِي خَفَقَانِ الْقَلْبِ إِلَّا قَوْلَهُ: /B23/

فَقُلْتُ وَصَلَكُ عُرْسٌ \*\*\* وَ الْقَلْبُ يَرْقُصُ فِيهِ [174]

ص: 121

1- النسخة: فحمدون.

2- النسخة: حامد.

وَ نَحْوَهُ مِمَّا لَا يُشْبَهُ ذَلِكَ وَلَا يُدَانِيهِ، فَضْلاً مِنْ أَنْ يُعَادِلَهُ وَيُمَائِلَهُ. وَقَوْلِ عَنْتَرَةَ [175]:

سَمَوْتُ إِلَيْهَا وَ النَّجُومُ كَانَتْهَا \*\*\* قَوَارِيرُ فِيهَا زُبْتُ يَتْرَجْرَجُ [176]

وَ أَحْسَنُ مَا سَمِعْنَا لِمَتَأَخَّرِكُمْ فِي ذَلِكَ قَوْلَ الْمَعْرِيِّ [177]:

وَ سُهَيْلٌ كَوَجَنَةَ الْحُبِّ فِي اللَّوِّ \*\*\* نِ وَقَلْبِ الْمَحِبِّ فِي الْخَفَقَانِ [178]

وَ هُوَ وَإِنْ كَانَ قَدْ أَحْسَنَ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ تَشْبِيهِينِ، وَ لَكِنَّ بَيْتَ الْمُتَقَدِّمِ أَعْدَبُ تَشْبِيهَاً، وَ هُوَ مِنَ الشَّيْبَةِ الْمُرَكَّبِ الَّذِي هُوَ أَعْلَى رُتْبَةً مِنْ غَيْرِهِ.

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ مَحَاسِنِهِمُ الَّتِي لَا تَنْتَاهِي.

\*\*\*

وَ أَفْرَطَ جَمَاعَةٌ فِي التَّعَصُّبِ لَهُمْ حَتَّى زَعَمُوا الْحُسْنَ مَقْصُورًا عَلَى أَشْءِ عَارِهِمْ، وَ الطَّرِيقَ مُنْخَصِدًا فِي اتِّبَاعِ آثَارِهِمْ؛ وَ جَوَّزُوا اِزْتِكَابَ مَا اِزْتَكَبُوهُ وَإِنْ كَانَ قَبِيحًا، وَ حَدَّثُوا (1) عَنِ التَّعَدِيِّ عَنْ مَذَاهِبِهِمْ فِي الشَّعْرِ وَإِنْ كَانَ مَلِيحًا.

وَ إِذَا نَظَّمَ الْمُتَأَخِّرُ الْمَجِيدُ شِعْرًا يَشْتَمِلُ عَلَى النِّكَاتِ الطَّرِيفَةِ، وَ الْمَعَانِي الطَّرِيفَةِ؛ نَكَسُوا رُؤُوسَهُمْ مُعْرِضِينَ، وَ وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ كَأَنَّهُ جَاءَ بِأَعْظَمِ الْجَرَائِرِ (2)، أَوْ اِزْتَكَبَ أَكْبَرَ الْكِبَائِرِ.

وَ إِذَا قَرَعَ أَسْمَاعَهُمْ بَيْتٌ مَا فِيهِ إِلَّا ذِكْرُ نَاقَةٍ أَوْ بَعِيرٍ، اِزْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالتَّهْلِيلِ وَ

ص: 122

1- النسخة: حضروا.

2- النسخة: الجرثر.

التَّكْبِيرِ! وَ تَرَاهُمْ /A24/ عِنْدَ ذَلِكَ وَقَدْ حَرَّكَ أَذْقَانَهُمْ\* الإِسْتِحْسَانُ وَالِإِسْتِجَادَةُ، وَ أَكْثَرُوا مِنَ الإِسْتِعَادَةِ! حَتَّى كَأَنَّ النَّاقَةَ كَانَتْ لَهُمْ أُمَّ، وَ  
الْفَصِيلَ أَحَا وَ الْبَعِيرَ أَبَا أَوْ عَمًّا!!.

وَ إِذَا نُظِمَ إِلَيْهِ لَفْظُ الشَّبَحِ (1)\* وَ الْفَيْصُومُ\*، أَوْ الْقِلَامُ\* وَ التَّنُومُ؛ أَوْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ أَمْكِنَةٍ مَشُومَةٍ، وَ بِقَاعٍ غَيْرِ مَعْلُومَةٍ؛ لَكَانَ عِنْدَهُمْ الْعَايَةُ فِي  
الإِقَامَةِ بِعَمُودِ الشُّعْرِ، مُلْحَقًا بِحَلَالِ السُّحْرِ.

فَهؤُلَاءِ - أَعْرَكَ اللَّهُ! - قَوْمٌ عَادَمُوا الْبَصِيرَةَ، وَ الْمُتَأَخَّرُ الْمَجِيدُ مَعَهُمْ فِي حَيْرَةٍ؛ فَإِنْ نَظَّمَ الشُّعْرَ مُشَدِّ تِمْلًا عَلَى الْمَعَانِي الرَّشِيقَةِ، وَ الْأَلْفَاظِ  
الرَّقِيقَةِ؛ مَنَحُوهُ الْجَفَاءَ وَ الصُّدُودَ\*، وَ رَمَوْهُ بِمُفَارَقَةِ الْعَمُودِ؛ وَ إِنْ سَلَكَ مَسَّ لَمَكِ الْأَوَائِلِ، قَالُوا: إِنَّهُ لَمْ يَأْتِ بِطَائِلٍ؛ لِأَنَّهُ احْتَدَى عَلَى مِثَالِهِمْ، وَ  
نَسَجَ عَلَى مِثَالِهِمْ.

وَ الشَّاهِدُ عَلَى ذَلِكَ مَا جَرَى لِشَيْخِ الصَّنَاعَةِ، وَ إِمَامِ أَرْبَابِ الْبِرَاعَةِ - : الشَّيْخِ أَبِي تَمَّامٍ [179] - ، فَإِنَّ الْقَوْمَ جَعَلُوهُ أَوَّلَ مَنْ أَفْسَدَ الشُّعْرَ  
بِالْبَدِيعِ وَ فَارَقَ عَمُودَ الشُّعْرِ وَ سَلَكَ غَيْرَ مَذَهَبِ الْأَوَائِلِ؛ فَكَانَتْهُمْ أَنْكَرُوا عَلَيْهِ مِثْلَ قَوْلِهِ:

السَّيْفُ أَصْدَقُ إِنْبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ \*\*\* فِي حَدِّهِ الْحَدُّ بَيْنَ الْحَدِّ وَ اللَّعِبِ [180]

وَ قَالُوا: إِنَّ فِي هَذَا اللَّيْبِ قَبَازِيحَ؛ مِنْهَا: حُسْنُ التَّجْنِيسِ التَّامِّ بَيْنَ «الْحَدِّ» وَ «الْحَدِّ»، وَ حُسْنُ الطَّبَاقِ بَيْنَ «اللَّعِبِ» وَ «الْحَدِّ». وَ قَدَّمُوا عَلَيْهِ  
أَحَدَ تَلَامِيذِهِ [181]، وَ

ص: 123

1- كذا في النسخة. ويمكن أن يقرأ: «الشج»، و لم أعر على معنى لهما يناسب السياق، إذ الأمثلة التالية كلها تشير إلى أقسام من  
النباتات؛ أما الشج أو الشج فلم أجد لهما في المعاجم معنى يشير إلى نوع من النباتات.



الْمُتَطَفِّلِينَ عَلَى مَا نِدَّتْهُ؛ وَ سَمَّوْا شِعْرَهُ بِسَلَاسِلِ الذَّهَبِ [182]، وَ حَكَّمُوا بِحُسْنِ حَدَاقَتِهِ، وَ فَرَّطُوا بِدَاوَتِهِ؛ /B24/ فَكَانَتْهُمْ اسْتَحْسَنُوا مِثْلَ قَوْلِهِ:

خِيَالٌ يَعْتَرِينِي فِي الْمَنَامِ \*\*\* لِسَكْرَى اللَّحْظِ فَاتِنَةِ الْقَوَامِ

لِعَلْوَةِ إِنَّهَا شَجَنٌ لِقَلْبِي \*\*\* وَ بَلْبَالٌ لِقَلْبِي الْمُسْتَهَامِ [183]

وَ مِثْلَ قَوْلِهِ:

مُنَى النَّفْسِ فِي أَسْمَاءٍ لَوَسَّطِيعُهَا \*\*\* بِهَا وَجَدَهَا مِنْ غَادَةٍ وَ وُلُوعُهَا [184]

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ شِعْرِهِ الْبَدِيعِ، الَّذِي لَمْ تَشْنُهُ مَحَاسِنُ الْبَدِيعِ!

وَ لَمَّا نَظَّمَ الشَّيْخُ أَرْجُوزَهُ الْمَعْرُوفَةَ الَّتِي أَوْلَاهَا:

وَ عَادِلٌ عَدَلْتُهُ فِي عَدْلِهِ \*\*\* فَظَنَّ أَنِّي جَاهِلٌ مِنْ جَهْلِهِ (1) [185]

وَ هِيَ أَرْجُوزَةٌ عَلَى مَسَلِكِ الْبَدَاوَةِ؛ وَ مَا لَهَا فِي الْحُسْنِ مِنْ شَبِيهِ، وَ لَا يَحْسَدُ بِهَا مَنْ لَا يَعْرِفُ قَائِلَهَا إِلَّا أَنَّهَا لِرُؤْيَا [186] أَوْ أَبِيهِ [187]؛ وَ لِهَذَا اسْتَحْسَنَهَا ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ [188] وَ كَتَبَهَا بِخَطِّهِ، وَ لَمَّا قِيلَ: إِنَّهَا لِأَبِي تَمَّامٍ [189] مَرَّقَهَا!. وَ أَهْلُ الْعَمُودِ يَعْتَدِرُونَ عَنْ قَبِيحِ فِعْلِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ بِمَا عَرَفَتْ مِنْ أَنَّ مَا يُورِدُهُ الْأَعْرَابِيُّ وَ هُوَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، أَحَلَى فِي النَّفُوسِ. وَ الْقِصَّةُ قَدْ نَقَلَهَا [190] الْأَمْدِيُّ [191] وَ غَيْرُهُ [192].

وَ هَذَا عَقَبَى الْجَهْلِ وَ ثَمَرَةُ التَّعَصُّبِ!.

وَ اللَّازِمُ مِنَ الْأَمْرَيْنِ سَدُّ بَابِ النَّظْمِ عَلَى الْمُتَأَخِّرِينَ، وَ جَعْلُ الشُّعْرِ مِنْ خَصَائِصِ الْمُتَقَدِّمِينَ.

ص: 124

وَ كُلُّ هَذَا تَفْرِيطٌ وَإِفْرَاطٌ، وَ تَنَكُّبٌ عَن مُسْتَقِيمٍ /A25/ السَّرَاطِ\*؛ وَ الْجَادَّةُ وَسَطٌ بَيْنَ طَرَفَيْنِ، وَ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ.

وَ الْحَقُّ أَنَّ الْمُتَقَدِّمِينَ لَمَّا كَانُوا هُمُ الْمُخْتَرِعُونَ لِأَصْلِ الشُّعْرِ وَ السَّابِقُونَ إِلَى مَعْرِفَةِ قَوَائِمِهِ وَ أَوْزَانِهِ، وَ الْمُؤَسِّسُونَ لِعُمْدِ أَرْكَانِهِ - كَالْإِسْدِ بَعَارَةَ وَ التَّشْبِيهِ وَ الْمَجَازِ الْمُرْسَلِ - ، وَ مُعْظَمُ نِكَاتِهِ - كَالْكَلَامِ الْجَامِعِ وَ إِرْسَالِ الْمَثَلِ؛ وَ كَانُوا هُمُ الَّذِينَ قَسَّمُوهُ إِلَى فُصُولٍ وَ أَبْوَابٍ - كَالْمَدْحِ وَ الْهَجَاءِ وَ الْعِتَابِ - ؛ فَإِنَّ لَهُمْ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَيْسَ لِلْمُتَأَخِّرِ الْمُسْتَضِيءِ بِنُورِ نِيرَانِهِ هُمْ، الْبَانِي عَلَى مُحْكَمِ أَسَاسِهِمْ؛ إِذِ الْمُبْدِعُ الْمَخْتَرِعُ لِكُلِّ فَنٍّ وَ صَنَعَةٍ لَا يَفَاسُ فِي الْفَضْلِ بِالْمَحْتَدِي الْمُتَّبِعِ؛ وَإِنْ أَحْسَنَ فِيهِ كُلُّ الْإِحْسَانِ، وَ اتَّقَنَهُ غَايَةَ الْإِتْقَانِ.

وَ ذَلِكَ وَاضِحٌ لَدَى مَنْ أَنْصَفَ مِنْ نَفْسِهِ، وَ قَاسَ الشُّعْرَ إِلَى سَائِرِ أَنْوَاعِ جِنْسِهِ؛ فَإِنْ جَعَلَهُ مِنَ الصَّنَائِعِ (1) فَإِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ صَبِيٍّ إِذَا زَاوَلَ الْخَطَّ مَدَّةً قَلِيلَةً يَكْتُبُ مَا يُفَوِّقُ فِي الْحُسْنِ عَلَى مَنْ اخْتَرَعَ فَنَّ الْكِتَابَةِ، وَ تَنَبَّهَ إِلَى أَنَّهُ يَتِمَكَّنُ الْإِنْسَانُ مِنْ أَنْ يُبَيِّنَ جَمِيعَ مَطَالِبِهِ وَ هُوَ فِي أَقْصَى الْأَنْدَلُسِ لِمَنْ هُوَ فِي أَقْصَى الصِّينِ، وَ يُخَاطَبُ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ بِآلَافٍ مِنَ السِّنِينَ؛ وَ اسْتَخْدَمَ الْيَدَ فِيمَا هُوَ فَرِيضَةُ اللِّسَانِ، وَ اسْتَخْدَمَ

ص: 125

1- كذا في النسخة. و الصنائع جمع الصنعة و الصناعة، و لوقال: «فإن جعله من الصنعة» لكان أولى، إذ يقول فيما يأتي: «وإن جعله من العلوم...»، لأن الصنعة - كما يقال - تختص و تستعمل في المحسوسات و الصناعة في المعاني.

الأبصارَ فيما هوَ فريضةُ الأذانِ؛ فوضَعَ لِذَلِكَ الحَظَّ وَ اختَرَ القِرطاسَ، وَ نَبَّهَ النَّاسَ عَلَى صِناعَةِ الأَنقاسِ\*.

فَهَلْ تَرى مِنْ نَفْسِكَ أَنْ تُرَجِّحَ ذَلِكَ الصَّبِيِّ الغَيِّ وَ مَنْ يَعمَلُ الجِبْرَ وَ القِرطاسَ فِي هَذَا الزَّمانِ، B25/ وَ يُحسِنَ فِيهِمَا غايَةَ الإحسانِ؛ عَلَى (1) ذَلِكَ الرَّجُلِ العَظيمِ، وَ المُخترِعِ الحَكِيمِ؟!.

وَ كُئِلُ مَنْ يَصُوعُ مِنَ الذَّهَبِ فِي هَذَا الزَّمانِ مَا يُحَيِّرُ الأَلبَابَ، فَهَلْ يُقاسُ فِي الفِضْلِ بِمَنْ اخترَعَ أَصَلَ الصِّياغَةِ وَ عَلَّمَ النَّاسَ سَبْكَةً\* وَ تَخْلِيفَهُ مِنَ التُّرابِ؟!.

وَ إِنْ جَعَلَهُ (2) مِنَ العُلومِ، فَإِنَّ مَنْ اشْتَغَلَ قَليلًا بِعِلْمِ (3) الهَيْئَةِ وَ الرِّصْدِ يُحيطُ بِأَكثَرِ مَعْلوماتِ المُتَمَدِّمينَ، بَلْ يَطَّلِعُ عَلَى أُمورٍ كَانَتْ عِنْدَهُمْ مَجْهُولَةً؛ فَيَعْلَمُ حَرَكََةَ أوجِ الشَّمسِ وَ كانَ بَطْلَميوسُ [193] يَزَعُمُ أَنَّهُ سَمِعَ! وَ يَعْلَمُ بِحَرَكََةِ الثَّوابِتِ، وَ كَانُوا قَبْلَ أُبْرُحَسَ [194] جَاهِلِينَ بِهَا!.

وَ صِناعُ هَذَا الزَّمانِ يَصنَعُونَ مِنَ الأَلاتِ الرِّصديَّةِ مَا لا يُقاسُ فِي الحُسْنِ بِأَلاتِ المُتَمَدِّمينَ.

فَهَلْ تَرى أَنْ تُرَجِّحَ هؤُلاءِ عَلَى الحُكَماءِ المُتَمَدِّمينَ الَّذِينَ عَرَفُوا الحَرَكَاتِ الفَلَكِيَّةَ، وَ صَدَّ بِطُوعًا مَقاديرَها بِالْبَراهِمِ الهِنديَّةِ؛ وَ اخترَعُوا لِذَلِكَ أَصَلَ صِناعَةَ

ص: 126

1- النسخة: إلى.

2- النسخة: جعلته. و الصحيح ما جعلناه في المتن، لقوله فيما مضى: «و ذلك واضحٌ لدى من أنصف... فإن جعله من الصنائع...».

3- النسخة: لا يعلم، ثم شطب على «لا» و بقي يعلم. و الصحيح ما أثبتناه.

الآلاتِ، وَوَضَعُوا لِأَجْلِهَا عِلْمَ تَسْطِيحِ الْكُرَاتِ؟!.

نَعَمْ! كُلُّ مَنْ زَادَ فِي كُلِّ فَنٍّ وَصَدَّ نِعْمَةً زِيَادَةً حَسَنَةً، أَوْ رَفَعَ عَنْهُ نَقِيصَةً بَيِّنَةً؛ فَإِنَّ لَهُ بِمِقْدَارِ اخْتِرَاعِهِ الْفَضْلَ عَلَى مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ، كَمَا أَنَّ لِلْمُتَقَدِّمِ الْفَضْلَ عَلَيْهِ.

وَلِهَذَا يَصِحُّ لَنَا أَنْ نَقُولَ: إِنَّ الْقَدَمَاءَ أَشَدَّ عُرْمًا مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ بِالْمَعْنَى الَّتِي ذَكَرْنَا، لِلْوَجْهِ الَّذِي بَيَّنَّاهُ؛ وَلَكِنَّ أَشْعَارَ الْمُتَأَخِّرِينَ، أَحْسَنُ وَأَكْمَلُ مِنْ أَشْعَارِ الْمُتَقَدِّمِينَ؛ لِاشْتِمَالِهَا عَلَى /A26/ الْمَحَاسِنِ الَّتِي اخْتَرَعُوها، وَابْتَدَعُوها؛ وَمَحَاسِنِ أُخَرَ ظَفَرَتْ بِهَا الْأَفْهَامُ، عَلَى تَطَاوُلِ الْأَيَّامِ؛ وَخُلُوقِهَا عَنِ الْقَبَائِحِ الَّتِي غَفَلَ عَنْهَا الْأَقْدَمُونَ. إِذْ مَا زَالَ الْعُلَمَاءُ يُبَالِغُونَ فِي تَحْسِينِهِ وَتَهْدِيئِهِ، وَيَسْعَوْنَ فِي دَفْعِ نَقَائِصِهِ وَعُيُوبِهِ؛ حَتَّى تَمَكَّنَ الْمُتَأَخِّرُ مِنْ أَنْ يَنْظِمَ مَا لَا يُقَاسُ فِي الْحُسْنِ بِنَظْمِ الْأَوَّلِينَ.

وَهَذَا لَا يَخْتَصُّ بِالشُّعْرِ؛ بَلْ كُلُّ فَنٍّ وَصَدَّ نِعْمَةً يَكُونُ أَوَّلُ اخْتِرَاعِهِ قَلِيلَ الْمَسَائِلِ، مُمْتَرِجًا حَقُّهُ بِالْبَاطِلِ؛ ثُمَّ يَتَهَدَّبُ بِتَلَاوُحِ الْأَفْكَارِ، عَلَى كُرُورِ الْأَعْصَارِ. وَالْحَالُ فِيهِ كَالْحَالِ فِي سَائِرِ الصَّنَائِعِ الَّتِي تُصَنَعُ فِي الْأَعْصَارِ اللَّاحِقَةِ، فَإِنَّهَا لَا تُقَاسُ حُسْنًا بِمَا صَدَّ نِعَتْ فِي الْقُرُونِ السَّابِقَةِ - كَالْمَسَاكِينِ وَالْمَلَابِسِ وَالآلاتِ الْمَعَاشِ وَالْعُلُومِ - .

وَكَذَلِكَ الْعُلُومُ، مِنَ الطَّبِّ وَالْهَنْدَسَةِ وَالتَّجْمُومِ؛ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّاطِرُ وَرَأَى أَنَّهَا كَيْفَ تَهَدَّبَتْ مَسَائِلُهُ، وَأَثَقَتْ دَلَائِلُهُ؛ وَكَيْفَ حَصَّ حَصَّ \* حَقُّهُ، وَزَهَقَ بَاطِلُهُ؛ ثُمَّ رَأَى أَنَّ الشُّعْرَ مِنْ أَحَدِ الْأُمَرَاءِ، وَلَمْ يَجِدْ فَارِقًا فِي الْبَيِّنِ؛ عَلِمَ أَنَّ قَدْرَ عَدْلِنَا فِي الْقَضِيَّةِ، وَمَا عَدْلِنَا عَنِ الْحَقِّ لِدَاعِ الْعَصَبِيَّةِ.

وَإيضًا: حُسْنُ التَّشْبِيهِ وَالِاسْتِعَارَةِ وَمَا شَابَهُهُمَا مِنَ الْمَعَانِي الشُّعْرِيَّةِ تَابِعٌ

لمقدار معرفة الشاعر واطلاعه على الأشياء(1)؛ فكلمًا اتسعت معلوماته، ازدادت في الحسّن والكثرة تشبيهاته واستعاراته(2).

وَالْقَدَمَاءُ لَمَّا /B26/ كَانُوا أَهْلَ بَدَاوَةِ وَضْنِكِ\* فِي الْمَعَاشِ، وَالْجَهْلُ بِمَا هُوَ مُتَعَارَفٌ عِنْدَ أَهْلِ الْمُدُنِ مِنْ أَصْنَافِ الْأَشْيَاءِ؛ لَا جَرَمَ انْحَصَرَتْ تَشْبِيهَاتُهُمْ وَاسْتِعَارَاتُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْ مَعَانِيهِمْ وَأَمْثَالِهِمْ وَأَوْصَافِهِمْ، بِمَا كَانَ مَوْجُودًا فِي بَادِيَتِهِمْ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ أَبْصَارُهُمْ، وَوَصَلَتْ إِلَيْهِ أَفْكَارُهُمْ. وَلِهَذَا تَرَى فِي اللَّامِيَّةِ الَّتِي عُقِّقَتْ لِحُسْنِ نَبَاهِ فِي الْكُعْبَةِ الْمُسْتَرْفَةِ [195] الْمُسْتَبَهَ: «بَعَرَ الصَّيْرَانِ\*»، وَالْمُسْتَبَهَ بِهِ: «حَبُّ الْفُلْفُلِ(3)» [196] - بِقَائِلِينَ\* [197]، أَوْ قَائِلِينَ(4).

وَلَا تَرَى فِي اسْتِعَارِهِمْ مِثْلَ تَشْبِيهَاتِ [198] ابْنِ الرُّومِيِّ [199] وَابْنِ الْمُعْتَزِّ [200]، لَا لِقُصُورِ أَفْهَامِهِمْ عَنِ دَرْكِ وَجْهِ التَّشْبِيهِ، بَلْ لِعَدَمِ إِطْلَاقِهِمْ عَلَى مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ رُكْنِيَّةٍ. وَالشَّاعِرُ بِمَا هُوَ شَاعِرٌ لَا يُكَلِّفُ إِلَّا بِأَنْ يُحَسِّنَ تَشْبِيهَ مَا يَرَاهُ، وَيَخْتَارَ لَهُ أَحْسَنَ مَا يَبْلُغُهُ فَهْمُهُ وَيُحِيطُ بِهِ عِلْمُهُ. وَأَمَّا تَشْبِيهُ أَشْيَاءٍ لَمْ يَقَعْ نَظَرُهُ عَلَيْهَا، أَوْ

ص: 128

1- هكذا في النسخة صريحًا، وهو صحيح نظرًا إلى ما يأتي في السطور الآتية. أمّا لو كان «الأشياء» لكان أحسن، نظرًا إلى قوله: «حسن التشبيه والاستعارة...».

2- النسخة: استعارته.

3- في النسخة كُتِبَتْ المعجمتان مهملتين، ليتمكن أن تقرأ اللفظة «الفلفل» أو «القلقل». ولكن ظروف الطباعة حاليًا حالت دوننا في اتباع نصّ النسخة، فاخترنا «الفلفل» لوروده في الرواية المشهورة.

4- في النسخة هيئنا: «وهما كسير و عوير و كل غير حيز»، ولم أهتد إلى المراد منه.

التشبيه بأمور لم يبلغ علمه إليها؛ فمما ليس في وسعه (1)، ولا يلام على تركه.

وأي ذنب للأعرابي الذي لم ير الأذريون\* مدة عمره، ولا مداهن الفضة طول دهره؛ أن لا يقول فيه مشبهاً:

مداهن من فضة\*\*\* فيها بقايا غالية [201]

وأي فضل للأرجاني [202] في قصيدته البديعية التي وصف فيها الشمعة [203] على البدوي الذي سكن الدهناء\*، ولم يعرف ما يستضاء به في الليل غير نجوم السماء؟! A27/ نعم! له الفضل على من عجز عن مثل قصيدته من سكنة الأمصار، لاسكان البوادي والقفار\*.

وهذا مقام آخر نئصف فيه المتمددين، بل ننتصف لهم من المتأخرين؛ ونقول: إننا لولا حظنا ما اخترعه الأولون من المعاني الدقيقة والتشبيحات، والإستعارات والكنايات؛ ونسبناها إلى معلوماتهم، ولا حظنا تصريفات المتأخرين ونسبناها إلى معلوماتهم؛ وجدنا المتمددين أكثر معاني، وأحسن تصريفاً. وهذه أشعارهم مشحونة بمحاسن المعاني في كل باب من الشعر وفي كل مقام، لا تبلي جدتها الأيام.

وبهذين الوجهين ظهرت لك صحة ما ادعينا من أن أشعار المتأخرين، أحسن من المتقدمين؛ واتضح (2) بما مر أن الفضل للمتقدم، حتى فيما صنع المتأخر.

وهذه الحكومة لاتختص بالشعر، بل هي الفضل في كل فن وصناعة، والواجب على كل أحد من أهلها، أن يعترف بالفضل للمتقدم عليه فيهما.

ص: 129

1- النسخة: وسعة.

2- النسخة: اتضح.

وَكَذَلِكَ الْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَحْسَنَ فَنَّا وَصَدْنَعَهُ أَنْ يَجْعَلَ مُعْظَمَ إِطْرَائِهِ، وَعُمْدَةَ ثَنَائِهِ؛ لِمَنْ لَهُ الْإِخْتِرَاعُ، وَ لَا يُمْدَحُ الْمُخْتَرِعُ إِلَّا بِحُسْنِ الْعَمَلِ وَ جَوْدَةِ الْإِتِّبَاعِ، وَ هَذَا مِمَّا جُبِلَتْ عَلَيْهِ الطَّبَاعُ. فَإِنَّ مَنْ رَأَى آلَةَ السَّاعَةِ، أَطْرَى\* بِالثَّنَاءِ عَلَى مُخْتَرِعِ تِلْكَ الصَّنَاعَةِ، وَ لَا يَلْتَمِثُ ذَهْنُهُ إِلَى صَانِعِهَا إِلَّا بَعْدَ سَاعَةٍ. وَ لَكِنْ هَلْ /B27/ تَرَاهُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ أَحَدَهَا يَتْرُكُ مَا يَصَدُّعُهُ الْمُتَأَخَّرُونَ - وَ هِيَ أَحْسَنُ مَا يَكُونُ فِي الشَّكْلِ، وَ أَنْتَقُنُ مَا يَكُونُ فِي الضَّبْطِ، وَ أَصَدُّ غَرُّ مَا يَكُونُ فِي الْحَجْمِ، حَتَّى أَنْ مِنْهَا مَا يُجْعَلُ مَكَانَ الْفِصِّ مِنَ الْخَاتَمِ! - وَ يَشْتَرِي مَا صَدَّعَهُ الْأَوْلُونَ - وَ هِيَ فِيمَا بَلَّغْنَا كَانَتْ مُشْتَمَلَةً عَلَى سَبْعِمِائَةٍ جُزْءٍ، وَ كَانَ صَاحِبُهَا يُحْلِي لَهَا بَيْتًا مِنْ بَيُوتِ الدَّارِ! - ؛ هَذَا مِمَّا لَا يَرْتَكِبُهُ عَاقِلٌ أَبَدًا.

وَ هُنَا أَمْرٌ آخَرٌ؛ وَ هُوَ: إِنَّ الشُّعْرَ الْمُسَدَّ تَحْسَنَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ هُوَ مَا نَاسَبَ طِبَاعَهُمْ، وَ كَانَ مُوَافِقًا لِمَقَاصِدِهِمْ وَ أَغْرَاضِهِمْ؛ وَ لِهَذَا نَرَى كَثِيرًا مِنْ شِعْرِ الْعَرَبِ غَيْرِ مُسَدِّ تَحْسَنٍ لَدَى الْفُرْسِ، وَ بِالْعَكْسِ؛ إِلَّا مَا تَوَافَقَتْ عَلَيْهِ طِبَاعُ الْفَرِيقَيْنِ، وَ لَمْ تَخْتَلَفْ فِيهِ أَغْرَاضُ الطَّائِفَتَيْنِ. وَ قَدْ عَرَضَ عَلَيْنَا أَحْسَنُ شِعْرِ شِكْسِييِهِ [204] - وَ هُوَ أَشْهُرُ شِعْرِ عَرَاءِ أُزُوبَا - ، فَوَجَدْنَا أَكْثَرَ مَعَانِيهِ وَ تَشْبِيهَاتِهِ مُسَدِّ تَهْجَنَةٍ لَدَيْنَا! وَ لَاشْكَّ أَنَّ مَا اسْتَحْسِنَ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِيَةِ سَدِّ مَجْ\* عِنْدَ سَدِّ كِنَةِ الْأَمْصَارِ، وَ أَنَّ الطَّبَاعَ قَدْ اخْتَلَفَتْ بِاخْتِلَافِ الْأَعْصَارِ؛ فَقَدْ انْقَضَتْ دَوْلَةُ الرَّنْدِ\* وَ الْعَرَارِ\*، وَ جَاءَتْ دَوْلَةُ الْوَرْدِ وَ الْبَهَارِ\*؛ وَ مَضَى زَمَانُ الشُّيْحِ\* وَ الْأَيْهَقَانِ\*، وَ جَاءَ زَمَانُ النَّسْرِينِ وَ السُّوسَانِ. وَ قَدْ مَضَى الزَّمَانُ الَّذِي كَانَ فِيهِ صَدِيدُ الْبُرُوعِ\* مَحْبُوبًا لَدَى الشُّعْرَاءِ، كَمَا

تَمَنَّى الرَّاجِزُ فِي قَوْلِهِ /A28/ - شِعْرًا: -

أَحِبُّ أَنْ أَصْطَادَ ضَبًّا سَحْبَلًا \*\*\* رَعَى الرَّيِّعَ وَ الشَّتَاءَ أَرْمَلًا [205]

وَ كَانَ يُعَدُّ مِنَ الْمَفَاخِرِ وَ الْفَضَائِلِ، حَتَّى افْتَحَرَ بِهِ الْقَائِلُ - شِعْرًا: -

وَ إِنِّي لِأَصْطَادُ الْيَرَابِيعِ كُلِّهَا \*\*\* سِفَارِيهَا وَ التَّدْمَرِي الْمُتَقَصِّعَا [206]

وَ لَاعْتَبَ عَلَى هَذَا الْقَائِلِ، لِأَنَّهُ قَدِ افْتَحَرَ بِمَا كَانَ مَعْدُودًا عِنْدَ قَوْمِهِ مِنَ الْفَضَائِلِ؛ وَ لَكِنْ هَلْ تَرَى لِلْحَصَّ رِيَّ الَّذِي لَا يَرْعَبُ فِي الْيَرْبُوعِ \* وَ يِعَافُ لِحَمِّهِ، أَنْ يَصْبُو نَحْوَهُ وَ يَحْدُو فِي الشُّعْرِ حَدْوَهُ؟!.

نَعَمْ! الْعَنْبُ - بَلِ اللُّؤْمُ! - عَلَى مُتَنَكِّبِ \* سَهْلِ الشُّعْرِ وَ السَّالِكِ حُزُونُهُ\*، أَغْنِي فَرْعَ الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ؛ حَيْثُ يَقُولُ:

فَمَا الْعَيْشُ إِلَّا الصَّبُّ يَحْرِشُهُ الْفَتَى \*\*\* وَ وَرِدٍ بِمُسْتَنَّ الْيَرَابِيعِ أَكْدَرُ [207]

وَ لَا حُمْقَ أَيْبُنُ مِنْ حُمْقِ شَاعِرٍ [208] وَ لِدِ فِي بِلَادِ خُرَّاسَانَ، وَ مَنَابِتِ الزَّعْفَرَانِ؛ وَ هِيَ مِنْ أَبْعَادِ الْبِلَادِ مِنْ مَنَابِتِ الشَّيْحِ \* وَ الْعُلْجَانِ \*، ثُمَّ سَكَنَ ضَبْرَةَ رِيَّاصِ الْجِنَانِ: أَصْبَهَانَ [209] - وَ هِيَ كَمَا قَالَ أَبُو نُؤَاسٍ [210]:

بِلَادًا بَاعَدَ الرَّحْمَ \*\*\* نَ عَنْهَا الطَّلْحَ وَ الْعُشْرَا

وَ لَمْ يَجْعَلْ مَصَايِدَهَا \*\*\* يَرَابِيعًا وَ لَا وَحْرًا [211] -

وَ هَذَا الصَّقِيعُ \* مِنْ دَبِّ [212] \* إِلَى شَبِّ، لَمْ تَقَعْ عَيْنُهُ عَلَى يَرْبُوعٍ أَوْ ضَبِّ، ثُمَّ يَرَى الْإِ حْتِرَاشَ \* وَ وَرِدًا مَا وَصَفَهُ أَرْفَعُ الْمَعَاشِ!. ثُمَّ مَا كَفَّتْهُ لَوْتُهُ وَ عُنْجُهَيْتُهُ، /B28/ حَتَّى قَرَنَهُ بِمَا يَدُلُّ عَلَى الْجَهْلِ الَّذِي هُوَ شِيمَتُهُ؛ إِذْ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: - شِعْرٌ -



بِحَيْثُ يَلْفُ الْمَرْءُ أَطْنَابَ بَيْتِهِ \*\*\* عَلَى الْعِزِّ وَالْكُومِ الْمَرَّاسِيلُ تُنَحَّرُ [213]

وَمَا دَرَى أَنَّ الْإِحْتِرَاشَ كَانَ دَابُّ صَعَالِيكَ الْعَرَبِ، وَكَانَ مِمَّا يُعَيَّرُ بِهِ بَنُو تَمِيمٍ، كَمَا قَالَ أَبُو نُوَّاسٍ:

إِذَا مَا تَمِيمِيٌّ أَتَاكَ مُفَخَّرًا \*\*\* فَقُلْ عُدَّ عَنْ ذَا كَيْفَ أَكُلُّكَ لِلصَّبِّ [214]

وَكَانَتْ نِسَائُهُمْ تَضْحَكُ مِنْهُ؛ كَمَا قَالَ:

تَضْحَكُ مِنِّي أَنْ رَأَيْتَنِي أَحْتَرِشُ \*\*\* وَلَوْ حَرِشْتُ لَكَشَفْتُ عَنْ حَرِشِ [215]

وَ مَنْ لَفَّ أَطْنَابَ بَيْتِهِ عَلَى الْعِزِّ وَ نَحَرَ الْكُومِ الْمَرَّاسِيلَ مَا لَهُ وَ لِلْإِحْتِرَاشِ !؟

وَ هَذَا الشَّاعِرُ دَابُّهُ تَرَكَ الْمَعَانِي وَ خِدْمَةُ الْأَلْفَاظِ، وَ التَّاسِّي بِقَوْمِ فِظَاظٍ (1) \* غَلَاظٍ. وَ هُوَ مَعَ أَنَّهُ كَانَ فِي عَصْرِ غَلَبَتْ عَلَى الْأَلْفَاظِ الْمَعَانِي، وَ جَادَ مِثْلُ الْغَزِّيِّ [216] وَ الْقَاضِي الْأَرْجَانِيِّ [217]؛ لَا تَلْمَحُ الْعَيْنُ فِي آيَاتِهِ مَعْنَى يُسَدِّ تَمَلَّحٌ، وَ لَا يَطْرِفُ الطَّرْفُ مَعْنَى يُسَدِّ تَطْرَفٌ\*؛ بَلْ يَرَى مَعَانَ مَبْدُولَةً، فِي ضِمْنِ الْأَفَاظِ مَهُولَةً\*!.

وَ غَايَةُ إِحْتِرَاعِهِ وَ فُصَّارَاهُ، وَ مُنْتَهَى ابْتِدَاعِهِ وَ حُمَادَاهُ\*؛ قَوْلُهُ - وَ هُوَ مِمَّا اخْتَارَهُ [218] ابْنُ خَلِّكَانَ [219] مِنْ شِعْرِهِ - :

وَقَفْنَا بِنُعْمَانَ الْأَرَاكَ وَ لِلنَّدَى \*\*\* سَقِيطٌ بِهِ ابْتَلَّتْ عَلَيْنَا الْمَطَارِفُ [220]

A29/ إِلَى أَنْ قَالَ:

وَقَفْتُ بِهِ وَ الدَّمْعُ أَكْثَرُهُ دَمٌ \*\*\* كَأَنِّي مِنْ عَيْنِي بِنُعْمَانَ رَاعِفُ [221]

ص: 132

---

1- كذا في النسخة. ولو كان «أفظاظ» لكان أحسن، إذ «الأفظاظ» جمع الفظ، وهو الغليظ السيء الخلق الخشن الكلام.

وَلَا أُدْرِي مَا أَعْجَبَهُ مِنْ تَبَلُّلِ الْمَلَأِسِ بِسَقِيظِ الطَّلِّ \* حَتَّى طَفِقَ يَكْرَرُهُ فِي شِعْرِهِ، فَقَالَ:

وَظِبَاءٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ \*\*\* بِهَوَاهَا الْقَلْبُ مَبْتُولٌ [222]

إِلَى أَنْ قَالَ:

وَ تَعَانَقْنَا وَ مِعْجَرَهَا \*\*\* بِسَقِيظِ الطَّلِّ مَبْتُولٌ [223]

وَبَعْدَهُ بَيْتٌ لَا تَحِلُّ رِوَايَتُهُ إِلَّا لِمَنْ اسْتَصْحَبَ مَا بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ، وَ أَكْثَرَ مِنْ تِلَاوَةِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ!؛ وَ هُوَ قَوْلُهُ:

وَ دَنَا نَحْوِي أَبُو حَنْشٍ \*\*\* مَا جِدُّ فِي بَاعِهِ طُولٌ [224]

وَ لَا أَظُنُّ أَبَا حَنْشٍ إِلَّا أَحَدَ شُيُوخِ الْجِنِّ!، وَ الْمَعْرُوفُ إِنَّهُمْ يَحْضُرُونَ عِنْدَ ذِكْرِ أَسْمَائِهِمْ!!

ثُمَّ إِنَّهُ كَثِيرًا مَا يُعَارِضُ الشَّرِيفَ الرَّضِيَّ [225] فِي قِصَائِدِهِ، وَ يُقَابِلُ بَرِخِيصَ مَخْشَلِيهِ غَوَالِي فَرَائِدِهِ؛ مِنْهَا الْمَقْطُوعَةُ الَّتِي أَوَّلُهَا:

أُحِبُّكَ مَا أَقَامَ مِنِّي وَ جَمْعٌ \*\*\* وَ مَا أَرْسَى بِمَكَّةَ أَحْسَبَاهَا [226]

فَإِنَّهُ عَارَضَهَا بِمَقْطُوعَةٍ لَهُ أَوَّلُهَا:

هِيَ الْجَرَعَاءُ صَادِيَةٌ رُبَاهَا \*\*\* فَرَزَهَا يَا هَدَيْمُ أَمَا تَرَاهَا [227]

وَ مَنْ تَأَمَّلَهُمَا عَرَفَ الْغَتَّ مِنَ السَّمِينِ، وَ اللَّجِينَ مِنَ اللَّجِينِ \* . نَعَمْ! لَهُ فِيهَا بَيْتٌ تَعَلَّمَ عَجَزَ الشَّرِيفِ عَنْ نَظْمِهِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ:

أُظُنُّ الْخَمَرَ رِيْقَتَهَا وَ ظَنِّي \*\*\* تُحَقِّقُهُ إِذَا قَبِلَتْ فَاهَا [228]

/B29/ وَ هَذِهِ قِيَادَةٌ لَا مَحَالَاةَ، وَلَا يَحْسُنُ هَذَيْنِ الْفَنَيْنِ إِلَّا مَنْ وَرِثَهُمَا عَنْ كَلَالِهِ (1). وَ حَاشَا الْغَيْرَةَ الْهَاشِيَةَ، وَالنَّخْوَةَ\*  
الْعُلُوِيَّةَ، مِنْ أَنْ تَرْضَى بِمِثْلِ هَذِهِ الدِّيَّةِ!.

ثُمَّ لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِرِ، فِي دِيْوَانِ هَذَا الشَّاعِرِ؛ أَنَّ كَثِيرًا مِنْ مَحَاسِنِ شُعْرَاءِ عَصْرِهِ، قَدْ دَخَلَ فِي عِدَادِ شِعْرِهِ؛ كَالْقَصِيدَةِ الَّتِي أَوْلَاهَا:

أَمِطْ عَنِ الدَّرْرِ الزُّهْرَ الْبِيْرَاقِيْنَا \*\*\* وَ اجْعَلْ لِحَجِّ تَلَاقِيْنَا مَوَاقِيْنَا [229]

وَ هِيَ مِنْ أَشْهَرِ شِعْرِ مُعَاَصِرِهِ الْغَزِّيِّ [230]!. وَ مِثْلُ اللَّامِيَّةِ الَّتِي أَوْلَاهَا:

إِنْ لَمْ أَمُتْ بِاللَّحْظِ قَالَ الْعُدْلُ \*\*\* مَا قِيَمَةُ السَّيْفِ الَّذِي لَا يَقْتُلُ [231]

وَ هَذَا الْبَيْتُ - كَمَا تَرَاهُ - قَدْ سَقِيَ بِمِيَاهِ الْحَصَارَةِ وَ لِعَبَتْ بِهِ نَسَمَاتُ الْأَرْيَافِ\*، فَكَيْفَ يَصْدُرُ عَنْ طَبَعِ مُتَعَجِّرٍ\* جَافٍ [232]!؟.

هَذَا؛ وَقَدْ جَرَى الْقَلَمُ فِي هَذَا الْمَيْدَانِ عَلَى خِلَافِ مَا نُحِبُّ مِنْ إِفْسَاءِ الْمَنَاقِبِ، وَ سَتَرِ مَا لِلرِّجَالِ مِنَ الْمَثَالِبِ. وَ لَكِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ  
أَحَاطَتْ بِحَسَنَاتِهِ سَيِّئَاتُهُ، وَ قَلَّتْ إِصَابَاتُهُ، وَ كَثُرَتْ عَثْرَاتُهُ؛ وَ كَانَ أَحَدَ رُؤَسَاءِ الْمُتَعَجِّرِينَ\*، وَ مَنْ يَتَعَصَّبُ لَهُ عِصَابَةُ الْعُمُودِيِّينَ. فَمَا عَلَيْنَا مِنْ  
جُنَاحٍ، أَنْ نُبْصِرَهُمْ وَ سَمَهُ فِي الْقِدَاحِ\*. وَ مَعَ ذَلِكَ كَانَتْ فِي النَّفْسِ مِنْهُ أَشْيَاءٌ لَمْ أَحِجْ مِنْ بَثِّهَا بُدًّا، وَ اعْتَلَجَتْ\* فِي الصَّدْرِ أُمُورٌ لَمْ أَسْتَطِعْ لَهَا  
رَدًّا.

وَ لِلرِّجْلِ مَعَ ذَلِكَ شِعْرٌ مُتَوَسِّطٌ لَا يَنْكُرُ، بَلْ بَعْضُ مَحَاسِنِ هِيَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ تُذَكَّرَ.

ص: 134

1- كذا في النسخة. و الكلال ورد بمعنى: التعب و الإعياء؛ و الكلاله: ما خلا الوالد و الولد من القرابة. فكما ترى لاربط بين الكلال و بين  
ما نحن فيه، و الكلاله أيضاً لاتوافقفه معنى. و هذا ظاهر.

وَهُوَ مِنَ الْعَارِفِينَ بِمَدَاهِبِ /A30/ الْبِدَاوَةِ، وَقَدْ يُوجَدُ فِي شِعْرِهِ حَلَاوَةٌ، وَيَلُوحُ عَلَيْهَا طَلَاوَةٌ\*.

## رَجْعٌ إِلَى مَا كُنَّا بِصَدَدِهِ

وَكَانَ عِنْدَهُمْ عُوْدُ الْأَرَكَ (1)\* مِنْ أَحْسَنِ الْهَدَايَا، وَأَعْظَمِ الْعَطَايَا؛ وَلِهَذَا قَالَ الْحِمَاسِيُّ:

تَخَيَّرْتُ مِنْ نُعْمَانَ عُوْدَ أَرَكَةٍ \*\*\* لِيَهْدِي وَ لَكِنْ مَنْ يُبْلَغُهُ هِنْدًا [233]

وَمَا أَهْدَاهُ هَذَا الصُّعْلُوكُ\* إِلَى حَظِيَّتِهِ (2)\* لَا يَرْضَى أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ هَذَا الزَّمَانِ أَنْ يَتَّصِدَّقَ بِهِ عَلَى سَائِلٍ أَوْ يُعْطِيَهُ لِحَارِيَّتِهِ!

وَكَانَ عِنْدَهُمْ التَّشْبِيهُ بِالْكَلْبِ وَ التَّيْسِ\* وَ نَحْوِهِ حَسَنًا، كَمَا قَالَ أَحَدُهُمْ - شِعْرًا - :

أَنْتَ كَالْكَلْبِ فِي حِفَاظِكَ لِلْوُ \*\*\* دٌ وَ كَالتَّيْسِ فِي نِطَاحِ الْقُرُومِ [234]

وَ لَوْ مَدَحَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْعَصْرِ بِمِثْلِ هَذَا الشُّعْرِ لَكَانَتْ جَائِزَتُهُ نَتْفَ\* السَّبَالِ وَ الصَّفْعَ بِالنُّعَالِ!

وَ بِالْجُمْلَةِ لِأَنَّكَ عِنْدَ كُلِّ عَاقِلٍ أَنَّ الْكَلَامَ لَا يَبْدَأُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مُقْتَضَى الزَّمَانِ وَ طِبَاعِ أَهْلِهِ، وَ لَاصِقًا\* أَيْبُنُ مِنْ أَنْ يَتَّأَسَى شَاعِرٌ مِنْ أَهْلِ هَذَا الزَّمَانِ، وَ سَكَنَةِ

ص: 135

1- النسخة: الأدراك.

2- النسخة: خطيبة.

البلدان؛ بأعرابي جاهل نشأ في قفر\* ما حل\*، وربي في عيش قاحل\*.

## فصل

النظم على طريقة المتأخرين مع احتياجه إلى رقة الطبع، وحدة الدهن؛ وكثرة التصريف، وقلة التعجرف\*؛ يتوقف على إتقان علوم البلاغة و الإطلاع على كثير من مسائل العلوم، ليتمكن من التوجيه/B30/ والعقد والإقباس وغير ذلك.

ثم إن التورية من أعظم نكات البديع، وقد ولع بها المتأخرون، حتى أن أكثر شعراء القرن السابع والثامن اقتصدروا من جميع فنون البديع عليها، وما سمّت أنفسهم إلا إليها. فما أجروا جياذ الفكر(1) في غير حلباتها\*، وما حلبي في أدواقهم غير نباتها، وما رتلوا في آناء الليل و أطراف النهار غير آياتها.

وأحسن أقسامها ما وقعت التورية فيها بألفاظ مسائل العلوم، وانضم إليها التوجيه والإقباس ونحوهما، هذا على صعوبتها في نفسها. وهو كما قال الصفدي[235] فيها وفي الاستخدام: «كل منهما نادر الوقوع، ملحق بالمستحيل الممنوع - شعر - :

نوع يشق على العبي و فوعه\*\*\* من أي باب جاء يغدو مقللاً[236]

و لا يفرع\* هضبتة\* فارع، و لا يفرع\* بابه فارع؛ إلا من تنحو(2) البلاغة نحوه في

ص: 136

1- النسخة: الكفر.

2- النسخة: تنحو.

الْخِطَابِ، وَ تَجْرِي رِيحُهَا بِأَمْرِهِ رِخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (1) [237]؛ اِنْتَهَى.

وَلَمَّا رَأَى أَهْلَ الْعُمُودِ تَوَقَّفَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ عَلَى عَدَدٍ وَافٍ مِنَ الْمَعْلُومِ وَأَكْفُهُمْ \* مِنْهَا صَدْفٌ، وَعَلَى رِقَّةِ الطَّبَعِ وَطِبَاعُهُمْ كَانَتْهَا قُدَّتْ \* مِنْ صَخْرٍ \*؛ اسْتَصَدَّ عِبُوا ذَلِكَ، وَرَأَوْا (2) أَنفُسَهُمْ أَنَّهُمَا لَيْسَتْ هُنَالِكَ. فَمَالُوا إِلَى إِقَامَةِ مَا زَعَمُوهُ الْعُمُودَ، فَأَحْيُوا مِنْهُ الرُّسُومَ الْعَافِيَةَ \*، لَا لِلْجَهْلِ بِالْحَقِّ بَلْ طَلَبًا لِلرَّاحَةِ وَالْعَافِيَةِ!

وَ اعْتَدَرُوا عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّ /A31/ خَيْرَ الشُّعْرِ مَا أَشَدَّ بِهِ شِدَّ عَرِ الْأَوَانِلِ، وَأَنَّ تَرَكَ الْعَرَبِ لِيَذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَيْسَ تَحْتَهُ طَائِلٌ. وَ جَعَلُوا أَحْسَنَ الشُّعْرِ مَا كَانَ فِيهِ طَلَاوَةٌ، وَ جَعَلُوا الطَّلَاوَةَ مُنْحَصِرَةً بِمَسِّ لَمَكِ الْبِدَاوَةِ. وَ مَا هِيَ عِنْدَهُمْ إِلَّا عِدَّةٌ أَسْمَاءٍ وَ صِفَاتٍ لِلنَّاقَةِ - كَشِمْلَةٍ \*، وَ زِيَّافَةٍ، وَ عَيْرَانَةٍ (3) -، وَ عِدَّةٌ مِنْ أَسْمَاءِ نَبَاتَاتِ الْبَرِّ وَ حَيَوَانَاتِهَا، وَ أَعْلَامٍ أَمْكِنَةِ الْعَرَبِ وَ دِيَارَاتِهَا؛ وَ حَظَرُوا الصَّنَائِعَ الْعِلْمِيَّةَ، وَ مَنَعُوا مِنَ الْمَعَانِي إِلَّا مَا كَانَتْ عُرْفِيَّةً عَامِيَّةً. وَ عَلَى هَذَا يَسْهُلُ النِّظْمُ عَلَى عُمُودِ الشُّعْرِ، إِذْ كُلُّ مَنْ حَفِظَ عِدَّةَ كَلِمَاتٍ لُغَوِيَّةً، يَتِمَكَّنُ أَنْ يَقُولَ مِنْ غَيْرِ فِكْرَةٍ وَ رَوِيَّةٍ - شِعْرٌ - :

كَمْ عَنْتَرِيْسٍ لِي بِشَرْقِيِّ الْحَمَى \*\*\* غَاذَرْتُهَا بِالذَّوِّ تَرَعَى الْهَيْعَخَعَا [238]

وَ لَا زِمٌ مَذْهَبِهِمْ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ عَامِرًا بِفُنُونِ الْمَحَاسِنِ خَالِيًا عَنِ الْعُيُوبِ، إِذْ فِيهِ أَكْثَرُ الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ؛ وَ مَا حَطَّتْ - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ! - مِنْ قَدْرِهِ الرَّفِيعِ، صِنَاعَةٌ

ص: 137

1- النسخة: و تجري ريحه رخاء حيث.

2- كذا في النسخة. و «راء» لغة في «رأى».

3- لم أهد إلى مراد المؤلف من هذه اللفظة. نعم! يقال: عار الفرس: هام على وجهه لا يشبهه شيء. أمّا الاسم من هذه اللفظة فهو «العيار»، و الناقة: العيارة. أمّا العيرانة فلم أجد لها في المعاجم، و لم ترد في «الإفصاح» في سرد أسماء الحيوانات و أوصافها أيضاً.

ثُمَّ مَا كَفَاهُمْ عَارُ الْجَهْلِ حَتَّى قَرَنُوا إِلَيْهِ حَسَدَ أَرْبَابِ الْفَضْلِ، وَ أَكْثَرُوا مِنَ الطَّعْنِ عَلَى أَرْبَابِ الْمَعَانِي وَ النَّكَاتِ؛ وَقَالُوا: لَأَنْتَ مَمِيكُمُ شِعْرَاءَ، لَأَنَّ أَشْعَارَكُمْ غَيْرُ شَبِيهِةٍ بِأَشْعَارِهِمْ، وَ مَقَاصِدُكُمْ غَيْرُ مَقَاصِدِهِمْ؛ فَإِنْ شِئْتُمْ سَمَّيْنَاكُمْ حُكَمَاءَ وَ فَلَاسِفَةً وَ مُتَصَنِّعِينَ، لَا شِعْرَاءَ مُفْلِقِينَ!

وَ جَمِيعُ ذَلِكَ - أَعَزَّكَ اللَّهُ! - وَ إِنَّ أَطَّالُوا فِي بَيَانِهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ تَحْتَهُ طَائِلٌ، وَ هُوَ كَلَامٌ جَاهِلٌ /B31/ أَوْ مُتَجَاهِلٌ!؛ إِذِ الْكَلَامُ فِي حُسْنِ هَذَا الْمَسْأَلِ قَدْ تَقَدَّمَ وَ فَرَعْنَا عَنْ بَيَانِهِ. وَ هَذِهِ صَفَاعَةٌ\* أُخْرَى قَدْ زَادُوهَا، وَ رَفَاعَةٌ (I)\* جَدِيدَةٌ أَظْهَرُوهَا، وَ كَانَ الْأَوْلَى لَهُمْ أَنْ يُحْفُوها، وَ مُلَخَّصٌ هَذَا لُزُومُ التَّأْسِي بِهَوْلَاءٍ فِي تَرْكِ الْمَحَاسِنِ مَعَ الْإِعْتِرَافِ بِحُسْنِهَا. وَ هَذَا الْمَغْفَلُ\* الْمَسْجُونُ أَوْ جَبَّ التَّأْسِي بِأَجْلَافٍ\* جَاهِلِينَ، بِحَدِّ لَا يَقُولُ أَحَدٌ بِاسْمِ تَحْبَابِهِ بِالسُّبْبَةِ إِلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!؛ إِذْ لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ - فِيمَا أَعْلَمُ - : إِنَّهُ يَكْرَهُ أَكْلَ الْقُطَافَةِ\* وَ الْكِنَافَةِ\*، وَ إِنَّ كَانَتْ فِي غَايَةِ اللَّطَافَةِ، لِأَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - لَمْ يَأْكُلْهَا؛ أَوْ إِنَّهُ يُسْتَحَبُّ تَرْكُ لَبْسِ الْفُرُوجِ فِي الشِّتَاءِ وَ الْكَتَّانِ فِي الصَّيْفِ، وَ الْإِقْتِصَارُ فِي آلَاتِ الْحَرْبِ عَلَى الرُّمَحِ وَ السِّيفِ!؛ وَ نَحْوُ ذَلِكَ. هَذَا مَعَ مَا وَرَدَ مِنَ الْحَثِّ عَلَى التَّأْسِي بِهِ فِي حِكْمِ الْفُرْقَانِ، وَ أَيَّدَهُ صَدِّحُ الْإِعْتِبَارِ وَ أَوْصَحُ الْبُرْهَانِ.

ثُمَّ إِنَّهُ لَا أُدْرِي لِمَ خَصَّوا الشُّعْرَ بِهَذِهِ الْمَنْقَبَةِ، وَ أَوْجَبُوا التَّأْسِي فِيهِ بِهَذِهِ الْمَرْتَبَةِ؛ وَ

مَا بِالْهَمِّ لَا يَتَأَسُّونَ بِهِمْ فِي سَائِرِ الْعَادَاتِ وَالصَّنَاعَاتِ، وَالْمَلَايِسِ وَالْمَأْكُولَاتِ؟!.

وَلِإِنَّ بَلَغَتِ الْعَصَبِيَّةُ بِهِمْ هَذِهِ الْمَرْتَبَةَ، فَقَدْ رَاحُوا(1) بِصَفَقَةِ خَاسِرَةٍ، وَحَرَمُوا أَنْفُسَهُمْ لِدَائِدِ الدُّنْيَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ أَجْرٌ فِي الآخِرَةِ. وَ  
إِنْ شَاءَ فَلْيُخْرِجْ مِنْ دَارِهِ يَوْمًا فِي شَمَلَتَيْنِ\*، وَهُوَ قَابِضٌ عَلَى صَبِّ يَفْضِيهِمْ\* بِكَلِمَاتِ الْيَدِينِ!؛ وَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّ صَبِيحَانَ الْكُتَابِ، يَكْفُونَنَا  
بِرُضْخِهِ\* بِالْحِجَارِ مَوْوَنَةَ الْجَوَابِ.

وَ تَخْصِيصُهُمُ الشُّعْرَ بِهَذِهِ /A32/ الْمَنْزِلَةِ دَلِيلٌ لِمَا عَرَفْنَاكَ مِنْ أَنَّهُ: مَا دَعَاهُمْ إِلَى نَشْرِهِمْ مِنْ عَمُودِ الشُّعْرِ عِظَامُهُ الْبَالِيَّةُ، وَ التَّأْسِي بِأَعْرَابِ  
نَجْدِ [239] وَ الْعَالِيَةِ [240]، إِلَّا فُصُورُ هِمَّتِهِمْ عَنِ تَطَلُّبِ الْمَرَاتِبِ الْعَالِيَةِ. وَ مَا أَشَدَّ بِهِمْ إِلَّا بِمَنْ تَعَاطَى الْبُنْيَانَ، وَ عَجَزَ عَنِ تَعَلُّمِ مَا يَصْنَعُهُ  
الْبَنَّاؤُونَ فِي هَذَا الزَّمَانِ؛ فَطَفِقَ يَبْنِي بُيُوتًا حَقِيرَةً مِنَ الطِّينِ، وَيَقُولُ: خَيْرُ الْبُنْيَانِ مَا أَشْبَهَ بِنَاءِ الْأَوَّلِينَ!.

وَ كَمَا أَنَّ الْأَوْلَى لَهُمْ أَنْ يَسْلُكُوا إِلَى الشَّيْءِ بِأَدَابِهِ، وَيَمْسُدُوا(2) إِلَيْهِ بِأَسَدِ بَابِهِ. فَيَصْرَفُوا الْعُمَرَ الَّذِي صَدَّ يَعُوهُ فِي صَدِّ بَطِ أَسَدِ امِي الْفِيَا فِي\* وَ  
السَّبَابِ\*، وَأَقْسَامِ سَيْرِ الرِّكَائِبِ؛ فِي تَعَلُّمِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الشَّاعِرُ فِي تَحْسِينِ كَلَامِهِ، وَ بُلُوغِ مَرَامِهِ؛ فَإِنَّ الْمُتَأَخِّرِينَ بَشَرًا أَمْثَالَهُمْ  
لَمْ يَكُونُوا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْكِرَامِ، وَ مَا عَرَفُوا بِالْوَحْيِ وَ الْإِلْهَامِ؛ بَلْ طَلَبُوا الْمَاءَ مِنْ مَجَارِيهِ، وَ وَصَلُوا إِلَى غَايَةِ الْأَمْرِ مِنْ مَبَادِيهِ. فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّا  
نَرْجُو لَهُ أَنْ يَطْفَرَ بِمُرَادِهِ، وَإِلَّا فَالْفَضْلُ لِلَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ [241]. وَ طَرِيقُ

ص: 139

1- كذا في النسخة، و لو كان «ربحوا» لكان أحسن.

2- النسخة: يمنوا. و الظاهر أنه تصحيفٌ.



الْمَعَاشِ لَيْسَ مُنْحَصِرًا بِالشَّعْرِ، فَإِنَّ الْحَيَاكَةَ \*صَنْعَةٌ مَرْعُوبَةٌ فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَالْفَاعِلُ وَإِنْ لَمْ يُحْسِنِ الْبِنَاءَ يُعْطَى كُلَّ يَوْمٍ دِرْهَمَيْنِ (1)!

## فَصْلٌ

عَلَى أَنْ مَبْنَى هَذَا الشَّعْبِ \* عَلَى أَنَّ الْمُتَأَخِّرِينَ ابْتَدَعُوا النِّكَاتَ الْبَدِيعِيَّةَ، وَهَذَا فَاسِدٌ مِنْ أَصْلِهِ! فَإِنَّ جُلَّ هَذِهِ النِّكَاتِ - بَلْ كُلِّهَا إِلَّا مَا شَدَّ - مَأْخُودَةٌ مِنْهُمْ، وَمَأْتُورَةٌ عَنْهُمْ. وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّهُ مَا اسْتَحَبَّتْ (2) عُيُونُهُمْ، /B32/ وَأَوْجَبَتْ جُفُونُهُمْ (3) إِلَّا عِدَّةَ نِكَاتٍ؛

مِنْهَا: التَّورِيَّةُ؛ وَهَذَا الْحِمَاسِيُّ يَقُولُ:

وَلَمَّا نَأَتْ عَنَّا الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا \*\*\* أَنْخَنَا وَحَالَفْنَا السُّيُوفَ عَلَى الدَّهْرِ

فَمَا أَسْلَمْتَنَا عِنْدَ كُلِّ كَرِيهَةٍ \*\*\* وَلا نَحْنُ أَغْضَيْنَا الْجُفُونَ عَلَى وَتِرٍ [242]

سُبْحَانَ الْمَازِحِ! مَا أَبْلَغَ هَذَا الْكَلَامَ، وَمَا أَفْصَحَ هَذَا النِّظَامَ؛ وَهَذِهِ التَّورِيَّةُ مَا أَحْلَى بَنَاتَهَا، وَأَعَدَّ بَفُرَاتِهَا! وَ لَوْ وَقَعَتْ مِثْلُهَا لِأَحَدٍ مِنَ الْعِصَابَةِ النَّبَاتِيَّةِ، وَالرَّافِعِينَ لِلْأَلْوِيَةِ الْفَاضِلِيَّةِ؛ لَمَا عَدَدْنَاهَا إِلَّا غُرَّةً (4) فِي جَبِينِ مَفَاخِرِهِ، وَعُنْوَانًا لِصَحِيفَةِ مَآثِرِهِ. وَالْمَعْنَيَانِ فِيهَا مُتَسَاوِيَانِ، وَ قَدْ افْتَرْنَا الْكَلَامَ بِقَرِينَتَيْنِ كُلُّ مِنْهُمَا تَقَرَّبَ غَيْرَ مَا تَقَرَّبَ الْأُخْرَى.

ص: 140

1- النسخة: يعطى له كل يوم درهمان.

2- النسخة: اسنحت.

3- النسخة: جنونهم.

4- النسخة: الأعزة.

وَلَيْسَ كَمَا يَقُولُ مُتَكَلِّفَةُ أَهْلِ الْبَدِيعِ [243] مِنْ: أَنَّ الْمَعْنَى الْقَرِيبَ هُوَ جُفُونُ الْعَيْنِ، وَالْمُرَادُ الْمَعْنَى الْبَعِيدُ - وَهُوَ جُفُونُ السُّيُوفِ - .

وَقَدْ ذَكَرَ الْبَدِيعِيُّونَ لِلتَّوْبِيَةِ شَوَاهِدَ كَثِيرَةً مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَشْءَ عَارِ الْقُدَمَاءِ، وَ لَكِنَّ الْأَمْرَ فِي بَعْضِهَا لَا يَخْلُو عَنْ جَفَاءٍ؛ وَالْمَقَامُ لَا يَسْعُ ذَلِكَ.

وَمِنْهَا: التَّوْبِيَةُ. وَعَذْرُ الْقُدَمَاءِ فِي تَرْكِهِ وَاضِحٌ، لِأَنَّهُمْ مَا كَانُوا يُتَّقِنُونَ الْهَنْدَسَةَ وَالْحِسَابَ، وَلَا يَعْرِفُونَ مَا لِلْأَرْثَمَاطِيِّ [244] مِنَ الْأَبْوَابِ. وَلَا رَعُونَ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يَتَوَقَّعَ مِنَ الْأَعْرَابِيِّ الْجَاهِلِ التَّوْبِيَةَ بِغَوَامِضِ الْمَسَائِلِ! وَنَحْنُ نَرَى لَهُمْ مِنَ التَّوْبِيَةِ بِمَا كَانُوا يَعْرِفُونَهُ مِنَ الْعُلُومِ - كَالزَّجْرِ\* وَالْفَالِ وَالْفِيَاةِ - /A33/ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً.

وَالْعَرَضُ: إِنَّ تَرْكَهُمْ لَهُ وَلَا مِثْلَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُزْهِدِهِمْ فِيهَا، بَلْ كَانَ لِعَدَمِ مَعْرِفَتِهِمْ بِهَا. وَلَاشَكَّ عِنْدَنَا لَوْ أَنَّهُمْ أَدْرَكُوا هَذَا الْعَصْرَ لَزَيَّنُوا أَشْعَارَهُمْ بِلَطَائِفِ التَّوْبِيَّاتِ، وَمَحَاسِنِ الْإِقْتِنَاسَاتِ.

فَتَأَمَّلْ - هَذَاكَ اللَّهُ تَعَالَى! - فِي كَلَامِ الْفَرِيقَيْنِ، لِتَعْلَمَ أَيَّ الْفَرِيقَيْنِ أَوْلَى بِالْمُتَقَدِّمِينَ وَأَحَبُّ لَدَيْهِمْ، مَنْ يَنْسِبُ جُلَّ الْمَفَاخِرِ وَالْمَحَاسِنِ إِلَيْهِمْ، وَيَسْعَى فِي تَشْيِيدِ (1) مَا أَسَّسُوهُ، وَيُحَسِّنُ اتِّبَاعَهُمْ فِي مَا اخْتَرَعُوهُ؛ أَمْ هَذَا الصَّدِيقَ الْجَاهِلَ، الَّذِي اتَّفَقَ الْعُقَلَاءُ عَلَى أَنَّهُ شَرٌّ مِنَ الْعَدُوِّ الْعَاقِلِ!؟؛ فَيَسْلُبُهُمْ ثَوْبَ الْفَخَارِ، وَيَنْسِبُ إِلَيْهِمْ كُلَّ

ص: 141

1- كذا في النسخة، ولو كان «تشييد» لكان أنسب.

عَيْبٍ وَ عَوَارٍ. هَذَا صَنِيعُ الْعَمُودِيِّينَ (1) بِالْمُتَقَدِّمِينَ، وَ «هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» [245].

وَ أَمَّا قَوْلُهُمْ: «لَأَنْتَ مَيِّ مَنْ فَارَقَ الْعَمُودَ شَاعِرًا»، فَهَذَا أَيْضًا كَلَامٌ صَدَرَ عَنْ جَهْلٍ وَ غَبَاوَةٍ؛ إِذْ حَقَّقَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَنَّ الشُّعْرَ هُوَ الْكَلَامُ الْمَوْزُونُ مَعَ الْقَصْدِ، وَ فِي اسْتِزَاطِ الْمَعْنَى خِلَافٌ. وَ إِنْ كَانَ شَرْطًا فَهُوَ أَضْرُّ عَلَيْهِمْ، فَكُلُّ مَنْ تَلَبَّسَ بِهِ مِقْدَارًا مَا (2)، صَدَقَ عَلَيْهِ لَفْظُ الشَّاعِرِ - كَمَا فِي سَائِرِ الْمُسْتَفَاتِ -، شَابَهَ شِعْرَهُ شِعْرَ الْعَرَبِ أَمْ لَا.

وَ إِنْ أَرَادُوا أَنَّهُمْ لَا يُسَمُّونَهُ شَاعِرًا مُحْسِنًا، فَإِنْ كَانَ مَرْجِعُهُ إِلَى إِنْكَارِ الْحُسْنِ فِيَمَا يَرْتَكِبُهُ الْمُتَأَخَّرُونَ، فَقَدْ فَرَعْنَا عَنْ جَوَابِهِ فِيَمَا سَبَقَ؛

وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَفَسَادُهُ ظَاهِرٌ، إِذْ لَا شَكَّ فِي أَنَّ كُلَّ مَنْ نَظَّمَ الشُّعْرَ الْجَيِّدَ الْحَسَنَ، فَهُوَ شَاعِرٌ مُجِيدٌ مُحْسِنٌ. وَ يُخْلَهُمُ بِالتَّسْمِيَةِ B33/ مِمَّا لَا يَصْرُّ خَصْمَهُمْ؛ وَ هَلْ يَصْرُّ بِأَنَّ الدَّرَّةَ أَنْ لَا يُسَمِّيَهُ جَوْهَرِيًّا بِأَنَّ الْبَعْرَةَ؟!!

عَلَى أَنَّهُ بَعْدَ مَا ثَبَتَ لَهُمُ الشُّعْرُ الْحَسَنُ الْجَيِّدُ، فَهُمْ لَا يَتَأَسَّفُونَ عَلَى لَفْظِ الشَّاعِرِ؛ إِذْ هُمْ لَيْسُوا كَأَهْلِ الْعَمُودِ، أَهْلٌ يُوجِبُونَ عَلَى الْأَلْفَاطِ الْجُمُودَ؛ إِذْ الشَّاعِرُ مَكْرُوهٌ عِنْدَ عُمُومِ النَّاسِ، بَلْ مَذْمُومٌ فِي الشَّرْعِ أَيْضًا؛ وَقَدْ ادَّعَى الشَّيْخُ [246] فِي الْخِلَافِ [247] الْأَجْمَاعَ عَلَى كَرَاهَةِ نَظْمِ الشُّعْرِ [248]، فَلَيْسَ نَظْمُ الْمُتَأَخَّرِينَ بِالْكَالِمِ

ص: 142

1- كذا في النسخة، ولا بأس به نظرًا إلى ما مضى من قوله: «لتعلم أيّ الفريقين...». أما نظرًا إلى قوله: «وهم يحسبون» وقوله: «و أمّا قولهم...» فلو كان العموديين لكان أنسب.

2- النسخة: مقدار ما.

الْجَيْدِ الْحَسَنِ، وَ يَبْقَى لَفْظُ الشَّعْرِ مَوْفُورًا عَلَيْهِمْ مَخْصُوصًا بِهِمْ.

فَهُمْ بَعْدَ تَسْمِيَّتِهِمْ، مُحْسِنُونَ إِلَى الْمُتَأَخِّرِ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ!

## فَصْلٌ

وَمَا بَقِيَ لَهُوْلَاءِ إِلَّا شَغْبٌ\* وَاحِدٌ، وَهُوَ إِنْكَارٌ مَدْخِلِيَّةُ الْعِلْمِ فِي حُسْنِ الشَّعْرِ؛ بَلْ دَعَوَى مَانِعِيَّتِهِ، عَنْ نَظْمِ جَيْدِهِ!

قَالُوا: وَ لِهَذَا نَرَى أَكْثَرَ الشُّعْرَاءِ الْمُجِيدِينَ لَيْسُوا(1) مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ نَرَى كَثِيرًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ لَيْسَ لَهُمْ نَظْمٌ جَيْدٌ. وَ هَذَا الْأَصَدِّ مَعِي [249] وَ أَبُو عَمْرٍ وَ بَنُ الْعَلَاءِ [250]، كَانَا أَعْلَمَ أَهْلِ زَمَانِهِمَا وَ شِعْرُهُمَا يَنْقُصُ عَنْ مُعَاصِرِيهِمَا مِنَ الشُّعْرَاءِ.

وَ مَا نَشَأَ هَذَا الْكَلَامُ إِلَّا مِنْ فَرْطِ الْجَهْلِ، وَ قِلَّةِ الْعَقْلِ! إِذْ فَضِلُ الْعِلْمِ لَا يُنْكَرُهُ إِلَّا جَاهِلٌ، وَ تَوَقَّفُ الْعَمَلِ عَلَى الْعِلْمِ لَا يَتَوَقَّفُ فِيهِ عَاقِلٌ. وَ الْجَاهِلُ وَ إِنْ أَصَابَ فَمَا لَهُ فِي مَدْحِ الْعُقَلَاءِ نَصِيْبٌ، وَ لَا يُقَالُ لَهُ إِلَّا: إِنْ مَعَ الْخَوَاطِيءِ سَهُ هُمْ مُصِيبٌ [251]. وَ الْعَالِمُ إِنْ أَصَابَ فَلَهُ جَزِيلُ الْمَدْحِ وَ الشَّنَاءِ، وَ إِنْ أَخْطَأَ فَهُوَ مَعْدُورٌ عِنْدَ الْعُقَلَاءِ. وَ مَنْ تَكَلَّفَ عَمَلًا قَبْلَ إِتْقَانِ عِلْمِهِ فَقَدْ /A34/ كَلَّفَ نَفْسَهُ شَطَطًا، وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهِ فَرْطًا.

وَ لَيْسَ الْمُرَادُ تَوَقَّفَ كُلِّ صِنْعَةٍ عَلَى جَمِيعِ الْعُلُومِ؛ إِذْ عِلْمُ الطَّبِّ لَا يَتَوَقَّفُ عَلَيْهِ اسْتِنْبَاطُ الْأَحْكَامِ، وَ عِلْمُ الْفِقْهِ لَا يُفِيدُ فِي مُعَالَجَةِ الْأَسْقَامِ، وَ مَعْرِفَةُ فَوَاعِدِ الْحَيَاكَةِ\* لَا تُفِيدُ الْبِنَاءَ، وَ الْعِلْمُ بِقَوَاعِدِ الْبِنَاءِ(2) لَا يُجِدِي فِي تَحْسِينِ الْغِنَاءِ. بَلِ الْمُرَادُ تَوَقَّفَ كُلِّ

ص: 143

1- النسخة: ليس.

2- النسخة: البناء.

صَنَعَةٍ عَلَى مَعْرِفَةِ عِلْمِ تِلْكَ الصَّنَعَةِ. فَلَا يَرُدُّ النَّقْضُ عَلَيْنَا بِالْفَقْهَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ، وَ لَا بِالْأَصَمِّ مَعِي وَ ابْنِ الْعَلَاءِ؛ إِذِ الْأَوَّلُ فَهُوَ الرَّوَابِةُ، وَ الثَّانِي عِلْمُهُ الْعَرَبِيَّةُ وَ الْقِرَاءَةُ.

وَ أَيضًا: لَا يُفِيدُ الْعِلْمُ إِلَّا مَنْ كَانَ لَهُ مَلَكَةُ الصَّنَعَةِ، وَ كَانَ قَابِلًا لِتِلْكَ الْحَرْفَةِ؛ فَعِلْمُ الْحَرْبِ لَا يُفِيدُ إِلَّا الْأَبْطَالَ، وَ لَا يُغْنِي عَنِ ثَبَاتِ الْجَنَانِ وَ قُوَّةِ الْيَدِ يَوْمَ النَّزَالِ. وَ كَمَا أَنَّ عِلْمَ الْبِنَاءِ (1) لَا يُفِيدُ الْأَشْلَّ لَدَى الْبُنْيَانِ، كَذَلِكَ لَا يُفِيدُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مَلَكَةُ الشُّعْرِ اتِّقَانَهُ لِعِلْمِي الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ؛ وَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْبَلَاغَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَلَكَةُ الشُّعْرِ، وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ تِلْكَ لَمْ يَتَعَاطَى النَّظْمَ لِأَسَدِّ تَغَالِهِ بِالْعِلْمِ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ رَفًّا، وَ تَرْفَعُهُ عَنْ مَنْزِلَةِ الشُّعْرَاءِ. وَ نَاهِيكَ شَاهِدًا عَلَى ذَلِكَ مَا كَتَبْتُهُ [252] إِلَى الْمُحَقِّقِ [253] وَالِدُهُ السَّعِيدُ [254]، وَ هُوَ مَشْهُورٌ.

وَ رُبَّمَا يَكُونُ الْعَالِمُ لَهُ الشُّعْرُ الْجَيِّدُ، وَ لَكِنَّهُ يُخْفِيهِ عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَكَادُ يُذِيعُهُ. وَ بِالْجُمْلَةِ فَالنَّقْضُ إِنَّمَا يَرُدُّ بِعَالِمٍ بِعُلُومِ الْفَصَاحَةِ ذِي مَلَكَةٍ تَامَّةٍ قَدْ تَعَاطَى النَّظْمَ وَ قَصُرَ مَعَ ذَلِكَ /B34/ نَظْمُهُ عَنْ عَوَامِّ الشُّعْرَاءِ، وَ أَنَّى لَهُمْ بِإِثْبَاتِ ذَلِكَ!؟.

وَ أَمَّا أَهْلُ الْعِلْمِ فَيَكْفِيهِمْ فِي إِطْلَالِ دَعْوَى خَصْمِهِمْ مِثْلُ ابْنِ الْمُعْتَزِّ [255] وَ الشَّيْخِ صَفِيِّ الدِّينِ [256] وَ غَيْرِهِمَا [257].

## فَصَلِّ

قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ الشُّعْرَ عِنْدَ الْمُتَأَخِّرِينَ، لَيْسَ بِأَمْرِ مُغَايِرٍ لِمَا عَرَفْتَ عِنْدَ الْمُتَقَدِّمِينَ؛

ص: 144

وَلَا فَرْقَ إِلَّا أَنَّ الْمُتَأَخِّرِينَ، قَدِ اسْتَحْسَنُوا عِدَّةً مِنْ نِكَاتِ الْمُتَقَدِّمِينَ؛ فَأَكْثَرُوا مِنْهَا، وَظَفَرُوا بِبَعْضِ مُحَسِّنَاتِ الْكَلَامِ، عَلَى تَطَاوُلِ الْأَيَّامِ؛ فَالْحَقُّوْهَا بِهَا، وَاسْتَمَطُّوا بَعْضَ مَا كَانَ مُدَاوِلًا بَيْنَهُمْ إِمَّا لِعَدَمِ كَوْنِهَا مُحَسِّنَةً فِي نَفْسِهَا؛ أَوْ لِعَدَمِ مُلَائِمَتِهَا لِعَادَاتِهِمْ، وَ مُحَالَفَتِهَا لِأَحْوَالِ زَمَانِهِمْ.

وَعَرَفَتْ أَيْضًا أَنَّ هَذَا لَا يَخْتَصُّ بِالشُّعْرِ، بَلْ هُوَ الْقِيَاسُ الْمُطْرَدُ فِي جَمِيعِ الْفُنُونِ وَالصَّنَائِعِ. وَلَا يَنْقُضِي عَلَى فَنٍّ وَصَنْعَةٍ مِقْدَارٌ مِنَ الزَّمَانِ إِلَّا وَيُنْقُضُ فِيهِ وَيُزَادُ، وَتَخْتَلِفُ قَوَاعِدُهُ بِاخْتِلَافِ الْأَزْمِنَةِ وَالْبِلَادِ. وَسَيَأْتِي زَمَانٌ يَنْتَقِدُ أَهْلَهُ عَلَيْنَا، كَمَا انْتَقَدْنَا عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا؛ وَيَتْرَكُونَ أُمُورًا كَانَتْ عِنْدَنَا حَسَنَةً، وَيَرْفَعُونَ عَنْهَا نَقَائِصَ بَيِّنَةً؛ وَيَكْمُلُونَ نَقَائِصَ مَا ابْتَدَعْنَاهُ، وَيَخْتَرِعُونَ أَضْعَافَ مَا اخْتَرَعْنَا. وَذَلِكَ مِمَّا لَا يَسُوؤُنَا (1) مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، بَلْ لَنَا بِذَلِكَ الرِّضَا وَالْمَسْرَةَ؛ كَمَا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْفُحُولَ الْمُفْلِقِينَ مِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ، لَوْ عَثَرُوا عَلَى شِعْرِ الْأَرْجَانِيِّ [258]، وَرَأَوْا (2) حُسْنَ الْفَاطِمَةِ وَتَصَرُّفَاتِهِ فِي الْمَعَانِي؛ لَقَرَّتْ بِهِ عُيُونُهُمْ، وَتَلَجَّتْ \* بِهِ صُدُورُهُمْ؛ وَقَابَلُوهُ بِالْتَعْظِيمِ /A35/ وَالْإِجْلَالِ، كَمَا أَنَّهُمْ لَوْ عَثَرُوا عَلَى شِعْرِ مَنْ لَأَسْمِيهِ (3) لَجَازُوهُ بِصَفْعِ \* الْقَدَالِ \* وَتَنَفِ \* السَّبَالِ.

وَبِالْجُمْلَةِ الَّذِي يَنْبَغِي لِمُتَأَخِّرٍ أَنْ يُخَالَفَ فِيهِ أَكْثَرَ شِعْرِ الْمُتَقَدِّمِينَ أُمُورٌ نَذْكُرُ الْمُهَمَّ مِنْهَا:

ص: 145

1- النسخة: يسونا.

2- النسخة: رأو.

3- النسخة: أسمية.

أُولَٰهَا: اسْتِعْمَالُ الصُّرُورَاتِ النَّحْوِيَّةِ، وَالتَّرَاكِيِبِ الَّتِي لَيْسَتْ عَلَى الْمُتَعَارَفِ وَإِنْ كَانَتْ لَهَا وَجُوهٌ فِي الْعَرَبِيَّةِ؛ إِذْ لَا يَجُوزُ لِلْمُتَأَخَّرِ جَمِيعُ مَا جَازَ لِلْمُتَقَدِّمِ. وَهَذَا بَابٌ قَدْ كَفَانَا مِنْ كَانَ قَبْلَنَا الْكَلَامَ فِيهِ.

ثَانِيهَا: اسْتِعْمَالُ الْأَوْزَانِ الشَّاذَّةِ وَالرَّحَافَاتِ الْقَبِيحَةِ، بَلِ الرَّحَافَاتِ الْجَائِزَةِ الَّتِي هِيَ مَكْرُوهَةٌ فِي هَذَا الزَّمَانِ وَالْأَوْزَانِ الْمَتْرُوكَةِ فِيهِ وَإِنْ كَانَتْ مُسْتَعْمَلَةً عِنْدَ السَّابِقِينَ. فَيَتْرُكُ مِنَ الْبَسِيطِ مَثَلًا الْعُرُوضَ الْمَجْزُوءَةَ الْمُحْبُوبَةَ الْحَدَاءَ [259]، وَإِنْ وَجَدَ لِلْعَرَبِ النَّظْمَ عَلَيْهَا؛ كَقَوْلِ الْحِمَاسِيِّ:

إِنْ شِوَاءٌ وَنِسْوَةٌ \*\*\* وَحَبَبَ الْبَازِلِ الْأُمُونِ [260]

وَ يَقْتَصِرُ مِنْ زِحَافِ الْحَشْوِ الطَّوِيلِ عَلَى الْقَبْضِ [261]، وَيَكْفُ عَنِ الْكَفِّ [262]؛ بَلْ وَيَتْرُكُ قَبْضَ الْجُزْءِ السُّبَاعِيِّ [263] أَيْضًا وَإِنْ حَكَمَ الْعُرُوضِيُّونَ بِأَنَّهُ صَالِحٌ وَيُوجَدُ فِي شِعْرِ الْعَرَبِ كَثِيرًا. وَصَاحِبُ السَّلِيْقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ إِنْ سَمِعَ قَوْلَ زُهَيْرٍ [264]:

أَتَعْدِرُ سَلْمَى بِالنَّوَى أَمْ تَرُومُهَا \*\*\* وَ سَلْمَى الَّذِي الَّتِي لَا تَرُومُهَا [265]

وَ أَدْرَكَ ثِقْلَهُ عَلَى كَوَاهِلِ \* الْأَسْمَاعِ، عَرَفَ أَنَّ قَوْلَنَا أَحْرَى بِالِاتِّبَاعِ.

وَ لِيُعْلَمَ أَنَّ B35/ الزَّحَافَاتِ غَيْرِ الْقَبِيحَةِ فِي الْجُمْلَةِ يَخْتَلِفُ حَدُّهَا كَثْرَةً وَقَلَّةً بِاخْتِلَافِ الْبُحُورِ، فَرُبَّمَا يَكُونُ حَسَدًا قَلِيلًا وَ كَثِيرًا - كَأَصْدِ مَارِ الْكَامِلِ [266] -، وَ رُبَّمَا يَكُونُ إِكْتِنَارُهُ مُسْتَهْجَنًا دُونَ قَلِيلِهِ - كَقَبْضِ الطَّوِيلِ [267] -، وَ الشَّاهِدُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ:

أَتَطْلُبُ مِنْ أَسْوَدٍ بِيْسُهُ دُونَهُ \*\*\* أَبُو مَطَرٍ وَ عَامِرٍ وَ أَبُو سَعْدٍ [268]

[إد(1)] جَمِيعُ أَجْزَائِهِ مَقْبُوضَةٌ. وَفُتِحَ هَذَا الْبَيْتِ عِنْدَ الْقَوْمِ مُجَرَّدُ الْإِكْتَارِ، وَفَدَّ عَرَفَتْ أَنَّ فِيهِ قُبْحًا آخَرَ عَلَى الْمُخْتَارِ؛ وَهُوَ قَبْضُ السُّبَاعِيِّ مُطْلَقًا.

وَیَخْتَلِفُ أَيْضًا بِاعْتِبَارِ أَجْزَاءِ الْبَيْتِ، فَيُكْرَهُ أَوَّلُ الصَّدْرِ وَالْإِبْتِدَاءُ دُونَ غَيْرِهِمَا، كَخَبْنِ السُّبَاعِيِّ الْبَسِيطِ [269].

وَرُبَّمَا يَكُونُ تَرْكُ الرَّحَافِ فِي جَمِيعِ الْبَيْتِ مُسْتَقْبَحًا، كَأَوَّلِ الْمُنْسَرِحِ [270]؛ فَإِنَّهُ يُوجِبُ الثَّقَلَ فِيهِ.

وَالْمَقَامُ لَا يَسَعُ تَقْصِيدَ بِلِ ذَلِكِ، وَإِنَّمَا الْغَرَضُ تَنْبِيهُ النَّاطِمِ الْجَيِّدِ كَيْ لَا يَغْتَرَّ بِإِطْلَاقِ كَلَامِ الْعَرُوضِيِّينَ، وَحُكْمِهِمْ بِحُسْنِ بَعْضِ الزَّحَافَاتِ مُطْلَقًا.

وَقد بَيَّنْتُ ذَلِكَ فِي شَرْحِ أَرْجُوزَةِ الْعَرُوضِ، الْمُسَمَّى بِ «أَدَاءِ الْمَفْرُوضِ» [271]. وَذَلِكَ بَابٌ مَا قَرَعَهُ قَبْلِي قَارِعٌ، وَهَضْبَةٌ\* مَا فَرَعَهَا\* قَبْلِي قَارِعٌ؛ فَارْجِعْ إِلَى ذَلِكَ الشَّرْحِ تَتَلَّ مِنْهُ الْمُرَادَ، وَسَرِّحِ الطَّرْفَ فِي خَمَائِلِهِ\* تَجِدْهَا نَعْمَ الْمُرَادًا.

وَكَذَلِكَ حُكْمُهُمْ بِقُبْحِ زَحَافِ الْمُرْدُوحِ [272]، فَإِنَّهُ عَلَى إِطْلَاقِهِ مَمْنُوعٌ. وَقد بَيَّنْتُ ذَلِكَ أَيْضًا فِي الشَّرْحِ الْمَذْكُورِ.

ثَالِثُهَا: اسْتِعْمَالُ الْكَلِمَاتِ غَيْرِ (2) الْمَأْنُوسَةِ فِي هَذَا الزَّمَانِ مِمَّا لَا يَفْهَمُ إِلَّا بِمُرَاجَعَةِ كُتُبِ اللُّغَةِ؛ إِذْ لَا خَيْرَ فِي الشُّعْرِ الَّذِي لَا يَفْهَمُهُ الْجُلَّاسُ، A35/ إِلَّا بِمُرَاجَعَةِ الْفَائِقِ [273] وَالْأَسَاسِ [274]؛ أَوْ يَحْتَاجُ قَائِلُهُ إِلَى أَنْ يَحْمِلَ كِتَابَ الْمُحِيطِ [275] أَوْ

ص: 147

1- النسخة: - إذ. و أضنفنا اللفظة لاحتياج السياق إليها.

2- النسخة: الغير.



الْغَرِيبِ [276]، لِتَفْسِيرِ مَا فِي شِعْرِهِ مِنَ الْغَرِيبِ.

وَمَا تَرَى مِنْهَا (1) فِي شِعْرِ الْمُطْبُوعِينَ، مِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ؛ فَالْوَجْهَ فِيهِ كَوْنُ ذَلِكَ مَانُوسًا لَدَيْهِمْ، وَ مُتَدَاوِلًا عِنْدَهُمْ. وَ لَيْسَ عَلَى الشَّاعِرِ إِلَّا أَنْ يُلَاحِظَ حَالَ أَهْلِ عَصْرِهِ، وَ لَا يَتَجَاوَزَ الْمُتَعَارَفَ لَدَى أَدْبَاءِ مِصْرِهِ.

نَعَمْ! لَاعْذَرَ لِحَمَاعَةٍ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ فِي نَظْمِهِمْ أَلْفَاظًا لَا تَجِدُهَا فِي شِعْرِ الْمُتَقَدِّمِينَ عَلَيْهِمْ، كَالشَّيْخِ أَبِي تَمَّامٍ [277] حَيْثُ يَقُولُ:

أَهْيَسُ أَلَيْسَ لِحَمَاءٍ إِلَى هِمَمٍ \*\*\* تُعْرِقُ الْأَسَدَ فِي آذِيهَا اللَّيْسَا [278]

وَ ظَاهِرٌ لَدَيْنَا أَنَّ عَصْرَ مَسْكِينِ الدَّارِمِيِّ [279] وَ عَنَتْرَةَ الْعَبْسِيِّ [280] مُتَقَدِّمٌ عَلَيْهِ بِكَثِيرٍ، وَ لَا تَرَى مِثْلَ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ فِي أَشْءٍ عَارِهِمْ غَالِيًا.

ثُمَّ إِنَّكَ تَرَى جَمَاعَةً مِنْ ذَوِي الطَّبَاعِ الْغِلَاطِ، جَعَلُوا وَدَّاهُمْ \* نَظْمَ غَرَائِبِ الْأَلْفَاظِ؛ حَتَّى كَانَتْهُمْ لَمْ يَعْلَمُوا لِلشُّعْرِ مَعْنَى سِوَى نَظْمِ الْأَلْفَاظِ الْغَرِيبَةِ، وَ الْكَلِمَاتِ الْعَجِيبَةِ. فَخَرَجَتْ دَوَاوِينُهُمْ مِنْ عِدَادِ دَوَاوِينِ الشُّعْرِ وَ دَخَلَتْ فِي عِدَادِ كُتُبِ اللُّغَةِ لَكِنْ مِنْ غَيْرِ تَرْتِيبٍ وَ لَا تَهْذِيبٍ، وَ خَيْرٌ مِنْهَا الصَّحَاحُ [281] وَ التَّهْذِيبُ [282]، لِكُونِهِمَا مُبَوِّئِينَ مُهْذَبِينَ.

وَ بَلَّغْنَا عَنِ الشَّاهِ نَاصِرِ الدِّينِ [283] أَنَّهُ قَالَ لِأَحَدِ هَؤُلَاءِ مِنْ شُعْرَاءِ الْفَرَسِ: «إِنَّ الْفَرْقَ بَيْنَكَ /B36/ وَ بَيْنَ الشَّيْخِ سَعْدِيِّ [284]: إِنَّ الشَّيْخَ قَدْ تَكَلَّمَ فِي سَبْعِمِائَةٍ سَنَةٍ قَبْلَ هَذَا الزَّمَانِ بِلِسَانِ هَذَا الزَّمَانِ، وَ أَنْتَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هَذَا الْعَصْرِ بِلِسَانِ ذَلِكَ

ص: 148

وَمِنَ الطَّرِيفِ \* مَا نَقَلَهُ صَاحِبُ [286] طَبَقَاتِ الْأَطْبَاءِ [287]؛ وَهُوَ: إِنَّ ابْنَ الصَّنَفِيِّ الْمُنْبُورَ \* بِحَيْضِ بَيْضِ [288] كَتَبَ إِلَى أَمِينِ الدَّوْلَةِ ابْنَ التَّلْمِيذِ [289] وَرَقَةً يَقْصِدُ فِيهَا أَنْ يُنْفِذَ إِلَيْهِ سَيْفًا \* أَبَّارٍ؛ وَهِيَ: «أُرْكَنُكَ \* أَيُّهَا الطَّبُّ \* اللَّبُّ \* الْأَمِيَّةُ \* النَّطَاسِيَّةُ \* النَّفِيسُ النَّقْرِيْسُ \* أَرْجَنْتُ \* عِنْدَكَ أُمُّ خَنْوَرٍ \* وَسَكَعْتَ عَنكَ أُمُّ هَوْبَرٍ \* أَنِّي مُسَدِّتٌ أَخَذْتُ عَرَفِي حَنَادِرِي \* رَطْبًا لَيْسَ كَلْبٌ شَدْبُوَّةٌ \* وَلَا كَنْخَزٍ \* الْمِنْصَدْحَةُ \* وَلَا كَنْخَزٍ \* الْحِضْبُ \* بَلْ كَسَفَعُ \* الزَّخِيخُ فَأَنَا مِنَ التَّبَاشِيرِ \* إِلَى الْغَبَاشِيرِ \* لِأَعْرِفُ ابْنَ سَمِيرٍ \* مِنْ ابْنِ جَمِيرٍ \* وَلَا أَحْسُ صَفْوَانَ \* مِنْ هَمَّامٍ \* بَلْ أَوْنَةً أَرْجَحُنُّ \* شَاصِدًا \* وَفِينَةَ أَحْنَبُطِي \* مُقْلُولِيًّا \* وَتَارَةَ أَعْرَنْزِمُ \* وَطَوْرًا أَسْلَنْقِي \* كُلُّ ذَلِكَ مَعَ أَخٍ \* وَأَخٌّ وَتَهْمٌ قَرُونِي \* أَنْ أَرْفَعَ عَقِيرَتِي بِعَاطِ عَاطٍ \* إِلَى هِيَاطٍ وَمِيَاطٍ \* وَهَالِي أَوْلُ وَأَهُونُ \* وَجُبَارٌ \* وَدُبَارٌ \* وَمُونِسٌ \* وَعَرُوبَةٌ \* وَشِيَارٌ [290] \* وَلَا أَحِيصُ \* وَلَا أَلِيصُ \* وَلَا أَعْرَنْدِي \* وَ لَا أَسْرَنْدِي \* فَبَادِرْنِي بِأَسْيَافِ الْأَبَّارِ النَّافِعِ لِعَلَّتِي النَّافِعِ لِعَلَّتِي \*» [291].

فَلَمَّا قَرَأَهَا أَمِينُ الدَّوْلَةِ نَهَضَ لَوْفَتِهِ وَ أَخَذَ حِفْنَةَ سَيْفٍ \*، وَقَالَ لِتَلْمِيذِهِ: أَوْصِلْهَا (1) إِيَّاهَا عَاجِلًا، وَ لَا تَتَكَلَّفْ قِرَاءَةَ وَرَقَةٍ ثَانِيَةً. /A37/

هَذَا؛ وَ لَا يَخْفَى أَنَّ الْمُعْتَبَرَ فِي كُلِّ عَصْرِ هُوَ مَعْلُومِيَّةُ الْأَلْفَاظِ لَدَى عُلَمَائِهَا وَ أَدْبَائِهَا، وَ شَهْرَتُهَا بَيْنَ فُضَلَائِهَا وَ شِعْرَائِهَا؛ لَا الِهَمَجِ \* الرَّعَاعِ \*، الَّذِينَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ

وَالْإِنْصَافُ أَنَّ أَهْلَ الْعَصْرِ لَمْ يُعْطُوا هَذِهِ اللُّغَةَ الشَّرِيفَةَ حَقَّهَا مِنَ الْحِفْظِ، وَ تَسَامَحُوا فِيهَا حَتَّى صَارَتْ مَطْنَةً لِلضِّيَاعِ. فَغَدَتْ أَوَانِسُ \* الْفَاطِمَا عِنْدَهُمْ وَحَشِيَّةً، وَ كَادَتْ أَنْ تَذَهَبَ بِالْكَلِيَّةِ. وَ مَعَ ذَلِكَ كُلِّهِ لَا يَجُوزُ لِلشَّاعِرِ أَنْ يَتَعَدَّى الْمَعْرُوفَ الْمَسْدُ هُورَ تَخْفِيفًا عَلَى السَّامِعِينَ، وَ قَطْعًا لِأَلْسُنِ الْحَاسِدِينَ.

فَأَسْمَى تَعْمَالُ اللَّفْظَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْفَصِيحَةِ وَإِنْ كَانَتْ خَالِيَةً عَنِ تَنَافُرِ الْحُرُوفِ وَ كَانَتْ خَفِيفَةً عَلَى الطَّبَاعِ، لَذِيذَةً فِي الْأَسْمَاعِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَيْبًا - فِيمَا أَرَى - فِي الشُّعْرِ، بَلْ هُوَ عَيْبٌ فِي أَهْلِ (1) الْعَصْرِ. وَ كَثِيرٌ مِنْهَا مَا هُوَ مِنْ أَظْهَرِ شَوَاهِدِ الْفَرَائِدِ بِاصْطِلَاحِ أَهْلِ الْعِلْمِ، فَكَانَ عَلَى الْمُتَأَخِّرِينَ أَنْ يَتَّبِعُوا تِلْكَ الْفَرَائِدَ، وَيُزَيِّنُوا بِهَا مَا يَنْظُمُونَ (2) مِنَ الْقَلَائِدِ\*؛ لِتَتَمَّنَّ عُقُودُهُمْ بِتِلْكَ اللَّائِلِ (3)، وَيَتَّسِعَ عَلَى مَنْ بَعْدَهُمُ الْمَجَالُ.

وَ كَمَ فِي هَذِهِ اللُّغَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ أَلْفَافٍ فَصِيحَةٍ مَهْجُورَةٍ، وَ كَلِمَاتٍ مَلِيحَةٍ غَيْرِ مَسْدُ هُورَةٍ، تُعِينُ الشَّاعِرَ عَلَى نَظْمِ مَعَانٍ طَرِيفَةٍ\*، وَ يَتَأْتِي فِيهَا صَنَائِعٌ لَطِيفَةٌ؛ لَوْ نَظَمَهَا الْعَالِمُ بِهَا لَعَابَهُ جَهْلَةُ الزَّمَانِ، وَ تَنَاوَلَتْهُ الْأَلْسُنُ (4) مِنْ كُلِّ مَكَانٍ. فَالْتَجَوُّوا حَذْرًا عَنِ ذَلِكَ إِلَى إِدْوَاعِ نَفَائِسِ التَّجْنِيسِ وَ التَّوْرِيَةِ، فِي ضِمْنِ أَلْفَافٍ خَسِيسَةٍ عَامِيَّةٍ، وَ اصْطِلَاحَاتٍ سُوْقِيَّةٍ.

ص: 150

1- النسخة: «في شعور أهل العصر». ثم شطب على لفظة «شعور» بل سُوِّدَتْ بحيث تعسرت قراءتها. ولا أدري أ هذا من فعل المصنّف

أم فعله غيره.

2- النسخة: ينضمون.

3- النسخة: اللئال.

4- النسخة: الأانس.

وَمِنَ الْعَبْنِ أَنْ تَشْتَهَرَ الْهِنْدُوَانِيَّاتُ\* وَتَكُونَ السُّيُوفُ الدَّرِّيَّةُ\* غَيْرَ مَشْهُورَةٍ، مَعَ مَا فِيهَا مِنْ حُسْنِ الْمَأْخَذِ وَبَدِيعِ التَّصْرِيفِ، فَإِنَّهَا نُسِبَتْ إِلَى مَا فِيهَا مِنَ الْفَرْنَدِ\*. وَهِيَ نِسْبَةٌ لَطِيفَةٌ بَعْدَ اسْتِعَارَةِ لَفْظِ الدَّرِّ لَهَا، فَهِيَ كَلِمَةٌ مُفْرَدَةٌ تَقُومُ مَقَامَ جُمْلَةٍ. وَأَمَّا نِسْبَةُ الْهِنْدُوَانِيِّ، فَإِنَّهُ مِنْ نِسْبَةِ الشَّيْءِ إِلَى صَانِعِهِ، أَوْ مَحَلِّ صِنَاعَتِهِ؛ وَهِيَ نِسْبَةٌ عَامِّيَّةٌ شَائِعَةٌ، كَنِسْبَةِ النَّعَالِ الْحَضْرَمِيَّةِ.

نَعَمْ! لِأَرَيْبٍ فِي قُبْحِ اسْتِعْمَالِ الْأَلْفَاظِ الْكَرِيهَةِ مِنْهَا، كَأَسْمَاءِ اللَّبَنِ الْخَائِرِ\*، وَهِيَ: عَثْلُطُ\*، وَعَكْلِطُ\*، وَعَجْلِطُ\*؛ وَنَحْوِ ذَلِكَ؛ وَ لَكِنَّ هَذَا لَا يَخْتَصُّ بِهَا، بَلْ فِي الْأَلْفَاظِ (1) الْمَشْهُورَةِ مَا هِيَ كَذَلِكَ. وَ مَا لَفْظُ مُشْتَهَرٍ (2) فِي الثَّقَلِ كَمُسْتَشْرٍ (3)، لَكِنَّ الْحَزَّ قَدْ غَطَّى عَلَى مُسْتَعْمِلِيهِ [292]، كَالْبَحْثِيِّ [293] وَغَيْرِهِ [294]، وَ لَمْ يُسَاعِدِ امْرَأَ الْقَيْسِ (4) [295] فَنَعِيَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ:

غَدَائِرُهَا مُسْتَشْرَاتٌ إِلَى الْعُلَى [296]

حَتَّى جَعَلَهُ عُلَمَاءُ الْمَعَانِي أَعْظَمَ شَوَاهِدِ التَّنَافُرِ فِي الْكَلِمَةِ [297].

وَلِيُعْلَمَ أَنَّ مَا أَوْجَبْنَا عَلَى الشُّعْرَاءِ مِنَ الْأَحْتِرَازِ عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ مُحْتَضًى بِمَا إِذَا كَانَ الْغَرَضُ مِنَ الشُّعْرِ الْحُسْنِ وَالْإِجَادَةَ فِي النَّظْمِ؛ وَبِمَا إِذَا لَمْ يَتَوَقَّفْ عَلَيْهَا نَظْمٌ

ص: 151

1- النسخة: ألفاظ.

2- النسخة: مستهتر مع نقطتين بين الهاء والراء من فوق. وأظن أن الكاتب قد أخطأ في قراءة الحروف فأبدل اللفظة بما لا يقرأ. ويمكن أن يكون مشتمز؛ أو مستهجن.

3- النسخة: الثقل إلا كمستشزر. وزيادة «إلا» تصحيف واضح.

4- النسخة: امرء القيس.

مَعْنَى مُخْتَرَعٍ حَسَنٍ، أَوْ الْإِثْيَانُ بِصِدِّ نَاعَةِ بَدِيعَةٍ، فَلَا بَأْسَ بِهَا إِذَا كَانَ الْغَرَضُ امْتِحَانَ الْخَاطِرِ، أَوْ بَيَانَ الْقُدْرَةِ أَوْ غَيْرِ /A38/ ذَلِكَ، مِثْلُ مَا يُصْنَعُ لِلْإِعْزَازِ أَوْ الْإِمْتِحَانِ؛ كَقَوْلِ الْقَائِلِ:

أَنَا أَنْتَ الصَّارِبِي أَنْتَ أَنَا [298]

وَ مِنْهُ آيَاتُ الْمُعَايَاةِ [299] فِي عِلْمِ الْعُرُوضِ؛ كَقَوْلِهِ:

رَجُلٌ بِمَكَّةَ قَتَلَ رَجُلًا \*\*\* وَ سَرَقَ الَّذِي كَانَ فِي عِمَامَةٍ أَحْوَصًا [300]

كَمَا أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهَا إِذَا لَمْ يَتِمَّ كُنْ مِنْ نَظْمٍ مَا سَنَحَ لَهُ مِنَ الْمَعَانِي اللَّطِيفَةِ، وَ النَّكَاتِ الطَّرِيفَةِ\*، إِلَّا بِاسْتِعْمَالِ بَعْضِ الْأُمُورِ الْمَذْكُورَةِ.

وَ الْوَجْهُ فِيهِ مَا سَدَّ تَعْرِفُهُ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى! - مِنْ أَنَّ الْقَبِيحَ الْقَلِيلَ يُغْتَفَرُ (1) مِنْ أَجْلِ الْحُسْنِ الْكَثِيرِ؛ وَ أَنَّ الشُّعْرَ الْحَسَنَ مَا زَادَتْ مُحَسِّنَاتُهُ عَلَى مُقَبِّحَاتِهِ، لَا خُصُوصَ مَا فِيهِ الْحُسْنُ وَ لَيْسَ فِيهِ قُبْحٌ أَصْلًا.

رَابِعُهَا: الْإِفْرَاطُ فِي ذِكْرِ الْأَمَاكِنِ وَ الْبِلَادِ. فَإِنَّ لِبِلَادِ الْعَرَبِ أَسْمَاءَ كَثِيرَةً كَادَتْ أَنْ يَزِيدَ عَدَدُهَا عَلَى عَدَدِ أَشْبَارِ مَسَاحَتِهَا! - شِعْرًا - :

مَهَامِهَا وَ خُرُوقًا لِأَنَيْسَ بِهَا \*\*\* إِلَّا الصَّوَابِحَ وَ الْأَصْدَاءَ وَ الْبُومًا [301]

وَ هُمْ مُوَلَعُونَ بِذِكْرِهَا فِي أَشْدِّ عَارِهِمْ. وَ لَهُمْ الْعَذْرُ فِي ذَلِكَ، لِأَنَّ لَهُمْ فِي تِلْكَ الْأَمَاكِنِ أَيَّامٌ مِنَ الْوَقَائِعِ وَ الْحُرُوبِ، وَ مُفَارَقَةَ صَاحِبٍ وَ وِدَاعَ مَحْبُوبٍ؛ دُونَ

ص: 152

1- النسخة: يقتصر.

الْمُتَأَخِّرِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ تِلْكَ الْأَرْضِيَّ وَالْجِبَالَ، وَلَا يَتَعَلَّقُ لَهُ غَرَضٌ بِذَلِكَ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ. قَالَ ابْنُ مُقْبِلٍ [302]:

يَا دَارَ كَبْشَةَ تِلْكَ لَمْ تَتَّعِيرِ \*\*\* بِجُنُوبِ ذِي خَشْبٍ فَحَزْمٍ عَصَنْصَرَ [303]

/B38/ فَهَلْ تَرَى أَحَدًا مِنْ ذَوِي الطَّبَاعِ الْمُسَدِّ تَقِيْمَةً مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ مَوْقِعَ ذِي خَشْبَةَ كَيْ يَعْرِفَ جُنُوبَهُ، وَلَمْ يُفَارِقْ فِيهِ مَحْبُوبَهُ؛ أَنْ يَرْتَاخَ لِهَذَا الْبَيْتِ وَأَمْثَالِهِ، أَوْ يُحِبَّ أَنْ يُنْسَجَ عَلَى مِنْوَالِهِ!؟.

وَقَالَ عَرُوفَةُ بْنُ الْوَرْدِ [304]:

عَفَتْ بَعْدَنَا مِنْ أُمِّ حَسَّانَ غَضُورٌ \*\*\* وَفِي الرَّمْلِ مِنْهَا آيَةٌ لَا تَعَيَّرُ

وَبِالْغُرِّ وَالْغُرَاءِ مِنْهَا مَنَازِلٌ \*\*\* وَحَوْلَ الصَّفَا مِنْ أَهْلِهَا مُتَدَوِّرٌ [305]

وَمُحْصَلُ هَذَا الشُّعْرِ: إِنَّ لَأُمِّ حَسَّانَ آيَتَيْنِ (1): إِحْدَاهُمَا فِي غَضُورَ وَهِيَ عَافِيَةٌ\*، وَآخْرَى فِي الرَّمْلِ وَهِيَ بَاقِيَةٌ؛ وَبِالْغُرِّ وَالْغُرَاءِ لَهَا مَنَازِلٌ، وَكَذَلِكَ حَوْلَ الصَّفَا.

فَهَذَا الشَّاعِرُ يُعَدِّرُ فِي هَذَا النَّظْمِ، لِمَعْرِفَتِهِ تِلْكَ الْأَمَاكِنَ وَمَعْرِفَتِهِ حُسْنِ أُمِّ حَسَّانَ وَجَمَالِهَا، دُونَ الْمُتَأَخِّرِ الَّذِي لَا يَعْرِفُهَا وَلَا يَعْرِفُ مَنَازِلَهَا.

وَقَالَ أَبُو دَهْبَلٍ [306] مُخَاطِبًا نَاقَتَهُ، وَيُرْوَى لِغَيْرِهِ:

حِنِّي فَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَحْنِي \*\*\* وَدُونَ آيَتِكَ رُحَى الْحَزِينِ

وَغَرَضِ السَّمَاءِ الْقَسُونَ \*\*\* وَالرَّمْلِ مِنْ عَالِجِ الْبُجُونِ

وَرُغْنِ سَلْمَى وَأَخَا الْأَخْشَنِ \*\*\* ثُمَّ غَدَتْ وَهِيَ تَنَالُ مِنِّي

ص: 153

A39/ عُفِرَتْ تِلْكَ النَّاقَةُ الْمَلْعُونَةُ، الْوَاحِدَةُ\* فِي تِلْكَ الْأَرْضِ الْمَجْهُولَةِ، الْفَاصِدَةُ تِلْكَ الطَّائِفَةُ الْمَشْهُومَةُ.

وَبِالْجُمْلَةِ فَعَلَى هَوْلٍ أَنْ يَصِفُوا بِلَادَهُمُ الْقَاحِلَةَ\*، وَأَرْضِيهِمُ الْمَاحِلَةَ\*؛ وَعَلَى سَكَنَةِ الْأَرْيَافِ أَنْ يَصِفُوا مَا فِي بِلَادِهِمْ مِنَ الْأَمْكِنَةِ اللَّطِيفَةِ، وَالْمُنْتَرِهَاتِ (1) الطَّرِيفَةِ (2)، إِذَا تَعَلَّقَتْ أَغْرَاضُهُمْ بِذَلِكَ. وَلَا يُتَعَدَّى عَنْهَا إِلَّا إِلَى الْبِلَادِ الَّتِي أَسْمَاؤُهَا عَذْبَةٌ مَشْهُورَةٌ [308] كَحَاجِرٍ [309] وَ سَلْعٍ [310] وَ نَحْوِهِمَا، إِذَا تَوَقَّفَ نَظْمٌ مَعْنَى حَسَنِ عَلَيْهِمَا، أَوْ طَاوَعَتْهُ التَّوْرِيَّةُ وَ نَحْوَهَا فِيهِمَا؛ كَمَا لَا يَخْفَى شَوَاهِدُ ذَلِكَ عَلَى الْمُتَّبِعِ فِي أَشْءِ عَمَارِ الْمُتَأَخِّرِينَ، كَمَا فِي قَوْلِ [311] ابْنِ نَبَاتَةَ [312]. فَإِنَّهُ لَا مَنَعَ عَلَيْهِ حِينَئِذٍ، بَلْ ذَلِكَ مِمَّا يَزِيدُ الشُّعْرَ حَلَاوَةً وَ طَلَاوَةً\*، إِذْ لَا يُتَعَدَّى أَنْ يَصْدُقَ عَلَيْهِ حَدُّ الْفَرَائِدِ فِي اصْطِلَاحِ الْبَدِيعِيِّينَ.

خَامِسَةٌ هَا: الْبُكَاءُ عَلَى الدَّمَنِ وَ الطَّلَالِ (3)، وَالْإِلْحَاحُ عَلَيْهَا فِي السُّؤَالِ؛ وَ بَيَانُ اسْتِعْجَالِهَا\* وَ خَلَائِهَا، وَ تَغْيِيرُهَا وَ عَفَائِهَا؛ وَ مَا جَرَى عَلَيْهَا مِنَ الرِّيَّاحِ وَ الْأَنْوَاءِ\*، وَ مَا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ مِنْ بَعْرِ\* الضَّبَاءِ (4)؛ وَ الدُّعَاءُ لَهَا بِسُقْيَا الْأَمْطَارِ، وَ التَّشْكِيُّ مِنْ

ص: 154

1- النسخة: المنتزهات.

2- النسخة: الطريفة.

3- كذا في النسخة، والأنسب: الأطلال.

4- هكذا اللفظة في النسخة، ولم أهد إلى المراد منها. إذ هي إن كانت جمع الضَّبِّ فلا يُجمع الضَّبُّ إلا على ضِبَابٍ وَأَضْبٍ وَضَبَّانٍ وَ مَضْبَبَةٍ، لا الضبَاءِ؛ وإن كانت جمع الضَّبِّعِ - وَتُجمع على ضِبَاعٍ - فالصحيح كون آخرها بالعين، لا بالهمزة.

الْعُدَالِ عَلَى الْوُقُوفِ فِي الدِّيَارِ؛ وَنَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا شَدَّ عَلَّ أَكْثَرَ شِعْرِ الْمُتَقَدِّمِينَ، وَمُقَلِّدِيهِمْ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ؛ فَإِنَّهَا مَعَانٍ تَكَرَّرَتْ عَلَى الْأَسْجَمِ، حَتَّى مَلَّتْهَا الطَّبَاعُ.

وَإِذَا تَأَمَّلْتَ فِي الشُّعْرِ الْمُشْتَمِلِ عَلَى/B39/ هَذِهِ الْأُمُورِ وَجَدْتَ الْمُسْتَفَادَةَ مِنْهُ مَعْنَى وَاحِدًا، وَهُوَ إِنْ امْرَأَةٌ كَانَتْ لَهَا مَنْزِلٌ اِزْتَحَلَتْ عَنْهُ إِلَى حَيْثُ ال(1)، وَعُفِيَتْ رُسُومٌ لَهَا إِلَّا آثَارُ تَلُوحٍ لِمَنْ تَأَمَّلَ؛ وَنَحْوُ ذَلِكَ مِنَ الْمَعَانِي الَّتِي إِنْ لَمْ تَمَجَّهَا\* الْأَسْجَمُ بِالْمَرَّةِ فَلَا تَتَحَمَّلُهَا أَكْثَرَ مِنْ مَرَّةٍ. وَإِنَّمَا تَكْثُرُ الْقِصَائِدُ وَتُؤَلَّفُ الدَّوَاوِينُ بِفَرْضِهَا\* تَارَةً بِالْغُورِ [313] وَتَارَةً فِي نَجْدٍ [314]، مَنْسُوبَةً طَوْرًا إِلَى هِنْدٍ وَطَوْرًا إِلَى دَعْدٍ؛ وَ يُعَيَّنُ الْمَكَانُ تَارَةً [315]، وَ تَارَةً يُقَالُ: أَنَّهُ بَيْنَ مَوْضِعَيْنِ - كَحَاجِرٍ وَ لَعْلَعٍ [316] - أَوْ بَيْنَ مَوَاضِعَ ثَلَاثَةٍ؛ كَقَوْلِهِ:

بَيْنَ الشَّقِيقَةِ فَالَلُّوِي فَالْأَجْرَعِ [317]

فَإِنْ «عَفَا ذُو حَسًّا مِنْ فَرْتَنَى فَالْفَوَارِعُ» [318] تَكُونُ مَطْلَعٌ قِصِيدَةٍ نَابِغَةَ بَنِي دُبْيَانَ [319] أَوْ بَنِي الْجَعْدِ [320]، وَإِنْ عَفَتْ بَعْدَهُ مِنْ أُمِّ حَسَّانٍ غَضُورٌ [321] يَكُونُ مُسْتَهْلَقِ قِصِيدَةِ عُرْوَةَ بْنِ الْوَرْدِ [322]. وَ الطَّبَاعُ مَجْبُودَةٌ عَلَى مُعَادَاةِ الْحَدِيثِ الْمُعَادِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ زِيَادَةٌ فِي الْمَعْنَى الْمُسْتَفَادِ.

وَ لَسْتُ أَنْتَهَى عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَ أَمْنَعُ مِنَ اسْتِعْمَالِهَا فِي الشُّعْرِ مُطْلَقًا، وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ مَذْهَبُ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ؛ وَأَوَّلُ مَنْ حَثَّهُمْ عَلَى سَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ مِنْ

ص: 155

1- كذا في النسخة، ولم أهدت إلى المراد منه. ويمكن أن تكون اللفظة «الْإِلَّ»، وهو: العهد، و الجار، و القرابة؛ أي: إلى حيث تسكن فيه أقاربها.



الشَّعْرُ الْحَسَنُ بِنُ هَانِي [323] فِيمَا أَعْلَمُ. بَلْ أَقُولُ: إِنَّهَا أَبْوَابٌ لِلشَّعْرِ كَالْمَدِيحِ وَ الْهَجَاءِ لَا يَكْتَفِي فِيهَا بَيَانُ هَذِهِ الْمَوْضُوعَاتِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحْتَرَعَ فِيهَا مَعَانِي حَسَنَةٌ، وَ نِكَاتٌ مُسْتَحْسَنَةٌ. فَكَمَا لَا يَكْفِي عِنْدَ الْبُلْغَاءِ فِي الْمَدْحِ وَ الْهَجَاءِ قَوْلُكَ: إِنَّ فَلَانًا رَجُلٌ لَيْئِيمٌ، أَوْ إِنَّ /A40/ الصَّرِيمَ رَجُلٌ اسْمُهُ عَمْرُو وَ هُوَ كَرِيمٌ، بَلْ هُمَا مَوْضِعَانِ لِلْمَدْحِ وَ الْهَجَاءِ؛ وَ لَيْسَ الْمَدْحُ وَ الْهَجَاءُ إِلَّا مَا يُؤْتَى بِهِ مِنَ الْمَعَانِي وَ النَّكَاتِ، عِنْدَ إِزَادَةِ مَدْحٍ هَذَا وَ هَجْوٍ ذَلِكَ؛ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأَبْوَابُ. فَلَا يَكْفِي فِيهَا قَوْلُكَ: إِنَّ فِي مُنْقَطِعِ الرَّمْلِ مِنْ بَيْرِينَ\* عِدَّةَ أَطْلَالٍ وَقَفْتُ عَلَيْهَا وَ لَا مَنِي الْعُدَّالُ؛ وَ نَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا يَدُورُ أَمْرُهَا بَيْنَ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْأَكَاذِبِ الْبَارِدَةِ، أَوْ الْقَضَايَا الصَّادِقَةِ الَّتِي لَيْسَتْ فِيهَا فَايْدَةٌ!.

وَ لَا يُعَدُّ مِنَ الشَّعْرِ الْحَسَنِ إِلَّا مَا يَأْتِي بِهِ الشَّاعِرُ مِنَ الْمَعَانِي الطَّرِيفَةِ، وَ النَّكَاتِ اللَّطِيفَةِ؛ عِدَّةَ الْوُقُوفِ عَلَى الدِّيَارِ، وَ مُخَاطَبَةِ النَّوَى\* وَ الْأَحْجَارِ؛ وَ نَحْوُ ذَلِكَ.

فَعَلَى الْمَتَّأَخِرِ أَنْ لَا يَكْتَفِي عِدَّةَ إِزَادَةِ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عَلَى بَيَانِ هَذِهِ الْمَوْضُوعَاتِ وَ مَا يَأْتِي فِيهَا مِنَ الْأَوْصَافِ وَ الْمَعَانِي الْعَامِّيَةِ الَّتِي لَا تَتَعَصَّى (1)\* عَلَى أَحَدٍ، بَلْ يَقِفُ كَوْفُوفِ أَبِي الطَّيِّبِ [324] فِي قَوْلِهِ:

بَلِيْتُ بِلَى الْأَطْلَالِ إِنْ لَمْ أَقِفْ بِهَا\*\*\* وَ قُوفَ شَجِيحِ ضَاعَ فِي التُّرْبِ خَاتَمُهُ [325]

وَ لَا يَصِفُ عَفَاءَ الدِّيَارِ إِلَّا بِمِثْلِ قَوْلِ الْقَائِلِ:

وَ لَمَّا رَأَيْتُ الْجِسْمَ وَ الرَّبْعَ أَشْكَلًا\*\*\* عَفَاءً سَأَلْتُ الرَّكْبَ أَيُّهُمَا جِسْمِي [326]

ص: 156

وَ لَا يَجْمَعُ بَيْنَ الْوُفُوفِ وَ السُّؤَالِ إِلَّا كَقَوْلِ مَنْ قَالَ:

فَمِنْ وَاقِفٍ فِي جَفْنِهِ الدَّمْعُ وَاقِفٌ \*\*\* وَ مِنْ سَائِلٍ عَنِ جَفْنِهِ الدَّمْعُ سَائِلٌ [327]

/B40/ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُتَّبِعِ فِي أَشْءِ عَارِ الْمُتَأَخِّرِينَ وَ إِنْ كُنْتُ لَا أَخْصُهُمْ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، بَلْ لِلْمُتَّقِدِّمِينَ فِي ذَلِكَ مَعَانٍ جَلِيلَةً؛ وَ لَكِنَّ مَعَانِي الْمُتَأَخِّرِينَ أَلْطَفُ، وَ أَكْثَرُ شِعْرِ الْأَقْدَمِينَ فِي ذَلِكَ مِنَ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ.

سَادِسُهَا: ذِكْرُ الطَّيْفِ\* وَ الْخِيَالِ\*؛ وَ الْحَالُ فِيهِ كَمَا مَرَّ فِي السَّابِقِ عَلَيْهِ؛ فَيُقَالُ كَمَا قَالَ ابْنُ النَّبِيِّ [328]:

يَا نَارَ أَشْوَاقِي لَا تَحْمُدِي \*\*\* لَعَلَّ ضَيْفَ الطَّيْفِ أَنْ يَهْتَدِي [329]

أَوْ كَمَا قَالَ السَّرُّوْجِيُّ [330]:

يَا حُسْنَ طَيْفٍ مِنْ خِيَالِكَ زَارَنِي \*\*\* مِنْ فَرْحَةٍ بِلِقَاءِ مَا حَقَّقْتُهُ

فَمَضَى وَ فِي قَلْبِي عَلَيْهِ حَسْرَةٌ \*\*\* لَوْ كَانَ يُمَكِّنُنِي الرَّقَادُ لِحَقَّتُهُ [331]

لَا كَمَا قَالَ الْبُحْتَرِيُّ [332]:

خِيَالٌ يَعْتَرِينِي فِي الْمَنَامِ \*\*\* لِسَكْرَى اللَّحْظِ فَاتِنَةِ الْقَوَامِ [333]

فَإِنَّ هَذَا الْخِيَالِ الَّذِي اعْتَرَى أَبَاعِبَادَةَ يَعْتَرِي غَالِبَ الْعُرَابِ، وَ لَكِنَّ أَعْيَاهُمْ يُعَبَّرُ عَنْهُ بِأَحْسَنَ [مِنْ (1)] هَذِهِ الْعِبَارَةِ. وَ عَلَى عُلَاتِيهِ (2) فَإِنَّهُ أَهْوَنُ مِنْ قَوْلِهِ:

وَ لَا وُضِلَ إِلَّا أَنْ يَطُوفَ خِيَالُهَا \*\*\* بِنَا تَحْتَ جُوشُوشٍ مِنَ اللَّيْلِ أَسْفَعِ [334]

ص: 157

1- النسخة: - من. و الإضافة لمكان احتياج السياق إليها.

2- النسخة: علاته. و لم ترد مادة «علت» في اللغة. أما العُلَاة فهو: ما خُلِطَ من الشيء بغيره. و أُظُنُّ أَنَّهُ هُوَ الصَّحِيحُ.

وَ مَا قَدَّرُ هَذَا (1) الْمَعْنَى الَّذِي لَا يَعْبُرُ أَدْبَلُ الْعَوَامَّ عَنْ مِثْلِهِ، حَتَّى تَتَحَمَّلَ الْأَذَانَ ثِقَلًا لَفْظِ «جُوشُوشٍ» لِأَجْلِهِ؛ عَلَيَّ أَنِّي لَا أَنْكِرُ فَضْلَهُ، وَ أَسْتَعْذِبُ /A41/ قَوْلُهُ:

إِذَا انْتَزَعْتُهُ مِنْ يَدَيَّ انْتِبَاهَةً \*\*\* ظَنَنْتُ حَبِيبًا رَاحَ مِنِّي أَوْ عَدَا

وَ لَمْ أَرِ مِثْلَيْنَا وَ لَا مِثْلَ شَانِنَا \*\*\* نَعْدَبُ أَيَقَاطًا وَ نَنَعَمُ هُجْدًا [335]

بَلْ أَقُولُ تَأْدِيبًا: الْفَضْلُ لِمَنْ تَقَدَّمَ، وَ لَكِنْ فِي النَّفْسِ مَا اللَّهُ بِهِ أَعْلَمُ، وَ «الطَّيْفُ\*» هُوَ الْحَكْمُ؛ فَإِنَّ الرَّاعِيَّ [336] جَعَلَهُ غَوْلًا، حَيْثُ قَالَ:

طَافَ الْخِيَالَ بِأَصْحَابِي فَقُلْتُ لَهُمْ \*\*\* أُمُّ شَذْرَةَ زَارَتْنَا أُمُّ الْغُولِ [337]

وَ طَرَدَهُ جَرِيرٌ [338] فِي بَيْتِهِ الْمَعْرُوفِ [339]، وَ قَدْ تَرَحَّبَ بِهِ الْمُتَأَخَّرُ وَ جَعَلَهُ بَدْرًا لِمَرْطِ نُورِهِ تَرَاهُ مُقْلَةً\* النَّائِمِ؛ قَالَ ابْنُ الْعَفِيفِ [340]:

يَا حَبْدًا طَيْفِكَ مِنْ قَادِمٍ \*\*\* يَا أَحْسَنَ الْعَالَمِ فِي الْعَالَمِ

بَدْرٌ تَجَلَّى نُورُهُ سَاطِعًا \*\*\* حَتَّى رَأَتْهُ مُقْلَةً النَّائِمِ [341]

وَ مِمَّا ذَكَرْنَا فِي هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ يُعْرَفُ الْحَالُ فِيمَا وَلَعَ بِهِ الْمُتَقَدِّمُونَ مِنْ تَعْدَادِ أَسَامِي السَّبَاسِبِ\* وَ النَّجَائِبِ\*، وَ سَدَّ يَرَهَا بِالْجَنَائِبِ (2)؛ وَ نَحْوِ ذَلِكَ

سَابِعُهُأ: - وَ هُوَ أَهْمُهُأ! - : الْإِكْتِفَاءُ بِالْمَعَانِي الْمُبْدُولَةِ، وَ الشَّيْبَهَاتِ الْعَامِّيَّةِ وَ النَّكَاتِ الْمُبْتَدِلَةِ؛ فَإِنَّ الْمَعَانِي وَ الْأَعْرَاضَ الْمُسَدَّ تَعْمَلَةَ فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعَانِي وَ الْأَعْرَاضَ الْعَامِّيَّةَ الَّتِي كَانُوا يَتَكَلَّمُونَ بِهَا، حَتَّى أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فَرْقٌ بَيْنَ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ الْبَدْوِيُّ مَعَ رَاعِيِ إِبِلِهِ، وَ حَالِييِ غَنَمِهِ، وَ بَيْنَ شِعْرِهِ؛ /B41/ إِلَّا مُجَرَّدَ الْوُزْنِ؛

ص: 158

1- النسخة: هذه.

2- النسخة: بالحبائب. و لا معنى له.

هُمَا إِبْلَانٍ فِيهِمَا مَا عَلِمْتُمْ \*\*\* فَأَدُوهُمَا إِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَسْأَلِمَا

وَإِنْ شِئْتُمْ أَلْفَحْتُمْ وَنَبَحْتُمْ \*\*\* وَإِنْ شِئْتُمْ عَيْنًا بَعَيْنٍ كَمَا هُمَا [342]

حَتَّى أَنْ مِنَ الشُّعْرِ الْمُنْقُولِ مَا يُشَكُّ فِي كَوْنِهِ شِعْرًا، إِذْ لَا يُعْلَمُ أَنَّهُ قَصَدَ ذَلِكَ وَإِنْ اتَّفَقَ انْطِبَاقُهُ عَلَى بَعْضِ الْأَوْزَانِ؛ كَقَوْلِهِ:

لَا تُنْفِسِدُوا أَبَالَكُمْ \*\*\* إِيْمَا لَنَا إِيْمَا لَكُمْ [343]

وَقَوْلِهِ:

يَا لَيْتَ أَنِّي وَسَبِيْعًا فِي غَنَمٍ \*\*\* وَالْخُرْجُ مِنِّي فَوْقَ كِرَازٍ أَجَمٍ [344]

ثُمَّ اسْتَعْمَلُوا فِي الشُّعْرِ التَّشْبِيهَاتِ وَالنِّكَاتِ وَالْمَعَانِي الشُّعْرِيَّةَ، وَلَكِنَّهَا كَانَتْ قَرِيبَةً مِنَ الْمَعَانِي الْأَوَّلِيَّةِ؛ بِحَيْثُ لَا تَتَعَدَّاهَا (1) إِلَّا قَلِيلًا. ثُمَّ لَمْ تَزَلِ الْمَعَانِي تَزْدَادُ رِقَّةً وَجَلَاوَةً، وَالتَّشْبِيهَاتُ رَوْنَقًا وَطَلَاوَةً\*؛ وَذَلِكَ لِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ كَوْنِ ذَلِكَ مُقْتَضَى كُرُورِ الْأَعْصَارِ عَلَى كُلِّ صَنَعَةٍ وَفَنٍّ، وَتَنْقُلِ كُلِّ مِنْهُمَا فِي كُلِّ قَرْنٍ عَنْ حَسَنِ إِلَى أَحْسَنِ؛ وَسَاعَدَ ذَلِكَ اخْتِلَافُ الْعَرَبِ إِلَى الْبِلَادِ الْمُتَمَدِّنَةِ، وَاطِّلَاعُهُمْ عَلَى مَا لِلْفُرْسِ مِنَ الْمَعَانِي الْمُسْتَحْسَنَةِ؛ حَتَّى عَادَتِ الْمَعَانِي الْمَالُوفَةُ عِنْدَ الْمُتَقَدِّمِينَ، وَحَشِيَّةٌ عِنْدَ الْمُتَأَخِّرِينَ؛ وَكَأَنَّ /A42/ تُرْفَعُ الْمُشَارَكَةُ مِنَ الْبَيْنِ، وَ يَنْطِقُ لِسَانُ الشُّعْرِ بِأَنَّهُ لَا يَرَى الْفَرِيقَيْنِ! فَإِنَّكَ لَوْ سَمِعْتَ قَوْلَ الْقَائِلِ:

وَ يَكَادُ يُقْرَأُ مِنْ صَفَاءِ خُدُودِهِ \*\*\* مَا مَرَّ تَحْتَ الْخَدِّ مِنَ الْفَاطِئَةِ [345]

عَلِمَتْ - يَقِينًا! - بِأَنَّ قَائِلَهُ لَيْسَ مِنَ الْجَاهِلِيِّينَ (1)، وَ لَا مِنَ الْمُخَضَّرِ مِينَ [346]؛ بَلْ لَا يَعْتَرِضُكَ الشُّكُّ فِي أَنَّ قَائِلَهُ مُتَأَخَّرٌ عَنِ الْقَرْنِ  
الثَّالِثِ [347]، وَ أَنَّ شُعْرَاءَ الْأَعْصَارِ السَّابِقَةِ عَلَيْهِ مَا كَانُوا يَهْتَدُونَ إِلَى مِثْلِهِ.

فَعَلَى الشَّاعِرِ أَنْ يَعْلَمَ أَوَّلًا أَنَّ الْمَعْنَى هِيَ الْمَطْلُوبَةُ مِنَ الْكَلَامِ، وَ هِيَ الْمُحَسَّنَةُ لَهُ ذَاتًا، وَ الْأَلْفَاظُ مُحَسَّنَةٌ لَهُ بِالْعَرَضِ وَ لَا تُطْلَبُ إِلَّا لِأَجْلِ  
مَعَانِيهَا؛ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ [348]:

أَنْظُرْ تَجِدُ صُورَ الْأَلْفَاظِ وَاحِدَةً \*\*\* وَ إِنَّمَا لِمَعَانٍ تُعَشِّقُ الصُّورُ [349]

ثُمَّ يَتَطَلَّبُ مِنَ الْمَعْنَى الدَّقِيقَةِ الْجَلِيلَةِ مَا يَكُونُ دُونَ الْفَلَسَفَةِ فِي الْكَلَامِ، وَ فَوْقَ مَا تَصِلُ إِلَيْهِ أَفْكَارُ الْعَوَامِّ. وَ لَا يُزْهِدُهُ فِي ذَلِكَ مَا قَالَهُ بَعْضُ  
الْأَوَائِلِ - وَ أَظُنُّهُ أَبَا عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ [350] - مِنْ: «أَنَّ خَيْرَ الشُّعْرِ مَا فَهِمْتَهُ (2) الْعَوَامُّ» [351]؛ فَإِنَّهُ حَقٌّ فِي الشُّعْرِ الْمَصْدُوقِ فِي عَصْرِهِ وَ مَا  
قَبْلَهُ مِنَ الْأَعْصَارِ، حَيْثُ كَانَتِ الْمَعْنَى عُرْفِيَّةً عَامِّيَّةً. إِذْ عَدَمُ فَهْمِهِمْ لِلشُّعْرِ الَّذِي مَعْنَاهُ مِنْ مَعَانِيهِمْ، لَا يَكُونُ إِلَّا لِعِقَادَةِ التَّرْكِيبِ وَ نَحْوِهِ مِنْ  
عُيُوبِ الْكَلَامِ، وَ أَمَّا عَدَمُ فَهْمِهِمْ لِلشُّعْرِ إِذَا كَانَ لِجَلَالَةِ /B42/ مَعْنَاهُ وَ اشْتِمَالِهِ عَلَى دَقَائِقِ وَ نِكَاتٍ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ أَفْهَامُهُمْ، فَهُوَ غَيْرُ مُرْخِّصٍ  
لِسِعْرِهِ، بَلْ كَاشِفٌ عَنِ جَلَالَةِ قَدْرِهِ [352].

وَ لَوْ قِيلَ الْآنَ: إِنَّ شَرَّ الشُّعْرِ مَا فَهِمْتَهُ (3) الْعَوَامُّ، أَوْ: إِنَّ خَيْرَ الشُّعْرِ مَا لَا يَفْهَمُهُ غَالِبُ النَّاسِ، وَ إِنْ لَمْ يَصِحَّ بِوَجْهِ كُلِّيِّ فَلَاشِكَّ أَنَّهُ قَرِيبٌ جِدًّا  
إِلَى الصَّوَابِ، وَ مُطَابِقٌ

ص: 160

1- النسخة: الجاهلين.

2- النسخة: فهمه.

3- النسخة: فهمه.

لَلْقِيَّاسِ؛ فَإِنَّكَ لَوَرَأَيْتَ مُتَكَلِّمًا مَعَ عَبْدِهِ أَوْ جَارِيَّتِهِ فِي مَقَاصِدِهِ الْمُتَعَارَفَةِ وَ لَمْ يَتِمَّكَنْ مِنْ إِفْهَامِهِمْ، حَمَلْتَهُ عَلَى الْعِيِّ وَفُتِحَ الْبَيَانُ، دُونَ مَا إِذَا تَكَلَّمْتَ فِي دَقَائِقِ الْعُلُومِ وَ حَاوَلَ إِثْبَانَهَا بِالْبُرْهَانِ. وَ مَتَى رَأَيْتَ فِي الْمُتَأَخِّرِينَ مَنْ يَنْتَحِلُ الْأَدَبَ وَ هُوَ يَمِيلُ إِلَى هَذَا الْمَذْهَبِ؛ فَحُكْمُهُ حُكْمُ الْعَوَامِّ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ!، وَإِنْ أَمْتَارَ بِالِدَّعْوَى وَ الرَّيِّ عَنْهُمْ.

وَ بِالْجُمْلَةِ فَالْمُتَّبِعُ (1) فِي كُلِّ فَنٍّ وَ صَنْعَةٍ، عُلَمَاءُ ذَلِكَ الْفَنِّ وَ أَسَاتِيدُ تِلْكَ الصَّنْعَةِ؛ وَ لَاعِبَرَةٌ بِالْعَوَامِّ مُطْلَقًا وَ لَا بِعُلَمَاءٍ غَيْرِ ذَلِكَ الْعَصْرِ. نَعَمْ! لَا بَدَّ لِلشَّاعِرِ أَنْ يُلَاحِظَ مَوَاقِعَ نَظْمِهِ، وَ يُخَاطِبَ كُلَّ أَحَدٍ بِمَقْدَارِ فَهْمِهِ، وَ لَا يَكْلِفُ السَّامِعَ فَوْقَ عِلْمِهِ؛ فَتَقْوُتُهُ الْمَقَاصِدُ، وَ تَذْهَبُ ضَيَاعًا مَا يَصْنَعُهُ مِنَ الْقَصَائِدِ.

فَمُخَالَفَةُ شَرْحِ الرَّابِعِ الْأَمْدَابِ جَائِزَةٌ إِذَا كَانَ الْغَرَضُ مِنَ الشُّعْرِ صِرْفَ الْجَائِزَةِ، أَوْ نَحْوَهَا مِنَ الْأَعْرَاضِ الْمُتَنَوِّعَةِ، فَإِنَّ الشَّاعِرَ فِي سَعَةِ هَذَا ابْنِ رَبِيعَةَ [353]، وَ هُوَ - عَلَى مَا يَظْهَرُ مِنْ عِدَّةِ آيَاتٍ مِنْ شِعْرِهِ - مِنْ مُجِيدِي شِعْرَاءِ عَصْرِهِ، وَ مَعَ ذَلِكَ تَرَى /A43/ أَكْثَرَ شِعْرِهِ قَدْ تَجَاوَزَ حَدَّ الرَّقَّةِ، بَلْ بَلَغَ أَقْصَى غَايَاتِ الرَّقَّةِ!؛ وَ فِيهِ مِنَ التَّنَاطُفِ \* مَا لَا يَلِيْقُ إِلَّا بِرَبَّاتِ الْحِجَالِ\*، وَ يَسْتَحْيِي مِنْ رِوَايَتِهِ فُحُولَ الرَّجَالِ؛ وَ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِأَنَّهُ كَانَ يَقْصِدُ مِنْ شِعْرِهِ إِفْهَامَ الْعَوَانِي \* الْكَوَاعِبِ\*، وَ التَّوَصُّلَ بِذَلِكَ إِلَى مَا لَهُ عِنْدَهُنَّ مِنَ الْمَارِبِ؛ فَتَرَاهُ يَقُولُ:

مِنْ عَاشِقٍ كَلَفِ الْفُؤَادِ مُتَمِّمٌ \*\*\* يُهْدِي السَّلَامَ إِلَى الْمَلِيحَةِ كَلْتِمِ [354]

وَ لَاشْكَ أَنَّهُ لَوْ مَدَحَ هَذِهِ الْمَلِيحَةَ - : كَلْتِمِ - بِقَصِيدَةٍ تَشْتَمِلُ عَلَى الْفَاطِ

ابن هاني [355]، و معاني الأرجاني [356]؛ ما كانت تُعجبه أصلاً، و ما كانت تمنحه بعد الصدود\* وصلاً؛ و لكن لهذا البيت عندها من  
الإسحسان، موقع ليس لقول الممتبي [357]:

أزورهم و سواد الليل يشفع لي \*\*\* و أنثني و بياض الصبح يغري بي [358]

عند علماء البديع و البيان!

هذا؛ و إياك أن تشغلك المعاني و النكات الحسان، عن محاسن الألفاظ؛ فيفوتك من الحسنى أحد شطريه، أو يسري قبح اللفظ إلى المعنى  
فلا يلتفت أديب إليه. و المعاني و أكثر النكات يشترك فيها جميع الأمم، من العرب و العجم؛ و تأتي في الألفاظ فارسية، كما يأتي في كلمات  
عربية؛ فإذن أين فضل هذه اللغة التي شرف الله قدرها، /B43/ و أعلى في الدارين أمرها!؟.

هذا؛ و بقيت أمور أخر منعنا عن ذكرها ضيق المجال، و بالقياس على هذه الأمور السبعة تظهر للمتأمل حقيقة الحال.

وقد عن\* لي أن أثبت هنا قصيدة المخلب الهلالي [359]، و هي من مشهور شعرهم، و هو من أحسنه عندهم؛ حتى أنه - على ما قالوا -  
ليس على وجه الأرض بدوي إلا و هو يحفظها [360]!!! و ذلك لما فيها من الشواهد على أكثر ما ادعينا في هذه الرسالة، و إن كان شوطنا  
فيها ترك الإطالة؛ و هي هذه:

وجدت بها وجد الذي ضل نضوه \*\*\* بمكة يوماً و الرفاق نزول

بغى ما بغى حتى أتى الليل دونه \*\*\* و ريح تعلق بالتراب جفول

أَتَى صَاحِبِيهِ بَعْدَ مَا صَلَّى سَعِيَهُ \*\*\* بِحَيْثُ تَلَاقَتْ عَامِرٌ وَ سَلُولُ

فَقَالَ أَحْمِلَا رَحْلِي وَ رَحْلَيْكُمَا مَعًا \*\*\* فَقَالَ لَهُ كُلُّ السَّفَاهِ تَقُولُ

فَقَالَ أَحْمِلَانِي وَ انْزُكَا الرَّحْلَ إِنَّهُ \*\*\* بِمَهْلِكَةِ وَ الْعَاقِبَاتُ تَدُولُ

فَقَالَ مَعَاذَ اللَّهِ وَ اسْتَرْبَعْنَهُمَا \*\*\* وَ رَحْلَيْهِمَا عِيرَانَةٌ وَ ذُمُولُ

شَكَا مِنْ خَلِيلِيهِ الْجَفَاءِ وَ نَقْدُهُ \*\*\* إِذَا قَامَ يَسْتَأْمُ الرِّكَابَ قَلِيلُ

فَبَيْنَاهُ يَشْرِي رَحْلَهُ قَالَ قَائِلٌ \*\*\* لِمَنْ جَمَلٌ رَحُو الْمَلَاطِ ذُلُولُ

مُحَلَّى بِأَطْوَاقِ عَتَاقٍ تُزِينُهُ \*\*\* أَهْلَةٌ جُنٌّ بَيْنَهُنَّ فُصُولُ

/A44/ فَهَلَّلَ حِينًا ثُمَّ رَاحَ بِنَصْوِهِ \*\*\* وَ قَدْ حَانَ مِنْ شَمْسِ النَّهَارِ أُفُولُ

فَمَا تَمَّ قَرْنُ الشَّمْسِ حَتَّى أَنَاخَهُ \*\*\* بِقَرْنٍ وَ لِلْمُسْتَعْجِلَاتِ دَلِيلُ

فَلَمَّا طَوَى الشَّخْصِينَ وَ ارْوَرَ مِنْهُمَا \*\*\* وَ وَطَنَهُ بِالنَّقْرِ وَ هُوَ ذُلُولُ

فَقَامَا يَجْرَانِ الثِّيَابِ كِلَاهُمَا \*\*\* لِمَا قَدْ أَسْرَا بِالْخَلِيلِ قَبِيلُ

فَقَالَ ارْفَعَا رَحْلَيْكُمَا وَ تَرَفَّعَا \*\*\* فَمَاءُ الْأَدَاوِي بِالْفَلَاةِ قَلِيلُ [361]

وَ هَذِهِ الْقَصِيدَةُ وَ إِنْ جَعَلَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَعْرَابِيُّ [362] سَأَلَةَ الْأَدِيبِ [363]، فَمَا لِلنَّاطِرِ فِيهَا حِظٌّ وَ لَا نَصِيبٌ، سِوَى الْإِطْلَاحِ عَلَى قِصَّةِ كَاذِبَةٍ بَارِدَةٍ، كَثِيرًا مَا يَقَعُ أَمْثَالُهَا وَ لَا يُعْتَنَى بِهَا لِقَلَّةِ الْفَائِدَةِ.

وَ لَكِنَّهَا (1) أَوْفَرَ حِظًّا مِنْ هَذِهِ الْمِسَّةِ كَيْنَةَ الَّتِي تُشَبَّبُ بِهَا فِي هَذَا الشُّعْرِ، لِأَنَّهَا لَمْ تَسْتَفِدْ شَيْئًا مِنْ وَصْفِ حُسْنِهَا وَ جَمَالِهَا، وَ لَا الشُّكُوى مِنْ فِرَاقِهَا وَ الشُّوقِ إِلَى

ص: 163



وَصَالِحًا - عَلَى مَا جَرَتْ عَلَيْهِ سِيرَةُ الْعُشَاقِ - ، بَلْ قَنَعَ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ بِمَا ذَكَرَهُ فِي بَعْضِ الشُّطْرِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ شَدَّ عَلَهُ عَنْهَا وَصَفَ النَّضْوِ وَمَا لَهُ مِنَ الْأَطْوَاقِ الْعِتَاقِ.

وَ أَنَا - أَيُّهَا الْأَدِيبُ الْمُنْصِفُ! - أَنْشِدُكَ وَ ذِمَامَ \* الْأَدَبِ إِلَّا أَنْ تُرَاجَعَ بَعْدَ ذَلِكَ قَصِيْدَةً لِلْقَاضِيِ الْأُرْجَانِيِّ [364] عَلَى وَزْنِ هَذِهِ وَ قَافِيَتِهَا، أَوَّلُهَا:

جَمَالٌ وَ لَكِنْ أَيْنَ مِنْكَ جَمِيْلٌ \*\*\* وَ حُسْنٌ وَ إِحْسَانٌ الْحِسَانِ قَلِيْلٌ [365]

/B44/ وَ هِيَ مِنْ أَوْسَطِ قَصَائِدِهِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ أَزْدِيٍّ شِدَّ عَرِهِ فَمَا هِيَ مِنْ قَلَائِدِهِ\*؛ وَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ وَ ظَهَرَ لَكَ أَنَّ بَيْتًا وَاحِدًا مِنْهَا - وَ هُوَ قَوْلُهُ:

بَيْتٌ لَهَا قَلْبِي وَ طَرْفُكَ وَ الصَّبَا \*\*\* جَمِيْعًا وَ كُلُّ يَا أُمَيْمٌ عَلِيْلٌ [366] -

خَيْرٌ مِنْ جَمِيعِ هَذِهِ الْبَدَوِيَّةِ وَ أَخَوَاتِهَا، وَ مَا فِيهَا مِنْ أَوْصَافٍ نِيَاقِيهَا\* وَ فَلَوَاتِهَا\*؛ عَلِمْتَ يَقِيْنًا - وَ لَا أَظُنُّكَ بَعْدُ فِي شَكٍّ مِنْهَا! - صِدْقَ مَا عَرَفْنَاكَ مِنَ الْبَوْنِ الْبَعِيدِ بَيْنَ مَا كَانَ عَلَيْهِ الشُّعْرُ فِي الزَّمَانِ الْقَدِيمِ وَ مَا هُوَ عَلَيْهِ فِي هَذَا الزَّمَانِ، وَ الْفَرْقُ الْوَاضِحُ بَيْنَ مَا يُسَدُّ تَحَسُّنٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِيَّةِ وَ مَا يَرْعَبُ إِلَيْهِ قَاطِنُوا الْبُلْدَانِ.

## فَصْلٌ

وَ كَمَا تَبَهَّنَاكَ عَلَى مَا يَنْبَغِي أَنْ تُغَايِرَ فِيهِ الْمُتَقَدِّمِينَ، فَإِنَّا نَحْدِثُكَ عَنْ تَكَلُّفَاتِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ؛ فَإِنَّ وُلُوعَهُمْ بِعِدَّةٍ مِنَ الْمَحَاسِنِ الْجَدِيدَةِ، شَدَّ عَلَهُمْ عَنِ الْمَحَاسِنِ الْقَدِيمَةِ، وَ حَادَ\* بِهِمْ عَنِ الطَّرِيقَةِ الْقَوِيْمَةِ. فَتَرَاهُمْ عَنِ اسْتِحْكَامِ الصَّنْعَةِ وَ فَضِيْحِ الْأَلْفَاطِ بِمَعْزِلٍ، وَ يُنْشِدُ لِسَانُ حَالِهِمْ: «وَ لَيْسَ بِرَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مَعْوَلٍ» [367].

فَتَرَى أَحَدَهُمْ يَتْرُكُ اللَّارِمَ مِنْ أَقْسَامِ الْإِثْبَالِ، لِلتَّقْصِيرِ يَلِ وَتَشَابِهِ الْأَطْرَافِ. فَهُوَ لَيْسَ بِشَاعِرٍ إِلَّا إِذَا ظَفِرَتْ مِنْهُ الْيَدَانُ، بِلَفْظٍ لَهُ مَعْنَيَانِ؛ أَوْ وَقَعَتْ مِنْهُ الْعَيْنُ، عَلَى لَفْظَيْنِ مُتَجَانِسَيْنِ. وَمِثْلُهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى التَّصَرُّفِ فِي فُنُونِ الْكَلَامِ، وَيُنْحَصِرُ افْتِدَارُهُ فِي أَنْ يَتَّفِقَ لَهُ تَوْرِيَّةٌ أَوْ اسْتِخْدَامٌ. /A45/ وَالشَّاعِرُ مَنْ كَانَتْ الْمَعَانِي طَوَّعَ \* يَدَيْهِ، وَالْأَلْفَاظُ مُتَقَادَةً لَدَيْهِ؛ وَهَذَا تَلَعَّبٌ بِهِ الْأَلْفَاظُ وَتَذَهَبُ بِهِ حَيْثُ شَاءَتْ، وَيَرْضَى بِهَا كَيْفَ جَاءَتْ، حَسَنْتُ أَوْ سَاءَتْ!.

وَ هُوَ لَا يَوْمُ أَفْلَتُوا مِنْ شَبَابِكَ التَّعْجُزِ \*، وَ وَقَعُوا فِي شَرْكَ \* التَّكْلِيفِ؛ فَزَيَّنُوا آيَاتًا بُنِيَتْ عَلَى شُفَا جُرْفٍ هَارٍ [368]، وَ كَلِمَاتٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ [369]؛ يَتْرُكُونَ الْوَاجِبَ لِأَجْلِ الْمُنْدُوبِ، وَ لَا يَأْتُونَ بِمُحَسِّنٍ وَاحِدٍ إِلَّا فِي ضَمَنِ ضُرُوبٍ مِنَ الْعُيُوبِ!؛ وَ لَا تَسْمَعُ لَهُمْ إِلَّا مَا نَضَبَ \* مَاؤُهُ، وَ ذَهَبَ رَوْنَقُهُ وَ بَهَاؤُهُ؛ وَ إِنِ اشْتَمَلَ عَلَى مُحَسِّنَاتٍ مَعْدُودَةٍ، فَمَا هِيَ إِلَّا كَفِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ.

وَ مَنْ اِزْتَكَبَ تَكْلُفَاتٍ كَثِيرَةً، لِأَجْلِ تَوْرِيَّةٍ حَقِيرَةٍ؛ أَوْ قَادَهُ حُبُّ التَّجْنِيسِ إِلَى كُلِّ مَعْنَى خَسِيسٍ - حَتَّى قَالَ:

وَ لَمَّا وَرَدْنَا مَاءَ مَدِينٍ قَالَ لِي \*\*\* وَ حَقَّ شُعَيْبٍ أَنْتَ فِي الْحُبِّ أَشْعَبُ [370]

أَوْ يَقُولُ:

وَ لَمْ يُرْقَانَ مِثْلُ ذِي يَرْقَانَ \*\*\* وَ مَنْ يَشْمُ الْبَرْقَ وَ هُوَ عَلَيْهِ سُؤْمٌ [371] -

فَقَاضِيَ الْعِلْمَ لَا يَحْكُمُ عَلَيْهِ إِلَّا بِالصَّقَاعَةِ، وَشَ هُوَ الْأَدَبُ لَا تَشْ هَدُ عَلَيْهِ إِلَّا بِالرَّقَاعَةِ\*؛ وَ مَنْ شَ غَلَّتْهُ دَقَائِقُ الْمَعَانِي، عَنْ تَحْسِينِ الْأَلْفَاظِ وَ تَحْكِيمِ الْمَبَانِي؛ فَذَكَرَ فِي شِعْرِهِ مَا يَفُوقُ عَلَى مَا ذَكَرَهُ أَفْلَاطُنُ [372] فِي مُلْتَقَطَاتِهِ [373]، B45/ وَ الشَّيْخُ [374] فِي إِشَارَاتِهِ [375]؛ فَهُوَ دَعِيٌّ (D)\* فِي انْتِسَابِهِ إِلَى أَهْلِ الْأَدَبِ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ نَسَبٌ وَ لَا سَبَبٌ. وَ مَثَالِبُ هَؤُلَاءِ أَكْثَرُ مِنْ أَهْلِ الْعَمُودِ، وَ شِعْرُهُمْ أَوْلَى بِالْجُمُودِ، بَلْ هُوَ الْجُلُودُ!

وَ فِيمَا ذَكَرَهُ الْمَوْلَى الْأَخُ فِي الْكِتَابِ [376]، مَا يُغْنِي عَنِ الْإِسْهَابِ\*، وَ قَدْ\* أَطْنَابَ الْإِطْنَابِ.

وَ أَنْتَ - أَعَزَّكَ اللَّهُ! - إِنْ سَدَّتْ فِي شِعْرِ الشُّعْرِ عَنْ خَيْرٍ مَذَاهِبِهِ، وَ طَلَبْتَ إِمَامًا تَأْتَمُّ بِهِ فِي مُنْدُوبِ النَّظْمِ وَ وَاجِبِهِ؛ فَعَلَيْكَ بِجَامِعِ الْأَلْفَاظِ وَ الْمَعَانِي، وَ الْإِفْتِدَاءِ بِالْقَاضِي الْأَرْجَانِيِّ [377]؛ لَكِنْ مَعَ مَلَا حِظَةٍ تَقَاوُتِ الْعَصْرَيْنِ مِنْ تَرِكِ الْأَلْفَاظِ هِيَ فِي زَمَانِنَا وَ حَسْبِيَّةً، وَ الْإِكْتَارِ مِمَّا اسْتَهَرَ بَعْدَهُ مِنَ النَّكَاتِ الْبَدِيعِيَّةِ.

هَذَا؛ وَ قَدْ أَنْ تَلُوْا عَلَيْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، لِتَزِدَادَ بَصِيرَةً وَ تَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ؛ وَ نَزَعَ عَنِ مُتَشَابِهَاتِهِ الْحِجَابِ؛ بِآيَاتِ مُحْكَمَاتٍ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ؛ وَ نُؤَوِّلُ مُتَشَابِهَاتِهِ، بِمُحْكَمَاتِهِ؛ وَ نُوضِّحُ الْأَمْرَ فِيهِ لِمَنْ لَمْ يَدْرِكْ لُطْفَ إِشَارَاتِهِ، وَ لَمْ يَفْغَمْهُ\* عَرَفْ\* عِبَارَاتِهِ؛ وَ نَشْرَحُهُ بَلْ نَشْرَحُ بِهِ الصُّدُورَ، وَ نُجَلِّسُ عَرَائِسَ نُصُوصِهَا فِي مَنَصَّةِ\* الظُّهُورِ. لِيَعْلَمَ الْمُنْصِفُ أَنِّي لَا أَفْرَعُ\* إِلَّا عَنْ لِسَانِهِ، وَ لَا أَكْتُبُ إِلَّا عَنْ بَنَانِهِ؛ وَ

ص: 166

تَبَيَّنَ الْمَحَبَّةُ\* لِمَنْ أَرَادَ قَصْدَ السَّبِيلِ وَوَاضِحَ السُّنَّةِ، وَتَتَمَّمُ الْحُبَّةُ عَلَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ يَبْتَعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ [378].

\*\*\*

قَالَ - أَدَامَ اللَّهُ بَقَاءَهُ، وَ لَا أَرَانِي /A46/ يَوْمًا لَا أَرَاهُ! - : كِتَابِي إِلَيْكَ أَيُّهَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْأَسَدُ تَأْذُ، لِأَعْلَمَكَ أَنِّي مُتَّبِعٌ - بَلْ مُتَّبِعٌ! - عَنْ سَنَةِ الْغَفْلَةِ، عَادِلٌ عَنِ الطَّرِيقَةِ الْجَائِرَةِ - وَ لَوْلَا الْهَادِي [379] مَا اهْتَدَيْنَا - إِلَى الْجَادَّةِ الْعَدَلَةِ؛ مُهْتَدٍ - بَلْ هَادٍ! - إِلَى وَاضِحِ الْمَحَبَّةِ\*، بِأَبْلَغِ حُجَّةٍ. وَ أَحَاشِي أَدِيبًا يَتَحَطَّى عَنِ الطَّرِيقَةِ الْوُسْطَى الَّتِي هِيَ بَيْنَ تَفْرِيطِ الْمُتَعَجَّرِينَ، وَ إِفْرَاطِ الْمُتَكَلِّفِينَ؛ وَ قَدْ تَبَهَّنَاكَ نَحْنُ عَلَيْهَا، وَ أَرْشَدْنَاكَ إِلَيْهَا؛ وَ تَبَهَّنَاكَ عَلَى أَنَّهَا الْجَامِعَةُ لِمَحَاسِنِ الْمُتَقَدِّمِينَ وَ الْمُتَأَخِّرِينَ، وَ الْفَاقِدَةُ لِعَجْرَفَةِ\* الْعَمُودِيِّينَ (1)، وَ تَكَلُّفِ الْمُتَكَلِّفِينَ؛ وَ بَعِيدٌ عَنِ ذِي الطَّنْبَعِ الْمُسْتَقِيمِ، وَ الذَّهْنِ السَّلِيمِ؛ أَنْ يَبْعُدَ عَنِ الْإِنْصَافِ، الَّذِي هُوَ أَحْسَنُ الْأَوْصَافِ؛ لِيَقْرُبَ إِلَى الْإِعْتِسَافِ وَ يُؤَاثِرَ الْوِفَاقَ عَلَى الْخِلَافِ.

وَ مِمَّا يُحَقُّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلُ الْبَاطِلَ، وَ يَقْرَأُ عَيْنَ الْمُوَافِقِ وَ يُرْغِمُ أَنْفَ الْمَجَادِلِ؛ قَوْلُهُ: لِأَنَّكَ - أَيُّهَا الْمُنْصِيفُ! - إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْقَصِيدَةِ، وَ جَدْتَهَا كَالْخَرِيدَةِ\*؛ لِكُلِّ حُسْنٍ وَ مُحَسِّنَاتٍ، وَ تَجَمُّلٍ بِالْعَرَضِ وَ جَمَالٍ بِالذَّاتِ. فَإِنَّ إِطْرَاءَهُ\* فِي الثَّنَاءِ عَلَى الْقَصِيدَةِ وَإِنْ كَانَ لِعَيْنِ الرِّضَا، وَ لَكِنَّهُ فَضْلٌ لِلْقَضَاءِ؛ إِذَا مَا حَسَنَهَا حَلِيَّ الْبَدِيعِ إِلَّا لِيَكُونَ حَضْرِيَّةً بَيْضَاءَ، لَا بَدْوِيَّةً سَوْدَاءَ؛ وَ لَوْ كَانَتْ مِنَ الْعَجْرَفَاتِ\* الْقَدِيمَةِ مَا حَسَنَهَا

ص: 167

1- النسخة: العموديين.

الْحَلِيِّ؛ إِذِ الْحَلِيِّ عَلَى الْمُسَوَّهَةِ الدِّمِيَّةِ، لَا تَرْفَعُ لَهَا قِيَمَةً؛ وَقُبِلَتْ مُدُّ أَقْبَلَتْ فِي حُلِّ الْحِضَارَةِ، لِأَنَّهَا شَابَّةٌ عَلَيْهَا رَوْنَقُ /B46/ وَنَصَارَةٌ؛ وَ مَا كَانَتْ تُقْبَلُ لَوْ كَانَتْ حَيْرَبُونًا\* مِنْ سَاكِنَاتِ الدَّهْنَاءِ\*، إِذِ الْحُلُّ عَلَى الْعَجُوزِ السَّودَاءِ، لِأَنَّهَا حُلَّةٌ حُسْنٌ وَبَهَاءٌ!.

وَأَمَّا قَوْلُهُ - أَدَامَ اللَّهُ بَقَاءَهُ! - : وَ الشُّعْرُ إِذَا كَانَ مَحْلُولٌ \* النِّظَامُ - : حَفْضَ قَدْرَهُ وَ وَسَمَ بِرِوَصِمِ \* -

لَا تَرْفَعُهُ تَوْرِيَةً وَلَا اسْتِخْدَامًا؛ وَإِذَا كَانَ وَاهِي الْأَسَاسِ يَضْرِبُهُ الْأَقْتِبَاسُ، وَلَا يُجِدِيهِ الْجِنَاسُ؛ وَإِذَا كَانَ أَنَابِيْبٌ\* فِي أَجْوَاهِهَا الرِّيْحُ، فَلَا يُتَقَلُّ مَوَازِينُهُ التَّمْلِيحُ وَ التَّمْلِيحُ؛ فَبَيَانُهُ مَا نَبَّهْتَكَ سَابِقًا مِنْ أَنَّ الْكَلَامَ كَمَا أَنَّ لَهُ مُحَسِّنَاتٍ لَا يَحْسُنُ إِلَّا بِهَا، فَكَذَلِكَ لَهُ مُقَبِّحَاتٌ يَعْرِضُ عَلَيْهَا؛ فَقَوْلُنَا: إِنَّ الْجِنَاسَ وَ الطَّبَاقَ وَ الْمَزَاجَةَ وَ الْإِتِّفَاقَ مِنَ الْمُحَسِّنَاتِ، لَيْسَ حُكْمًا بِالْحُسْنِ الْفِعْلِيِّ لِكُلِّ كَلَامٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، بَلْ ذَلِكَ مَشْرُوطٌ بِعَدَمِ مُقَبِّحَاتٍ تَزِيدُ عَلَى تِلْكَ الْمُحَسِّنَاتِ.

وَ لَيْسَ قَوْلُ الْبَدِيعِيِّ: يَحْسُنُ فِي الْكَلَامِ، التَّوْرِيَةُ وَ الْإِسْتِخْدَامُ؛ إِلَّا كَقَوْلِكَ: يَحْسُنُ فِي الْإِنْسَانِ، السَّنْبُ\* فِي الثَّغْرِ\* وَ الْفَلَجُ فِي الْأَسْنَانِ؛ فَكَمَا لَا تَحْكُمُ بِحُسْنِ جَارِيَةٍ شَيْءًا، إِذَا كَانَتْ سَوْدَاءَ عَمِيَاءَ؛ وَ لَا تُسَمَّى الْعَجُوزُ الشَّمْطَاءَ\* حَسَنَاءَ(1)، وَ لَوْ كَانَتْ عَلَى وَجْهِهَا\* السَّودَاءَ(2) شَامَةً\* خَصَرَاءَ؛ كَذَلِكَ لَا نَحْكُمُ بِالْحُسْنِ عَلَى بَيْتٍ رَدِيٍّ السَّنْبِ، وَاهِي النَّسْجِ، قَبِيحِ اللَّفْظِ، سَاقِطِ الْمَعْنَى؛ بِمُجَرَّدِ جِنَاسٍ بَيْنَ لَفْظِيهِ، وَ تَشَابُهٍ بَيْنَ طَرَفَيْهِ. نَعَمْ! لَنَا أَنْ نَقُولَ: هَذَا الْبَيْتُ الْقَبِيحُ فِيهِ تَوْرِيَةٌ حَسَنَةٌ، أَوْ: إِنَّ

ص: 168

1- النسخة: حُسْنًا.

2- النسخة: لسوداء.

مُرَاعَاةَ النَّظِيرِ فِيهِ /A47/ لَوْ كَانَ فِي بَيْتٍ حَسَنٍ لَكَانَتْ مُسْتَحْسَنَةً؛ كَمَا أَنَّهُ لَكَ أَنْ تَقُولَ: مَا أَحْسَنَ هَذِهِ الشَّامَةَ\* الْخَصْرَاءَ، لَوْ كَانَتْ فِي وَجْنِهِ\* حَمْرَاءَ، لِجَارِيَةِ بَيْضَاءَ؛ أَوْ: هَذَا الْحَاجِبُ حَسَنٌ وَإِنْ كَانَ فِي وَجْهِ كَثِيرِ الْمَعَايِبِ.

وَأَمَّا الْحُكْمُ بِالْحُسْنِ الْفِعْلِيِّ فِي [الْوَجْهِ أَوْ الْبَيْتِ (1)] وَفِي جَمِيعِ مَطَاهِرِ الْحُسْنِ لَا يَكُونُ إِلَّا بِوُجُودِ عِدَّةٍ مِنْ مُعْظَمِ الْمُحَسِّنَاتِ مَعَ الْخُلُوعِ عَنِ الْمُقَبَّحَاتِ أَصْلًا، وَ لِأَقَلِّ مِنْ (2) زِيَادَةِ الْمُحَسِّنَاتِ عَلَيْهَا بِحَسَبِ الْقُوَّةِ.

ثُمَّ إِنَّ مَا لِلْكَلامِ مِنَ الْمُقَبَّحَاتِ، مِنْهَا أُمُورٌ جُزئيةٌ يُمكنُ أَنْ يَنْعَسِفَ (3)\* بِالْحُسْنِ إِذَا عَارَضَتْهَا (4) مُحَسِّنَاتٌ هِيَ أَقْوَى مِنْهَا؛

وَمِنْهَا مَا هِيَ بِمَنْزِلَةِ مَا لِلْأَعْضَاءِ مِنَ الْآفَاتِ؛ فَكَمَا لَا يَمِيلُ الطَّبْعُ إِلَى شَيْخِ أَعْمَى أَشَلَّ أَعْرَجَ، وَإِنْ كَانَ ذَا حَاجِبٍ مُزَجَّجٍ، وَ ثَغْرٍ\* مُفْلَجٍ\*؛ كَذَلِكَ لَا يَمِيلُ الطَّبْعُ إِلَى الْكَلَامِ إِلَّا مَعَ خُلُوعِهِ عَنْ هَذَا الْقِسْمِ مِنَ الْمُقَبَّحَاتِ الَّتِي هِيَ بَعْدَ عَدَمِ وُجُودِ سَرَائِطِ الْبَلَاغَةِ فِيهِ أُمُورٌ كَثيرةٌ؛ وَ الْإِجْمَالُ فِيهِ الْأَمْرَانِ اللَّذَانِ تَبَهَّنَا عَلَيْهِمَا، وَ هُمَا: التَّعَجُّفُ، وَ التَّكَلُّفُ.

وَ قَدْ أَحْسَنَ بَيَانَهُ الْمَوْلَى الْأَخْ، إِلَّا أَنْ قَوْلَهُ: وَإِذَا خَلَا مِنْ مَعْنَى مُخْتَرَعٍ، وَ أَمْرٍ مُبْتَدَعٍ؛ مِمَّا لَا يُمكنُ التَّرَامُ بِظَاهِرِهِ، إِذِ الْإِخْتِرَاعُ مِمَّا لَا يَتَعَلَّقُ لِلشَّاعِرِ إِلَّا قَلِيلًا، وَ

ص: 169

1- في النسخة هي هنا بياضٌ قدر كلمةٍ. و الظاهر كونها - على سبيل منع الخلو - أحد اللفظين: الوجه، أو: البيت.

2- النسخة: «مع» بدل «من». و غيرناها لأنها مخللة بالمعنى.

3- النسخة: يتعسف.

4- النسخة: عارضها.

اشْتِرَاطُهُ (1) فِي حُسْنِ الشَّعْرِ مُوجِبٌ لِخُرُوجِ أَكْثَرِ أَشْءِ عَارِ الْمُتَقَدِّمِينَ وَالْمُتَأَخِّرِينَ عَنِ حَرِيمِ الْحُسْنِ وَالْإِجَادَةِ. وَهَذَا الشَّرْطُ عَلَى الْعُمُودِيِّينَ (2) أَكْثَرُ صَدْرًا، وَأَعْظَمُ خَطَرًا؛ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ الْإِخْتِرَاعَ بِغَيْرِ مَعْنَاهُ الْإِصْطِلَاحِيِّ؛ /B47/ أَوْ: إِنَّ الْمُرَادَ: إِذَا خَلَا مِنْهُ وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ مِنَ الْمَتَانَةِ صَدْفَرًا، وَمِنْ حُسْنِ الْأَسْلُوبِ الْآخِذِ بِمَجَامِعِ الْقُلُوبِ خَالِيًا قَفْرًا؛ فَإِنَّهُ لَا تَرْفَعُ (3) الْيَدَ عَنِ الْأَمْرَيْنِ إِلَّا لِأَجْلِ الْإِخْتِرَاعِ أَوْ نَحْوِهِ؛ وَإِذَا خَلَا الْكَلَامُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الثَّلَاثَةِ كَانَ سَاقِطًا؛ فَلْيَتَأَمَّلْ!

وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: لَمْ يُمْ صَدْرُهُ بَدِيعٌ، إِذِ الْإِخْتِرَاعُ مِنْ أَعْظَمِ نِكَاتِ الْبَدِيعِ، وَكَذَلِكَ حُسْنُ الْأَسْلُوبِ؛ لِأَنَّهُ رَاجِعٌ إِلَى بَعْضِ الْإِثْنَلَفَاتِ الْمَذْكُورَةِ فِي فَنِّهِ. وَأَمَّا الْمَتَانَةُ فَهِيَ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ لَا نَعْلَمُ الْمُرَادَ مِنْهَا، لِنَرَى أَنَّهَا هَلْ يَرْجِعُ إِلَى إِحْدَى نِكَاتِ الْبَدِيعِ أَمْ لَا. فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ غَيْرَهُمَا مِنَ الْبَدِيعِ، أَوْ خُصُوصَ مَا دُونَهُ مِنَ الْمُحَسَّنَاتِ؛ كَمَا يُرْشِدُ إِلَيْهِ مَا مَثَّلَ بِهِ فِي قَوْلِهِ: وَمَنْ حَلَا بِهَِذَا الْحَالِ، وَزَيْنَهُ وَهُوَ يَتَلَكَّ الْخِلَالَ\*؛ كَمَا كَانَ كَمَنْ حَلَا الْعُكْرَ\* بِالْذَّرْرِ، وَالْكَرْبَ\* بِالذَّهَبِ؛ وَرَخِيصَ الْعُمُودِ، بِثَمِينِ الْعُقُودِ؛ وَطَوَّقَ عُنُقَ الْجَرَادَةِ - لَوْ كَانَ لَهُ ذَلِكَ! - بِأَبْهَى قَلَادَةٍ؛ وَكَسَا النَّعَاجَ\*، حَلَّلَ الدِّيَبَاجَ؛ وَالْبَسَ أُمَّ حُبَيْنَ\*، مِنَ الْوَشْيِ\* حُلَّتَيْنِ. وَلَكِنْ يَخْتَصُّ ذَلِكَ بِمَا إِذَا تَجَاوَزَ الْحَدَّ، وَكَانَ فِي الْكَلَامِ بِمَنْزِلَةِ الْعُيُوبِ الَّتِي مَثَلْنَا بِهَا فِي الْجَسَدِ. وَأَمَّا الْقَلِيلُ مِنْهُ فَقَدْ يُتَسَامَحُ فِيهِ إِذَا تَوَقَّفَ نَظْمٌ مَعْنَى مُخْتَرَعٍ عَلَيْهِ، أَوْ دَعَتِ الضَّرُورَةُ إِلَيْهِ.

ص: 170

1- النسخة: شرائطه.

2- النسخة: العموديين.

3- النسخة: لا يرفع.

وَ كَثِيرًا مَا لَا يَتَأْتِي الْمَعْنَى الْجَيِّدَةَ، وَ التَّشْبِيهَاتُ الْحَسَنَةَ؛ إِلَّا مَعَ بَعْضِ الْفَاطِئِ سَاقِطَةٍ، وَ فَوَافِي غَيْرِ مُتَمَكِّنَةٍ؛ وَ لَا يُمَكِّنُ نَظْمُ الْمَعْنَى الْجَلِيلِ، إِلَّا بِتَكْلُفٍ قَلِيلٍ. فَلَا تَرَى لِلشَّاعِرِ أَنْ يَرْفَعَ /A48/ الْيَدَ عَنِ الْمَعْنَى اللَّطِيفَةِ، وَ النَّكَاتِ الطَّرِيفَةِ؛ لِأَدْنَى تَكْلُفٍ وَ نَحْوِهِ. كَمَا أَنَا لِأَنَسَمَحُ لَهُ اِزْتِكَابَ ذَلِكَ لِأَيِّ مَعْنَى عَرَضَ، وَ تَشْبِيهِ سَنَحَ.

وَ الْقَوْلُ الْكُلِّيُّ فِي ذَلِكَ هُوَ: إِنْ زَادَ حُسْنُ مَا قَصَدَ نَظْمَهُ عَلَى الْقُبْحِ الَّذِي لَا يَدَّ مِنْهُ، فَلَا بُدَّ مِنْهُ، فَلَا بُدَّ مِنْهُ حِينَئِذٍ؛ وَ إِنْ رَجَحَ قُبْحُ التَّكْلُفِ عَلَى حُسْنِ الْمَعْنَى الْمَقْصُودِ، فَتَرَكَ نَظْمَهُ هُوَ الْأَرْجَحُ.

وَ أَمَّا مَوَارِدُهُ فِيمَا لَا يُمَكِّنُ بِقَوْلٍ كُلِّيٍّ، فَهُوَ مَوْكُولٌ إِلَى تَأْمَلِ النَّاطِمِ، وَ حُكْمِ أَرْبَابِ الْخَبْرَةِ وَ الْبَصِيرَةِ. وَ الْوَجْهُ فِيهِ هُوَ مَا عَرَفْتَ سَابِقًا مِنْ أَنَّ الْقُبْحَ الْقَلِيلَ يُتَسَامَحُ فِيهِ إِذَا كَانَ فِي ضِمْنِ الْحُسْنِ الْكَثِيرِ.

وَ مَنْ أَرَادَ الْإِفْتِصَارَ فِي النَّظْمِ عَلَى الشُّعْرِ الْمُشْتَمِلِ عَلَى الْحُسْنِ الْمَطْلُوبِ، الْخَالِي مِنْ جَمِيعِ الْعُيُوبِ؛ فَقَدْ رَامَ صَعْبًا أَلْبَنَةً، وَ لَمْ يَتِمَّكَنْ طُولَ عُمُرِهِ إِلَّا عَلَى نَظْمِ آيَاتٍ أَرْبَعَةٍ أَوْ سِتَّةٍ!

وَ مَنْ تَأَمَّلَ فِي مَحَاسِنِ الشُّعْرَاءِ الْمَجِيدِينَ، مِنْ الْمُتَقَدِّمِينَ وَ الْمُتَأَخِّرِينَ؛ لَمْ يَقَعْ طَرْفُهُ عَلَى بَيْتٍ، إِلَّا وَ فِيهِ مَوْضِعٌ لِلْوِوَالِيَّتِ!

وَ أَصَدَّبُ مِنْ ذَلِكَ مَا لَوْ حَاوَلَ جَمِيعَ مَا لِلْمَحَاسِنِ مِنَ الْفُنُونِ، فَإِنَّهُ مِنَ الْمُتَمَتِّعِ الَّذِي لَا يَكُونُ؛ إِذِ الرَّقَّةُ وَ الْقُوَّةُ صِدْقَانِ مُحَسِّنَتَانِ، وَ هُمَا مُتَضَادَّتَانِ؛ وَ مَسَلُّكَ الْبِدَاوَةَ وَ الْحِضَارَةَ فِي كُلِّ مِنْهُمَا حُسْنٌ وَ لَا يَكَادَانِ يَجْتَمِعَانِ.



وَلَا يَخْتَصُّ بِالشَّعْرِ هَذِهِ الخِلَالَ\*، بَلْ هِيَ عَامَّةٌ فِي جَمِيعِ مَظَاهِرِ الحُسْنِ وَالحَالِ؛ ففِي الثَّوْبِ الصَّفِيقِ (1)\* مَحَاسِنٌ لَا يُعْقَلُ أَنْ تُوجَدَ فِي الرِّقِيقِ وَبِالعَكْسِ، وَلِلشُّمْرِ\* المَهَازِيلِ\* مَحَاسِنٌ لَا تُوجَدُ /B48/ فِي البَيْضِ السَّمَانِ\* وَبِالعَكْسِ. وَلا تَكَادُ تَرَى جَارِيَةً حَسَنَاءَ إِلَّا وَفِيهَا مَعَايِبٌ مَعْدُودَةٌ، وَجِهَاتٌ لِلحُسْنِ مَفْقُودَةٌ؛ بَلْ لَمْ نَسْمَعْ بِخِلَافِهِ إِلَّا مَا يَقُولُهُ عُلَمَاءُ التَّارِيخِ مِنْ أَمْرِ شِيرِينَ، حَضِيَّةٌ\* أَبُويزر [380].

فَظَهَرَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ اعْتِرَاضَ العَمُودِيِّينَ (2) عَلَى الشَّعْرِ المَنْبِيِّ عَلَى الرِّقَّةِ، بِأَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ مَتَانَةٌ؛ وَالَّذِي عَلَى مَسَلِكِ الحِصَارَةِ، بِأَنَّهُ مَا فِيهِ بِدَاوَةٌ، نَاشٍ مِنْ فَرْطِ الجَهْلِ وَالعُبَاوَةِ؛ وَمَا هُوَ إِلَّا كَالِاعْتِرَاضِ عَلَى الثَّوْبِ المَطْلُوبِ لِرِقَّتِهِ، بِأَنَّهُ مَا فِيهِ صَدْفُ مَاقَةٍ! فَلَيْسَ لِلشَّاعِرِ أَنْ يَرَفَعَ اليَدَ عَنِ جَمِيعِ المَحَاسِنِ المَعْنَوِيَّةِ وَاللَّفْظِيَّةِ؛ وَيَقْنَعُ بِخُلُوعِ الشَّعْرِ عَنِ صَدْفِ نُوفِ العُيُوبِ فَيَدْخُلُ شِعْرُهُ فِي عِدَادِ كَلَامِ العَوَامِّ، وَلا أَنْ يَتَكَلَّفَ الجَمْعَ بَيْنَ جَمِيعِ مَا لِلحُسْنِ مِنَ الأَقْسَامِ؛ وَلا أَنْ يَقْتَصِرَ رَ عَلَى فَنٍّ وَاحِدٍ، فَيَفُوتُهُ ثَمَرَاتُ بَاقِي الفَوَائِدِ؛ فَإِنَّ الشَّعْرَ بُسْتَانٌ يَحْسُنُ أَنْ تَكُونَ فِيهِ صَدْفُ نُوفِ الأشْجَارِ وَالثَّمَارِ، وَصَدْرُوبُ الأَزْهَارِ وَالأَنْوَارِ. فَيَنْبَغِي أَنْ يَصْدِرَ الهمَّ تَارَةً نَحْوَ المَعَانِي فَيَأْتِي مِنْهَا بِالمُعْجَزَاتِ، وَيُوجِّهَ الفِكْرَ تَارَةً نَحْوَ الأَلْفَاظِ وَالنُّكَّاتِ؛ فَيَأْخُذَ مِنَ الحُسْنِ بِجَمِيعِ أَطْرَافِهِ، وَيَأْتِي مِنْهُ بِجَمِيعِ أَصْنَافِهِ.

وَالأَدَبُ يَشْتَكِي مِمَّنْ لَا هِمَّةَ لَهُ إِلَّا الجِنَاسَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ، وَالطَّبَاقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، وَالجَمْعَ بَيْنَ مِثْلَيْنِ؛ كَمَا أَنَّه يَشْتَكِي مِمَّنْ لَا هِمَّ لَهُ إِلَّا ذِكْرَ الدَّمَنِ\* وَالأَطْلَالِ\*، وَ

ص: 172

1- النسخة: الصفيق.

2- النسخة: العموديين.

وَصَفَ النَّيَاقِ\* وَ الْجَمَالِ؛ هُمُّهُ مَقْصُورٌ عَلَى الْأَلْفَاظِ؛ وَ لَيْسَ لَهُ /A49/ عِنَايَةٌ بِمَلِيحِ الْمَعَانِي، وَ لَا انْتِقَادٌ لِفَصِيحِ الْمَبَانِي؛ وَ لَا انْتِفَاتٌ إِلَى حُسْنِ السَّبْكِ وَ التَّأْلِيفِ، وَ مَتَانَةٌ النَّظْمِ وَ التَّرْصِيفِ؛ وَ لَا مُرَاعَاةٌ لِلنَّظَائِرِ، وَ لَا انْتِفَاتٌ إِلَى التَّوَادِرِ؛ وَ لَا اقْتِبَاسٌ مِنْ كَلَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ لَا عَقْدٌ\* لِأَحَادِيثِ الْمَعْصُومِينَ؛ وَ لَا تَوْجِيهٌ بِمَسَائِلِ الْعُلُومِ، وَ لَا تَلْمِيحٌ إِلَى خَبَرِ مَعْلُومٍ؛ وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ مَسْطُورٌ فِي كُتُبِ الْفَنِّ أَوْ غَيْرِ مَذْكَورٍ فِيهَا وَ لَكِنْ يَعْرِفُهُ الْخَبِيرُ، وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ أَهْلِ الْعِلْمِ لَا يُحْسِنُ عَنْهُ التَّعْبِيرُ؛ وَ يُدْرِكُهُ بِالذَّوْقِ وَ الْعِرْفَانِ، وَ إِنْ كَانَ يَضِيقُ عَنْهُ الْبَيَانُ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ مَا مُعْجَزُ أَحْمَدَ [381] وَ ذِكْرَى حَبِيبِ [382]، إِلَّا بِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْ جَمَالِ الْمَعَانِي وَ حُسْنِ الْأَسَالِيِبِ؛ لَا بِالزَّخَارِيفِ اللَّفْظِيَّةِ، وَ الْمُحَسَّنَاتِ الْبَدِيعِيَّةِ؛ فَمِمَّا يَظُنُّ أَهْلُ الْعَمُودِ أَنَّهُ شَاهِدٌ لَهُمْ، فَيَطِيرُونَ بِهِ فَرَحًا، وَ أَوْلَى لَهُمْ أَنْ يَمُوتُوا بِهِ تَرَحًا\*! فَإِنَّ الْمُتَسَبِّيَّ وَ أَبَاتِمَامَ، إِمَامًا مَذْهَبِ الْبَدِيعِ الَّذِي يَجِبُ بِهِمَا الْإِتِّمَامُ؛ وَ قَدْ سَمِعْتَ فِي هَذِهِ الرَّسَالَةِ كَلَامَ أَهْلِ الْعَمُودِ فِيهِمَا، وَ ثَلَبَهُمْ\* لَهُمَا، وَ دَفَاعَنَا عَنْهُمَا؛ وَ مَا صَدَّقْنَا هَذِهِ الرَّسَالَةَ إِلَّا لِأَحْيَاءِ طَرِيقَتِهِمَا، وَ الْإِزَامِ النَّاسِ بِالتَّدْبِيرِ بِشَرِيْعَتِهِمَا. وَ مَا امْتَاَزَ شَيْءٌ عَنْهُمَا مِنْ بَيْنِ شَيْءٍ عُرِ مَعَاصِرِيهِمَا إِلَّا لِأَنَّ تِمَالَهُ عَلَى مَحَاسِنِ الْبَدِيعِ؛ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْ «الْمَحَاسِنِ الْبَدِيعِيَّةِ»: النَّكَاتِ الَّتِي لَا يُعْبَأُ بِهَا - كَالْتَّقْصِيْلِ يَلِ وَ نَحْوِهِ مِمَّا عَرَفْتَ /B49/ تَقْصِيْلَهُ - ، كَمَا يُدَلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ - دَامَ ظِلُّهُ! - : لَا بِالزَّخَارِيفِ اللَّفْظِيَّةِ؛ لَا أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِثْلَ التَّجْنِيسِ الَّذِي مِنْ أَحْسَنِ شَوَاهِدِهِ قَوْلُ أَبِي تَمَامٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ!، شِعْرٌ - :

يَمْدُون مِنْ أَيْدِ عَوَاصِ عَوَاصِمِ \*\*\* تَصُولُ بِأَسْيَافِ قَوَاضٍ قَوَاضِبِ [383]

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَا دَاعِيَ إِلَى ذِكْرِهِ بَعْدَ كَوْنِ مَذْهَبِهِ فِي الْجِنَاسِ، مَعْلُومًا عِنْدَ جَمِيعِ النَّاسِ. وَهُوَ أَعْظَمُ مَا يَنْعَى عَلَيْهِ الْعَمُودِيُّونَ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَفْرَطَ فِي ذَلِكَ حَتَّى قَالَ - شِعْرًا - :

خَشَنْتِ عَلَيْهِ أُخْتُ بَنِي خُشَيْنٍ \*\*\* وَ أَنْجَحَ فِيكَ قَوْلَ الْعَاذِلِينَ [384]

وَ نَصَبَ نَفْسَهُ مَسْحَرَةً حَتَّى قَالَ فِيهِ مُجَانٌ \* بَغْدَادًا: «إِنَّ قَلِيلًا مِنَ الثُّورَةِ، يُذْهَبُ هَذِهِ الْخُشُونَةُ!». .

وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ:

إِنَّ مَنْ عَقَّ وَالِدَيْهِ لَمَلْعُونٌ \*\*\* وَ مَنْ عَقَّ مَنْزِلًا بِالْعَقِيقِ [385]

وَ قَوْلُهُ - وَ هُوَ كَمَا قِيلَ مِنْ كَلَامِ الْمُبْرَسَمِينَ \* - :

فَأَسْلَمَ سَلِمَتَ مِنَ الْآفَاتِ مَا سَلِمَتْ \*\*\* سَلَامٌ سَلَمَى وَ مَهْمَا أَوْرَقَ السَّلْمُ [386]

وَ كَذَلِكَ أَبُو الطَّيِّبِ [387]؛ فَإِنَّ جِنَاسَاتِهِ الْحَسَنَةَ مَعْلُومَةٌ، وَ إِفْرَاطُهُ حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى بَيْتِ الْقَلْقَلَةِ [388] ظَاهِرٌ لَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ.

وَ لَا مِثْلَ الطَّبَاقِ الَّذِي مِنْ مَحَاسِنِهِ قَوْلُ أَبِي تَمَّامٍ [389]: /A50/

وَ تَنْظُرِي حَبَبَ الرِّكَابِ يَنْصُهَا \*\*\* مُحِبِّي الْقَرِيضِ إِلَى مُمِيتِ الْمَالِ [390]

وَ لَا مِثْلَ الْمُقَابَلَةِ الَّتِي لَمْ يُعْرَفْ (1) فِيهَا مِثْلُ قَوْلِ أَبِي الطَّيِّبِ:

ص: 174

1- النسخة: لم يعرف.

أَزُورُهُمْ وَ سَوَادُ اللَّيْلِ يَشْفَعُ لِي \*\*\* وَ أَنْتَنِي وَ بِيَاضُ الصُّبْحِ يُغْرِي بِي [391]

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَا تُعَدُّ وَ [لَا] تُحْصَى (1) مِمَّا لَهُمَا مِنْ مَحَاسِنِ النَّكَاتِ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: إِلَّا إِذَا جَاءَتْ غَفْوًا \* بَلَا تَكْلُفٍ، فَلَيْسَ الْمُرَادُ مِنْهَا أَنْ يَأْتِيَ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ حِينَئِذٍ فَضْلًا لِلشَّاعِرِ فِيهِ لَوْ قُوعَهَا مِنْ غَيْرِ اخْتِيَارِهِ.

وَ أَيْضًا كَيْفَ يَصِحُّ ذَلِكَ مَعَ مَا وَقَعَ فِي الْآيَاتِ، مِنْ صُنُوفِ تِلْكَ النَّكَاتِ!؟

بَلِ الْمُرَادُ أَنْ لَا يَحْتَاجَ الشَّاعِرُ فِي اسْتِعْمَالِهِمَا إِلَى التَّعْقِيدِ الْمَعْنَوِيِّ وَ رَفَعِ الْيَدِ عَنِ الْإِتِّلَافَاتِ الْإِلَازِمَةِ؛ كَمَا هُوَ صَدْرِيحُ قَوْلِهِ: وَ عُرِضَتْ لِلْأَدِيبِ بِلَا تَعَسُّفٍ [392]؛ وَ هُوَ حَقٌّ مَعَ التَّفْصِيلِ الَّذِي بَيَّنَّاهُ سَابِقًا.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ لَمْ تَكْ هِيَ الْمَحَطُّ لِلْأَنْظَارِ، وَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ، فَالْمُرَادُ مَا عَرَفْتَ مِنْ لُزُومِ التَّنَمُّنِ (2) فِي الْمَحَاسِنِ، وَ عَدَمِ الْإِقْتِصَارِ عَلَى فَرْقٍ وَاحِدٍ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ إِنَّا إِذَا رَجَعْنَا إِلَى الْوَجْدَانِ، وَ كَشَفْنَا الْأَمْرَ بِالْإِمْتِحَانِ؛ وَ جَدْنَا مِنْ أَنْفُسِنَا وَ مَنْ لَهُ أَدْنَى خَبْرَةٍ، إِنَّ لَنَا عَلَى تِلْكَ الرَّخَائِفِ تَمَامَ الْقُدْرَةِ؛ فَالْمُرَادُ مِنْهُ مَا عَرَفْتَ مِنَ النَّكَاتِ الَّتِي لَا يُعْبَأُ بِهَا، وَ أَمَّا غَيْرُهَا، فَإِنَّ لَمْ يَعْتَرَفْ بِالْعَجْزِ فَهُوَ يَعْلَمُ بِعَجْزِي عَنْ نَظْمِ مِثْلِ قَوْلِهِ: /B50/

يَا دُرَّ نَعْرِ حَبِيبِي \*\*\* كُنْ بِالْعَقِيقِ رَحِيمًا

وَ لَا تَعْصُ عَلَيْهِ \*\*\* أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا [393]

وَ عَنْ قَوْلِهِ فِي مَلِيحِ نَسْوَانِ\*:

ص: 175

1- النسخة: و تحصى.

2- النسخة: التغمّن.

وَ السُّكْرُ فِي وَجَنَّتِهِ وَ طَرْفِهِ \*\*\* يَفْتَحُ وَرَدًّا وَ يُعْضُّ نَزْجَسًا [394]

إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَا يُطِيقُهُ الْإِحْصَاءُ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ لَيْسَ فِي وَسْءِنَا أَنْ نُضَاهِي الْفَحْلَيْنِ الْمُبْرَزَيْنِ - وَ هُمَا بِالْإِصْطِحَالِ الَّذِي اتَّفَقْنَا عَلَيْهِ أَبُو تَمَّامٍ [395] وَ أَبُو الطَّيِّبِ [396] - بَيِّنَةٌ وَاحِدٌ، وَ لَا مَثَلٌ شَارِدٌ\*؛ فَلَا أَظُنُّ (1) أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِ «الْبَيْتِ الْوَاحِدِ»: بَيْتَ الْبُوقَاتِ وَ الطُّبُولِ [397] لِأَبِي الطَّيِّبِ؛ وَ بِ «الْمَثَلِ الشَّارِدِ»: مِثْلَ قَوْلِ أَبِي تَمَّامٍ:

وَ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ شَيْءٌ يَكُونُ بِهِ \*\*\* فَسَادُهُ وَ فَسَادُ الْكَلْبِ فِي السَّمَنِ [398]

بِإِلِ الْمُرَادِ مَا لَهُمَا مِنَ الْمَحَاسِنِ وَ الْأَمْثَالِ. وَ لِاشْدَاكَ فِي عَجْزِي، وَ لَا أَقْرَنُهُ مَعِي فِي ذَلِكَ عَنْ مُبَارَاةِ سَائِرِ الْمُجِيدِينَ، كَالْوَدَاعِي [399] وَ الصَّفِي [400] وَ غَيْرِهِمَا.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ لَسْتُ أَقُولُ: إِنَّ مُحَسَّنَاتِ الْبَدِيعِ غَيْرُ مُحَسَّنَةٍ، وَ فُنُونُهُ غَيْرُ مُسْتَحْسَنَةٍ؛ وَ إِنَّ الْعِلْمَ النَّبَاتِيَّ لَا يُخْفِقُ\* بِالتَّصَرُّ، وَ لَا يُسَدُّ بِحَامِلِهِ الشَّعْرُ؛ وَ لَكِنْ أَقُولُ - وَ التَّشْبِيهُ أَبْلَغُ عِنْدَ النَّبِيِّ! - : أَلْفَاتٌ تُسَوِّرُ\*، إِذَا كَانَتْ تُنْظَرُ؛ وَ تَرْزِينُ، إِذَا كَانَتْ تُسْتَحْسَنُ؛ وَ تُحْلَلُ، إِذَا كَانَتْ تُقْبَلُ؛ وَ تَقَرَّرُ\* وَ تُقَلَّدُ، إِذَا كَانَتْ ذَاتٌ جَيِّدٌ أَجِيدٌ؛ A51/ وَ تُكْسَى خَيْرَ جَلْبَابٍ، إِذَا لَمْ يَكُنِ الْعَارُ تَحْتَ الثِّيَابِ؛ وَ ذَاتُ الْعَوَارِ (2)، لَا يُصْلِحُهَا دَمَلَجٌ\* وَ لَا سِوَارٌ.

وَ عِنْدِي «وَ لِلنَّاسِ فِيمَا يَعْرِشُونَ مَذَاهِبُ» [401] وَ مِلَلٌ، تَفْضِيلُ الْمَلِيحَةِ الْعَاطِلَةِ

ص: 176

1- النسخة: و لا أظن.

2- اللفظة مثلثة الأول، و اختيار الكسر لمكان المناسبة بينها و بين لفظه «سوار».

عَلَى الْقَبِيحَةِ ذَاتِ الْحَلِيِّ وَالْحَلَلِ. وَالْمُرَادُ مِنْهَا مَا تَبَهَّنَاكَ عَلَيْهِ سَابِقًا. وَرَأَى مَوْلَايَ مُوَافِقًا (1) - إِنْ شَاءَ اللَّهُ! - .

\*\*\*

[وَلْيَعْلَمْ (2)] النَّاطِرُ فِي رِسَالَتِي هَذِهِ أَنْ مَا تَعَمَّدْتُ الرَّدَّ فِيهَا إِلَّا عَلَى طَائِفَتَيْنِ:

إِحْدَاهُمَا: مَنْ جَرَتْ عَلَى أَلْسِنَتِنَا، تَسَمِيْتُهُمْ بِأَهْلِ الْعَمُودِ لِمُنَاسَبَةِ ظَاهِرَةِ عَلَى النَّاطِرِ فِيهَا؛ وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُمْ جُهَالٌ يُنْكُرُونَ فَضْلَ الْعِلْمِ وَ يَجْهَلُونَ قَدْرَهُ، وَيَجْحَدُونَ (3) فَضَائِلَ الْمُتَأَخِّرِينَ بِالْمَرَّةِ؛ وَيُوجِبُونَ النَّاسِيَّ بِالْمُنْتَقِدِ مِينَ فِي كُلِّ مَا خَبِثَ وَ طَابَ، وَ يَتَّبِعُونَ خُطَاهُمْ فِي كُلِّ خَطَاٍ وَ صَوَابٍ.

وَ هَذِهِ الطَّائِفَةُ قَدْ طَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ فِي سِنَةِ الْغَفْلَةِ، وَ أَخَذَتْ مِنْ رِقَابِهِمْ مَأْخَذَهَا قَوَاطِعُ الْبَرَاهِينِ وَ الْأَدِلَّةِ.

وَ آخَرِينَ هَامُوا بِعِدَّةِ الْفَاطِ حَفِظُوهُمَا مِنْ كُتُبِ الْبَدِيعِ، وَ أَلْهَنَهُمْ عَنْ ثَمَارِ الْفَوَائِدِ أَنْوَارِ الرَّبِيعِ [402]؛ يَدِينُونَ بِمَا بَيْنَ دَفْتَيْهَا مِنْ فَاسِدٍ وَ صَحِيحٍ، وَ يَقْضُونَ (4) عِنْدَ ظَوَاهِرِهَا وَ قُوفَ الْفَقِيهِ عِنْدَ النَّصِّ الصَّرِيحِ.

وَ كُلُّ مِنْهُمَا عَارٍ مِنْ ثِيَابِ الْفَضْلِ عَارٌّ عَلَى ذَوِي الْآدَابِ، بَلْ لَا يَرْضَى ذُو اللَّبِّ

ص: 177

1- النسخة: موفق.

2- هي هنا بياض في النسخة قدر كلمتين أو ثلاث كلمات، وما اخترناه وجعلناه في المتن يوافق السياق.

3- النسخة: يحمدون.

4- كذا في النسخة، ولو كان: «يقفون» لكان أنسب؛ لمكان قوله: «وقوف الفقيه...».

وَأَمَّا مَنْ سِوَاهُمْ مِنَ الْمُجِيدِينَ - عَلَى اخْتِلَافٍ مَذَاهِبِهِمْ فِي الْكَلَامِ - فَإِنِّي أَعْرِفُ لِكُلِّ حَقَّةٍ، وَأُولِيهِ مِنَ الشَّيْءِ مَا اسْتَحَقَّهُ؛ وَ لَسْتُ (2) مِنْ ذَوِي الْأَرْءِ الْجَامِدَةِ، الَّذِينَ يَتَعَصَّبُونَ لِطَرِيقَةٍ وَاحِدَةٍ. وَفُنُونُ الشُّعْرِ عِنْدِي كَالْفُؤَاكِهِ كُلِّ فِيهِ لَذَّةٌ، أَوْ كَالْأَزْهَارِ (3) كُلِّ لَهُ رَائِحَةٌ؛ وَ لِكُلِّ مَحَاسِنٍ مَخْصُوصَةٌ بِهِ مَقْصُورَةٌ عَلَيْهِ، وَقَدْ تَقَدَّمَتْ فِيمَا سَبَقَ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ.

نَعَمْ! تَخْتَلِفُ طِبَاعُ الْأَنَامِ فِيمَا تُؤَثِّرُهُ (4) مِنْ تِلْكَ الْأَقْسَامِ؛ فَيُخَصُّ كُلُّ قَوْمٍ بِمَزِيدِ الرَّغْبَةِ مَا يُنَاسِبُ أَرْمَنَتَهَا وَبِلَادَهَا، وَ يُوَافِقُ مَقَاصِدَهَا وَ مُعْتَادَهَا. وَ مِثْلُ هَذَا الْإِخْتِلَافِ مَوْجُودٌ بَيْنَ النَّاسِ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ، فَيُخْتَارُ كُلُّ قَوْمٍ مِنْهُمْ قِسْمًا مِنَ الْمَنَازِلِ، وَ الْمَلَابِسِ وَ الْمَأْكَلِ. وَ هَذَا تَخْصِيصٌ حَسَنٌ بِمَزِيدِ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ، لَأَقْصُرُ الْحُسْنَ عَلَيْهِ. وَ هَذَا مَعْنَى مَا قَدَّمْتُهُ مِنَ اخْتِلَافِ الطَّبَاعِ بِاخْتِلَافِ الْأَعْصَارِ وَ الْأَمْصَارِ.

وَ إِنْ سَأَلْتِ عَنْ أَمْتَلِ تِلْكَ الطَّرَائِقِ عِنْدِي، فَلِي مَذْهَبٌ فَرَّدَ أَعْيُشَ بِهِ وَحْدِي، وَ بَيَانُهُ لَا يَنْفَعُ النَّاطِرَ وَ لَا يُجِدِي. وَ بَعْدَ مَا بَيَّنْتُ لَهُ الْمَحَاسِنَ وَ أَرَشَدْتُهَا إِلَيْهَا، فَلْيَخْتَرْ لِنَفْسِهِ مَا يَرُوقُ لَهَا مِنْهَا وَ يَحُلُو لَدَيْهَا.

\*\*\*

ص: 178

1- النسخة: يعمدهما.

2- النسخة: ليست.

3- النسخة: كالأزهار.

4- النسخة: يؤثره.

[هذه الرسالة (1)] - أيها المولى الأخ! - جامعة لمحاسن اللاحقين والسابقين، تغلّ بها أعناق المعجرفين والمتكلفين، رافعة لإعلام العلم دافعة لسبّهات الجاهلين. A52/ وَظَنِي بِكَ وَبَسَائِرِ مَنْ يَفْعُ إِلَيْهِ الْكِتَابُ، مِنْ أُمَّةِ الْفَضْلِ وَالْآدَابِ؛ حُسْنُ الصَّنِيعِ فَإِنِّي مَا أَرَدْتُ قَبِيحًا فِيمَا صَنَعْتُ، وَإِصْدَاحُ مَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ فَإِنِّي مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْدَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ. وَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً لَمْ \* شَعَتْ \* أَخَاهُ (2)، أَوْ كَفَّ عَنْهُ أَذَاهُ. وَأَمَّا مَنْ لَيْسَ \* لِي جِلْدَ النَّمْرِ \*، وَتَقَلَّبَ مِنْ صَدِّ غَائِنِهِ عَلَى جَمْرٍ \*؛ فَإِنِّي أَحَدَرُهُ الْبَغْيَ فَإِنَّ الْبَغْيَ مَصْرَعُهُ وَخَيْمٌ، وَلَا أَلُومُهُ عَلَى ذَلِكَ فَإِنَّهُ دَاءٌ فِي النَّاسِ قَدِيمٌ؛ وَالنَّاسُ أَشْبَاهُ، وَاشْدَّ كَالْ (3) وَلَا أَخْذُهُ بِذَلِكَ فَنِعْمَ الْآخِذُ الْمُنْتَقِمُ اللَّهُ (4). وَلَيْسَ لَهُ جَوَابٌ عِنْدِي، سِوَى آيَاتِ الْمُقَنَّنِ الْكِنْدِيِّ [403]:

وَإِنَّ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ بَنِي أَبِي \*\*\* وَبَيْنَ بَنِي عَمِّي لُمُخْتَلِفٌ جِدًّا

فَإِنْ أَكَلُوا لَحْمِي وَفَرَّتْ لِحُومَهُمْ \*\*\* وَإِنْ هَدَمُوا مَجْدِي بَنَيْتُ لَهُمْ مَجْدًا

ص: 179

- 1- في النسخة هي هنا بياض قدر كلمتين أو ثلاث كلمات، وأظنّ أنّها «هذه الرسالة» أو ما يشبهها.
- 2- النسخة: لم على شعث أخاه.
- 3- كذا في النسخة، والظاهر: أشكال وأشباه.
- 4- النسخة: لله.



وَإِنْ زَجَرُوا طَيْرًا بِنَحْسٍ تَمُرُّ بِي \*\*\* زَجَرْتُ لَهُمْ طَيْرًا تَمُرُّ بِهِمْ سَعْدًا

وَلَا أَحْمِلُ الْحِقْدَ الْقَدِيمَ عَلَيْهِمْ \*\*\* فَلَيْسَ رَيْسُ الْقَوْمِ مَنْ يَحْمِلُ الْحِقْدَ [404]

وَمَا كُنْتُ أَقْطَعُ كَفِّي بِضُرِّ سَيْدِي، وَأَقُولُ: قَطَعْتُ بَعْضِي وَشَفَيْتُ نَفْسِي! بَلْ أَصْلُهُ وَإِنْ قَطَعَ وَاصِحَ الْوَدَادِ، وَإِنْ مَنَعَ (1)؛ وَلَا أْبِيعُ حَظِّي مِنْهُ وَ  
إِنْ بَاعَ حَظَّهُ مِنِّي، وَأَزْدَادُ مَيْلًا إِلَيْهِ كُلَّمَا أَزْدَادَ مَيْلًا عَنِّي. وَإِذَا انْقَطَعَتْ مِنَ الرَّحِمِ الْأَوَاصِرُ\*، صَدَّغْتُ عِنْدَهَا كِبَائِرُ الْجَرَائِرِ، وَاللَّهُ يُغْفِرُ لَهُ  
ذَلِكَ!. /B52/ وَلَا لَوْمَ عَلَيْهِ وَلَا تَثْرِيبَ\*، وَلَا أَكْذُرُ صَفْوَ حَاطِرِهِ بِالْعَدْلِ وَالتَّائِبِ\*،

فَإِنَّ عَهْدِي بِهِ وَاللَّهُ يَكْلُؤُهُ \*\*\* وَإِنْ أَتَى الذَّنْبَ مِمَّنْ يَكْرَهُ الْعَدْلًا [405]

بَلْ أَقُولُ لَهُ:

إِنْ سَاءَنِي مِنْكَ ذَلِكَ \*\*\* فَقَدْ سَرَّنِي أَنِّي خَطَرْتُ بِبَالِكَ [406]

\*\*\*

ثُمَّ لَمَّا كَانَتِ الْقَصِيْدَةُ الْمُحَلَّعَةُ، هِيَ الْبَاعِثَةُ عَلَى تَصْنِيفِ الرَّسَالَةِ؛ وَالنَّاظِرُ فِيهَا لَا بَدَّ أَنْ تَسْمُو نَفْسَهُ إِلَيْهَا، وَيُحِبُّ الْإِطْلَاعَ عَلَيْهَا، أَلْحَقْنَاهَا  
بِهَا؛ وَهِيَ:

قَلْبِي بِشَرِّعِ الْهُوَى تَنْصَرُّ \*\*\* شَوْقًا إِلَى خِصْرِهِ الْمُزْتَرِّ

ص: 180

1- كذا في النسخة، و الظاهر وقوع سقط ههنا.

كَنِسَةً تِلْكَ أُمِّ كِنَاسٍ \*\*\* وَغَلْمَةً أُمِّ فَطِيحٍ جُوذِرَ  
وَكَمَّ بِهِمْ مِنْ مَلِيكِ حُسَيْنٍ \*\*\* جَارَ عَلَى النَّاسِ إِذْ تَأَمَّرَ  
لَهُ بِأَجْفَانِهِ جُنُودٌ \*\*\* نَظْفَرُ بِالْفَتْحِ حِينَ تُكْسَرُ  
وَإِ حَرَبَ الْقَلْبُ مِنْ صَغِيرٍ \*\*\* عَلَيَّ مِنْ تَيْهَةٍ تَكَبَّرَ  
يُضْحَكُ مِنْ لَوْعَتِي وَابْكِي \*\*\* يَنَامُ عَنْ لَيْلَتِي وَاسْهَرَ  
وَدَدْتُ أَنِّي لَهُ وَشَاحٌ \*\*\* لَوْ أَنَّ لِلْمَرْءِ مَا تَحَيَّرَ  
وَشَاحَهُ كَمْ هَصَرَتْ غُصْنًا \*\*\* مَا كَانَ لَوْلَاكَ قَطُّ يَهْصَرَ  
أَمَا تَرَى إِذْ تَجُولُ لَعْبًا \*\*\* إِزَارَهُ الثَّابِتَ الْمُوقَّرَ  
/A53/ جَارَانِ رَدْفٌ لَهُ وَحِضْرٌ \*\*\* أَنْجَدَ هَذَا وَذَلِكَ غَوْرُ  
كَمْ ظَاهِرٍ مُضْمَرٍ لَوْجِدِي \*\*\* لَظَاهِرٍ مِنْهُمَا وَمُضْمَرٍ  
عَلَيَّ مُسْتَأْسِدٌ غَزَالٌ \*\*\* إِنْ سَمِئْتَهُ فُبَلَّةً تَمَمَّرَ  
إِنِّي فَفَيْرٌ إِلَيْهِ لَكِنْ \*\*\* بِقُبْلَةٍ قَانِعٍ وَ مُعْتَرٍ  
وَرُبَّ وَعْدٍ بِلَثْمٍ خَدٌّ \*\*\* جَادَ بِهِ بَعْدَ مَا تَعَدَّرَ  
سَقَاهُ مَاءَ السَّبَابِ حَتَّى \*\*\* أَيْنَعَ تَبْتُ الْعِدَارِ وَ اخْضَرَ  
أَلَيْسَ مَنْ هَامَ يَا عَدُولِي \*\*\* بِمِثْلِ هَذَا الْعِدَارِ يُعْدِرُ  
أَخْفَيْتُ فِي جُنْحِهِ غَرَامِي \*\*\* فَاللَّيْلُ أَخْفَى لَهُ وَ أَسْتَرُ  
عَرَفَهُ لَأَمْ عَارِضِيهِ \*\*\* عَلَيَّ لِمَ بَعْدَهَا تَتَكَّرُ  
بِجَنْبِ خَطِّ الْعِدَارِ خَالٌ \*\*\* كَنْقَطَةٍ شُكَّلتُ بِعَنْبَرٍ

وَقَعَ لِي خَالَهُ بِحَنَفِي \*\*\* لَمَّا تَلَا حَطَّهُ الْمُرُورُ

بِمُقَلَّتِيهِ يُرِيدُ قَتْلِي \*\*\* يَا رَبِّ سَهْلٌ وَلَا تَعَسَّرَ [407]

أَخْفَيْتُ وَصَفَ الْحَبِيبِ دَهْرًا \*\*\* وَالْيَوْمَ بِاسْمِ الْحَبِيبِ أَجْهَرُ

هَوَيْتُ أَحْوَى اللِّثَاتِ أَلْمَى \*\*\* أَهْيَفَ سَاجِي الْجُنُونِ أَحْوَزُ

كَاللِّثِثِ وَالصَّبِيِّ حِينَ يَسْطُو \*\*\* وَحِينَ يَعْطُو وَحِينَ يُنْظَرُ

فَوَجْهَهُ جَنَّتِي وَحُورِي \*\*\* جُفُونُهُ وَالشَّفَاةُ كَوَثَرُ

B53/ عَنَايَ مِنْهُ وَمِنْ عَدُولٍ \*\*\* يَهْجُرُ هَذَا وَذَلِكَ يَهْجَرُ

يَسْأَلُ عَمَّنْ كَلَفْتُ فِيهِ \*\*\* وَهُوَ بِهِ لَوْ يَشَاءُ أَخْبِرُ

هَلْ رِيْقُهُ الشَّهْدُ قُلْتُ أَحَلَى \*\*\* أَوْ وَجْهُهُ الْبَدْرُ قُلْتُ أَنْوَرُ

قَالَ فَذَا الْعُصْنُ قَدْ حَكَاهُ \*\*\* فِي حُسْنٍ قَدْ فُقُلْتُ قَصَرَ

الْعُصْنُ يَهْوِي لَهُ خُصُوعًا \*\*\* وَالصَّبِيُّ مِنْ أَجْلِهِ تَعَفَّرُ

صَغْرُهُ عَادِلِي وَ لَمَّا \*\*\* شَاهَدَ ذَلِكَ الْجَمَالَ كَبَّرُ

لَمَّا رَأَى صُورَةَ سَبْتِي \*\*\* صَدَّقَ مَا مِثْلُهَا تُصَوِّرُ

يَا عُصْنَ بَانَ وَ دَعَصَ رَمْلٍ \*\*\* وَ حِيدَ رَيْمٍ وَ طَرْفَ جُودِزُ

خِصْرُكَ هَذَا الضَّعِيفُ يَعْيَى \*\*\* مِنْ حَمَلِهِ قَامَةً وَ خَنْجَرَ

مُؤَنِّتُ الطَّرْفِ مِنْكَ أَمْصَى \*\*\* سَبًّا مِنَ الصَّارِمِ الْمُدَكَّرُ

فَاتِرَةٌ لَا يُقَاسُ حَدًّا \*\*\* بِبَارِدٍ لِلْسُّيُوفِ أَبْتَرُ

أَغْمَدُ شَبَاهُ فَأَيُّ قَرْمٍ \*\*\* مِنْ بَأْسِ جَفْنَيْكَ لَيْسَ يَدْعُرُ

يَا شَاهِرًا سَيْفُهُ الْمَحَلَّى \*\*\* جَفُنَكَ بِالْفَتَكِ مِنْهُ أَشْهَرَ  
لِدَوْلَةِ الْحُسَيْنِ نَحْنُ جُنْدٌ \*\*\* وَأَنْتَ سُلْطَانُهَا الْمُظْفَرُ  
فَأَنْشُرْ لَوَاءَ الْجُعودِ فِينَا \*\*\* تَكْسِرُ كِسْرَى بِنَا وَقَيْصَرَ  
يَا صَاحِ سَكْرِ الشَّبَابِ إِثْمٌ \*\*\* بِالشَّيْبِ مِنْ بَعْدِهِ يُكْفَرُ  
/A54/ جَرَى كُمَيْتُ الشَّبَابِ حَتَّى \*\*\* أَنْارَ فِي عَارِضِي عَيْزُ  
أَقْبَلَ صُبْحُ الْمَشِيْبِ نَحْوِي \*\*\* يَسْعَى وَ عَصْرُ الشَّبَابِ أَذْبَرُ  
مُدَّ كَادَ غُصْنُ الشَّبَابِ يَدْوِي \*\*\* بِعُرْسِ فَرْعِ الْكِرَامِ أَثْمَرُ  
عُرْسٌ بِهِ الِهْمُّ عَادَ يُطْوَى \*\*\* لَا بَلْ بِهِ الِمْيْتُ كَادَ يُنْشَرُ  
عُرْسٌ فَتَى أَبْهَرَ الْبَرَايَا \*\*\* فِي حُسْنِي مَنْظَرٍ وَ مَخْبَرُ  
أَنْهَى إِلَى عَمِّهِ عَلِيٍّ \*\*\* حَدِيثِ مَجْدٍ لَهُ وَ مَفْخَرُ  
وَ مَا رَوَى لِلْعَلَى عَلِيٍّ \*\*\* أَصَحَّ أَخْبَارِهَا وَ أَشْهَرُ  
عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى \*\*\* مُسَلْسَلًا عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرُ  
إِنْ حَدَّثُوا عَنْ رِوَاءِ صَادٍ \*\*\* فَعَنْهُ يُرْوَى وَ عَنْهُ يُؤْتَرُ  
يَسْتَقُّ فِعْلُ الْجَمِيلِ مِنْهُ \*\*\* وَ هُوَ لِفِعْلِ الْجَمِيلِ مَصْدَرُ  
ذُوقَلِمٍ إِنْ جَرَى بِأَمْرِ \*\*\* جَرَى عَلَى اللُّوحِ بِالْمُقَدَّرُ  
عَجِبْتُ مِنْ مُدْيَةِ بَرْتُهُ \*\*\* وَ حَدُّهُ بِالسُّيُوفِ أَنْزَرُ  
مَا كَادَ سِرٌّ عَلَيْهِ يَخْفَى \*\*\* وَ سِرُّهُ لَا يَكَادُ يَطْهَرُ  
إِنْ سَالَ بِالْجَبْرِ فَوْقَ طُرْسٍ \*\*\* رَاقَكَ فِي وَشِيهِ الْمَحَبَّرُ

تَرَى نَظِيمَ الْجُمَانِ مِنْهُ \*\*\* عَلَى وُجُوهِ الطُّرُوسِ يُنَزَّرُ

حَبَاهُ غَابَ حَوَاهُ قَدَمَا \*\*\* صُورَةَ صَلِّ وَبَأْسَ قَسُورُ

B54/ كَمْ حَلَّ أَسْرٍ وَفَكَ رِقٍ \*\*\* خَطَّ عَلَى رِقِّهِ وَحَرَّرُ

مَنَاقِبُ لَا تَكَادُ تُحْصَى \*\*\* وَ سُوْدَدٌ لَا يَكَادُ يُحْصَرُ

قُرْآنُهُ مَا خَتَمْتُ لَكِنْ \*\*\* قَرَأْتُ مِنْهُ الَّذِي تَيْسَّرُ

خُذْهَا أَبَا أَحْمَدَ فَتَاءً \*\*\* جَاءَتْ لِفَرْطِ الْحَيَا نَعَثُ

مِنْ قَاصِرٍ مَدْحُهُ عَلَيْكُمْ \*\*\* وَإِنْ يَكُنْ فِي الْمَدِيحِ قَصْرُ

عَقِيلَةٌ أَهْدَيْتَ لِكُنْفٍ \*\*\* لَهَا بِحُسْنِ الْقَبُولِ أَمَهْرُ

لَدَيْهِ أَلَقَتْ قَنَاعَهَا عَنْ \*\*\* مَحَاسِنٍ عَنْ سِوَاهُ تُسْتَرُ

فَرِيدَةٌ فِي الْجَمَالِ فَاقَتْ \*\*\* أَلْفَ قَاصِدٍ لِأَلْفِ عَنَتُرُ

مَا حَاكَ بِشَارُهُمْ نَظِيرًا \*\*\* وَ هُوَ ابْنُ بُرْدٍ لَهَا وَ حَبْرُ

كَمْ خَطَبَتْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ \*\*\* فَكُنْتَ أَوْلَى بِهَا وَ أَجْدَرُ [408]





بَيَّنَّ

لمعاني غريب اللغات

على حسب استعمالها في الكتاب

المرتب ترتيباً أبتيئاً

\*حرف الهمزة\*

أبراد

الأبراد: جمع بُرد، و هو: الثوب المخطَّط.

ابن جَمِير

ابن جَمِير: الليل و النهار.

ابن سَمِير

ابن سَمِير: الليل الَّذِي لا ممرَّ فيه. ابناسَمِير: الليل و النهار.

أَحْنَبِي

أَحْنَبِي: أمتلىء غيظاً.

أذقَانَهُمْ

جمع: ذقن؛ و هو: مجتمع اللّحيين من أسفلهما.

أَرْجِحُنْ

أَرْجِحَنَّ: اهتزَّ.

أَرْجَنْتَ

أرجنت: أقامت.

ص: 187



أَرْهَفَ

رهف السيف: رققه.

أَرَيَّفَ

الأرياف: جمع الريف. والريف: أرضٌ فيها زرعٌ وخصبٌ. وأرضٌ رِيْقَةٌ: خِضْبَةٌ. وأرأفت الأرض وأريفت: أخضبت.

أَزَاهِيرَهُ

جمع زهرة، وزهرة الدنيا: بهجتها وغزارتها.

أَزَكُّنَكَ

أزكنه الأمر: أعلمه وأفهمه إياه.

اسْتَبَشَعُوا

استبشعه: عدّه قبيحًا.

اسْتِعْجَمَهَا

عَجَمَ يَعْجِمُ عَجْمًا وَعُجْمًا، الْعَجْمَاءُ: الرملة التي لاشجر فيها.

أَسَدَوْا

أَسَدَى إِسْدَاءً الثوبَ: أَقَامَ سَدَاهُ. وَالسَدَى مِنَ الثوبِ: مَا مُدَّ مِنْ خِيوطِهِ طَوِيلًا.

أَسَلَنْتَنِي

إِسَلَنْتَنِي: انبسط على ظهره فنام عليه.

أَصْبُو

صبا يصبو: حنَّ واشتاق إليه.

أَضْرَمَ

ضَرِمَتِ النَّارُ: اشتمت. وَأَضْرَمَ النَّارَ: أوقدها.

إِطْرَانَهُ

أطراه: بالغ في مدحه.

أطرى

أطرى فلاناً: أحسن الشاء عليه و بالغ في مدحه.

اعتساف

اعتسف الأمر: ركه بالتدبر ولاروية.

اعتلج

اعتلج: التطم. يقال: اعتلجت الهموم في صدره أي: تلاطمت.

ص: 188

أَعْرَنْزِم

أَعْرَنْزِم: أَتَجَمَّعَ وَانْتَبَضَ.

أَعْطَافِهِمْ

العِطْفُ جمعُه: أَعْطَافٌ وَعِطَافٌ وَعُطُوفٌ: من كلِّ شيءٍ: جانبه.

أَكْفُهُمْ

الأَكْفُ جمعُ الأَكْفِ، وهو: البرذعة. و البرذعة: ما يُجعل على الحمار للركوب عليه.

الأَذْرِيُون

الأَذْرِيُون: جنسُ زهرٍ من المركّبات، يرتقاليّ اللون.

الآسِي

الآسِي: جمعُه أَسَاةٌ وَإِسَاءٌ، وهو: الطيب.

الاحْتِرَاش

احْتِرَشَ الضَّبُّ: اصطاده.

الأَخْثَم

خَثَمٌ يَخْثُمُ أَنْفَهُ: كسره.

الأَرَاك

الأَرَاك: شجرٌ ذُشُوكٌ، حَوَارِ العُودِ تُتَّخَذُ مِنْهُ المَسَاوِيكُ.

الأَرِيَاث

الأَرِيَاث أَرِيَاثٌ.

الأَسَارِيَع

الأَسَارِيَع: دودٌ بِيضٌ حُمِرَ الرُّؤُوسُ تَتَغَذَّى بِالأُورَاقِ وَالأَثْمَارِ.

الإِسْهَاب

أسهَبَ الكلام: أطلَّ.

الأصداع

الأصداع: جمع صُدغ. وهو هيهنا: الشعر المتدلِّي على ما بين العين والأذن.

الأطلال

الأهلة

جمعُ الهلال، وهو مصدرُ هالّ. والهلال: غرة القمر.

ص: 189

الأنفاس

النَّفْسُ جمعُه أنفاس: المداد الذي يكتب به.

الأنواء

الأنواء مفردُه: النَّوْءُ، وهو: المطر.

الأواصر

الأواصر جمع الوِصْرِ، وهو: العهد.

الأيهقان

الأيهقان جمع: الأيهقانة. وهو: عُشْبٌ يطول، وله وردة حمراء وورقة عريضة. أو: الجرجير البري.

البهار

البهار: نبتٌ طيب الرائحة، ويقال له: عين البقر، أو: بهار البر.

التأث

تأث الرجل: تشبه بالأنثى في لينه ورقة كلامه وتكسر أعضائه.

التأنيب

أْتَبَه: عنَّفه ولامه.

التَّحَامَل

تحامل على فلان: جار ولم يعدل.

التَّعَجْرُف

التَّعَجْرُف ← عَجْرَفَة.

التَّئُوم

التَّئُوم: شجرٌ له ثمرٌ شربه مع الحُرْفِ والماء يُخرجُ الدودَ، والتَّصْمُدُ بوزنه مع الخَلِّ يفلحُ الثَّالِيلَ.

التَّيْس

التَّيْسُ جمعُه: تَيوسٌ وأتياسٌ، وهو: الذَّكَرُ مِنَ المَعَزِ وَالظَّبَاءِ وَالوَعُولِ.

الثَّغْرُ

الثَّغْرُ: مَقْدَمُ الأَسنانِ.

الجُرْدُ

الجُرْدُ: الحَيْلُ الَّتِي لارِجالَةٍ فِيها.

الجَرْداءُ

الجَرْدُ وَالأَجْرَدُ: المِكانُ لِانْبِاتِ فِيهِ؛ وَالجَرْداءُ: الشَّجَرَةُ لِأورِقَةٍ عَلَيها.

الجُلْمُودُ

ص: 190

الجُلْمُود: الصخر.

الحِجَاب

حَاجَةٌ حِجَابًا: خاصمه فَحَجَّه.

الحِجَال

الحِجَال مفردة: الحَجَلَة. ورَبَات الحِجَال: النساء.

الحِيَاكَة

حِيَاكَة الثوب: نسجه. الحائِك: النَّسَّاج.

الحَيَزُبُون

الحَيَزُبُون: العجوز، و مثله: الحَيَزُبُور.

الخَاثِر

خَثَرَ اللَّبَنُ: تَخُنَّ واشتدَّ.

الخِلَال

الخِلَال جمعُ الخلل، وهو: الوهن والفساد.

الخِلْعَة

الخِلْعَة: الثوب الَّذِي يُعْطَى مِنْحَةً. واللفظة بضمِّ الأَوَّل - : الخُلْعَة - وردت بمعنى خيار المال. ولكن اختيار المكسورة لمكان المناسبة بينها وبين قوله: «وَنَضَى عَنْهَا سَمِلَ أِبْرَادِ الْبِدَاوَةِ».

الخَيَال

الخَيَال: ما تشبَّه لك من الصور في المنام.

الدَّعَج

دَعَجَتِ العَيْنُ: كانت واسعةً شديدة السواد والبياض.

الدَّمَن

الدَّمَنُ مفرده: الدَّمنة، وهي: آثار الدار.

الدَّهْنَاءُ

الدهناء: الفلاة.

الدَّرَّ

الدَّرَّ: صغار النمل. الهباءُ المنتشر في الهواء.

الدَّرِيَّةُ

الدَّرِيَّةُ: فرند السيف و ماؤه. يُشَبَّهَانِ فِي الصَّفَاءِ بِمَدْبِ النَّمْلِ وَالدَّرِّ وَالمَدْبُ:

ص: 191



المجرى. مدبّ النمل أي: مجراه.

الرَّعَاع

الرَّعَاع: سَفَلَةُ النَّاسِ.

الرَّغْوَةُ

الرغوة: ما على اللبن و الماء من الزبد.

الرَّزْدُ

الرَّزْدُ: شَجَرَةٌ صَغِيرَةٌ طَيِّبَةُ الرَّائِحَةِ مِنْ فَصِيلَةِ الْغَارِيَّاتِ.

الرَّجَجُ

رَجَّ الْحَاجِبُ: دَقَّ وَ تَقَوَّسَ فِي طَوْلٍ.

السَّبَّاسِبُ

السَّبَّاسِبُ جَمْعُ السَّبْسَبِ، وَ هُوَ: الْأَرْضُ الْوَاسِعَةُ الَّتِي لَامَاءُ فِيهَا. الْأَرْضُ الْمَسْتَوِيَّةُ الْبَعِيدَةُ.

السُّرَّاطُ

السُّرَّاطُ: السَّبِيلُ الْوَاضِحُ. وَ الصَّادُ أَعْلَى لِلْمُضَارَعَةِ، وَ السَّيْنُ الْأَصْلُ.

السَّمَانُ

السَّمَانُ مَفْرُودُهُ سَامِنٌ وَ سَمِينٌ، وَ هُوَ: كَثِيرُ الشَّحْمِ وَ الدَّسَمِ.

السِّنَادُ

السِّنَادُ: كُلُّ عَيْبٍ فِي الْقَافِيَةِ قَبْلَ الرَّوِيِّ.

السَّوْدَاءُ

السَّوْدَاءُ: مَرَضُ الْمَالِيخُولِيَا.

الشَّامَّةُ

الشَّامَّةُ ← شَامَّةٌ.

الشَّيْح

الشَّيْح: الباب العالي البناء. و: الشخص.

الشُّخْب

شخبت اللبن: حلبت. وهو ما يمتدُّ من اللبن كالخييط عند الحلب. وهو فعلٌ بمعنى مفعولٍ.

الشَّعَب

الشَّعَب: الشرّ و الفتنة. سَعِبَ القوم: أثار بينهم الشرّ و الفتنة.

الشَّمْطَاء

ص: 192

شَمِطٌ يَشْمَطُ: خالط بياض رأسه سوادً، فهو أَشْمَطٌ، وهي شَمِطَاءٌ.

الشَّنْبُ

الشَّنْبُ: البرْدُ. شَنِبَ الرَّجُلُ: كان أبيضَ الأسنانِ حسنَها.

الشُّيْحُ

الشُّيْحُ مفردهُ شَيْحَةٌ، وهي: نباتٌ أنواعه كثيرةٌ وكلُّهُ طيبُ الرائحةِ.

الصُّدُودُ

الصُّدُودُ: الإِعْرَاضُ والميلُ عن الشيءِ.

الصُّعْلُوكُ

الصُّعْلُوكُ: الفقيرُ.

الصَّفْعُ

صَفَعُ صَفْعًا: ضربَ قفاهُ أو بدَنَه بكفِّه مبسوطَةً.

الصَّفِيقُ

صَفِيقٌ يَصْفُقُ الثوبَ: كَثَّفَ نَسْجَه. ثوبٌ صَفِيقٌ: كثيفٌ نَسْجَه.

الصَّقِيعُ

الصَّقِيعُ: الغائبُ البعيدُ الَّذي لا يُدْرَى أين هو. يقال: وما أدري إلى أيِّ صُقْعٍ ذهب.

الصِّيرَانُ

الصِّيرَانُ جمعُ الصِّيارِ، وهو: القطيعُ من البقرِ.

الصَّرْبُ

الصَّرْبُ والصَّرْبُ: العسلُ الأبيضُ الغليظُ.

الطَّبُّ

الطَّبُّ: الحاذقُ في عمله.

الطَّرِيف

الطَّرِيف جمعُه: طُرْف و طِرَاف، وهو: الغريب النادر من الثمر ونحوه.

الطَّرِيفَة

الطَّرِيفَة ← الطريف.

الطَّلَاوَة

الطَّلَاوَة: الحسن و البهجة. يقال: هذا كلامٌ ما عليه طلاوةٌ: إذا كان غثًّا لا ملاحاة

ص: 193

له.

الطَّلُّ

الطَّلُّ جمعُه طَلال و طَلَل: المطر الضعيف. الندى.

الطَّيْفُ

طافَ طيفًا الخيالُ: جاء في النوم.

العَافِيَةُ

عفا يعفو الأثرُ أو المنزلُ: إمحى و درس و بلي.

العِباءُ

العِباءُ جمعُه أعباء، و هي: الثقل و الحمل.

العِتاقُ

الظاهر انّ اللفظة من عَتَقَ يَعْتِقُ عِتْقًا بمعنى: سبق، فالعتاق: السبق. و لكن لم ينصّ اللغويون على ورود مصدر اللفظة على هذه الزنة.

العَجْرَفَاتُ

العَجْرَفَاتُ ← عجرفة.

العُلجانُ

في بعض مصادر اللغة: نبتٌ معروفٌ، و لم يزد عليه.

العَراجينُ

مفرده عُرْجُون. و هو أصل العِدْق الذي يبقى على النخل يابسًا بعد أن تُقطع عنه الشماريخُ.

العَرارُ

العَرارُ جمعُ عَرارة، و هي: نبتٌ ناعمٌ أصفر طيب الرائحة. النرجس البرِّي.

العَفْوُ

يقال: فَعَلَهُ عَفْوًا أي: بديهياً من تلقاء نفسه.

العَكر

العَكر مفرده العَكرَة، وهي: القطعة من الإبل.

العَلَقَم

العَلَقَم: الحنظل. كلُّ شيءٍ مرٌّ.

ص: 194

## العَمُودِيُّونَ

هم أهل العمود وأهل العُمد. أي: الذين يسكنون الأخبية. والأخبية: ما يُعمل من وبرٍ أو صوفٍ للسكن. فأراد المؤلف بهم: من ينتمي إلى ساكني الصحراء والبدويين وأهل الوبر.

## الغَبَاشِيرُ

الغباشير: ما بين السحر والمساء من الضوء، وما بين الغروب والعشاء منه.

## العَوَانِي

العواني مفردة الغانية، وهو المرأة المتروجة.

## الفرِند

الفرند: جوهر السيف وشيئه، وهو ما يُرى فيه شبه مدبّ النمل. و ← الذرّية في هذا الثبت.

## الفلج

فلج يفلج: تباعد ما بين أسنانه.

## الفيافي

الفيافي مفردة الفيفى، وهو: المفازة لاماء فيها.

## القاحلة

القاحلة ← قاحل.

## القَدَاح

القَدَاح جمع القُدح، وهو سهم القمار. يقال: صدقهم وسم قده، أي: قال لهم الحق.

## القَدَال

القَدَال جمعه قُدل وأقذلة: ما بين الأذنين من مؤخر الرأس.

## القرى

قرى يقري الضيف: أضافه.

القَطَافَة

القَطَافَة: ما يُسْقَطُ من العنب إذا قُطِفَ، أي: جُنِيَ.

القِفَار

جمع قَفْر، وهو: الخلاء من الأرض لأماء فيه ولاناس ولاكلاء.

القَلَانِد

القَلَانِدُ مفرد القِلَادَة، وهو ما جعل

ص: 195



في العُنُق من الحِلِّيِّ.

القِلَام

القلام جمع القلم، وهو: البِرَاعَة، أو: إذا بُرِّت.

القَيْصُوم

القَيْصُوم: نباتٌ طَيِّب الرائحة يُتَدَاوَى به.

الكَاهِل

الكاهل: مقدَّم أعلى الظهر ممَّا يلي العُنُق.

الكَبُوة

الكبوة: المرّة من كبا. و كبا لوجهه: انكبّ على وجهه.

الكَرْب

الكَرْب مفرد كَرْبَة، وهو: أصول السَعَف الغُلاظ العِرَاض التي تُقَطَّع معها، سُمِّي بذلك لآثه كَرْب أن يُقَطَّع و دَنَا من ذلك.

الكِنَافَة

الكِنَافَة: نوعٌ من الحلويات تُحشَى بالجُبِن أو بغيره.

الكَوَاعِب

الكواعب مفردة الكاعب، وهو من الجوارى: الناهد. و نَهَدَتِ المرأةُ: كعب ثديها.

اللَّبُّ

اللَّبُّ: الملازم لعمله المقيم له.

اللَّجِين

اللَّجِين: نوعٌ من العَلْف، وهو العَلْف المَتَّخَذ من الورق المدقوق المخلوط بدقيقٍ أو شعيرٍ.

اللُّجِين

اللُّجِين: الفُصَّة. و لا مكبَّر لهذه اللفظة.

المَاحِلَة

المَاحِلَة ← مَاحِلٌ.

المُبرَسَمين

المُبرَسَم: الذي أصيب بالبرسام، و البرسام: داء الجنب، وهو التهابٌ يصيبُ غشاء الرئة.

ص: 196

المُعْجَرِفين

العَجْرَفَة: الجفوة في الكلام.

المُنْتَرَهات

المنتزّه: مكان التنزه. مكان نزهة ونزاهة ونزاهة: حسن المناخ مقصوداً لجودته وبعده عن فساد الهواء.

المنصحة

المنصحة: الأبرة.

المَحَجَّة

المحجّة: جادة الطريق أي: وسطه. سميت بذلك لأنها تقصد.

المُغْفَلين

المغفلين جمع المغفل، وهو: من لافطنة له.

الْمَنْبُوز

نَبْرَه بكذا: لقبه به، وهو شائع في الألقاب القبيحة.

الْمَنْدَل

الْمَنْدَل جمع مَنَادِل: العود الطيب الرائحة.

المَهَاذِيل

المهاذيل جمع المَهْزُول، وهو: المصاب بالهزال. والهزال: قلة اللحم والشحم.

النَّجَائِب

نجائب الشيء: خالصه. نجائب الإبل: الخالص من الإبل.

النَّخْوَة

النخوة: الكبر والفخر.

النُّطَاسِي

النَّطَاسِي: العَالِمُ الطَّبِيبُ الحَاقِظُ.

النِّعَاجُ

النِّعَاجُ جَمْعُ النِّعَجَةِ، وَهُوَ: الأُنْثَى مِنَ الضَّنَانِ.

النَّقْرِيْسُ

النَّقْرِيْسُ: الطَّبِيبُ المَدَقُّقُ.

النَّمْرُ

النَّمْرُ وَالنَّمْرُ وَالنَّمْرُ: ضَرْبٌ مِنَ السَّبَاعِ مِنَ عَائِلَةِ السَّنَّوْرِ أَصْغَرُ مِنَ الأَسَدِ، وَهُوَ مُنْقَطُ الجِلْدِ نَقْطًا سَوْدًا وَبَيضًا.

ص: 197

التَّوَى

التَّوَى: الدَّار.

النِّيَاق

النِّيَاق جمع نِيق، وهو: أعلى موضعٍ في الجبل.

الهَمَج

الهَمَج جمعه أهَمَاج، وهو: الرعاع من الناس الحَمَقَى.

الهِنْدُوانِيَّات

الهِنْدُوانِيَّيُّ و الهِنْدُوانِيَّيُّ: المنسوب إلى الهند، يقال: سيفٌ هندوانيٌّ. وهي نسبةٌ شاذَّةٌ.

الواخِدة

وَخَدٌ يَخِدُ البعيرُ: أُسرِعَ و صار يرمى بقوائمه كالنعام.

الوَجْنَةُ

الوَجْنَةُ: ما ارتفع من الخدَّين.

الوَشْي

الوَشْي ← وَشْي

اليرْبُوع

اليرْبُوع جمعه يرابع، وهو: نوعٌ من القواضم يشبه الفأر، قصير اليدين طويل الرجلين، وله ذنبٌ طويلٌ.

أُمُّ حُبَيْن

أُمُّ حُبَيْن: دُويبةٌ عظيمة البطن تشبه ساءَ أُرْص.

أُمُّ خَنَوَّر

أُمُّ خَنَوَّر: الدنيا.

أُمُّ هُوبَر

أَمِ هُوَبْر. الهوَبْر: الفُهْد، الصَّبْع. أبوهُبَيْرَة: ذَكَر الضَّفَادِع. أَمِ هُبَيْرَة: أَنشَاهَا.

أَنَابِيْب

الْأَنَابِيْبُ مَفْرَدُهُ الْأُنْبُوْب. وَهُوَ - بِالْإِسْتِعَارَةِ - : كَلَّ أَجُوفٍ مُسْتَدِيرٍ.

أَنَارُوهَا

أَنَارَ الثُّوبَ: جَعَلَ لَهُ نِيْرًا، أَي: خَطُوْطًا.

أَهْوَنَ

ص: 198

الأهون: يوم الإثنين.

أوانس

الأوانس جمع الأنسة، وهو: الطيبة النفس.

أورث

ورى الزند: خرجت ناره. و تقول لمن أنجدك و أعانك: ورت بك زنادي.

أورى

أورى ← أورث.

أول

الأول: يوم الأحد، و يقال له: أوهد.

\*حرف الباء\*

بأجلاف

الأجلاف جمع جلف، وهو: الأحمق.

بالرقاعة

رقع رقاعة: حمق. الرقاعة: الحمق.

برضخه

رصح رصح رأسه بالحجر: رضه. أي: دقه و جرشه.

برود

برود ← أبراد.

بالصقاعة

بالصقاعة ← الصقيع.

بعاط عاط

عاطٍ عاطٍ: زجرٌ للذئب و للخيال.

بَعْر

البَعْرُ: ما تقدف به ذوات الخفّ و ذوات الظلف من الأوساخ. يقال: بعرت الماشيةُ أي: ألقت البَعْرَ.

بِغْمُوسٍ

اليمين الغمُوس أي: الكاذبة التي يتعمدّها صاحبها.

بِفَرَضِهَا

الْفَرَضُ: السُّنَّةُ.

بِوَصْمٍ

الْوَصْمُ: الفترة في الجسد. المرض. العيب و العار.

ص: 199



\*حرف التاء\*

تَبَاشِيرُهُ

التباشير: أوائل كلِّ شيءٍ.

تَتَعَصَّى

تَعَصَّى عليه: عصاه. و تعصَّى الأمر: اعتاض.

تَثْرِيْبٌ

ثَرْبُهُ: لامه. فَبِحَ عليه فعلُهُ.

تَرَحَّأَ

تَرَحَّ يَتَرَحُّ: حَزُنٌ.

تُسَوِّرُ

تَسَوِّرَ المرأةُ: ألبسها سِوَارًا. و السِّوَارُ: حليةٌ كالطوق تلبسه المرأة في زندها أو معصمها.

تَطَلَّبَ

تَطَلَّبَ أي: طلبه مرَّةً بعد أخرى مع تكلفٍ.

تُقَرِّطُ

قَرَّطَ الجاريةُ: ألبسها القُرْطَ. و القُرْطُ: ما يُعَلَّقُ في شحمة الأذن من درّةٍ ونحوها.

تُقَلِّدُ

القِلَادَةُ: ما جُعِلَ في العنق من الحليِّ.

تَقَنَّعَ

كذا في النسخة. و التَّقَنَّعُ: تكلفُ القناعة. و المعنى لا يلائم قوله: «و كفاية».

\*حرف الثاء\*

تَغْرُ

تَغْر ← الثَّغْر.

ثَلَبَهُمْ

ثَلَبَهُ: عَابَهُ وَ لَامَهُ. سَبَّهُ.

ثَلَجَتْ

ثَلَجَتْ نَفْسِي بِهِ: ارْتَاخَتْ بِهِ.

\*حرف الجيم\*

جَادٌ

جَاد: الباطل. و الظاهر انهم أرادوا به: الشعر باطلٌ لأصل له، فيمكن توارده لكلِّ شاعرٍ، و ليس قول أحدٍ منهم أصلاً فيه.

ص: 200

جُبَارٌ

الجُبَارُ: يوم الثلاثاء.

جَمْرٌ

الجَمْرُ: النارُ المُنَمَّدة.

جَيْدٌ

الجَيْدُ جمعه أجياد و جُيُود: العُنُق، مقدّم العُنُق.

\*حرف الحاء\*

حَادٌ

حَادَ عنه: مال.

حُزُونَةٌ

حُزُونَةٌ جمع الحَزْنِ، وهو ما غَلُظَ من الأرض، وقلّما يكون إلا مرتفعًا.

حَصْحَصٌ

حَصْحَصَ حَصْحَصَةً الحَقُّ: بان بعد كتمانهِ.

حَظِيَّةٌ

الحَظِيَّةُ: السُّرِّيَّة المَكْرَمَةُ عند أميرٍ أو ملكٍ.

حَظِيَّتِهِ

حَظِّيَّتِهِ ← حَظِّيَّةٌ.

حَفْنَةٌ

الحَفْنَةُ والحَفْنَةُ: مِلٌّ الكَفَّينِ.

حَلْبَاتُهَا

حَلْبَاتُ جمع الحَلْبَةِ. والحَلْبَةُ: الدَّفْعَةُ من الخيلِ في السِّبَاقِ. يقال: فلانٌ يركُضُ في كلِّ حَلْبَةٍ من حَلْبَاتِ المَجْدِ.

حَلْبَة

حَلْبَة ← حَلَبَات.

حُمَادَاه

الحُمَاد: الغاية و مبلغ الجُهدِ. يُقال: حُمَادُكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا، أَي: غَايَتِكَ وَ مَبْلَغُ جُهِدِكَ.

حَنَادِرِي

الحَنَادِرُ مَفْرَدَةٌ حُنْدُورَةٌ، وَ هِيَ: سَوَادُ الْعَيْنِ.

\*حرف الخاء\*

خُبْرًا

ص: 201

خَبِرٌ خُبْرًا: عَلِمَهُ بِحَقِيقَتِهِ وَكُنْهَهُ.

خَرَائِدُ

الخَرَائِدُ جَمْعُ الخَرُودِ وَالخَرِيدِ، وَهَمَا: البَكَرُ لَمْ تُنَمَسَّ قَطُّ.

خَضْرَاءُ

فَلَانٌ أَخْضَرُ: كَثِيرُ الخَيْرِ. وَالخَضْرَاءُ: الخَيْرُ وَالسَّعَةُ وَالنَّعِيمُ.

الخُطَّةُ

الخُطَّةُ: الجَهْلُ. الأَمْرُ المَشْكَلُ الَّذِي لَا يَهْتَدَى إِلَيْهِ.

خَمَائِلُهُ

الخَمَائِلُ جَمْعُ الخَمِيلَةِ، وَهُوَ: المَوْضِعُ الكَثِيرُ الشَّجَرِ.

خُمُودُهُ

خَمِدَتِ النَّارُ: سَكَنَ لَهَبُهَا وَ لَمْ يَطْفَأْ جَمْرُهَا.

\*حرف الدال\*

دُبَّارٌ

الدُّبَّارُ: يَوْمُ الأَرْبَعَاءِ.

دَبٌّ

دَبٌّ يَدْبُ دَبًّا، وَالدَّبُّ: المَشْيُ عَلَى اليَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ كَالطِّفْلِ.

دَعِيٌّ

الدَّعِيُّ: الَّذِي يَدَّعِي غَيْرَ أَبِيهِ أَوْ غَيْرَ قَوْمِهِ.

دَمْلَجٌ

الدَّمْلَجُ: حَلِيٌّ يُلبَسُ فِي المِعْصَمِ.

دِيَاجِيرٌ

مفرده الـدَيَجُور: الظلام.

\*حرف الـذال\*

ذِمَام

الذِمَام جمعُ أَذِمَّة، و هو: الحرمة، الحُقُّ.

\*حرف الـراء\*

رُضْتُهَا

راضٍ يَرْضِي رَوْضًا ... المَهْرَ: ذَلَّلَهُ و طَوَّعَهُ و عَلَّمَهُ السَّيْرَ.

رَفَاعَةٌ

الرَّفَاعَةُ - مَثَلَةٌ الأَوَّل - مِنِ الصَّوْتِ: ارْتِفَاعُهُ و شِدَّتُهُ.

ص: 202

## \*حرف الزاء\*

زَند

الزند: العودُ الَّذِي يُقَدِّحُ بِهِ النَّارُ.

زَيَّافَةٌ

زافَ يَزِيفُ: تَبَخَّرَ فِي مَشِيهِ وَتَمَائِلٍ. زافَتِ النَّاقَةُ: أَسْرَعَتْ فِي تَمَائِلٍ.

## \*حرف السين\*

سَبَّكَه

سَبَكَ الْفِضَّةَ: أَذَابَهَا وَصَبَّهَا فِي قَالِبٍ.

سَكَّعَت

سَكَّعَ: مَشَى مُتَعَسِّفًا لَا يَدْرِي أَيْنَ يَأْخُذُ فِي بِلَادِ اللَّهِ.

سِلَّعَتَه

السِّلعةُ جَمْعُهُ سِلْعٌ. وَهُوَ الْمَتَاعُ وَما يُتَاجَرُ بِهِ.

سَمَّجٌ

سَمَّجٌ يَسْمُجُ سَمَاجَةً: فَبَّحٌ. فَهُوَ سَمَّجٌ وَ سَمَّجٌ.

سَمَلٌ

السَّمَلُ: الثَّوبُ الْحَلَقُ الْبَالِي. جَمْعُهُ: أَسْمَالٌ.

## \*حرف الشين\*

شَارِدٌ

الشَّارِدُ: النَّادِرُ. شَوَارِدُ اللَّغَةِ: نَادِرُهَا وَغَرَائِبُهَا.

شَاصِبًا

يَقَالُ: عَيْشٌ شَاصِبٌ أَيُّ: شَاقٌّ. وَ الشَّصْبُ: الْمَشَقَّةُ.

شَامَةٌ

الشَامَةُ: نقطةُ سوداء على الوجه تزيدهُ حُسْنًا.

شَبْوَةٌ

الشَبْوَةُ: عَلَمٌ للعقرب.

شَرَكٌ

الشَّرَكُ: حبالُ الصيد.

شَطَطًا

الشَّطَطُ: الإفراط.

شَعَثٌ

ص: 203



الشَّعْثُ و الشَّعْثُ: انتشار الأمر و خَلَّه.

شَغَب

شَغَبَ شَغْبًا القومَ و بهم و عليهم: هَيَّجَ الشَّرَّ عليهم.

شَمَلَتَيْنِ

الشَّمَلَةُ: كساءٌ واسعٌ يُشْتَمَلُ به.

شُمُوسَهَا

شَمَسَ يَشْمُسُ شُمُوسًا: امتنع، تَأبَى. يقال: شَمَسَتِ الدَّابَّةُ: نفرت و تمردت على صاحبها.

شِيَار

الشِّيَار: يوم السبت.

شِيَاف

الشِّيَافُ: دواءٌ يُسْتَعْمَلُ للعين.

\*حرف الصاد\*

صَخْر

الصَّخْر: جمع الصَّخْرَةِ و الصَّخْرَةِ.

صَفْوَان

يومَ صفوان: يومٌ باردٌ.

صَقَاعَةٌ

الصَّقَاعَةُ - عند المولِّدين - : برودة الطبع.

صُلُودٌ

الصَّلْدُ: الصَّلْبُ الأملس. و صَلَدَ الزَّنْدُ صُلُودًا: صَوَّتَ و لم يُورِ.

صُلُودُهُ

صُلُودُهُ ← صُلُودٌ.

\*حرف الضاد\*

ضَرَّتَهُ

ضَرَّةُ الْمَرْأَةِ: امْرَأَةٌ زَوْجُهَا؛ وَهِيَ ضَرَّتَانِ.

صَنُّكَ

الصَّنُّكَ: الضَّيِّقُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.

\*حرف الطاء\*

طَرِيفَةٌ

طَرِيفَةٌ ← الطَّرِيفُ.

طَلَاوَةٌ

ص: 204

طَلَاوَةٌ ← الطَّلَاوَةُ.

طَوَّعَ

الطَّوَّعُ: الطَّاعِ. يُقَالُ: هُوَ طَوَّعَ بِدَكَ أَي: مَنَقَادًا لَكَ.

\*حرف العين\*

عَافِيَةٌ

عَافِيَةٌ ← العَافِيَةُ.

عُثِّلِطٌ

أُهْمِلَتْ هَذِهِ اللَّفْظَةُ وَأَخْتَاهَا فِي كَثِيرٍ مِنَ الْمَعَاجِمِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَبَّنُ عُثِّلِطٌ: خَائِرٌ تَخِينٌ، وَكَذَلِكَ عُجَلِطٌ وَعُكَلِطٌ. قِيلَ: هُوَ الْمُتَكَبِّدُ الْغَلِيطُ.

عَجْرَفَةٌ

العَجْرَفَةُ: جَفْوَةٌ فِي الْكَلَامِ. يُقَالُ: فِي كَلَامِهِ عَجْرَفِيَّةٌ وَتَعَجْرَفُ أَي: جَفْوَةٌ.

عُجَلِطٌ

عُجَلِطٌ ← عُثِّلِطٌ.

عُرَاهُ

العُرَى: جَمْعُ العُرْوَةِ. وَالعُرْوَةُ: مَا يُوثَقُ وَيَشْتَدُّ بِهِ.

عَرَفَ

العَرَفُ: الرَّائِحَةُ مُطْلَقًا. وَأَكْثَرُ اسْمَتَعْمَالِهِ فِي الطَّيْبَةِ.

عَرُوبَةٌ

العَرُوبَةُ: يَوْمُ الْجُمُعَةِ.

عِطْفِي

العِطْفُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ: جَانِبُهُ. وَالعِطْفُ يُقَالُ لِلرِّدَاءِ، وَسَمِّيَ بِذَلِكَ لِوُقُوعِهِ عَلَى عِطْفِي الرَّجُلِ، وَهُمَا نَاحِيَتَا عُنُقِهِ.

عُقِدْ

العُقْد: القلادة.

عُكِلِطْ

عُكِلِطْ ← عُنَلِطْ.

عُنْجُهِيَّة

لم يتعرَّض كثيرٌ من المعاجم لهذه اللفظة في مادة عنج. وقال بعضهم: ويقال أعرابيٌّ فيه عنجُهِيَّةٌ أي: جفاءٌ وكبرٌ.

عَنَ

عَنَّ له الشيءُ: ظهر أمامه واعترض.

ص: 205

\*حرف الغين\*

غَيَّاطُهُ

الغيطلُ: هيئة الشمس من مغربها وقت العصر. و المراد هنا: أوان ختام الشباب.

\*حرف الفاء\*

فِظَاظُ

الفظاظ جمع الفَظُّ، و هو: ماء الكِرْسِ يُعْتَصَرُ و يُشْرَبُ في المفاوز. و به شُبِّه الرجلُ الفَظُّ الغليظُ لِعِظَاهُ.

فَلَايَقَىٰ ءُ

فلانٌ لا يردُّ الروايةَ و لا يُنْضِجُ الكراعَ و لا يُفَقِّئُ ءُ البيضَ، يقال للعاجز.

فَلَوَاتِهَا

الفلوات جمعُ الفَلَاةِ، و هو: الصحراء الواسعة.

فُنُونُهُ

فُنُونُ جمعُ الأُفْنُونِ، و هو: العُصْنُ المُلْتَفُّ. و في بعض المعاجم: جمعُ الأُفْنُونِ: أفانين.

\*حرف القاف\*

قَاحِلِ

قَحَلَ قُحُولًا الشئَ ءُ: يَسَسَ.

قَاسَى

قَاسَى مُقَاسَاةً الأَلمَ: تحمَلُ مشاقفَهُ.

قُبطِيّ

القُبطِيَّةُ و القِبطِيَّةُ: ثيابٌ من كَتَّانٍ منسوبةٌ إلى القبط. و قال بعضهم: لَمَّا أُلزِمَتِ الثيابُ هذا الاسمَ غَيَّرُوا اللفظَ، فالإنسان قِبطِيّ - بالكسر - و الثوب قُبطِيّ - بالضم - .

قَتَلَتْ

يقال: قَتَلَ الشَّيْءَ حُبْرًا أَي: أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا.

قَدَّ

قَدَّ الشَّيْءَ: قَطَعَهُ، شَقَّه.

قُدَّتْ

قُدَّتْ ← قَدَّ.

قُرُنْتِي

القُرُونَةُ: النَّفْسُ.

ص: 206

قَفْر

قَفْر ← القَفْر.

قَلَانِدَه

قَلَانِدَه ← القَلَانِد.

\*حرف الكاف\*

كَالْخَرِيدَة

كَالْخَرِيدَة ← خَرَائِد.

كَالزَّجْر

زَجَرَ يَزْجُرُ الطَّيْرَ: أَطَارَهُ، فَتَفَاءَلَ بِهِ إِنْ كَانَ طَيْرَانُهُ عَنِ الْيَمِينِ، أَوْ تَطَيَّرَ مِنْهُ إِنْ كَانَ عَنِ الْيَسَارِ.

كَالَه

كَالٌ يَكِيلُ كَيْلًا الْفُلَانُ: عَيَّنَ كَمِّيَّتَهُ وَمَقْدَارَهُ بِوَأَسْطَةِ آلَةٍ مَعْدَّةٍ لِذَلِكَ، كَالصَّاعِ أَوْ الذَّرَاعِ وَنَحْوَهُمَا.

كَسْفَعِ الزَّخِيخِ

سَفْعُ الزَّخِيخِ: الْأَصْطِلَاءُ بِالْجَمْرَةِ.

كَشِمَلَةٌ

شَمَلُ الرَّجُلِ: أَسْرَعُ. نَاقَةٌ شِمَالٌ وَنَاقَةٌ شِمَلَةٌ: سَرِيعَةٌ.

كَنْخَزُ

النَّخْزُ: الْوَجَعُ. يُقَالُ: نَخَزَهُ بِالْحَدِيدَةِ: وَجَعَهُ بِهَا. نَخَزَهُ بِكَلِمَةٍ أَوْ جَعَهُ بِهَا.

كَنْكَزِ الْحِضْبِ

نَكَزُ الْحِضْبِ: لَسَعُ الْحَيَّةِ.

\*حرف اللام\*

لَأَحْيِصُ

لَأَحْيِصُ: لَأَعْدِلُ وَلَا أَحِيدُ.

لَأَسْرِنْدِي

لَأَسْرِنْدِي ← لَأَغْرِنْدِي.

لَأَفْرَعُ

أَفْرَعَهُ مِنَ النَّوْمِ: نَبَّهَهُ.

لَأَغْرِنْدِي

لَأَغْرِنْدِي: لَأَعْلُو بِالشَّتْمِ وَالضَّرْبِ وَالْقَهْرِ وَالْغَلْبَةِ.

لَأَزِبُ

اللازب: الثابت. يُقَالُ: صَارَ الْأَمْرُ ضَرْبَةَ لَأَزِبٍ أَي: صَارَ لَازِمًا ثَابِتًا.

ص: 207



لَا يُخْفِقُ

خَفَقَتِ الرَّأْيَةُ: اضطربت و تحرّكت.

لَا يَفْرَعُ

فَرَعَ يَفْرَعُ الْجَبَلَ: صعده.

لَا يَهْوُلُكَ

هَالٌ هَوْلًا الْأَمْرُ فَلَانًا: أفرعه وعظّم عليه.

لَبَسَ

يُقَالُ: لَبَسَ فُلَانٌ لِفُلَانٍ جِلْدَ النَّمْرِ أَي: تنكّر له. و ← النمر.

لِلشُّمْرِ

الشُّمْرُ مفردة سَمَاءٍ، وهو: من كان لونها بين السواد والبياض.

لَطِيمَةٌ

اللَّطِيمَةُ: وعاء المسك.

لِعَجْرَفَةٍ

لِعَجْرَفَةٍ ← عَجْرَفَةٌ.

لِغُلَّتِي

الغُلَّةُ جمعه غُلَلٌ: العطش الشديد.

لَمْ تَمُجِّهَا

مَجَّ الشَّرَابَ مِنْ فَمِهِ: رَمَى بِهِ. و يقال على الاستعارة: هذا كلامٌ تَمُجُّهُ الْأَسْمَاعُ أَي: تقدّفه وتستكرهه.

لَمْ

لَمْ الشَّيْءُ: جَمَعَهُ وَضَمَّهُ. يُقَالُ: لَمْ اللَّيْلُ شَعَثَ فُلَانٌ أَي: قارب بين شتيت أمره وأصلح من حاله ما تشعث.

لَمْ يَفْعَمَهُ

فَعَمَّ يَفْعَمُ الطَّيْبُ فَلَانًا: مَلَأَ خِيَاشِمَهُ.

لَمْ يَكُنْ

كَانَ يَكُنُّ الشَّيْءَ: سَتَرَهُ، غَطَّاهُ. وَالْعِلْمَ فِي قَلْبِهِ: أَسْرَهُ.

لِلْمَمَاكِسِ

مَآكِسٌ مِكَاسًا وَمُمَاكِسَةٌ، فَهُوَ مُمَاكِسٌ. مَآكِسُهُ: اسْتَحَطَّهُ الثَّمَنُ وَاسْتَقْصَبَهُ إِيَّاهُ.

لِنَبْوِ

نَبَا يَنْبُو نَبْوًا وَنَبْوَةُ الطَّبْعِ عَنِ الشَّيْءِ:

ص: 208

نفر ولم يقبله.

\*حرف الميم\*

ماحل

الماحل: الجذب. يقال: أرضٌ ماحلٌ أي: جذبةٌ. و الجذبُ: انقطاع المطر.

مؤنس

المؤنس: يوم الخميس.

متدلية

تدلى الثمر من الشجر: تعلق واسترسل.

متكب

مجان

المجان جمع الماجن، وهو من مجن يمجن: مزح وقل حياءً كأنه صلب وجهه.

محلول

الحلة والحلة: التكسر والضعف.

مداهن

المداهن جمع المدهن، وهو قارورة الدهن.

مزننها

المزنة: المطرة.

معقلا

المعقل جمعه معاقل: الملحأ.

مفلج

المفلج ← الفلج.

مُقَلَّة

المُقَلَّةُ: العين.

مَقُولِيًا

مَقُولِيًا. قَلَقًا مَتَجَافِيًا عَن مَحَلِّي الْقَلَّةِ: النَّهْضَةُ مِنْ مَرَضٍ.

مَلْحُودَةٌ

المَلْحُودُ: اللَّحْدُ، أَي: الْحَجَرُ الَّذِي يُوضَعُ عَلَى الْقَبْرِ.

مِنْصَّةٌ

المِنْصَّةُ: الكَرْسِيُّ تُرْفَعُ عَلَيْهِ العُرُوسُ فِي جَلَائِهَا. أَمَّا المِنْصَّةُ: الْحِجْلَةُ تُعَدُّ للعُرُوسِ. فَالمُوافِقُ للسياق هُوَ بكَسْرٍ

ص: 209

الأول.

مَهُولَةٌ

المَهُولَةُ: الكريهة المخوفة.

\*حرف النون\*

النَّافِع

دواءٌ نَافِعٌ: ناجِعٌ، كأنه استقرَّ قراره فكسَرَ العُلَّةَ.

نَتَف

نَتَفَ نَتْفًا الريشَ أو الشعرَ ونحوه: نزعَه.

نَزَعَات

النزَعُ: الكلام الَّذي يُغري به الناسُ. نَزَعُ الشيطان: وساوسه و ما يَحْمِلُ به الإنسانَ على المعاصي.

نَشْوَان

النشوان و مؤنثه نَشْوَى: السكران.

نَشُوءَة

مثلثة النون: السُّكر.

نَضَب

نَضَبَ يَنْضَبُ الماءُ: جرى و سال.

نَضِي

النَّضِي: التجريد، يقال: نضاهُ من ثوبه: جَرَّدَه.

نَفَاة

نَفَثَ فُلَانًا: سحره. نَفَثُ الشَّيْطَانِ: الشعر. يقال: ما أحسنَ نَفَثَاتِه أي: شعره. و هذا من نَفَاةِ فلانٍ: من شعره.

النِّيَاق

النِيَاقُ جمعُ النِيَقِ، و هو: أرفع موضعٍ في الجَبَلِ.

نِيَاقُهَا

نِيَاقُهَا ← النِيَاقُ.

\*حرف الهاء\*

هَضْبَةٌ

الهَضْبَةُ: الجبل المنبسط على وجه الأرض.

هَضْبَتَهُ

هَضْبَتَهُ ← هَضْبَةٌ.

ص: 210

هَمَّام

الهَمَّام: يوم البرد.

هَنَّا

هَنَّا يَهَنَّا هَنَّا. هَنَاهُ بِالْأَمْرِ: قَالَ لَهُ لِيَهْنِكَ أَي: طَلَبَ لَهُ الْفَرَحَ وَالسَّرُورَ وَالرَّاحَةَ.

هِيَاطٌ وَمِيَاطٌ

هِيَاطٌ وَمِيَاطٌ: اضْطِرَابٌ وَمَجِيءٌ وَذَهَابٌ.

\*حرف الواو\*

وَجَنَّةٌ

وَجَنَّةٌ ← الْوَجَنَّةُ.

وَشْيٌ

وَشْيٌ الثَّوْبُ وَشَيْئًا حَسَنًا: نَقَشَهُ وَحَسَّنَهُ. يُقَالُ: ثَوْبٌ مَوْشِيٌّ وَمَوْشِيٌّ. فَالَوْشِيُّ هُنَا بِمَعْنَى الزَّيْنَةِ وَالنَّقْشِ.

وَكَدَّهُمْ

الْوَكْدُ: الْمَرَادُ وَالْقَصْدُ، يُقَالُ: وَكَدَ وَكَدَهُ أَي: قَصَدَ قَصْدَهُ.

\*حرف الياء\*

يَبْرِينٌ

يَبْرِينٌ: اسْمُ نَاحِيَةٍ. وَقَدْ ذَكَرْنَاهُ فِي التَّعْلِيقَاتِ عَلَى الْكِتَابِ.

يَتَضَعُّعٌ

ضَعَعَهُ: هَدَمَهُ حَتَّى الْأَرْضِ.

يَرْبُوعٌ

يَرْبُوعٌ ← الْيَرْبُوعُ.

يُسْتَطْرَفٌ

استطرف: عدّه طريفاً. و الطريف: الغريب النادر.

يُفَدِّي

فَدَّى تَفْدِيَةً فَلَانًا بِنَفْسِهِ أَي: قَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ.

يَقْضِمُهُ

قَضَمَ يَقْضِمُ الشَّيْءَ: كَسَرَهُ بِأَطْرَافِ أَسْنَانِهِ وَأَكَلَهُ.

يَنْعَسِفُ

إِنْعَسَفَ: اِنْعَطَفَ.

يَنْعَى

يُقَالُ: هُوَ يَنْعَى عَلَى فُلَانٍ ذَنْبَهُ أَي: يَظْهَرُهَا وَيَشْهَرُهَا.

ص: 211









[1] من أحبّ.

وهو - كما جاء في ديوانه - صديقه الشيخ هادي آل كاشف الغطاء، وقد بعثها إليه من الكاظمية المقدسة. ← التعليقة الآتية.

[2] تركتُ نظمَ....

راجع: «ديوان أبي المجد» ص 140. و تنمة القطعة:

و كنتَ عيني على الأعداء ترقبهم \*\*\* فلا تَكُنْ أنتَ يا عيني لهم أذناً!

و من مליح شعر الغزّي:

قالوا هجرتَ الشعرَ قلتُ ضرورةً \*\*\* بابُ الدَّواعي و البواعثِ مغلَّق

خَلتِ الديارُ فلا كريمٌ يُرتجى \*\*\* منه النَّوال و لا مليحٌ يُعشَق

راجع: «شذرات الذهب» ج 4 ص 216؛ «الوافي بالوفيات» ج 6 ص 52.

[3] إذا منعك....

البيت لابن قلاقس. وهو البيت 33 من قصيدة له أولها:

هفّا طرّبي إلى عافي الرُّسوم \*\*\* فلا روى الغمامُ ربي الغميم

و القصيدة في البحر الوافر، وفيها: «فاقنع بالهشيم». و لم أعر على «ديوانه».

[4] ... معالم الدين.

إشارة إلى كتاب «هداية المسترشدين في شرح معالم الدين». و المتن في غاية الاشتهار،

ص: 215

و هو من مؤلّفات الشيخ حسن صاحب المعالم. و الشرح للشيخ محمد تقي الرازي الأصفهاني الجد الأعلى لمؤلفنا العظيم. و هو خير ما أُلّف في مباحث الألفاظ من علم الأصول. و هو في ثلاث مجلّدات، و قد فرغ من المجلّد الأوّل في 10 ربيع الآخر لسنة 1237 هـ ق. و الكتاب طُبِع عدّة مرّات، منها طبعة سنة 1269 و أخرى سنة 1310 هـ ق. و طُبِع أخيراً بقم في ثلاثة مجلّدات.

[5] أدلّة نجاه العباد.

إشارة إلى كتاب «نجعة المرتاد في شرح نجاه العباد». و المتن للشيخ الإمام محمد حسن النجفي صاحب «الجواهر». و هو متن فُتويي استخرجه من «الجواهر» لعمل المقلّدين. و للشارح مجموعة من الحواشي عليه، و الظاهر أنّ هذه المجموعة غير شرحه عليه الذي سمّاه «نجعة المرتاد». و ما وقّعه الله - سبحانه و تعالى - لإتمام شرحه، فهو ناقص؛ بل لم يخرج منه شيء غير كتاب الطهارة و جزء من كتاب الصلاة.

[6] الشيخ كاظم.

هو الشيخ كاظم بن موسى بن محمد آل كاشف الغطاء. من أصدقاء المصنّف، و قد تزوّج بنت عمّه الشيخ عليّ آل كاشف الغطاء. و لم أعثر على ترجمة له في المصادر، و كان أكثر الظنّ أنّها توجد في «العبقات العنبرية في الطبقات الجعفرية»، إذ فيه تراجم كثير من رجال آل كاشف الغطاء، و لكن لم أعثر عليها فيه.

و انظر: «ديوان أبي المجد» ص 158، «تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان» ج 2 ص 407.

[7] و عُرِّي أفراس ...

مقتبس من قول زهير بن أبي سلمى:

صحّا القلب عن سلمى و أقصر باطله \*\*\* و عُرِّي أفراس الصبا و رواحلّه

و هو مطلع قصيدة له في البحر الطويل، و عدد أبياتها 47. و لم أعثر على «ديوانه».

[8] و قد أقلّ القلب.

ص: 216

هكذا العبارة في النسخة، وهي ناظرة إلى قول المتنبي:

وبي ما يذوذ الشعر عني أقله \*\*\* ولكن قلبي يا ابنة القوم قلب

راجع: «ديوان» المتنبي ص 467.

[9] الشيخ علي... آل كاشف الغطاء.

هو الشيخ علي بن الشيخ محمد رضا بن الشيخ موسى بن الشيخ جعفر. عالم أديب شاعر من شيوخ الفقه والأدب، قوي الحافظة. كان محيطاً في التاريخ وأحوال الرجال. وُلد في النجف الأشرف سنة 1267 هـ ق. وقرأ على فضلاء أسرته وأعلام عصره، وسافر إلى مصر والشام والحجاز والقسطنطينية والهند، وعاد إلى العراق، وقد استغرقت جولاته سبع سنين. له مكتبة نفيسة تُعتبر من أشهر مكتبات النجف وأوسعها. وانتهت إليه زعامة بيته فكان من أعيان علماء النجف ومشاهير رجالها، إلى أن مات في هذه البلدة المباركة سنة 1350 هـ ق.

راجع: «معجم الشعراء» ج 4 ص 36 القائمة 1؛ «ماضي النجف وحاضرها» ج 1 ص 163؛ «معارف الرجال» ج 2 ص 136؛ «مكارم الآثار» ج 6 ص 1910؛ «تقباء البشر» ج 4 ص 1437؛ «معجم رجال الفكر والأدب» ج 3 ص 1406.

وفي هذه الأسرة المباركة الشيخ علي بن الشيخ محمد رضا بن الشيخ هادي آل كاشف الغطاء، وقد ورث زعامة أسرة آل كاشف الغطاء خلفاً للشيخ محمد حسين كاشف الغطاء. وقد توفي أخيراً في سنة 1412 هـ ق. فرحمهم الله رحمة واسعة.

[10] بيوت.

الظاهر أنّ «بيوت» ههنا جمع بيت بمعنى ما اشتمل من النظم على مصراعين، صدر وعجز. وهذا المعنى وإن كان غريباً بالنسبة إلى معناه المشهور، ولكن يرشدك إليه قوله: «الأسباب» و«الأوتاد» و«السناد». ولو أنّ المصنّف كان أراد معناه المشهور لكان قوله: «عدى ما فيها للدخيل من السناد» قبيحاً، إذ المقام مقام المدح والدعاء، لا التعريض والذم. وله - قدس سرّه - في مديح صديقه العلامة الشيخ مصطفى التبريزي:

لم يشن بيت مجده قطّ عيب \*\*\* غير ما فيه من سناد الدخيل

ص: 217

راجع: «ديوان» أبي المجدد ص 116.

[11] من معشر ...

البيت للسيد جعفر الحلبي، وهو البيت 52 من قصيدة له أولها:

هزوا معافهم وهنّ رماحٌ \*\*\* ونضوا لواحظهم وهنّ صفاحُ

والقصيدة في البحر الكامل، وروايتها: «... لها يحتاج». ولم أعثر على «ديوانه».

[12] سائر.

استعمال «السائر» ههنا بمعنى الجميع - كما هو المستعمل اليوم - لا يخلو عن شيء، بل الظاهر عدم وروده في اللغة الفصحى. قال الفيروزآبادي: «السائر: الباقي، لا الجميع، كما توهم جماعات. أو قد يُستعمل له»؛ راجع: «القاموس المحيط» ص 376 القائمة 2.

[13] إذا جاء ...

البيت لعبد الباقي العمري، وهو البيت 31 من قصيدة له أولها:

نعم سفر القمرِ الباهرِ \*\*\* فيها هو في أفقه زاهرُ

والقصيدة من البحر المتقارب، ولم أعثر على «ديوانه». وانظر: «الكشكول» ج 1 ص 394.

[14] ثنّيات الوداع.

ثنّيات جمع: ثنّية؛ و «ثنّية الوداع» وإد بالمدينة. قال الزبيدي: «سمّيت لأنّ من سافر منها إلى مكّة - شرفها الله تعالى - كان يودّع ثمّ يشيع إليها ... والذي في اللسان: أنّ الوداع وإد بمكّة، وثنّية الوداع منسوبة إليه. ولما دخل النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - مكّة يوم الفتح استقبله إمام مكّة يُصَفّقنَ ويقلنَ:

طلع البدرُ علينا \*\*\* من ثنّيات الوداع

وجب الشكرُ علينا \*\*\* ما دعا لله داع»

راجع: «تاج العروس» ج 11 ص 500 القائمة 1.

ص: 218

وقال الزمخشري: «لما بلغ رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - في هجرته ثنية الوداع استقبله الجوّاري بضربن بالدفوف ويغنين...»؛ راجع: «ربيع الأبرار» ج 3 ص 120 الفقرة 10. والنويري أيضاً قال في الفصل الذي عقده «لبيان أقسام السماع وبواعثه» في «نهايته»: «إنشادهم بالدفّ والألحان عند مقدم النبي - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - يقولون: طلع البدر...»؛ راجع: «نهاية الإرب» ج 6 ص 504.

[15] أسماء و سلمى.

وهما من عرائس الأبيات عند شعراء العرب، كليلى، وكهند، وكدعد. وقد كثر ذكر تلك العرائس وغيرها في أشعارهم، فلاحاجة إلى ذكر نموذجٍ منها.

[16] الدهناء.

قلنا في ثبت معاني غريب الألفاظ إن الدهناء ورد بمعنى الفلاة. وهناك قرى سميت الدهناء، وقرية سميت الدهنًا؛ راجع: «معجم البلدان» ج 2 ص 493 القائمة 1، ثم ص 494 القائمة 1.

ولم يذكر السمعاني الدهناني في «الأنساب».

[17] بَيْرِين.

قرية من قرى حِمص. وفيها حدث أمرٌ ظريفٌ للنعمان بن بشير الأنصاري. راجع: «معجم البلدان» ج 1 ص 526 القائمة 2.

ولم يذكر السمعاني البيريني في «الأنساب».

[18] مرَّ بعيني ...

لم أعر على قائله، والوقوف عليه يعيننا في معرفة ناظم تلك القصيدة الثنائية، ولكن لم أتعرف به.

[19] رضي العلم ومفيده.

ص: 219



إشارة إلى أسامي جمع من أعلام الأمة في فنون الأدب والعلم، وهم: العماد الكاتب، وابن العميد، والسيد الرضوي، والشيخ المفيد - رحمهم الله تعالى - .

[20] الهادي بن العباس.

هو هادي بن الشيخ عباس بن علي بن الشيخ جعفر كاشف الغطاء، فقيه مجتهد أديب شاعر. ولد في النجف سنة 1289 هـ ق. وتلمذ على علماء عصره كوالده والشيخ محمد كاظم الخراساني والسيد محمد كاظم اليزدي. كان له مجلس أدبي علمي يحضره كبار الأدباء والفقهاء، وفيه تقام المناظرات الكلامية والشعرية. وكانت له مكتبة تُعتبر من أنفس مكتبات النجف وأكثرها قيمة من ناحية النفائس والنوادير. له أشعار، وأجاد فيها. وأكثر شعره موجوداً في «ديواني» السيد جعفر الحلبي والشيخ جواد الشيباني حيث ساجلها شعرياً. له «شرح شرائع الإسلام»، و«مدارك نهج البلاغة» و«مستدرك نهج البلاغة». توفي في النجف الأشرف سنة 1361 هـ ق.

راجع: «معجم الشعراء» ج 6 ص 70 القائمة 2؛ «شعراء الغري» ج 12 ص 357؛ «الغدير» ج 4 ص 198؛ «ماضي النجف وحاضرها» ج 1 ص 165؛ «معارف الرجال» ج 3 ص 245؛ «معجم رجال الفكر والأدب» ج 3 ص 1054.

[21] لأريب فيه.

تلميح إلى كريمة 2 البقرة.

[22] إذا رضيت ...

البيت لأبي العيناء، وهو بيت مفرد في البحر الطويل. وقال ابن الفارض في البيت 81 من «تائيته الكبرى»:

فمن شاء فليغضب سواك ولا أذى \*\*\* إذا رضيت عني كرام عشيرتي

وقال ابن دانيال الموصلي:

ولست أبالي باللواتي قلبنني \*\*\* إذا رضيت عني كرام عشيرتي

وانظر أيضاً: «الكشكول» ج 1 ص 284.

ص: 220

[23] القرن الثالث.

حيث إن ابن المعتز - المتوفى سنة 296 هـ ق. - ألف كتابه «كتاب البديع» في هذا القرن. و من عصره إلى يومنا هذا لا يزال تدوّن و تؤلّف آثارٌ في هذا الفن.

[24] صنّعه.

كذا في النسخة؛ و الأولى: صنّعه.

[25] بعضهم.

هذا يرجع إلى العصور المتقدّمة. فنرى مثلاً أنّ ابن المعتز يعقد الباب الأوّل من البديع في الاستعارة - راجع: «كتاب البديع» ص 3 - ، و يتكلّم في هذا الكتاب عمّا يرجع إلى فنّي المعاني و البيان. أمّا في العصور المتأخّرة و لاسيّما في الآثار المؤلّفة بعد ظهور الإمام عبدالقاهر الجرجانيّ فلم أعثر على عالمٍ حكم باتّحاد العلوم الثلاثة و تسمية الجميع باسمٍ واحدٍ. نعم! كثيراً ما يشيرون إلى أنّ الثلاثة تجتمع تحت عنوانٍ كلّيّ، و هو علوم الفصاحة أو علوم البلاغة، و لكن مع المحافظة على تسمية كلّ واحدٍ باسمه الخاصّ به.

[26] شرح أرجوزة العروض.

إشارةً إلى كتاب «أداء المفروض في شرح أرجوزة العروض». و الأرجوزة للعلامة الأميرزا مصطفى التبريزيّ المتوفى سنة 1337 هـ ق. ابن العلامة حسن بن باقر بن احمد التبريزيّ، و الشرح لمؤلّفنا العظيم. و عندي منه نسختان إحداهما بخط يد تلميذ الشارح الإمام العلامة السيّد الخمينيّ - رحمهم الله تعالى - . و لووفّقني الله - سبحانه و تعالى - سأقوم بتحقيق الكتاب و تصحيحه؛ و التوفيق منه

- سبحانه و تعالى - .

[27] أبوعبادة.

هو أبوعبادة الوليد بن عبد بن يحيى الطائيّ المشهور بالبحرّيّ، و سرد ابن خلّكان نسبه إلى يعرب بن قحطان. شاعرٌ كبيرٌ ولد سنة 206 هـ ق. بمَنبج بين حلب و الفرات، و

ص: 221

مات سنة 284 هـ ق. به. وكان مع المتنبّي وأبي تمامٍ أشعر أبناء عصره، وفضّله المعرّي عليهما. وحكى ياقوت أنّه كان يعدّ نفسه تابعاً لأبي تمامٍ لأنذاً به. له «ديوانٌ كبيرٌ»، و«كتاب الحماسة» على مثال «حماسة» أبي تمامٍ.

راجع: «وفيات الأعيان» ج 6 ص 21؛ «تاريخ بغداد» ج 12 ص 446؛ «الأعلام» ج 8 ص 121 القائمة 2؛ «معجم الشعراء» ج 6 ص 110 القائمة 2؛ «المنتظم» ج 6 ص 11؛ «معجم الأدباء» ج 19 ص 248 الرقم 93.

[28] سلاسل الذهب.

قال ابن خلكان: «وكان يقال لشعر البحتريّ: سلاسل الذهب»؛ راجع: «وفيات الأعيان» ج 6 ص 23.

[29] إلى طريقة العرب.

ويشبه هذا الكلام قول الثعالبيّ: «الإجماع واقعٌ على أنّه أطبع المحدثين والمؤلّدين»؛ راجع: «أمراء الشعر» ص 194؛ «تاريخ الأدب العربي» - لعمر فروخ - ج 2 ص 359.

[30] كالقسيّ المعطّفات....

من قصيدة له في البحر الخفيف، وعدد أبياتها 40، وهو البيت 12 منها؛ راجع: «ديوان البحتريّ» ج 2 ص 987.

وللهبل - من اليمينيّين، وقد توفّي سنة 1079 هـ ق. - :

كالقسيّ المُعطّفات و كالأس \*\*\* -هم مبريةٌ و كالأوتار

[31] مدّعى أهل العلم.

فانظر مثلاً: «المطوّل في شرح التلخيص» ص 645.

[32] إذا ما لحيّ....

البيت من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 40، وهو البيت 8 منها؛ راجع:

ص: 222

«ديوان البحتريّ» ج 2 ص 844. و ما جعلناه في المتن مأخوذاً من «الديوان»؛ وفي النسخة:

إذا ما لحى اللاحي فلجّ به الهوى \*\*\* أصاخ إلى الواشي فلجّ به الهجر

[33] باب المزوجة.

كما حكم به سعدالدين و كثيرٌ من البديعيين؛ راجع: «المطوّل في شرح التلخيص» ص 650.

[34] فأتبعته أخرى....

من قصيدة له في البحر الطويل، و عدد أبياتها 40، و هو البيت 31 منها؛ راجع: «ديوان البحتريّ» ج 2 ص 744.

[35] الضّاربين بكلّ....

البيت لعمر و بن معدي كرب الزبيدي من قصيدة له في البحر الكامل، و عدد أبياتها 31، و هو البيت 28 منها؛ راجع: «ديوان عمرو بن معدي كرب» ص 162.

و قال أمية الداني:

الضاربين بكلّ أبيض مخدّم \*\*\* و الطاعنين بكلّ أسمر مدعس

و لابن زنباغ الطنجي:

الطاعنين بكلّ أسمر مدعس \*\*\* و الضاربين بكلّ أبيض مخدّم

[36] البحتريّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 27.

[37] مقدّمًا على عصره.

و كذلك كان حيث توفي ابن معدي كرب سنة 21 هـ ق. أو ما يقرب منها - انظر: مقدّمة «ديوانه» ص 20 - ، بينما أنّ البحتريّ توفي سنة 284 هـ ق. .

ص: 223

[38] متى.

الظاهر أنّ «متى» هنا من أدوات الاستفهام، ومعناه الاستفهام الإنكاري؛ لا من أدوات الشرط الجازم لفاعلين.

[39] كتاب النقد.

الظاهر أنّه أراد بـ «النقد» ههنا الحاضر، و «جميع ما بين دفتي كتاب النقد» أي: جميع ما يوجد ويحضر لدينا من قواعد البلاغة.

[40] الحذف.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 6 ص 176؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 536؛ «شرح الكافية» - للحلّي - ص 276.

[41] التنقيط.

الظاهر أنّ المصنّف أراد بهذه الصنعة أن يأتي الناظم أو الناثر ببيتٍ أو نثرٍ يكون جميع حروفه معجمةً؛ كقول الحريري:

فتنتني فجنّنتني تجّني \*\*\* بتفنّ يفتنّ غبّ تجّني

و هذه الصنعة من ملحقات صنعة الحذف و تذكر معها. و ← التعليقة الماضية.

[42] الموارد.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 6 ص 86؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 503؛ «شرح الكافية» - للحلّي - ص 205؛ «تحرير التحبير» ص 400.

[43] كما اعتذر به.

قال ابن رشيق: «و سئل أبو الطيّب عن مثل ذلك؟ فقال: الشعر جادّة و ربّما وقع الحافر على موضع الحافر»؛ راجع: «العمدة» ج 2 ص 1052.

ص: 224

هو أحمد بن الحسين بن الحسن بن عبد الصمد الجعفي الكوفي الكندي أبو الطيّب المتنبّي، الشاعر الحكيم وأحد مفاخر الأدب العربيّ، بل من علماء الأدب من يعدّه أشعر الإسلاميين. قال الذهبيّ: «ليس في العالم أحدٌ أشعر منه أبداً، وأمّا مثله فقليلٌ!». ولد بالكوفة سنة 303 هـ ق. ونشأ بالشام، ثمّ تنقّل في البادية طلباً للأدب و علم العربيّة و أيام الناس. تنبأ في بادية السماوة ثمّ أُسر و سُجن حتّى تاب. وفد على سيف الدولة سنة 337 هـ ق. فمدحه و حظّي عنده، ثمّ زار مصر و العراق و بلاد فارس و شيراز، وفيه مدح عضد الدولة ابن بابويه الديلميّ. ثمّ عاد يريد بغداد فالكوفة، فعرض له فاتك بن أبي جهل الأسديّ في الطريق فقتله مع ابنه و غلامه بالقرب من دير العاقول في الجانب الغربيّ من سواد بغداد؛ و كان ذلك في سنة 354 هـ ق. له «ديوان» شعرٍ شُرح عدة مرّات. و لصاحب بن عبّاد و الثعالبي و غيرهما من الأعلام رسائل حول شعره و شخصيّته.

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 115 القائمة 2؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 96 القائمة 2؛ «تاريخ بغداد» ج 4 ص 102؛ «المنتظم» ج 7 ص 24؛ «وفيات الأعيان» ج 1 ص 120؛ «العبر» ج 2 ص 299؛ «شذرات الذهب» ج 3 ص 111.

هو أبو عمرو زبّان بن عمّار التميميّ المازنيّ البصريّ بن العلاء. هذا هو المشهور، و قال ابن خلكان: «و الصحيح أنّ كنيته اسمه. و قيل: اسمه زبّان، و قيل غير ذلك؛ و ليس بصحيح». من أئمّة اللغة و الأدب و أحد القراء السبعة. ولد بمكّة سنة 70 هـ ق. و نشأ بالبصرة و مات بالكوفة سنة 154 هـ ق. مدحه الفرزدق و أبو عبيدة و غيرهما بما ينبيء عن غزارة علمه.

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 41 القائمة 2؛ «نزّهة الألباء» ص 31؛ «غاية النهاية» ج 1 ص 288؛ «معجم الأدباء» - لكامل سلمان - ج 2 ص 412 القائمة 2؛ «وفيات الأعيان» ج 3 ص 466؛ «شذرات الذهب» ج 1 ص 386؛ «مراتب النحويّين» ص 13؛ «طبقات القراء» ج 1 ص 288.

[46] عقول رجالٍ.

قال العسكري: «سئل أبو عمرو بن العلاء عن الشاعرين يتفقان على لفظٍ واحدٍ و معنى؟ فقال: عقول رجالٍ توافت على ألسنتها»؛ راجع: «كتاب الصناعتين» ص 235. وقال ابن رشيقي: «سئل أبو عمرو بن العلاء: أ رأيت الشاعرين يتفقان في المعنى و يتواردان في اللفظ لم يلق واحدٌ منهما و لا يسمع شعره؟ قال: تلك عقول رجالٍ توافت على ألسنتها»؛ راجع: «العمدة» ج 2 ص 1052. و عقد الراغب الأصفهاني في كتابه «المحاضرات» فصلاً في «التوارد في الشعر و ادعاء ذلك»، و ذكر العبارة في صدر الفصل. و انظر أيضاً: «كفاية الطالب» ص 109.

[47] ابن ميادة.

هو أبو شرحبيل الرماح بن أبرد الذبياني المعروف بابن ميادة، شاعرٌ رقيقٌ هجاءٌ من مخضرمي الأموية و العباسية؛ و يقال: انه أشعر الغطفانيين في الجاهلية و الإسلام. كان مقامه بنجد يفتد على الخلفاء و الأمراء و يعود. و أخباره كثيرةٌ جمع بعضها الزبير بن بكار في «أخبار ابن ميادة».

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 31 القائمة 3؛ «معجم الادباء» - لياقوت - ج 4 ص 212؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 77؛ «معجم الشعراء» ج 2 ص 264 القائمة 1.

[48] الحطيئة.

هو أبو ملكية جرول بن أوس بن مالك العبسي المعروف بالحطيئة، شاعرٌ مخضرمٌ أدرك الجاهلية و الإسلام. كان هجاءً عنيفاً لم يكذب يسلم من لسانه أحدٌ، و هجأ أمه و أباه و نفسه!. له «ديوان» شعرٍ. مات نحو سنة 45 هـ ق. و لم يعلم تاريخ ولادته. و قال ابن شاعر: «لقب بالحطيئة لقربه من الأرض، فانه كان قصيراً».

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 118 القائمة 3؛ «فوات الوفيات» ج 1 ص 276 الرقم 96؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 409؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 398 القائمة 1.

[49] الآن علمت.

ص: 226

قال ابوالفرج: «بلغني انه لما قال ابن ميادة:

تمشى به ظلمانه و جأذره

قيل له: لقد سبقك الحطيئة إلى هذا! فقال: والله ما علمت أن الحطيئة قال هذا قط، والآن علمت - والله! - أنني شاعرٌ حين واطأت الحطيئة»؛ راجع: «الأغاني» ج 2 ص 162. والحكاية أوردها ابن أبي الإصبع أيضاً في نهاية باب الموارد من «تحرير التحبير».

[50] امرىء القيس.

هو امرؤ القيس بن حجر بن الحارث الكندي، واسمه: حندج أو مليكة أو عدي. أشهر شعراء العرب على الإطلاق. كان أبوه ملك أسد و غطفان، وأمه أخت المهلهل الشاعر فلقنه المهلهل الشعر فقال له وهو غلامٌ. واضطرب أمره طول حياته حتى لُقّب بالملك الظليل. مات في أنقرة سنة 80 قبل الهجرة. له ديوانٌ صغيرٌ، وله المعلّقة المشهورة. راجع: «معجم الشعراء» ج 1 ص 303 القائمة 2؛ «الأعلام» ج 2 ص 11 القائمة 3.

[51] عصفير و دبانٌ....

من قصيدة له في البحر الوافر، وعدد أبياتها 13، وهو البيت 2 منها. راجع: «ديوان» امرىء القيس ص 72.

[52] أبونواس.

هو أبونواس الحسن بن هاني بن عبدالأول بن صباح، شاعر العراق في عصره. ولد في الأهواز ونشأ بالبصرة ورحل إلى بغداد، فاتصل فيها بالخلفاء العبّاسيين. وحكى ابن خلكان أنه قال جواًباً عمّن سأله عن نسبه: «أغنائي أدبي عن نسبي». هو أول من نهج للشعر طريقته الحضريّة وأخرجه من اللهجة البدويّة، وقد نظم في جميع أنواع الشعر وأجود شعره خمريّاته. له «ديوان» شعرٍ، ولابن منظور الإفريقي كتابٌ سمّاه «أخبار أبي نواس» طبع في نهاية «الأغاني» لأبي الفرج. وللجاحظ وأبي عبيده والنظام وغيرهم كلماتٌ في فضله و غزارة أدبه. ولد سنة 146 هـ ق. ومات سنة 198 هـ ق. وحكى ابن العماد مناظرةً لطيفةً بينه وبين أبي العتاهية، وذكره في عداد من توفّي سنة 296 هـ ق.!

ص: 227



راجع: «معجم الشعراء» ج 2 ص 81 القائمة 1؛ «الأعلام» ج 2 ص 225 القائمة 1؛ «تاريخ بغداد» ج 7 ص 436؛ «وفيات الأعيان» ج 2 ص 95 الرقم 170؛ «شذرات الذهب» ج 2 ص 47.

[53] يا قومنا ما...

الرواية المشهورة الموجودة في بعض المصادر:

يا عمرو ما بال المدينة \*\*\* لا تأكل العصبان مشوية

من قصيدة له في البحر السريع، وعدد أبياتها 9، وهو البيت 5 منها. ولم أعثر عليها في «ديوانه».

[54] هَرَمِيَّاتِ زَهِيرِ.

هي مجموعة من المدائح لزهير بن أبي سلمى في هَرَمِ بن سنان. ولعل من خيرها قوله:

دَعُ ذَا وَعَدَّ الْقَوْلِ فِي هَرَمِ \*\*\* خَيْرِ الْكُهُولِ وَسَيِّدِ الْحَضْرِ

لو كنت من شيء سوى بشر \*\*\* كنت المنور ليلة البدر

إلى آخره. وهذا القول بمكان من المدح البليغ، حتى قال بعض من عاش في صدر الإسلام بعد أن سمعه: «ذلك رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم -»؛ راجع: «الأغاني» ج 10 ص 354.

[55] زُهَيْرِ.

هو زُهَيْرُ بن أبي سلمى ربيعة بن رياح المزني. حكيم الشعراء في الجاهلية، وفي أئمة الأدب من يفضّله على شعراء العرب كافة. قال ابن الأعرابي: «كان لزهير في الشعر ما لم يكن لغيره، كان أبوه شاعراً، وخاله شاعراً، وأخته سلمى شاعرة، وإبناه كعب وبجير شاعرين، وأخته الخنساء شاعرة!». كان يقيم في الحاجر من ديار نجد؛ وله المعلّقة المميّة الشهيرة. له «ديوان». مات سنة 13 قبل الهجرة ولم يعلم تاريخ ولادته.

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 52؛ «معجم الشعراء» ج 2 ص 283؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 375؛ «معاهد التنصيص» - الطبعة المحقّقة - ج 1 ص 327.

ص: 228

[56] سَيْفِيَّات.

إشارةً إلى مجموعةٍ من المدائح أنشدها المنتبّي في سيف الدولة، وهذه المجموعة اشتهرت بالسيفيَّات. وهي من أطيّب أشعار أبي الطيّب. ولعلّ من أحسنها منظومةً صدرها:

علّى قدرِ أهلِ العزمِ تأتي العزائمُ \*\*\* وتأتي علّى قدرِ الكرامِ المكارمِ

راجع: «ديوان» المنتبّي ص 385. و لولا خوف الإطالة لكان جديرًا بنا أن نذكر القطعة بتمامها هي هنا.

[57] أبي الطيّب.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[58] الإيداع.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 6 ص 73؛ «خزانة الأدب» - للحموي - ص 461؛ «نهاية الارب» ج 7 ص 164؛ «تحرير التحيير» ص 380؛ «شرح الكافية البديعية» ص 266. و ← التعليقة الآتية.

[59] التفصيل.

راجع: «أنوار الربيع» ج 6 ص 166؛ «خزانة الأدب» - للحموي - ص 275. وهذه الصنعة - كما قال المصنّف - مشتركةٌ مع صنعة الإيداع؛ قال ابن معصوم: «ولافرق بينه وبين الإيداع سوى أنّ الإيداع إيراد الشاعر شطر بيتٍ لغيره، والتفصيل إيراد شطر بيتٍ لنفسه؛ و ليس تحته كبير أمرٍ»؛ راجع: نفس المصدر المتقدم ذكره في صدر التعليقة.

[60] الحسن في أبيات.

الظاهر أنّه إشارةٌ إلى قطعةٍ له يحثّ فيها على عدم الثبات في الحبّ، بل اختيار الحبيب بعد حبيبٍ!؛ و صدرها:

إشربِ على وجهِ الحبيبِ المقبلِ \*\*\* وعلّى الفمِ المتبسّمِ المتقبّلِ

ص: 229

و القطعة في البحر الكامل، ولها 5 أبيات. ولم أعثر على «ديوانه».

[61] ديك الجن.

هو عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام الكلبي، المعروف بديك الجن. شاعرٌ مجيدٌ، من شعراء العصر العباسي. سمي بديك الجن لأن عينيه كانتا خضراوين. ولد بحمص سنة 161 هـ ق. وتوفي بها سنة 235 هـ ق.، ولم يفارق بلاد الشام. قال ابن خلكان: «وكان يتشيع تشيعاً حسناً، وله مرث في الحسين»؛ فرضي الله - تعالى - عنه وأرضاه.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 5 القائمة 2؛ «وفيات الأعيان» ج 3 ص 184 الرقم 384؛ «معجم الشعراء» ج 3 ص 162 القائمة 2.

[62] فوددت أقتلها....

لم أعثر على قائله.

[63] كُثير.

هو أبوصخر كُثير بن عبدالرحمن الخزاعي، شاعرٌ متيمٌ مشهورٌ. من أهل مدينة، وأكثر إقامته بمصر. كان مختصاً بعبدالملك بن مروان وبنيه، وفي نفسه شممٌ وترفٌ. يقال: كان شاعر أهل الحجاز في الإسلام لا يقدمون عليه أحداً. أخباره مع عزة بنت حميل الضمرية كثيرة، وكان عفيفاً في حبه و ما نال منها شيئاً. توفي بالمدينة سنة 105 هـ ق. له «ديوان» شعر، وللزبير بن بكار «أخبار كُثير».

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 219 القائمة 3؛ «الوافي بالوفيات» ج 1 ص 433؛ «وفيات الأعيان» ج 4 ص 106؛ «معاهد التنصيص» - الطبعة المحققة - ج 2 ص 136؛ «خزانة الأدب» ج 2 ص 381؛ «شذرات الذهب» ج 1 ص 234.

[64] ألا ليتنا يا عزّ....

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 30، و المروي في المتن الأبيات 25، 26، 27، 28 منها. و البيتان الأولان في المتن مشوشان جداً. ولم أعثر على «ديوانه».

ص: 230

[65] التورية.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «شرح الكافية» - للحلي - ص 135؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 239؛ «أنوار الربيع» ج 5 ص 5؛ «المثل السائر» ج 3 ص 76؛ «نهاية الإرب» ج 7 ص 131؛ «تحرير التحبير» ص 268.

[66] ساووا بينهما.

إشارة إلى أسماء ذكرها البديعون لهذه الصنعة. فالمشهور سماها التورية؛ فانظر مثلاً: «البديع في البديع» ص 97؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 239؛ «بديع القرآن» ص 102؛

و النويري سماه: الإيهام؛ راجع: «نهاية الأرب» ج 7 ص 131؛

و يقال لها التخبير و التوجيه أيضاً؛ فانظر: «خزانة الأدب» نفس الصفحة؛ «شرح الكافية» - للحلي - ص 136. و لتفصيل الكلام راجع: تعالينا على «الراح القراح» ص 136.

[67] وفتي السنّ....

و هو بيت مفرد له؛ راجع: «ديوان» أبي المجدد ص 125.

[68] و ما لي نحو....

لم أعر على قائله.

[69] أي المكان تروم....

لم أعر على قائله، و لم يُذكر في «خزانة الأدب» - لابن حجة - ، و لا في «أنوار الربيع» مع حرصهما على تكثير الشواهد في هذا الباب.

[70] بسامراء بناه.

ص: 231

كذا؛ والصحيح: بناء المعتمد. قال الزبيدي: «والمعشوق... اسم قصرٍ بسدِّ رَمْنِ رأى بالجانب الغربي منه، بناء المعتمد على الله»؛ راجع: «تاج العروس» ج 13 ص 334 القائمة 2. وقال ياقوت: «المعشوق... اسمٌ لقصرٍ عظيمٍ بالجانب الغربي من دجلة قبالة سامراء... عمّره المعتمد على الله. و عمّر قصرًا آخر يقال له: الأحمدِيّ... قال عبد الله بن المعتز:

و الأحمدِيّ إليه منتسبٌ \*\*\* من قبل و المعشوق يعشقه

راجع: «معجم البلدان» ج 5 ص 156 القائمة 2.

[71] المتوكل.

هو أبو الفضل جعفر بن محمد الملقب بالمتوكل العباسي. ولد سنة 206 هـ ق. ببغداد و بويع له بعد وفاة أخيه الواثق سنة 232 هـ ق. له أخبارٌ كثيرةٌ، وقد هجاه بعض الشعراء - رضي الله عنه و أرضاه - لهدمه قبر سيّد الشهداء و مولى الكونين إمامنا الحسين - عليه السلام - و ما حوله سنة 236 هـ ق. مات سنة 247 هـ ق. في سامراء، و عليه ما يستحقّه.

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 127 القائمة 1؛ «الكامل» ج 7 ص 11؛ «تاريخ الطبري» ج 11 ص 26.

[72] براعة الجواب.

لم أعر على مبدع هذه الصنعة. و هناك يُذكر براعة الاستهلال، و براعة التخلّص، و براعة الختام، و براعة الطلب، و براعة القطع، و براعة المطلع، و براعة المقطع. أمّا براعة الجواب فلم أعر عليه بين الصنائع البديعية المذكورة في مصادر هذا الفنّ.

[73] ابن نباتة.

هو أبو بكر جمال الدين محمد بن محمد بن محمد الفارقي المشهور بابن نباتة المصريّ، شاعر عصره و أحد الكُتّاب المترسّلين. ولد في القاهرة سنة 686 هـ ق. و توفّي بها سنة 768 هـ ق. له «ديوان» شعرٍ، و «سرح العيون» في شرح رسالة ابن زيدون، و «سجع المطوق». قال ابن حجر: «شعره في الذروة... كان حامل لواء الشعر في زمانه».

راجع: «الأعلام» ج 7 ص 38 القائمة 2؛ «البداية و النهاية» ج 14 ص 322؛ «الدرر

ص: 232

الكامنة» ج 4 ص 216 الرقم 585؛ «النجوم الزاهرة» ج 11 ص 95؛ «الوافي بالوفيات» ج 1 ص 311.

[74] و مولع بفخاخ ....

من قطعةٍ له ذات بيتين في البحر المجتث، و لم أعر على «ديوانه». و انظر: «أنوار الربيع» ج 5 ص 42. و للشيخ صلاح الدين الصفدي:

أعار على سرح الكرى عند ما رمى ال \*\*\* - كراكي غزال للبدور يحاكي

فقلت ارجعي يا عين عن ورد حسنه \*\*\* ألم تنظريه كيف صاد كراك

راجع: «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 385.

[75] كَتَبْتُ إِلَيْهِ ...

و هو بيتٌ مفردٌ له. راجع: «ديوان» أبي المجد ص 86.

[76] التورية المجرّدة.

للتفصيل حول هذا القسم من صنعة التورية راجع: «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 351؛ «أنوار الربيع» ج 5 ص 6.

[77] المرشحة.

للتفصيل حول هذا القسم من صنعة التورية راجع: «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 352؛ «أنوار الربيع» ج 5 ص 9.

[78] في فنّ أصول الفقه.

راجع: «وقاية الأذهان» - له رحمه الله - ص 87. ثمّ لمّا انتقد المحقق العراقي - رحمه الله - على هذا القول في «مقالته» - راجع:

«مقالات الأصول» ج 1 ص 48 - كتب المصنّف رسالةً مفردةً في توضيح رأيه هذا، و أسماه «إماطة الغين عن استعمال العين في معنيين».

و هذه الرسالة طُبعت في نهاية «الوقاية» ص 605.

ص: 233

[79] ذكره الأصوليون.

ولتفصيل هذا المبحث راجع: «اللؤلؤة الغروية» ج 1 ص 130؛ «كفاية الأصول» ص 36. وقال المصنّف نفسه: «بل يأولها إلى إرادة المسمّى، وهو من أبرد التأويل»؛ راجع: «وقاية الأذهان» ص 88.

[80] المعارض والملاحن.

وهو الذي يقال له المعارضة، وهو قريبٌ من التورية جدًّا. انظر: «البرهان في وجوه البيان» ص 118؛ «معجم مصطلحات النقد العربيّ القديم» ص 380 القائمة 2.

[81] عن لزومها الفقهاء.

فانظر مثلاً إلى قول الشيخ الأعظم حيث يقول: «أما التورية وهو أن يريد بلفظٍ معنًى مطابقاً للواقع وقصد من إلقائه أن يفهم المخاطب منه خلاف ذلك ممّا هو ظاهرٌ فيه ... كما لوقلت في مقام إنكار ما قلته في حقّ أحدٍ: علم الله ما قلته؛ وأردت بكلمة «ما» الموصولة وفهم المخاطب النافية»؛ راجع: «كتاب المكاسب» - الطبعة الحجرية - / المكاسب المحرّمة ص 50 السطر 27.

[82] في المعارض مندوحة.

لم أعر عليه في مصادر أمثال العرب كـ «مجمع الأمثال». وأورده الزبيديّ كحديثٍ نبويّ؛ راجع: «إتحاف السادة المتّقين» ج 10 ص 72. وقال بعضهم:

لا يكذبُ العاقلُ ما \*\*\* أمكنه صدقُ يجب

ففي المعارض له \*\*\* مندوحةٌ عن الكذب

[83] المواربة.

لتوضيح هذا الاصطلاح راجع: «أنوار الربيع» ج 2 ص 299؛ «خزانة الأدب» - لابن حجّة - ص 141؛ «تحرير التحبير» ص 249.

ص: 234

[84] فراجع.

فراجع مثلاً إلى قول الحلبي حيث قال في توضيح هذه الصنعة: «كقول أبي نواس في «خالصة» جارية الرشيد هاجياً لها:

لقد ضاع شعري على بابكم \*\*\* كما ضاع حلبي على خالصة

فلما بلغ الرشيد ذلك وأنكر قال: لم أقل إلا:

لقد ضاع شعري... \*\*\* كما ضاع حلبي...

فاستحسن الرشيد مواربته؛ راجع: «شرح الكافية البديعية» ص 84.

[85] ابن نباتة.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 73.

[86] المتقدم.

مضى ما يتعلّق به. ← التعليقة 74.

[87] لقد كُنتَ ...

القطعة نسبها العباسي إلى عزّالدين الموصلّي، ورواية المصراع الأوّل على ما فيه:

لقد كنت لي وحدي ووجهك روضتي

راجع: «معاهد التنصيص» - الطبعة القديمة - ص 544.

[88] وزاد المتأخرون.

كما ذكرها ابن حجّبة - المتوفّي سنة 837 هـ ق. - ، فقال: «التورية المبيّنة هو الذي يُذكر فيه لازم المورّي عنه بعد لفظ التورية»؛ راجع:

«خزانة الأدب» - له - ص 353. وانظر: «أنوار الربيع» ج 5 ص 10.

[89] أنوار الربيع.

ص: 235



إشارة إلى كتاب «أنوار الربيع في أنواع البديع» للسيد صدرالدين علي المدني الشيرازي. وهذا الكتاب من خير ما ألف في فن البديع لو لم يكن خيره على الإطلاق وأجمعه لمطالبه و شوارده و نادره. ألفه المدني طوال ست عشرة سنة شرحاً على بديعته التي نظمها في اثنتا عشرة ليلة. وقال في تاريخ ختامه:

بعون الله تمّ الشرح نظماً \*\*\* و نثرًا مُجلاً درّ النظام

و مسكُ ختامه مذ طاب نشرًا \*\*\* أتى تاريخه طيب الختام

راجع: «أنوار الربيع» ج 6 ص 332.

و الكتاب حققه الأستاذ شاعر هادي شكر في سبعة مجلدات، و طبع بكر بلاء المقدسة ثم أعيد طبعه بالأوفست.

[90] ابن الوردی.

هو أبو حفص زين الدين عمر بن مظفر بن عمر المعري الكندي المعروف بابن الوردی، شاعرٌ أديبٌ مورّخٌ. ولد سنة 691 هـ ق. في معرة النعمان و توفي بحلب سنة 749 هـ ق. له «ديوان» شعر، و «تتمّة المختصر»، و «تحرير الخصاصة في تيسير الخلاصة» وغيرها. وإليه تنسب اللامية التي أولها:

اعتزل ذكر الأغاني والغزل

و في النسبة تردّد. و قال السيوطي: «نظمه في الذروة العليا و الطبقة القصوى».

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 67 القائمة 2؛ «النجوم الزاهرة» ج 10 ص 240؛ «فوات الوفيات» ج 3 ص 157 الرقم 383؛ «بغية الوعاة» ج 2 ص 226 الرقم 1858.

[91] قالت إذا... .

البيت كما في المصدر - أي: أنوار الربيع - ، و رواية «الديوان»:

قالت إذا كنت ترجو \*\*\* أنسي و تخشى نفوري

و لم أعر عليه.

[92] نوع من الورد.

ص: 236

اسمه جار النهر. وهو نبات يشبه النيْلوفر، ويكون غائصاً في الماء.

[93] إذا أتيت في.

راجع: «أنوار الربيع» ج 5 ص 8.

[94] صاحب المصباح.

لم أتعرف به. إذ هناك قسطن من الكتب في علوم البلاغة تسمى بالمصباح، ك «المصباح» لابن سراج المالكي، و «مصباح الزمان في المعاني والبيان» لمحمد بن محمد الأسدي المقدسي، و «المصباح في اختصار المفتاح في المعاني والبيان» لمحمد بن محمد بن عبد الله بن مالك، و «مصباح المعاني» للسيد جمال الدين محمد المعروف بابن نور الدين، و «المصباح في المعاني والبيان» لمحمد بن محمد بن عبد الله بن مالك أيضاً. ولم أعر على تلك الكتب، فلم أهتد إلى مراد المؤلف - رحمه الله -

[95] صرّح به.

حيث قال في تعريف صنعة الاستخدام: «وهو عبارة عن أن يأتي المتكلم بلفظة مشتركة بين معنيين اشتراكاً أصلياً...»؛ راجع: «شرح الكافية البديعية» ذيل توضيح الصنعة 123 ص 296.

[96] الشيخ صفى الدين.

هو صفى الدين عبدالعزيز بن سرايا بن علي السننسي الطائي، شاعر عصره. ولد سنة 677 هـ ق. في الحلة ونشأ بها، واشتغل بالتجارة فكان يرحل إلى الشام ومصر وغيرهما ثم يعود إلى العراق. وتقرّب من ملوك الدولة الأرتقيّة ومدحهم. ثم رحل إلى القاهرة فمدح ملوكها. توفي ببغداد سنة 750 هـ ق. له «ديوان» شعر - وقال ابن حجر: «وكان الصدر شمس الدين يعتقد أنّه ما نظم الشعر أحد مثله مطلقاً» - ، و «العاطل الحالي»، و «الأغلاطي»، و «دررالنحور» المعروف بالأرتقيّات. و من الغريب أنّ ابن العماد لم يذكره في «الشذرات».

ص: 237

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 17 القائمة 3؛ «معجم الشعراء» ج 3 ص 178 القائمة 1؛ «الدرر الكامنة» ج 2 ص 369 الرقم 2430؛ و تقدمتنا على كتاب «الراح القراح» ص 49.

[97] الزمخشريّ.

هو أبو القاسم محمود بن عمر بن محمد الخوارزميّ الزمخشريّ، من كبار أئمة العلم و التفسير و اللغة و الآداب. ولد في زمخشر سنة 467هـ ق. و سافر إلى مكة فجاور بها زمناً، فلُقّب بجار الله. و تنقل في البلاد ثم عاد إلى الجرجانية فتوفي فيها سنة 538 هـ ق. قال ابن خلكان: «كان إمام عصره من غير مدافع». له «الكشاف»، و «أساس البلاغة»، و هما من خيار التصانيف، و «الفائق في غريب الحديث»، و «المستقصى في الأمثال»، و غيرها.

راجع: «الأعلام» ج 7 ص 178 القائمة 2؛ «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 7 ص 147؛ «شذرات الذهب» ج 4 ص 280؛ «سير أعلام النبلاء» ج 20 ص 151؛ «وفيات الأعيان» ج 5 ص 168؛ «معجم الأدباء» ج 19 ص 126 الرقم 41.

[98] و لا ترى باباً.

لم أعر على مصدر العبارة بين مصتفات الزمخشريّ. و انظر: «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 239، ثم تعليقاتنا على «الراح القراح» ص 135 الرقم 1؛ «أنوار الربيع» ج 5 ص 5.

[99] الصفي.

مضت الإشارة إلى ترجمته آنفاً. ← التعليقة 96.

[100] و أفديه بعيني ... .

قال:

و ساقٍ من بني الأتراكِ طفلٍ \*\*\* أتبه به على جمع الرفاقِ

أملكه قيادي و هو رقيّ \*\*\* و أفديه بعيني و هو ساقِي

و القطعة في البحر الوافر. راجع: «ديوان» صفي الدين الحلّي ص 482.

ص: 238

[101] حين لا مسعدٌ....

البيت نسبة المصنّف إلى صفى الدين الحلّي، ولكن لم أعثر عليه لا في «ديوانه» ولا في ديوان غيره من الشعراء.

[102] وأخشي بها....

لم أعثر على قائله.

[103] ابن النّقيب.

هو عبدالرحمن بن محمّد بن محمّد الحسينيّ ابن النقيب، أديب دمشق في عصره. ولد سنة 1048 هـ ق. في دمشق، له الشعر الحسن و الأخبار المستعذبة. كان من الفضلاء النبلاء. له «كتاب الحدائق والغرف»، و «ديوان» شعر، وقصيدة في «الندماء والمغنين». توفي في دمشق سنة 1081 هـ ق. راجع: «الأعلام» ج 3 ص 332 القائمة 2؛ «معجم الشعراء» ج 3 ص 130 القائمة 1.

[104] ومنكر أضحى....

لم يجزم المصنّف بكون القطعة من أشعار ابن النقيب. وهو صحيح حيث لم توجد في «ديوانه»، ولم أعثر عليها في شعر غيره من الشعراء أيضًا. والبيت الأول مشوّش جدًّا، ولا يمكنني تصحيحه.

[105] ما لي أراك....

لم أعثر عليه.

[106] موشحة.

الموشح نوع من الشعر اخترعه الأندلسيون ثم شاع في سائر بلاد العرب، وليس هنا مجال التحقيق حوله. قال ابن سناء الملك: «يتألّف الموشح في الأكثر من ستة أفعال وخمسة

ص: 239

أبيات، ويقال له التام؛ وفي الأقل من خمسة أفعال و خمسة أبيات، ويقال له الأفرع؛ راجع: «دارالطراز» ص 25. و للتحقيق حول هذا النوع من الشعر راجع: «الموشح في الأندلس وفي المشرق»، وكذا الباب الثالث من «الشعر في عهد المرابطين و الموحدين بالأندلس».

[107] بجنب آس ... .

من موشحة طويلة له، وقد مدح بها الشيخ علي كاشف الغطاء و هنأه بزواج الشيخ كاظم بن الشيخ موسى. راجع: «ديوان» أبي المجد ص 127. وقد أشار المصنف إلى هذا الزواج في صدر كتابنا هذا.

[108] التورية المركبة.

هذا القسم من التورية كما صرح به المصنف من إبداعاته، و لم يوجد له عينٌ و لا أثرٌ في مصادر القوم البديعية.

[109] الجناس.

أي: الجناس المركب. و لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 1 ص 97؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 25؛ «نهاية الارب» ج 7 ص 92؛ «تحرير التعبير» ص 102.

[110] سلطان حُسن.

من قطعة للشاب الظريف في مليح قلندري، و هي:

هويتُ من ريقته قرقف \*\*\* و ما له في ذلك من شاربٍ

قلندريًا حلقوا حاجبًا \*\*\* منه كنون الخط من كاتب

سلطان حسن زاد في عدله \*\*\* و اختار أن يبقى بلا حاجبٍ

و كما ترى أنّ رواية «الديوان»: «و اختار...»؛ راجع: «ديوان» الشاب الظريف ص 69 القطعة 47.

ص: 240

[111] الشيخ علاء الدين.

هو الشيخ علاء الدين الوداعي، و سنأتي بترجمة موجزة عنه عند التصريح باسمه «الوداعي». ← التعليقة 116.

[112] قال لي العاذل ...

القطعة نسبتها كل من ابن الحجر و الأنطاكي إلى علاء الدين الوداعي - كما في المتن - ، راجع: «الدرر الكامنة» ج 3 ص 132؛ «تزيين الأسواق» ج 2 ص 241؛ و روايتهما للبيت الأول:

قلت للعاذل المفنّد فيها \*\*\* يوم زارت و سلّمت مختالة

و لكمال الدين ابن النبيه:

بدرٌ تمّ له من الشعر هاله \*\*\* من رآه من المحيّن هاله

قَصُرَ الليلُ حين زار و لاغر \*\*\* و غزالٌ غارت عليه الغزالة

راجع: «شذرات الذهب» ج 5 ص 177؛ «فوات الوفيات» ج 3 ص 67.

[113] صفى الدين الحلّي.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 96.

[114] تتبنا فيك قلبي ...

من قطعة له في البحر الوافر، و عدد أبياتها 3. و رواية «الديوان»: «فاسترابت». و الذي وقع في وسطها:

و صدّهم الهوى أن يؤمنوا بي \*\*\* و قالوا إنَّ معجزه محالٌ

راجع: «ديوان» صفى الدين الحلّي ص 476.

[115] يا بدر أهلك ...

لم أعثر على القطعة، لا في «ديوان» صفى الدين و لا في غيره من دواوين الشعراء.

هو علاء الدين عليّ بن المظفر بن إبراهيم الكنديّ الوداعيّ، ويقال له: ابن عرفة. أديبٌ متفنّنٌ شاعرٌ عارفٌ بالحديث والقراءات، من أهل الإسكندريّة. ولد سنة 640 هـ ق. وأقام بدمشق وتوفّي فيها سنة 716 هـ ق. له «التذكرة الكنديّة» خمسون جزءاً، و«ديوان» شعرٍ. قال ابن حجر: «وكان شديداً في مذهب الشيع»؛ فرحمه الله - تعالى - رحمةً واسعةً.

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 23 القائمة 2؛ «معجم الشعراء» ج 4 ص 53 القائمة 2؛ «الدرر الكامنة» ج 3 ص 130 الرقم 298؛ «البداية و النهاية» ج 14 ص 78؛ «شذرات الذهب» ج 6 ص 185.

[117] وقائل قولٍ ... .

لم أعثر عليه، لا- في «ديوان» الوداعيّ ولا- في غيره من دواوين الشعراء. وابن شاعر ذكر البيت في ترجمته في مختتم قطعةٍ قالها في هجو زوجة أبيه؛ راجع: «فوات الوفيات» ج 4 ص 292، وروايته: «وقائل قل ...».

[118] عن أحمر المشروب ... .

البيت لابن نباتة المصريّ من قطعةٍ له في البحر السريع، وعدد أبياتها 2. و صدرها:

مُقَبَّلَ الوجه أَدَارَ الطلَا \*\*\* فقال لي في حَبِّها عاتبي

ولم أعثر على «ديوانه». وانظر: «معاهد التنصيص» - الطبعة القديمة - ص 427.

[119] شروطٌ لا يحسن إلا بها.

وهذه الشروط مبنوثة في الآثار البديعية، وقد جمع بعض المعاصرين قسطاً صالحاً منها في كتابه «من روائع البديع». فإنّ هذا الكتاب وإن خلا عن دقائق هذا العلم وفرائده ولذلك لم يعبا به، ولكن له أهميّة من هذه الجهة.

[120] ربما أوفيت ... .

البيت لجديمة الأبرش، من قصيدةٍ له في البحر المديد، وعدد أبياتها 11، وهو الأوّل

منها. ورواية «الديوان»: «ترفعن بردي...»؛ ولم أعر عليه.

[121] السكاكي.

هو أبو يعقوب سراج الدين يوسف بن أبي بكر بن محمد السكاكي الخوارزمي. عالمٌ بالعربية والأدب. مولده سنة 555 هـ ق. بخوارزم ووفاته سنة 626 هـ ق. به. له «مفتاح العلوم»، و«رسالة في علم المناظرة».

راجع: «الأعلام» ج 8 ص 222 القائمة 1؛ «الجواهر المضيئة» ج 2 ص 225؛ «معجم الأدباء» - لكامل سلمان - ج 7 ص 44 القائمة 1؛ «شذرات الذهب» ج 5 ص 222.

[122] فاته عند التكلّم.

راجع: «مفتاح العلوم» ص 176. و السكاكيّ نظر في هذه الآية الشريفة من أربع جهات: من جهة علم البيان، و من جهة علم المعاني، و من جهة الفصاحة المعنويّة، و من جهة الفصاحة اللفظيّة؛ و كلامه لا يخلو عن دقائق كثيرة.

[123] قيل يا أرض ...

كريمة 44 هود.

[124] تتبّه لها العالمون.

كالشيخ صفي الدين الحلّي حيث استخرج من الآية المباركة عشرة صنائع بديعيّة؛ راجع: «شرح الكافية البديعيّة» ص 292.

[125] السكاكي.

مضت الإشارة إلى ترجمته آنفاً. ← التعليقة 121.

[126] فطوّعت له ...

كريمة 30 المائدة. و الآية في النسخة مشوّشةٌ جدًّا، و لاجابة إلى ذكرها.

ص: 243



[127] رأى فحبّ... .

قال الأنطاكي: «قال شمس الدين بن العفيف:

قف واستمع سيرة الضبّ الذي قتلوا \*\*\* فراح في حبّهم لم يبلغ الغرض

رأى فحبّ فرامّ الوصل فامتنعوا \*\*\* فسيم صبراً فأعيا نيله فقضى»

راجع: «تزيين الأسواق» ج 2 ص 238. و لكلّ من عبداللطيف الصيرفيّ وأديب إسحاق - من مسيحيّي الدمشق المتوفّي سنة 1302 هـ ق. - تخميس البيت.

[128] مولاي الأخ.

المراد به صاحب الرسالة المشروحة في كتابنا هذا. وهو العلامة الشّيخ هادي بن الشّيخ عباس آل كاشف الغطاء. وذكرنا نبذة من ترجمته في هذه التعليقات. ← التعليقة 20.

[129] داخل في الأشياء.

لم أعر على ما نقله المصنّف في المصادر الحديثيّة. و الظاهر أنّه ملقّب من امتزاج بعض غرر أقواله - عليه السلام - ، كقوله: «مع كلّ شيءٍ لا بمقارنةٍ وغير كلّ شيءٍ لا بمزايلة» - راجع: «نهج البلاغة» ص 40 - ، وقوله: «داخلٌ في الأشياء لا كشيءٍ داخلٍ وخارجٌ من الأشياء لا كشيءٍ خارجٍ» - راجع: «بحار الأنوار» ج 61 ص 105 - . وانظر: نفس المصدر ج 3 ص 271، ج 10 ص 119.

[130] السيّد جعفر الحلّي.

هو كمال الدين أبو يحيى السيّد جعفر بن حمد بن محمّد الحسيني الحلّي النجفيّ. ينتهي نسبه إلى زيد الشهيد - رحمه الله - . ولد في بعض قرى الحلة سنة 1277 هـ ق. وتوفّي في النجف الأشرف سنة 1315 هـ ق. من أشهر مشاهير شعراء عصره. قرأ المقدّمات و مبادي العلوم على والده، وانتقل إلى النجف في أوائل شبابه، فحضر على شيوخ النجف و نبغ بتفوّق، و كان إلى جانب عبقرية الشعرية فاضلاً مشاركاً في العلوم الإلهية والدينية. قال السيّد الأمين: «أنّه كان شريكنا في الدرس، فقد هيمن على المجالس الأدبية وهو شابٌ لم يبلغ

ص: 244

الثلاثين). له حكاياتٌ وقصصٌ كثيرة. وله ديوان شعرٍ أسماه «سحر بابل و سجع البلابل»، و «الجعفریات» ديوان شعرٍ في رثاء آل البيت - عليهم السلام - .

راجع: «معجم الشعراء» ج 1 ص 403 القائمة 2؛ «أعيان الشيعة» ج 4 ص 97 القائمة 1؛ «معارف الرجال» ج 1 ص 171؛ «نقباء البشر» ج 1 ص 288؛ «معجم رجال الفكر والأدب» ج 1 ص 440.

[131] ولأركبٍ لها....

من قصيدةٍ طويلةٍ له في البحر الكامل، وعدد أبياتها 90، والبيتان هما 35، 37 منها. ولم أعر على «ديوانه».

[132] سفائن للسرى....

من قصيدةٍ له طويلةٍ، وعدد أبياتها 36، وهما البيتان 21، 22 منها. راجع: «ديوان» أبي المجدد ص 96.

[133] أبي نواس.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 52.

[134] كتبتُ من غير....

من منظومةٍ له في البحر البسيط. والرواية المشهورة: «كتبت في غير قرطاسٍ...»، وهو الصحيح. ولم أعر عليها في «ديوانه».

وإن قال المؤلف - قدس سره - : «و البيت في معنى شنيعٍ فلا داعي لنقل تمامه» ولكن ألفاظ البيت أئبةٌ لا مانع من نقله؛ فتمامه:

في حاجةٍ عرضت لي لأسميها

[135] وليس صرير....

البيت للعطوي. قال الزجاجي: «أنشدنا الأخفش قال: أنشدني المبرد قال: أنشدني

ص: 245

العطوي لنفسه يرثي أحمد بن أبي دؤاد: الطويل

وليس صريرُ النعشِ ما تسمعونه \*\*\* ولكنَّه أصلابُ قومٍ تقصَّفُ

وليس نسيْمُ المسكِ رِيًّا حنوطه \*\*\* ولكنَّه ذاكُ الشَّاءِ المخلَّفُ»

راجع: «أمالي الزجاجي» ص 85. وانظر: «الأغاني» باب أخبار العطوي ج 23 ص 133؛ «الأمالي» - للقيلي - ج 1 ص 113؛ «وفيات الأعيان» ج 1 ص 90.

والبیتان تمثّل بهما ابن المعتز حين حُمل عبيدالله الوزير، وزير المعتضد على أعناق الرجال. راجع: «وفيات الوفيات» ج 2 ص 434.

[136] وليس الذي... .

البيت لمجنون العامري، من قصيدة له في البحر الطويل. وعدد أبياتها 5، وهو البيت الأخير منها. راجع: «ديوان» مجنون ليلى ص 84.

[137] يوسف أعرض.

كريمة 29 يوسف.

[138] الإلتفات عن الغيبة.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 1 ص 363؛ «كتاب الصناعتين» ص 392؛ «المثل السائر» ج 2 ص 170؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 73؛ «العمدة» ج 2 ص 45؛ «نهاية الأرب» ج 7 ص 116؛ «شرح الكافية البديعية» ص 78.

[139] فيا ليلتي هكذا... .

البيت لبهاء الدين زهير، من قطعة له في البحر المتقارب. و صدرها:

رعى الله ليلة وصلٍ خلت \*\*\* و ما خالطَ الصفوَ فيها كدر

راجع: «ديوان» بهاء الدين زهير ص 94.

[140] عتاب المرء نفسه.

ص: 246

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوارالربيع» ج 3 ص 203؛ «خزانة الأدب» - لابن حجة - ص 180؛ «نهاية الارب» ج 7 ص 125؛ «تحرير التحبير» ص 166؛ «شرح الكافية البديعية» ص 81.

[141] يانفس لي... .

من منظومة له في البحر الرجز، و صدرها:

ليل الشباب إذ غدى مفارقي \*\*\* لاح صباح الشيب في مفارقي

و عدد أبياتها 18، وهما البيتان 15، 16 منها. ورواية «الديوان»: «لحاجة مدّت...». راجع: «ديوان» أبي المجدد ص 102.

[142] بهاء زهير.

هو بهاءالدين أبوالفضل زهير بن محمد بن عليّ المهلبّي العتكي. ولد بمكة سنة 581 هـ ق. ونشأ بقوص واتّصل بخدمة الملك الصالح أيوب بمصر، فقربّه وجعله من خواصّ كُتّابه. قال ابن خلكان في وصفه: «من فصلاء عصره وأحسنهم نظمًا ونثرًا وخطًا، ومن أكبرهم مروءة»؛ ثمّ حكى اجتماعه به. توفّي سنة 656 هـ ق. بمصر. قال ابن العماد: «توفّي قبل المغرب يوم الأحد رابع ذي القعدة، ودفن من الغد بعد صلاة الظهر بترية بالقرافة الصغرى». له «ديوان» شعرٌ تُرجم إلى الإنكليزية نظمًا.

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 52 القائمة 2؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 282 القائمة 2؛ «وفيات الأعيان» ج 2 ص 332؛ «شذرات الذهب» ج 5 ص 408؛ «سير أعلام النبلاء» ج 23 ص 355؛ «حسن المحاضرة» ج 1 ص 567 الرقم 30؛ «النجوم الزاهرة» ج 7 ص

.62

[143] ويحك يا قلب... .

من قصيدة له في البحر السريع، و عدد أبياتها 10، وهو الأوّل منها. راجع: «ديوان» بهاءالدين زهير ص 151.

ص: 247

[144] التجريد.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 6 ص 153؛ «خزانة الأدب» - لابن حجّة - ص 532؛ «نهاية الارب» ج 7 ص 156؛ «شرح الكافية البديعية» ص 207.

[145] تري الناس.

كريمة 2 الحج.

[146] البحتريّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 27.

[147] من جعاد الأكَفّ ... .

من قصيدة له في البحر الخفيف، وعدد أبياتها 38، وهو البيت 36 منها. راجع: «ديوان» البحتريّ ج 1 ص 87.

[148] ظل دمي ... .

لم أعر على البيت في «ديوان» أبي المجد. وقوله: «ظلّ» لضرورة الوزن، ولو كان «أطلّ» لكان أنسب.

[149] فلا تخشوا الناس.

كريمة 44 المائدة. والآية المباركة في النسخة مشوشةٌ جدًّا، ولا حاجة إلى ذكرها.

[150] للتفوييف.

لتوضيح هذه الصنعة راجع: «أنوار الربيع» ج 2 ص 308؛ «نهاية الارب» ج 7 ص 141؛ «خزانة الأدب» - لابن حجّة - ص 139؛ «تحرير التحبير» ص 260؛ «شرح الكافية البديعية» ص 79.

ص: 248

[151] المتنبّي.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[152] كافور.

هو أبوالمسك كافور بن عبد الله الإخشيديّ صاحب المتنبّي. كان عبداً حبشياً ولد سنة 292هـ ق. اشتراه الإخشيدي ملك مصر فنسب إليه، و اعتقه فترقى عنده. وكان فطناً ذكياً حسن السياسة و ما زالت تصعد حتى ملك مصر. له أخبار كثيرة. توفي بالقاهرة سنة 357 هـ ق. وقيل: حمل تابوته إلى القدس فدفن فيها. وجاء ابن خلّكان بشيء من أخباره مع المتنبّي حيث كان من مادحيه أولاً ثم هجاه و ترك مصر. وذكره ابن العماد في من توفي في سنة 356 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 216 القائمة 1؛ «النجوم الزاهرة» ج 4 ص 10؛ «وفيات الأعيان» ج 4 ص 99 الرقم 545؛ «شذرات الذهب» ج 3 ص 122؛ «سير أعلام النبلاء» ج 16 ص 190؛ «المنتظم» ج 14 ص 199.

[153] لا في الرجال....

لم أعر عليه. وله في هجوه قصيدة في هذا الوزن وعلى هذه القافية، و مطلعها:

عيدٌ بأيّةٍ حالٍ عدتَ يا عيدٌ \*\*\* بما مضى أم لأمر فيك تجديدٌ

و لم يوجد المصراع فيها أيضاً. راجع: «ديوان» المتنبّي ص 506.

[154] البحتريّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 27.

[155] فلا تشلل....

من قطعة له في البحر الوافر، و عدد أبياتها 6، و هو الأخير منها. و رواية «الديوان»: «الزق المذال». راجع: «ديوان» البحتريّ ج 3 ص 1867.

ص: 249

[156] و من يك ... .

من قصيدة طويلة للمتنبّي في البحر الوافر، وعدد أبياتها 47، وهو البيت 30 منها. ورواية «الديوان»: «الماء الزلالا». راجع: «ديوان» المتنبّي ص 141.

[157] هل يستوي.

كريمة 9 الزمر.

[158] امرىء القيس.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 50.

[159] و تعطي برخصٍ ... .

هو البيت 39 من معلقته الشهيرة. ورواية «الديوان»: «وتعطو برخصٍ...». راجع: «ديوان» امرىء القيس ص 46.

[160] تشبيه الأصداع بالعقارب.

كقول ابن الدهان:

و مُعقِرْبُ الأَصْدَاعِ ما لِلدِّيغِها \*\*\* راقٍ و لالِعليلِها تَعْلِيلُ

و ابن حمديس:

أ تَدْبُ في جَفْنِيهِ طانِفَةُ الكَرى \*\*\* و عقاربُ الأَصْداعِ ذاتُ ديبِ

و الثعالبي:

إن ذُقْتَ ضِرَاءَ العقاربِ فابْقِيْنَ \*\*\* بعقاربِ الأَصْداعِ في السَّرِّاءِ

و الشَّيخُ كاظمُ بن الشَّيخِ محمَّدُ آلِ كاشفِ الغطاءِ - المتوفَّى سنة 1333هـ ق. - :

و عقربا صدغيك لن يبرحا \*\*\* ما إن غفت عينك بستانها

[161] كأنَّ بنانه... .

لم أعثر على قائله.

ص: 250

[162] يعطيكها رشاً... .

لم أعثر على قائله. و أورد ابن عبدربه عن عكاشة بن الحصين:

من كفّ جارية كأنّ بنانها \*\*\* من فضةٍ قد طُرقت عُنابًا

راجع: «العقد الفريد» ج 7 ص 80. و أوردته الراغب في فصل «من يستطاب سماع الغناء منه» من «محاضراته» من غير اسناده إلى أحد.

[163] الشيببي.

هو الشيخ محمّد رضا بن محمّد جواد بن محمّد الجزائريّ النجفيّ، الشهير بالشيببي. عالمٌ كبيرٌ أديبٌ شاعرٌ. ولد في النجف في 6 رمضان لسنة 1306 هـ ق. و نشأ به على والده العالم و تلمّذ عليه، ثمّ حضر الأبحاث العالية على السيّد حسين الحّمّامي و الشيخ محمّد كاظم الخراسانيّ. قرض الشعر و أجاد فيه و شارك في العلوم الحديثة. و كان حامل مشعل الحركة الفكرية و النهضة الوطنيّة في العراق. و بعد تأسيس المملكة في العراق تولّى منصب وزارة المعارف و غيرها من المناصب الكثيرة. و كانت لديه مكتبةٌ فيها نفائس المخطوطات. له آثارٌ كثيرةٌ، منها «ديوان» شعره، و منها «أدب المغاربة و الأندلسيين»، و «تاريخ الفلسفة من أقدم عصورها». توفيّ ببغداد فجر يوم الجمعة 2 شعبان لسنة 1385 هـ ق. و نقل إلى النجف و دفن به.

راجع: «معجم الشعراء» ج 5 ص 6 القائمة 1؛ «أعلام الأدب» ج 2 ص 181؛ «شعراء الغري» ج 9 ص 3؛ «نقباء البشر» ج 2 ص 745؛ «معجم رجال الفكر و الأدب» ج 2 ص 718.

[164] ماء الشباب... .

لم أعثر على «ديوانه».

[165] و هُرُّ تصيد... .

من قصيدةٍ طويلةٍ له في البحر المتقارب، و عدد أبياتها 43، و هو البيت 8 منها. راجع:

ص: 251



[166] و هم يعتذرون.

إشارةً إلى قول ابن فورجة الذي حكاه البرقوقي، فإنه بعد أن ذكر أنّ الصاحب عاب هذا البيت قال: «قال ابن فورجة: ... فليت شعري ما الذي استقبحه؟، فإن استقبّح قوله: و حمدان حمدون، فليس في حمدان ما يستقبّح من حيث اللفظ، بل و المعنى. كيف يصنع و الرجل اسمه هكذا، و هكذا أبأوه؟!»، راجع: «شرح ديوان المتنبي» - لعبدالرحمن البرقوقي - ج 1 ص 400.

[167] ابي الطيّب.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[168] فحمدون حمدون....

من قصيدة طويلة له في البحر الطويل، و عدد أبياتها 44، و هو البيت 40 منها. راجع: «ديوان» المتنبي ص 321.

[169] كتاب الحماسة.

هو كتاب الحماسة الذي جمعه أبوتمام و أودع فيه ما اختاره من أشعار من تقدّم عليه من شعراء العرب. و رتب كتابه هذا على أبواب عشرة. و أول الأبواب و أهمّها باب الحماسة، فغلب الاسم على الكتاب حتّى يدعى «كتاب الحماسة». و عليه شروخ، منها شرح ابن جنّي النحويّ، و شرح المرزوقيّ، و شرح الخطيب التبريزيّ. و اقتفى بعض الأدباء أثر أبي تمام في هذا الأمر، فكتب ابن الشجري «حماسته»، و البياسي «الحماسة المغربيّة»، و ابن الفرج البصريّ «الحماسة البصريّة»، و الحسن بن أحمد «حماسة الظرفاء». و الكتاب طبع عدّة مرّات، منها طبعة الدكتور عبدالمنعم أحمد صالح، و منها طبعة أحمد حسن بسج. و لاتخلو كلتا الطبعتين عن نقص و اهمالٍ.

ص: 252

هو أبوتمام حبيب بن أوس بن الحارث الطائي، الشاعر الكبير، أحد أمراء البيان. ولد في جاسم من قرى سوريا سنة 188 هـ ق. ورحل إلى مصر واستقدمه المعتصم إلى بغداد، فأجازه وقدمه على شعراء وقته. فأقام في العراق ثم ولّى بريد الموصل، فلم يتم سنتين حتى توفي بها في سنة 231 هـ ق. كان فصيحاً حلو الكلام يحفظ أربعة عشر ألف أرجوزة من أراجيز العرب غير القصائد والمقاطع. وفضله بعضهم على المتنبي والبحتري. قال ابن خلكان: «كان أوحد عصره في ديباجة لفظه ونصاعة شعره وحسن أسلوبه». له «ديوان» شعر، و«ديوان الحماسة»، و«فحول الشعراء»، و«مختار أشعار القبائل». وكتب في سيرته كثير من المتقدمين والمتأخرين، منها ما للصولي والمرزباني.

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 165 القائمة 1؛ «معجم الشعراء» ج 2 ص 16 القائمة 1؛ «وفيات الأعيان» ج 2 ص 11؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 172؛ «معاهد التنصيص» ج 1 ص 38؛ «شذرات الذهب» ج 2 ص 186؛ «تاريخ بغداد» ج 8 ص 248. و من الغريب أنّ ياقوت لم يذكره في «معجم الأديب».

«المفضّليّات» هي مجموعة اختارها المفضّل الضبيّ من أشعار من تقدّم عليه من الشعراء. وهذه المجموعة التي سمّاها «الاختيارات» تشمل على 128 قصيدة. واختلفت المجموعة بحسب الروايات المختلفة، وأصحّها وأضبّطها ما رواه ابن الأعرابي عن الضبيّ. و«المفضّليّات» من وثائق القرن الثاني، فهو جديرٌ بالاهتمام البالغ. وقد طبعت عدّة مرّات في مصر و لبنان وغيرهما.

هو أبو العبّاس المفضّل بن محمّد بن يعليّ الضبيّ. راويةٌ علامةٌ بالشعر والأدب وأيام العرب، من أهل الكوفة. يقال: هو أوثق من روى الشعر من الكوفيين. لزم المهديّ العبّاسي وصنّف له كتابه «المفضّليّات»، وسمّاه: «الاختيارات». وله «كتاب الأمثال»، و«معاني الشعر». لم يعلم تاريخ ولادته، وتوفّي سنة 168 هـ ق. ولم يذكره ابن العماد في «شذرات

الذهب».

راجع: «الأعلام» ج 7 ص 280 القائمة 1؛ «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 7 ص 171؛ «تاريخ بغداد» ج 13 ص 121؛ «معجم الأدباء» - لكامل سلمان - ج 6 ص 258 القائمة 2.

[173] كأنَّ القلب... .

من قصيدة لمجنون ليلي في البحر الوافر، وعدد أبياتها 9، وهما البيتان 4، 5 منها. ورواية «الديوان»: «كأنَّ القلب ليلة...». راجع: «ديوان» مجنون ليلي ص 52.

[174] فقلت وصلك... .

البيت نسبه الأنطاكي إلى الوراق، وروايته: «فالقلب يرقص...». راجع: «تزيين الأسواق» ج 2 ص 138. ولحمدون بن الحاج السلمي المتوفى سنة 1232 هـ ق.

يومُ لُقياه يرقصُ القلبُ فيه \*\*\* من وُلوعي و لوعتي واضطرابي

[175] عنترة.

هو عنترة بن شداد بن عمرو العبسي. أشهر فرسان العرب في الجاهلية و من شعراء الطبقة الأولى. من أهل نجد. في شعره رقة و عذوبة، و كان مغرماً بابنة عمه عبلة، فقلَّ أن تخلو له قصيدة من ذكرها. اجتمع في شبابه بامرئ القيس و عاش طويلاً حتَّى مات نحو سنة 22 قبل الهجرة. ينسب إليه «ديوان» شعر أكثر ما فيه مصنوع، و له «المعلقة» الشهيرة.

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 91 القائمة 3؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 62؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 161؛ «معجم الشعراء» ج 4 ص 107 القائمة 2.

[176] سموت إليها... .

من قصيدة طويلة له في البحر الطويل، و عدد أبياتها 39، و هو البيت 21 منها. ورواية «الديوان»: «أراعي نجوم الليل و هي كأنَّها...»؛ و لم أعر عليه.

و لابن المعتز في وصف الثريا:

وقد لمعت حتَّى كأنَّ بريقها \*\*\* قواريرُ فيها زئبقٌ يترجرج

ص: 254

هو أبو العلاء أحمد بن عبد الله بن سلمان التّوّخيّ المعريّ، شاعرٌ كبيرٌ. ولد سنة 363 هـ ق. في معرّة نعمان، ومات بها سنة 449 هـ ق. كان نحيف الجسم أصيب بالجدريّ صغيراً فعمي في السنة الرابعة من عمره، وقال الشعر وهو ابن إحدى عشرة سنة. كان من أشهر شعراء عصره ومن أشعرهم، ولَمّا مات وقف على قبره 84 شاعراً يرثونه. كان يحرم إيلام الحيوان ولم يأكل اللحم خمساً وأربعين سنة، وكان يلبس خشن الثياب. له من الدواوين الشعرية «لزوم ما لا يلزم»، و«سقط الزند»، و«ضوء السقط». ومن آثاره: «الأيك والغصون» في الأدب يربى على مائة جزء؛ و«عبث الوليد» وغيرهما. وهو يُعدّ من المؤلّفين المكثّرين المجيدين.

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 157 القائمة 1؛ «وفيات الأعيان» ج 1 ص 113 الرقم 47؛ «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 3 ص 107 الرقم 28؛ «شذرات الذهب» ج 3 ص 455؛ «سير أعلام النبلاء» ج 18 ص 23؛ «تاريخ بغداد» ج 4 ص 240؛ «المنتظم» ج 16 ص 22؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 189 القائمة 1.

[178] وسهيل كوجنة... .

من قصيدة طويلة له في البحر الخفيف، وعدد أبياتها 62، وهو البيت 12 منها. ولم أعر على «ديوانه».

[179] أبي تمام.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 170.

[180] السيف أصدق... .

من قصيدة طويلة له في البحر البسيط، وعدد أبياتها 71، وهو الأوّل منها. راجع: «ديوان» أبي تمام ص 7.

ولابن أبي الخصال - المتوفى سنة 540 - تخميس البيت وبعض أبياتٍ آخر من هذه

المنظومة اللطيفة.

[181] أحد تلامذته.

وهو البحرّيّ. ومضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 27.

[182] سلاسل الذهب.

مضت الإشارة إليه. ← التعليقة 28.

[183] خيالٌ يعتريني... .

من قصيدةٍ له في البحر الوافر، وعدد أبياتها 38، وهما البيتان 1، 2 منها. ورواية «الديوان»: «... شجنٌ لنفسي». راجع: «ديوان» البحرّيّ ج 3 ص 1932.

[184] مُنى النفس... .

من قصيدةٍ له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 45، وهو الأوّل منها. راجع: «ديوان» البحرّيّ ج 2 ص 1296.

[185] وعاذلٌ عدلته... .

من قصيدةٍ شهيرةٍ لأبي تمام في البحر الرجز، وعدد أبياتها 18، وهو الأوّل منها. وهي مع اشتهاها لم أعثر عليها في «ديوانه».

[186] رؤية.

هو أبو الجحّاف رؤية بن عبد الله العجاج التميمي السعديّ، راجزٌ من الفصحاء المشهورين، من مخضرمي الدولتين الأمويّة والعبّاسيّة. كان أكثر مقامه في البصرة. مات في البادية وقد أسنّ سنة 145 هـ ق. ولم يعلم تأريخ ولادته. قال ابن خلكان: «ولمّا مات قال الخليل: دفنّا الشعر واللغة والفصاحة».

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 34 القائمة 2؛ «وفيات الأعيان» ج 2 ص 303 الرقم 238؛

ص: 256

«البداية و النهاية» ج 10 ص 96؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 43؛ «معجم الأدياء» - لياقوت - ج 11 ص 149؛ «معجم الشعراء» ج 2 ص 265 القائمة 1.

[187] أبيه.

هو أبو الشعثاء العجاج بن عبدالله بن رؤية السعديّ التميمي، راجزٌ مجيدٌ من الشعراء. ولد في الجاهلية و قال الشعر فيها، ثمّ أسلم. و هو أول من رفع الرجز و شبّهه بالقصيد، و هو والد رؤية الراجز المشهور. له «ديوان». مات نحو سنة 90 هـ ق. و لم يعلم تاريخ ولادته.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 86 القائمة 3؛ «الشعر و الشعراء» ص 230؛ «معجم الشعراء» ج 3 ص 250 القائمة 2.

[188] ابن الأعرابي.

هو أبو عبدالله محمد بن زياد المعروف بابن الأعرابي. ولد سنة 150 هـ ق. بكوفة و كان راويةً علامةً باللغة. وصفه ثعلب بأنّه لم ير أحدًا في علم الشعر أغزر منه. و هو ربيب المفضل بن محمد صاحب «المفضّل لبيات». مات بسامراء سنة 231 هـ ق. له تصانيفٌ كثيرةٌ، منها «تاريخ القبائل»، و «تفسير الأمثال»، و «النوادر».

راجع: «الأعلام» ج 6 ص 131 القائمة 2؛ «تاريخ بغداد» ج 5 ص 282؛ «الوافي بالوفيات» ج 3 ص 79؛ «معجم الأدياء» ج 18 ص 189 الرقم 51؛ «شذرات الذهب» ج 2 ص 183؛ «وفيات الأعيان» ج 4 ص 306.

[189] لأبي تمام.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 170.

[190] و القصّة قد نقلها.

قال: «أنّه أنشد يوماً أبياتاً من شعره و هو لا يعلم قائلها، فاستحسنها و أمر بكتبتها. فلمّا عرف أنّه قائلها قال: خرّقوه. و الأبيات من أرجوزته التي أوّلها:

و عاذلٌ عدلته في عدله \*\*\* فظنّ أنّي جاهلٌ من جهله»

ص: 257

راجع: «الموازنة بين البحتريّ وأبي تمامٍ» ص 13.

[191] الآمديّ.

هو أبو القاسم الحسن بن بشر بن يحيى الآمديّ، عالمٌ بالأدب راويةً، له شعرٌ. قال السيوطي في وصفه: «له شعرٌ حسنٌ وضبطٌ». أصله من آمد و مولده و وفاته بالبصرة. لم يعلم تاريخ ولادته و توفي سنة 370 هـ ق. له «الموازنة بين البحتريّ وأبي تمامٍ»، و «المؤتلف و المختلف»، و «معاني شعر البحتريّ» وغيرها. و قال ياقوت: «كان حسن الفهم جيّد الدراية و الرواية سريع الإدراك».

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 185 القائمة 2، «إنباه الرواة» ج 1 ص 285؛ «بغية الوعاة» ج 1 ص 500 الرقم 1036؛ «معجم الأديباء» ج 8 ص 75 الرقم 5.

[192] وغيره.

كابن سنان الخفاجي حيث قال: «... حتى روى عن ابن الأعرابيّ أنّه أنشد أرجوزة أبي تمام التي أولها: و عاذلٌ ...، على أنّها لبعض العرب. فاستحسنها و أمر بعض أصحابه أن يكتبها له. فلما فعل قال: أنّها لأبي تمام، فقال: خرّ خرّ! فخرّقتها»؛ راجع: «سرّ الفصاحة» ص 472.

[193] بطلميوس.

هو كلوديوس بطلميوس عالم فلك و رياضة و جغرافيا و فيزيقا، و مؤرّخ يونانيّ مصريّ، نشأ بالإسكندرية في الربع الثاني من القرن الثاني الميلاديّ و توفي بعد 161 م. له «كتاب المجسطي» يبحث في الفلك و الرياضة.

راجع: «الموسوعة العربية الميسرة» ج 1 ص 381 القائمة 1؛ «دانشنامه جهان اسلام» ج 3 ص 496 القائمة 1.

[194] أبرخس.

فلكيّ يونانيّ اشتهر في القرن الثاني قبل الميلاد. ساعدت أرسطو بطلميوس على وضع

ص: 258

نظريته عن الكون المحيط بالأرض، واكتشف تقهقر الاعتدالين و خروج الأرض عن مركز مسار الشمس. ولم أَعثر على تاريخ ميلاده و وفاته بالضبط.

راجع: «الموسوعة العربية الميسرة» ج 1 ص 5 القائمة 1.

[195] اللّامية التي علّقت.

إشارة إلى معلّقة امرىء القيس الشهيرة، وعدد أبياتها 81. فانظر: «ديوانه» ص 29؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 95.

[196] حبّ الفلفل.

إشارة إلى قوله:

ترى بعزّ الأرام في عرصاتها \*\*\* و قيعانها كأنه حبّ فلفل

وهو البيت 3 من معلّته. راجع: «ديوان» امرىء القيس ص 30؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 95.

[197] بقافين.

أي: القلقل. وهو شجرٌ يشبه الرمان يحمل حبًّا أسود مستديرًا أملس في حجم الفلفل.

[198] تشبيهات ابن الروميّ.

للتفصيل حول تشبيهات ابن الروميّ و ما لابن المعتز من التشبيهات الفاتقة على تشبيهاته راجع: «تاريخ الأدب العربيّ» - لشوقي ضيف - / العصر العباسيّ الثاني ص 332.

[199] ابن الروميّ.

هو أبو الحسن عليّ بن العباس الروميّ المشهور بابن الروميّ، شاعرٌ كبيرٌ. من طبقة بشار و المتنبّي. ولد سنة 221 هـ ق. ببغداد و نشأ بها و مات فيها مسمومًا سنة 283 هـ ق. قال المرزبانّي: «لا أعلم أنّه مدح أحدًا من رئيسٍ أو مروّسٍ إلّا و عاد إليه فهجاه». له «ديوان» شعرٍ كبيرٍ، و هو من خيار الدواوين الشعرية. قال ابن خلكان في وصفه: «صاحب النظم

ص: 259



راجع: «الأعلام» ج 4 ص 2976 القائمة 2؛ «وفيات الأعيان» ج 3 ص 358 الرقم 463؛ «معاهد التنصيص» - الطبعة الجديدة - ج 1 ص 108؛ «تاريخ بغداد» ج 12 ص

23.

[200] ابن المعتز.

هو أبو العباس عبد الله بن محمد المعتز بالله، الشاعر المبدع. خليفة يوم و ليلة. ولد في بغداد سنة 247 هـ ق. وأولع بالأدب، فكان يقصد فصحاء الأعراب و يأخذ عنهم. و وصفه ابن خلكان بقوله: «كان أديباً بليغاً شاعراً مطبوعاً مقتدرًا على الشعر قريب المأخذ سهل اللفظ جيد القريحة حسن الإبداع للمعاني». و صنف كتبًا منها «كتاب البديع»، و «طبقات الشعراء». أقبل إليه بعض الناس فبايعوه بالخلافة و لقب بالمرتضي بالله، و قال ابن العماد: «لقبوه: الغالب بالله». فأقام يومًا و ليلة ثم قبض فخنق؛ و كان ذلك في سنة 296 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 118 القائمة 3؛ «معاهد التنصيص» - الطبعة الجديدة - ج 2 ص 38؛ «تاريخ بغداد» ج 10 ص 95؛ «وفيات الأعيان» ج 3 ص 76 الرقم 341؛ «شذرات الذهب» ج 2 ص 398؛ و ما كتبنا عنه في تقدمتنا على «الراح القراح» ص 34.

[201] مداهن من ...

لم أعر على قائله.

و لابن وكيع التنيسي - المتوفى سنة 393 هـ ق. - :

كأنه مداهن من فضة \*\*\* أوساطها بها من المسك أثر

و ليونس بن مسعود الرصافي:

و كأن سوسنه مداهن فضة \*\*\* تحوي خلوقًا بالعبير مطيبًا

[202] أُرْجَانِي.

هو أبو بكر ناصح الدين أحمد بن محمد بن الحسين الأرجاني، الشاعر الكبير، وفي شعره رقة و حكمة. كان في صباه بالمدرسة النظامية بأصبهان، ثم ولّى القضاء بتستر و توفي فيه.

ص: 260

ولد سنة 460 هـ ق. بأرْجان من قرى الأهواز و توفِّي سنة 544 هـ ق. جمع إبنه بعض شعره في «ديوان». وقال ابن العماد في وصفه: «حامل لواء الشعر بالمشرق». و حكى ابن خلكان عن الأصفهاني في الخريدة أنه قال فيه: «لم يسمح بنظيره سالف الأعصار!».

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 215 القائمة 2؛ «معاهد التنصيص» ج 3 ص 41؛ «المنتظم» ج 1 ص 139؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 192 القائمة 2؛ «شذرات الذهب» ج 4 ص 303؛ «وفيات الأعيان» ج 1 ص 151؛ «الوافي بالوفيات» ج 7 ص 373.

[203] وصف فيها الشمعة.

إشارة إلى قصيدة له مطلعها:

و لقد أقول لشمعة نُصبت لنا \*\*\* و ستورُ جنح الليل ذات جنوح

و هي في البحر الكامل، و عدد أبياتها 8. و لم أعر على «ديوانه». و له أيضاً في وصف الشمعة:

إنِّي لأشكو خطوباً لا أعينها \*\*\* لبيراً الناس من لومي و من عدلي

كالشمع يبكي ولا يدري أعبّره \*\*\* من صُحبة النار أم من فرقة العسل

قال العماد الأصفهاني في ترجمته من القسم الشامي من «خريدته»: «روى بعضهم: «من حرقه النار أو من فرقة العسل» محافظةً على التجنيس اللفظي، و أنا أرويه: «صحبة النار» للتطبيق المعنوي».

[204] شكسبيه.

هو ويليام شكسبير William Shakespeare، أكبر شعراء الانكلترا. ولد باستراتفورد سنة 1564 م و توفِّي بها سنة 1616 م. لا توجد أخبار كثيرة من حياته. كان أبوه من التجار و قد بالغ في تثقيفه و تثقيف أخويه. تزوج بامرأة و كان ابن 19 سنة، ثم فارقها و هاجر إلى لندن و هناك صار في عداد الممثلين المشهورين و الكبار من الكُتّاب. له آثار منها «مكبث» Macbeth، و «هملت» Hamlet و غيرهما. و من جملة أشعاره منظومة سماها «ونوس و أدونيس» Venus and Adonis. و له مجموعة من الغزليات.

راجع: «فرهنگ معين» ج 5 ص 907. و ما بقي من أخباره يُذكر في كثير من المصادر، و

ص: 261

لا يهَمُّنا أكثر من هذا.

[205] أحبُّ أن... .

لم أعثر عليه. وروى الجاحظ في فصل «شعرُ في الحبارى» عن أعرابيٍّ لم يسمِّه:

أحبُّ أن أصطاد ضنبًا سحبلًا\*\*\* وخربًا يرعى ربيعًا أزملاً

راجع: «كتاب الحيوان» ج 5 ص 311.

[206] واتي لأصطاد.... .

لم أعثر عليه.

[207] فما العيش.... .

من قصيدةٍ له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 38، وهو البيت 22 منها. ولم أعثر على «ديوانه». و ← التعليقة الآتية.

[208] حمق شاعرٍ.... .

المراد منه أبوالمظفر محمد بن أبي العباس المعروف بالأبيوردي. قال ابن خلكان في وصفه: «الشاعر المشهور. كان من الأدياء المشاهير، راويةً نسابةً شاعرًا ظريفًا». راجع: «وفيات الأعيان» ج 2 ص 444.

[209] رياض الجنان أصبهان.

إشارةً إلى ما حكى ابن خلكان عن قول ابن مندة في «تاريخ الأصفهان» حول الرجل؛ راجع: «وفيات الأعيان» ج 4 ص 445.

[210] أبونواس.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 52.

ص: 262

[211] بلادًا باعد... .

من قصيدة له في البحر الوافر، وعدد أبياتها 34، وهما البيتان 5، 6 منها. ورواية «الديوان»: «بأرضٍ باعد...». راجع: «ديوان» أبي نواس ص 557.

[212] من دبّ إلى شبّ.

كذا في النسخة، وعليه جرئت في ثبت معاني غرائب الألفاظ. أمّا العرب فتقول: «من شبّ إلى دبّ» أي: من الشباب إلى أن دبّ على العصا؛ وتقول: «فعلت ذلك من شبّ إلى دبّ» أي: من شبابي إلى أن دببت على العصا. و نائب الفاعل فيهما ضمير المصدر. راجع: «المنجد» مادة شبّ ص 371 القائمة 1. ولم أعر على المثليين في «مجمع الأمثال» وما يشبهه.

[213] بحيث يلف... .

مضى أنّما ما يتعلّق بهذا البيت. ← التعليق 192. وهذا البيت هو البيت 23 منها. ولم أعر على «ديوانه».

[214] إذا ما تميمي... .

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 27، وهو البيت 6 منها. ولم أعر عليها في «ديوان» أبي نواس.

[215] تضحك منّي... .

لم أعر على قائله. و أورده البغداديّ في الشاهد السادس والخمسين بعد التسعمائة، ثمّ قال: «على أنّ ناسًا من تميمٍ و من أسدٍ يجعلون مكان الكاف المؤنّث شيئًا في الوقف كما في حرش، وأصله حرك»؛ راجع: «خزانة الأدب» - الطبعة المحقّقة - ج 4 ص 409. و أورده الجاحظ أيضًا، وروايته: «تسخر منّي...»؛ راجع: «كتاب الحيوان» ج 6 ص 395.

[216] الغزّيّ.

هناك أبو عبد الله شمس الدين محمّد بن عليّ بن محمّد الغزّيّ، شاعرٌ رقيق الأسلوب

ص: 263

مصريّ الأصل و المولد. نشأ بغزّة و أقام بها مدّةً طويلةً فنسب إليها. له شعرٌ و نثرٌ. ولد سنة 686 هـ ق. و توفّي سنة 761 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 6 ص 285 القائمة 3؛ «الدرر الكامنة» ج 4 ص 70 الرقم 207.

و أبواسحاق إبراهيم بن عثمان بن محمّد الكلبيّ الغزيّ، شاعرٌ مجيّدٌ من أهل غزّة بفلسطين. ولد بها و رحل رحلةً طويلةً إلى العراق و خراسان، و مدح آل بوية و غيرهم و توفّي بخراسان و دفن ببلخ. قال ابن العماد: «شاعر العصر و حامل لواء القريض». ولد سنة 441 هـ ق. و توفّي سنة 524 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 50 القائمة 2؛ «شذرات الذهب» ج 4 ص 216؛ «المنتظم» ج 17 ص 257.

[217] الأزرّجانيّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 202.

[218] اختاره.

راجع: «وفيات الأعيان» ج 4 ص 447.

[219] ابن خلّكان.

هو أبو العباس أحمد بن محمّد بن خلّكان البرمكيّ، المورّخ الحجّة صاحب «وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان». ولد في إربل سنة 608 هـ ق. و انتقل إلى مصر و تولّى نيابة قضائها. ثمّ سافر إلى دمشق و كان قاضيّاً بها، ثمّ عزل عنه و ولىّ التدريس في كثيرٍ من مدارس دمشق. و نقل ابن العماد الحنبليّ عن الفزاريّ أنّه قال في وصفه: «كان قد جمع حسن الصورة و فصاحة المنطق و غزارة الفضل». و توفّي في دمشق سنة 681 هـ ق. و دفن في سفح قاسيون.

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 220 القائمة 1؛ «وفات الوفيات» ج 1 ص 55؛ «النجوم الزاهرة» ج 7 ص 353؛ «شذرات الذهب» ج 6 ص 29؛ «الوافي بالوفيات» ج 7 ص

.308

ص: 264

[220] وقفنا بنعمان... .

← التعليقة الآتية.

[221] وقفت به... .

هذا البيت و الذي قبله هما من قصيدة له في البحر الطويل، و عدد أبياتها 5، و هما الأوّل و الأخير منها. و لم أعثر على «ديوانه». و انظر: «وفيات الأعيان» ج 4 ص 447.

[222] و ظباء من... .

← التعليقة الآتية.

[223] و تعانقنا و... .

لما يتعلّق بهذا البيت و الذي قبله ← التعليقة الآتية أيضاً.

[224] و دنا نحوي... .

من قصيدة له في البحر المديد، و عدد أبياتها 16، و هذا البيت و الذي قبله هما البيت 1، 8 منها. و رواية «الديوان»: «... القلب مأهول»، و: «فراى شجوى أبوحنس». و لم أعثر عليه.

[225] الشريف الرضيّ.

هو مفخر الأعلام و إمام ذوي الأفهام أبو الحسن الرضيّ محمّد بن الحسين العلويّ الموسويّ، أشعر الطالبين على كثرة المجيدين فيهم، بل قال الثعالبيّ: «و لو قلت أنّه أشعر قریش لم أبعث عن الصدق!». و لد سنة 359 هـ ق. في بغداد و مات به سنة 406 هـ ق. انتهت إليه نقابة الأشراف في حياة والده، و كان هو و أخوه الشريف المرتضى من تلامذة الشيخ المفيد. له «ديوان» شعر كبير يغلب على شعره الفخر و الحماسة في بهجة ناصعة. أخباره و فضائله كثيرة جدّاً.

ص: 265

راجع: «الأعلام» ج 6 ص 99 القائمة 1؛ «تاريخ بغداد» ج 2 ص 246؛ «المنتظم» ج 7 ص 279؛ «يتيمة الدهر» ج 2 ص 297؛ «معجم الشعراء» ج 4 ص 432 القائمة 2؛ «الدرجات الرفيعة» ص 466؛ «الوافي بالوفيات» ج 2 ص 374.

[226] أُحِبُّكَ مَا أَقَام... .

من قصيدة له في البحر الوافر، وعدد أبياتها 12، وهو الأول منها. راجع: «ديوان» الشريف الرضي ج 2 ص 563. وفي مبتدأ القصيدة: «قال - قدس الله تعالى روحه - يذكر أيامه بمنى، وهي من الحجازيات».

[227] هي الجرعاء صادية... .

من قصيدة له في البحر الوافر، وعدد أبياتها 23، وهو الأول منها. ولم أعر علي «ديوانه».

[228] أظن الخمر.... .

مضى ما يتعلّق بهذا البيت في التعليقة السالفة، وهذا هو البيت 16 منها.

[229] أمط عن الدرر... .

لم أعر عليه، لا في شعر الأبيوردي ولا في «ديوان» الغزي. نعم! البيت ذكره الصفدي ونسبه إلى الغزي. راجع: «الوافي بالوفيات» ج 6 ص 52. والعماد الأصفهاني أيضاً ذكر البيت في ترجمته من القسم الشامي من كتابه؛ راجع: «خريدة القصر» ج 1 ص 4.

[230] الغزيّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 216.

[231] إن لم أمت... .

لم أعر عليه، ولم يوجد في ما نقل العماد الأصفهاني من أشعاره في «خريدته» مع مبالغته

ص: 266

في هذا النقل.

[232] طبع متعجرف جاف... .

هذا الكلام غريب من المصنّف، إذ حكى ابن خلّكان - وكتابه هو المصدر الوحيد الذي أشار إليه المصنّف في ما يرجع إلى الرجل - أنّ الأبيوردّي: «قسّم ديوان شعره إلى أقسام، منها العراقيّات، ومنها النجديّات، ومنها الوجديّات وغير ذلك»؛ وهذا من عراقياته أو وجديّاته. و عليه فلا يصحّ الحكم عليه بأنّه من المتعجرفين الجافّين، بل الصحيح أنّه من المتفنّنين البالغين إلى أعلى مراتب الأدب. قال ابن خلّكان حاكياً عن المقدسيّ: «وألقي ما وصف به بيت أبي العلاء المعرّي:

وإنّي وإن كنت الأخير زمانه \*\*\* لآتٍ بما لم تستطعه الأوائل»

راجع: «وفيات الأعيان» ج 4 ص 445.

[233] تخيّرت من... .

من مقطوعة أولها:

خليليّ عوجا بارك الله فيكما \*\*\* وإن لم تكن هنداً لأرضكما قصدا

راجع: «ديوان الحماسة» ص 257 القطعة 534، وأبوتمام لم يذكر قائلها. وهي في «الحماسة البصريّة» ج 2 ص 184 منسوبة إلى ورد بن ورد الجعديّ.

[234] أنت كالكلب... .

لم أعثر عليه، ولعليّ بن الجهم - المتوفّى سنة 249 هـ ق. - :

أنت كالكلب في حفاظك للو \*\*\* دّ و كالتيس في قراع الخطوب

أنت كالذّلو لا عدمنك دلّوا \*\*\* من كبار الدّلا كثير الذنوب

[235] الصفديّ.

هو صلاح الدين خليل بن إبيك بن عبد الله الصفديّ، أديبٌ مورّخٌ كبيرٌ. ولد في صفد بفلسطين سنة 696 هـ ق. وتعلّم في دمشق وولع بالأدب و تراجم الأعيان. له زهاء مئتي

ص: 267



مصنّف، منها «الوافي بالوفيات» وهو من خيار كتب التراجم، و«نكت الهميان»، و«جنان الجناس»، و«الغيث المسجّم في شرح لامية العجم». وله شعرٌ فيه رِقَّةٌ وصنعةٌ. مات سنة 764 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 315 القائمة 3؛ «الدرر الكامنة» ج 2 ص 87 الرقم 1654؛ «معجم الشعراء» ج 2 ص 198 القائمة 1.

[236] نوعٌ يشقّ....

لم أعثر على قائلٍ معيّنٍ له، ويمكن أن يكون من شعر الصفديّ نفسه.

[237] حيث أصاب.

هذه العبارة أوردها الصفديّ في ديباجة كتابه المسمّى ب «فصّ الختام عن التورية والاستخدام»، ولم أعثر عليه. و العبارة قد ذكرتها قبل ثلاث سنين في تعليقاتي على «الراح القراح» نقلاً عن «خزانة الأدب» - لابن حجة - ؛ فانظر: «الراح القراح» ص 135 الهامش 1؛ «خزانة الأدب» ص 239؛ «أنوار الربيع» ج 5 ص 5.

[238] كم عنتريس....

لم أعثر على قائلٍ معيّنٍ له، والظاهر أنّه من نظم المصنّف ارتجالاً.

[239] نجد.

في بلاد العرب عدّة مواضع تسمّى بالنجد. قال ياقوت: «منها نجد برق...، و نجد خال، و نجد عُفر، و نجد كبكب، و نجد مَرِيح. و كلّ ما ارتفع عن تهامة فهو نجد»؛ راجع: «معجم البلدان» ج 5 ص 262 القائمة 1. و ← التلعيقة الآتية.

[240] العالية.

قال ياقوت: «و العالية اسمٌ لكلّ ما كان من جهة نجدٍ من المدينة من قراها وعمايها إلى تهامة، فهي العالية. و ما كان دون ذلك من جهة تهامة فهي السافلة»؛ راجع: «معجم

ص: 268

فمراد المصنّف - رحمه الله - من قوله: «بأعراب نجدٍ و العالية»: الأعراب الذين يسكنون من المدينة إلى تهامة، و من تهامة إلى ما ارتفع عنه. و هذا كنايةً عن جميع العرب، إذ لخصوصيّة لجمعٍ منهم قدسكنوا هذه الناحية الخاصّة.

[241] يشاء من عباده.

تلميحٌ إلى كريمات 54 المائدة، 21، 29 الحديد، 4 الجمعة.

[242] ولّمّا نأت... .

من قطعةٍ ليحيى بن منصور الحنفيّ، أو لموسى بن جابر الحنفيّ في البحر الطويل. و عدد أبياتها 3، و هما البيتان 2، 3 منها. راجع: «ديوان» الحماسة ص 61 القطعة 109. و روايته: «فلّمّا نأت... فحالّفنا... عند يوم كريبه». و انظر: «الأغاني» ج 11 ص 318.

[243] متكلّفة أهل البديع.

فانظر مثلاً: «أنوار الربيع» ج 5 ص 10.

[244] أرثماطريقي.

الأرثماطريقي شعبةٌ من الرياضيّات، و هي مبحث معرفة العدد. قال في «رسائل إخوان الصفا»: «فالرياضيّات أربعة أنواعٍ أولها الأرثماطريقي و هو معرفة العدد و كمّيّة أجناسه و خواصّه و أنواعه و خواصّ تلك الأنواع»؛ راجع: «رسائل إخوان الصفا» ج 1 ص 49.

[245] إنهم يحسنون صنعًا.

كريمة 104 الكهف.

[246] الشّيخ.

هو شيخ المشايخ ورئيس الطائفة الحقّة أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطوسيّ -

عَظَرَ اللهُ مَضْجَعَهُ - ، الإمام العالم العلامة. ولد سنة 385 هـ ق. بطوس و انتقل من خراسان إلى بغداد سنة 408 و أقام أربعين سنةً مستفيداً من الشَّيْخِ المفيد و علم الهدى السيّد المرتضى، ثم رحل إلى النجف الأشرف فاستقرّ فيه إلى أن توفّي. له «التبيان»، و «تهذيب الأحكام»، و «المبسوط»، و «فهرست كتب الشيعة» و غيرها من الآثار الكثيرة. توفّي سنة 460 هـ ق. بالنجف و قبره هناك مزارٌ إلى الآن.

راجع: «الأعلام» ج 6 ص 84 القائمة 3؛ «أعيان الشيعة» ج 9 ص 159؛ «روضات الجنّات» ج 6 ص 216؛ «ريحانة الأدب» ج 3 ص 325؛ «طبقات أعلام الشيعة» / النابس ص 161.

[247] الخلاف.

إشارةً إلى كتاب «مسائل الخلاف في الأحكام» المشهور ب «كتاب الخلاف» لشيخ الطائفة الحقّة الشَّيْخِ الطوسي - رضی اللہ عنہ - . و هذا الكتاب ألفه بعد «التهذيبيين» و ذكر فيه آراء الفقهاء المتقدمّ و المتأخّر إلى زمانه مورداً أدلّتهم و ما يبدو له حولها. و الكتاب حقّقه جمعٌ من المحقّقين تحقيفاً لائقاً أنيقاً، و طبع في مدينة القم في 6 مجلّدات.

[248] على نظم الشعر.

قال - رحمه الله - : «إنشاد الشعر مكروه... دليلنا إجماع الفرقة»؛ راجع: «كتاب الخلاف» ج 6 ص 308 المسألة 56. و انظر أيضاً: «النهاية» - له - ص 109 ، 149.

[249] الأصمعيّ.

هو أبو سعيد عبد الملك بن قريب بن عليّ الباهليّ الأصمعيّ، راوية العرب و أحد أئمة العلم باللّغة و الشعر. مولده و وفاته بالبصرة في سنتي 122 هـ ق. و 216 هـ ق. أخباره كثيرةٌ جدّاً. و وصفه الأخصّش بقوله: «ما رأينا أحداً أعلم بالشعر من الأصمعيّ». و أقوال الأعلام في فضله و غزازه علمه كثيرةٌ جدّاً. له «الأضداد»، و «خلق الإنسان»، و «المترادف» و غيرها.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 162 القائمة 1؛ «تاريخ بغداد» ج 10 ص 410؛ «شذرات

ص: 270

الذهب» ج 2 ص 129؛ «مراتب النحويين» ص 46؛ «سير أعلام النبلاء» ج 10 ص 175.

[250] أبو عمرو بن العلاء.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 45.

[251] الخواطيء سهم مصيب.

راجع: «مجمع الأمثال» ج 2 ص 280 القائمة 1 الرقم 3857؛ وفيه: «من الخواطيء سهم صائب».

[252] ما كتبه.

إشارة إلى ما كتبه إليه والده حيث أرسل إليه قطعة من أشعاره يفاخر فيها و يذكر فضله و تفوقه في العلم؛ وهذا نص كتاب أبيه إليه - قدس سرهما - : «لإن أحسنت في شعرك لقد أسأت في حق نفسك. أما علمت أن الشعر صناعة من خلع العقّة و لبس الحرفة؛ و الشاعر ملعون و إن أصاب و منقوص و إن أتى بالشبيء العجاب! و كأني بك قد دهمك الشعر بفضيلته فجعلت تنفق منه ما تنفق بين جماعة لا يرون لك فضلاً غيره فسموك به، و لقد كان ذلك وصمةً عليك إلى آخر الدهر! أما تسمع:

و لست أَرْضَى أن يقال شاعرٌ

تَبَّأ لها من عددِ الفضائلِ» راجع: «رياض العلماء» ج 1 ص 104. و انظر أيضاً: «ريحانة الأدب» ج 5 ص 234.

[253] المحقق.

هو الشيخ الإمام العلامة مفخر الأعلام نجم الدين أبو القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى الهذلي الحلبي، مقدّم فقهاء الشيعة الإمامية - رضوان الله عليهم أجمعين - . له علم بالأدب و شعر جيّد. من تصانيفه «شرائع الإسلام»، و «المختصر النافع»، و «المعتبر في شرح المختصر» و غيرها. و كان العلامة الحلبي ابن أخته و من جملة تلاميذه. ولد سنة 602 هـ ق. بحلّة و توفي بها سنة 672 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 123 القائمة 2؛ «أعيان الشيعة» ج 4 ص 89؛ «أمل الآمل»

ص: 271

ج 2 ص 48؛ «روضات الجنّات» ج 2 ص 182؛ «ريحانة الأدب» ج 5 ص 231؛ «الكنى والألقاب» ج 3 ص 154.

[254] والده السعيد.

هو الشّيخ الحسن بن يحيى الأكبر بن الحسن، والد المحقّق الحلّي. و كان في طبقة نجيب الدين محمّد و فخّار بن معدّ، من مشايخ ولده المحقّق و يروي عن والده يحيى الأكبر. وقال الشيخ الحرّ العاملي: «كان فاضلاً عظيم الشأن». وقال النوري: «كان من أكابر المحقّقين في عصره». ولم أعر على دقائق ترجمته.

راجع: «طبقات أعلام الشيعة» / الأنوار الساطعة ص 45؛ «أمل الآمل» ج 2 ص 80 الرقم 223؛ «مستدرك الوسائل» - الطبعة الحجرية - ج 3 ص 474؛ «أعيان الشيعة» ج 4 ص 91.

[255] ابن المعتز.

سبقت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 200.

[256] صفّي الدين الحلّي.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 96.

[257] غيرهما.

كابن جابر الأندلسيّ و عزالدين الموصلّي و ابن حجّة الحموي و جلال الدين السيوطيّ و السيّد صدرالدين المدنيّ. و هؤلاء الكبار لهم آثارٌ في علم البديع مع كونهم في عداد الشعراء، و لكلّ منهم بديعيةٌ لطيفةٌ. و لتفصيل ذلك راجع: تقديمنا على «الراح القراح» ص 53.

[258] الأرجانيّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 202.

ص: 272

لتوضيح هذه الاصطلاحات و كفيّة تركيبها راجع: «الموجز الكافي» ص 177. ولابن عبدربه الأندلسي منظومة تقيد في المقام؛ راجع: «العقد الفريد» ج 5 ص 281. وانظر أيضاً: «العروض العربي البسيط» ص 23.

[260] شواء ونشوة... .

البيت لسلمي بن ربيعة بن زيان. راجع: «ديوان الحماسة» ص 208 القطعة 412. وقال المرزوقي في شرح القطعة: «هذه المقطوعة خارجة عن البحور التي وضعها الخليل بن احمد، وأقرب ما يقال فيها أنّها تجيء على السادس من البسيط».

[261] القبض.

القبض هو حذف الحرف الخامس الساكن، فيصير فعولن ← فعول، و مفاعيلن ← مفاعلن. راجع: «الموجز الكافي» ص 170.

[262] الكفّ.

الكفّ من الزحافات المفردة، وهو حذف السابع الساكن. فيصير فاعلاتن ← فاعلات، و مفاعيلن ← مفاعيل، و مستفعلن ← مستفعل. و الثاني يجري في البحر الطويل فقط، أما الأول و الثالث فلا يجريان في هذا البحر. راجع: «الموجز الكافي» ص 170.

[263] قبض الجزء السباعي.

القبض مع العصب و العقل تعدّ من زحافات الحرف الخامس، و هو حذفه لو كان ساكناً. و الظاهر أنّ المصنّف أراد به هيهنا حذف الحرف السابع، و هو المسمّى في اصطلاح العروضيين بالكفّ. وانظر: «الموجز الكافي» ص 170.

[264] زهير.

مضت الإشارة إلى ترجمته ← التعليقة 55.

[265] أتعذر سلمى.

لم أعر عليه، ولم يوجد في «ديوان» زهير بن أبي سلمى. والبيت - ولاسيما المصراع الثاني - مشوّشٌ جدًّا، ولم أتمكّن من تصحيحه.

[266] إضمار الكامل.

الإضمار هو تسكين الحرف الثاني المتحرّك، فيصير مُتَّفَعَلُنْ ← مُتَّفَاعَلُنْ. وهذا الزحاف من الزحافات المفردة، ولا يجري إلّا في البحر الكامل. راجع: «الموجز الكافي» ص 169.

[267] قبض الطويل.

لتوضيح هذا الزحاف ← التعليقة 261.

[268] أطلب من....

لم أعر على قائله.

[269] خبن السباعي البسيط.

لتوضيح هذا الاصطلاح راجع: «الموجز الكافي» ص 169.

[270] أوّل المنسرح.

لتوضيح هذا البحر وعروضه وضرّيبه راجع: «الموجز الكافي» ص 239.

[271] المسمّى بأداء المفروض.

مضت الإشارة إلى هذا الكتاب في هذه التعليقات. ← التعليقة 26.

ص: 274

لتوضيح هذا الاصطلاح راجع: «الموجز الكافي» ص 181.

[273] الفائق.

إشارةً إلى كتاب «الفائق في غريب الحديث» لجار الله الزمخشريّ. ولقد صادف هذا الاسم المسمّى، فهو خير ما يوجد في بابه بين مؤلّفات العامّة، وهو من وثائق القرن السادس للهجرة. وله طبعةٌ هنديّةٌ، ثمّ قام الأستاذ عليّ محمّد البجاويّ والأستاذ محمّد أبو الفضل إبراهيم بتحقيقه وتصحيحه، وطبع في أربعة مجلّدات بمصر، ثمّ أعاد طبعه بالأوفست بعض الدور في بيروت وغيرها مرّات عديدة.

[274] الأساس.

إشارةً إلى كتاب «أساس البلاغة» لجار الله الزمخشريّ. وهذا الكتاب الذي يكون من وثائق القرن السادس يعدّ من خير الدواوين اللغويّة، إذ فصلّ الزمخشريّ فيه بين المعاني الحقيقيّة والمعاني المجازيّة لكلّ مادّة من الموادّ، وله خصائص أخرى ذكره في تقديمه عليه. وأودع فيه كنزاً من أشعار العرب. والكتاب طبع ببيروت ولم يذكر فيه اسم محقّقه.

[275] المحيط.

إشارةً إلى كتاب «المحيط» - ويقال: «المحيط في اللغة» - للصاحب إسماعيل بن عبّاد. وهذا الكتاب الكبير من وثائق القرن الرابع للهجرة، ونهج فيه صاحب منهج الخليل في «العين» والأزهريّ في «التهذيب» حيث أتبع الخليل في ترتيب الحروف بحسب المخارج وأتبع الأزهريّ في تقسيم الأبواب. وهذا الكتاب يخالف مصادر المتقدّمين اللغويّة في إغفال الشواهد والمراجع وإهمال ذكر أسماء من نقل عنهم الغريب والنوادر. والظاهر أنّه لم يطبع بتمامه بعد. وانظر: «مقدّمة الصحاح» لأحمد عبدالغفور عطّار ص 87.

[276] الغريب.

إشارةً إلى «كتاب الغريبين» لأبي عبيد الهرويّ المؤدّب. ذكر فيه ما يرجع إلى غريب



القرآن الكريم وغريب الحديث النبوي الشريف مع فوائد لغويّة أخرى. ويقال أنّ الكتاب اقتبسه من «تهذيب» الأزهرّي، لأنّه قرأ «التهذيب» على مصنّفه. ولم أعثر على المطبوع من الغريبيين، ولأدري هل هو مطبوع أم لا يزال مخطوطاً؟. ومنه نسخة قديمة في مكتبة جامعة طهران.

[277] أبي تمام.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 170.

[278] أهيس أليس... .

من قصيدة له في البحر البسيط، وعدد أبياتها 26، وهو البيت 16 منها. راجع: «ديوان» أبي تمام ص 172.

[279] مسكين الدارمي.

هوربيعة بن عامر بن أنيف بن شريح الدارمي التميمي، شاعرٌ عراقيٌّ شجاعٌ من أشرف تميم. قال ياقوت: «وكان مسكينٌ شاعرًا مجيدًا سيّدًا شريفًا». لُقّب مسكينًا لأبياتٍ له. له أخبارٌ مع معاوية، وبينه وبين الفرزدق مهاجاةٌ. جمع ما وجد من شعره وطبع ببغداد. مات سنة 89 هـ ق. ولم يعلم تاريخ ولادته. ولم يذكره ابن خلكان ولا العماد الحنبلي.

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 16 القائمة 3؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 467؛ «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 4 ص 204؛ «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 11 ص 126 الرقم 32؛ «معجم الأدباء» - لكامل سلمان - ج 2 ص 239 القائمة 1.

[280] عنزة العبسي.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 175.

[281] الصحاح.

إشارة إلى كتاب «صحاح اللغة و تاج العربيّة». و اختلف في ضبط «الصحاح» هل هو

ص: 276

بكسر الصاد أو بالفتح، وكلاهما صحيحان. وهو من خير ما ألف في اللغة العربية، ولم يعلم تاريخ تأليفه. نعم! رأى ياقوت نسخة منه بخط يد المؤلف وكان تاريخ كتابتها سنة ستّ وتسعين و ثلاثمائة. ومنه نسخة كتبه ابن أبي البقاء، وهي إلى الآن باقية. والكتاب صحّحه الأستاذ أحمد عبدالغفور عطار تصحيحًا حسنًا لائقًا بالكتاب، وطبع في 6 مجلدات. وأضف إلى حسن التصحيح حسن الطبع والتجليد. وانظر: «مقدمة الصحاح» لأحمد عبدالغفور عطار صص 111، 149.

[282] التهذيب.

إشارة إلى كتاب «تهذيب اللغة» لأبي منصور محمد بن أحمد الأزهرّي. وهذا الكتاب ألفه بعد بلوغه إلى السبعين من عمره. وهو من وثائق القرن الرابع للهجرة، وتعدّ مقدّمته من أهمّ الوثائق في تاريخ التأليف اللغويّ وتاريخ المدارس اللغويّة الأولى. والكتاب حقّقه وقدم له عبدالسلام محمد هارون وراجعته محمد عليّ النجار؛ وطبع في 15 مجلدات. وبما أنّ للكتاب منهج خاص لايسهل معه العثور على الموادّ اللغويّة قام أخيرًا بعض المطابع اللبنانيّة بطبعه مرتبًا ترتيبًا أبثنيًا؛ فلله دزها وعليه أجرها.

[283] الشاه ناصرالدين.

هو ناصرالدين بن السلطان محمد القاجاريّ، رابع سلاطين القاجاريّة. ولد في سنة 1247 هـ ق. واستقرّ على عرش السلطنة سنة 1264 بعد أن مات أبوه. واستدام السلطنة إلى ما يقرب من خمسين سنة حتّى اقتاله أحد المعترضين في سنة 1313 هـ ق. وكان آنذاك ابن ستّ وستين سنة. له أخبار كثيرة مبثوثة في كثيرٍ من مصادر التاريخ والتراجم.

راجع: «فرهنگ معین» ج 6 ص 2093 القائمة 2. ولايهّمنا أكثر من ذلك.

[284] الشيخ السعديّ.

هو ملك الكلام وأفصح المتكلّمين أبو محمد مصلح الدين بن عبدالله الشيرازيّ المتخلّص بالسعديّ، أكبر شعراء الفرس ولأغالي لوقلت أنّه يعدّ من أفصح فصحاء العالم. ولد سنة 606 هـ ق. بشيراز وتوفّي بها سنة 690 هـ ق. رحل إلى بغداد وإلى كثيرٍ من

ص: 277

بلدان المسلمين، ثم عاد إلى شيراز في سنة 655 هـ ق. و تقرب من الأتابك سعد بن أبي بكر بن سعد. كان يعظ الناس في رباط الشيخ الكبير أبي عبدالله الخفيف الشيرازي. له «گلستان» و لايدانيه كتاب من نظائره في جزالة اللفظ و علو المعنى، و «بوستان»، و «الطبيبات»، و «الخواتيم» و غيرها. جُمعت آثاره في «كلياته» و طبع مرّات كثيرة.

راجع: «تاريخ ادبيات ايران» - للدكتور صفا - ج 3 ص 584؛ «تاريخ نظم و نثر در ايران» ص 167؛ «ريحانة الأدب» ج 3 ص 33؛ «شدّ الإزار» ص 461؛ «منشأ الإنشاء» ص 134؛ «نزهة المجالس» ص 627.  
[285] ذلك العصر.

لم أعر على مصدرٍ لهذه الواقعة. و الظاهر من قول المصنّف - رحمه الله - : «بلغنا» انّ الحكاية بلغت إليه مشافهةً، لاقراءةً في المصادر.  
[286] صاحب طبقات الأطباء.

هو موفق الدين أبو العباس أحمد بن القاسم الخزر جيّ المعروف بابن أبي أصيبعة، الطبيب المورّخ، صاحب «عيون الأنباء في طبقات الأطباء». كان مقامه في دمشق و فيها صنّف كتابه هذا سنة 643 هـ ق. و كان مولده بها سنة 596 هـ ق. له «التجريب و الفوائد»، و «معالم الأمم». و من الغريب ما وقع في مقدمة سميح عاطف الزين على الطبقات - ط دارالفكر سنة 1376 - من انّ ابن أبي أصيبعة لم يضع كتابًا آخر غير هذا الكتاب!

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 197 القائمة 3؛ «النجوم الزاهرة» ج 7 ص 229؛ «البداية و النهاية» ج 13 ص 257.  
[287] طبقات الأطباء.

«عيون الأنباء في طبقات الأطباء» كتابٌ مبسوطٌ في تاريخ الأطباء و ما يرجع إليهم من النوادر و الفرائد. ألفه ابن أبي أصيبعة في القرن السادس للهجرة. ابتداءً فيه بترجمة كبار الأطباء من أوّل ما عرف فنّ الطبّ من الإغريق و الرومان و الهنود من أقدم الأزمنة، ثمّ تكلم عن الأطباء من العرب و العجم و المغرب و مصر و الشام، كلّ قطرٍ على حدّه. و تزيد

التراجم على أربعمأة ترجمة. و الكتاب قام بطبعه المستشرق الألماني مولر في عام 1884م. ثم قامت المطابع المصرية في عام 1299 هـ ق. بطبعه من نفس الطبعة، ثم طبعته بالأوفست دارالفكر في بيروت سنة 1376 هـ ق. و له غيرها من الطبعات. و انظر: «مقدمة» الشيخ سميح عاطف الزين على طبعة دارالفكر.

[288] حيص بيص.

هو سعد بن محمد بن سعد بن الصفيي التميمي، شاعرٌ مشهورٌ من أهل بغداد. كان يلقب بأبي الفوارس. كان يلبس زيَّ أمراء البادية و يتقلد سيفًا، و لا ينطق بغير العربية الفصحى. توفي ببغداد عن 82 عامًا سنة 574 هـ ق. له «ديوان» شعر. قال ابن خلكان: «كان من أخبر الناس بأشعار العرب و اختلاف لغاتهم».

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 87 القائمة 3؛ «وفيات الأعيان» ج 2 ص 362 الرقم 258؛ «المنتظم» ج 10 ص 288؛ «معجم الأدباء» ج 11 ص 199؛ «شذرات الذهب» ج 4 ص 430؛ «سير أعلام النبلاء» ج 21 ص 61.

[289] أمين الدولة ابن التلميذ.

هو أبو الحسن هبة الله بن صاعد أمين الدولة موفق الملك المعروف بابن التلميذ، حكيم عالم بالطب و الأدب. له شعرٌ و ترسلٌ جيدٌ. مولده ببغداد سنة 465 هـ ق. و وفاته بها سنة 560 هـ ق. عمّر طويلاً و انتهت إليه رئاسة الأطباء في العراق. و كان عارفًا بالفارسية و اليونانية و السريانية. له «حاشية» على «القانون» لابن سينا، و «شرح مسائل حنين» و غيرها.

راجع: «الأعلام» ج 8 ص 72 القائمة 2؛ «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 7 ص 243؛ «وفيات الأعيان» ج 6 ص 69 الرقم 779؛ «طبقات الأطباء» ج 1 ص 259.

[290] أول ... شيار.

«يراد بها أيام الأسبوع. و قد جمعها الشاعر في قوله:

علمتُ بأن أموت و إن موتي \*\*\* بأوهد أو بأهون أو جبارِ

ص: 279

أو التالي ديار وإن يفتني \*\*\* فمؤنس أو عروبة أو شيار»

هذه التعليقة أخذناها من حواشي «معجم الأدباء»؛ راجع: «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 11 ص 204 الهامش 8.

[291] النافع لغلتي.

راجع: «عيون الأنباء في طبقات الأطباء» ج 2 ص 304. و القطعة أوردها ياقوت أيضاً؛ فانظر: «معجم الأدباء» ج 11 ص 203. و ما في المخطوطة مشوّة جدّاً، فصححت المتن من على المصدرين. و في هذه القطعة - لكثرة الأغلط الواقعة في المخطوطة - أعرضت عن ذكر موارد الخلاف بين ما فيها و ما فيهما.

[292] مستعمله كبحتريّ.

لم أعر على هذه اللفظة في «ديوان» البحتريّ. نعم! استعمل لفظ «شزر» مرّتين و لاستكراه فيه؛ قال:

إذا انصرفت يوماً بعطفيه لفةً \*\*\* أو اعترضت من لحظه نظرة شزر

وقال:

يردُّ الشكوك المشكلات إذا التوت \*\*\* عليه إلى شزر من الرأي مُحصداً

[293] البحتريّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 27.

[294] وغيره.

لم أعر على هذه اللفظة في ديوان غير امرىء القيس. نعم! توجد لفظة شزر في أشعارهم، و قلنا في التعليقة 292 أن لاستكراه فيها. و من أمثله قول ابن زيدون:

و أرغم في برّي أنوف عصابةً \*\*\* لقاءهم جهمٌ ولحظهم شزر

وقول المتنبّي:

و الطعنُ شزرٌ و الارضُ واجفةٌ \*\*\* كأنما في فؤادها وهل

ص: 280

[295] امرىء القيس.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 50.

[296] غداؤها مستشزراتٌ... .

وهو البيت 36 من معلقته. راجع: «ديوان» امرىء القيس ص 44؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 99.

[297] التنافر في الكلمة.

فانظر مثلاً: «المطول» ص 140؛ «الموجز الكافي» ص 14. وهما يمثلان نموذجين من آثار المتقدمين والمعاصرين، وكم بينهما من الرسائل التي

ذكر فيها هذا البيت كشاهدٍ للتنافر في الكلمة.

[298] أنا أنت الضاربي... .

قال البغدادي في الشاهد الثاني والثلاثون بعد الأربعمائة: «القاتلي أنت أنا. وهذا بعض بيتٍ وضعه بعض النحاة للتعليم - كما في «سفر السعادة» - ، وهو:

كيف يخفى عنك ما حلّ بنا

أنا أنت القاتلي أنت أنا

وروي أيضاً:

أنا أنت الضاربي أنت أنا»

راجع: «خزانة الأدب» - الطبعة القديمة - ج 3 ص 528.

[299] أبيات المعايية.

ولعليّ بن حمزة الكسائي «كتاب أشعار المعايية وطرانقها»؛ راجع: «معجم الأدباء» - لياقوت - ج 13 ص 203. وعقد النويري الباب الخامس من قسم الأدب من «نهايته» في الألغاز والأحاجي، وذكر في صدر الباب انّ للُّغز أسماء منها المعايية.

ص: 281

[300] رجلٌ بمكّة قتل... .

لم أعر على قائله. و المصراع الثاني مشوّشٌ، و وزنه غير مستقيمٍ. و لم أتمكّن من تصحيحه.

[301] مهامهاً و خروفاً... .

البيت لأسود بن يعفر النهشليّ من قطعةٍ له في البحر البسيط، و عدد أبياتها 11، و هو البيت الأخير منها. راجع: «ديوانه» ص 59. و المفصّل ذكر القطعة بتمامها في «مفصّل لياته»؛ راجع: «المفصّل ليات» ج 2 ص 411 القطعة 125. و البغداديّ ذكر البيت في الشاهد الحادي و الثلاثون بعد المأتين؛ راجع: «خزانة الأدب» - الطبعة المحقّقة - ج 3 ص 382.

[302] ابن مقبل.

هو أبوكعب تميم بن أبيّ بن مقبل، من بني العجلان. شاعرٌ جاهليّ أدرك الإسلام و أسلم، فعّد من المخضرمين. و قال ابن سلام الجمهبي في وصفه: «شاعرٌ خنزيديّ مغلّبٌ عليه النجاشيّ و لم يكن إليه في الشعر، و قد قهره في الهجاء». عاش ثبّتاً و مائة سنة و مات بعد سنة 37 هـ ق. إذ ورد في «ديوانه» ذكر وقعة صقّين

الواقعة في هذه السنة. له «ديوانٌ» مطبوعٌ.

راجع: «الأعلام» ج 1 ص 87 القائمة 2؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 113؛ «طبقات الشعراء» - للجمهبي - ص 34؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 371 القائمة 2.

[303] يا داركبشة... .

من قطعةٍ له في البحر الكامل، و عدد أبياتها 19، و هو الأوّل منها. و لم أعر على «ديوانه». و أورد الزمخشريّ البيت في توضيح لفظة «ذوخشب» من كتابه «الأمكنة و المياه و الجبال»، و روايته: «أديار كبشة...».

[304] عروة بن الورد.

هو عروة بن الورد بن زيد العبسيّ، من شعراء الجاهليّة و فرسانها و أجوادها. له «ديوان» شعرٍ شرحه ابن السكّيت - رضي الله عنه و أرضاه - . مات نحو سنة 30 قبل

ص: 282

الهجرة ولم يعلم تاريخ ولادته.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 227 القائمة 1؛ «معجم الشعراء» ج 4 ص 380 القائمة 1؛ «رغبة الأمل من كتاب الكامل» ج 2 ص 104.

[305] عفت بعدنا من... .

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 13، وهما الأولان منها. ورواية «الديوان»: «وفي الرحل...»؛ ولم أعر عليه. وقال الزمخشري في توضيح لفظة غصور من كتابه «الأمكنة والمياه والجبال»: «غصورٌ: ماءٌ لطيفٌ».

[306] أبودهبيل.

هو أبودهبيل وهب بن زمعة بن أسد الجمحي. لم يعلم تاريخ ولادته. وهو أحد الشعراء العشاقين المعروفين، قرشي من أهل مكة. له أخبار كثيرة مع عاتكة بنت معاوية بن أبي سفيان و مدائح في أبيها، في شعره رقّةٌ و جزالةٌ. ولأه عبدالله به الزبير بعض أعمال اليمن، وتوفي بعليّ - وهو موضعٌ بتهامة - سنة 63 هـ ق. له «ديوان» شعرٍ من رواية الزبير بن بكار.

راجع: «الأعلام» ج 8 ص 125 القائمة 1؛ «الأمالي» - للشريف المرتضى - ج 1 ص 79؛ «معجم الشعراء» ج 6 ص 114 القائمة 1.

[307] حني فما عليك... .

لم أعر عليها منسوباً إلى أبي دهبيل الجمحي، ولا إلى غيره أيضاً. و القطعة مشوّشةٌ جداً، ولم أتمكن من تصحيحها.

[308] أسمائها عذبةٌ مشهورةٌ.

كما حكى ياقوت عن حبابة جارية يزيد بن عبد الملك - وكانت من أحسن الناس وجهًا - أنها غنّت:

لعمرك إنني لأحبُّ سلماً\*\*\* لرؤيته و من أكناف سلع

ص: 283



تَقَرُّ بِقَرْبِهِ عَيْنِي وَإِنِّي \*\*\* لِأَخْشَى أَنْ يَكُونَ يَرِيدُ فَجْعِي

راجع: «معجم البلدان» ج 3 ص 237 القائمة 1.

[309] حاجر.

راجع: «معجم البلدان» ج 2 ص 204 القائمة 1؛ «تاج العروس» ج 6 ص 246 القائمة 1؛ وليس فيهما شيء يذكر. وكان زهير بن أبي سلمى صاحب المعلّقة المشهورة يقيم في الحاجر.

[310] سَلْع.

قال ياقوت: «وَسَلْعٌ جَبَلٌ بِسُوقِ الْمَدِينَةِ، قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: سَلْعٌ مَوْضِعٌ بِقَرْبِ الْمَدِينَةِ»؛ راجع: «معجم البلدان» ج 3 ص 236 القائمة 2.

[311] كما في قول.

وله قطعة في هذا الباب صدرها:

يا مَنْزَلَ الْحَيِّ بِسَقَطِ اللَّوَى \*\*\* لِأَدَلَّ مِنْ دَلَّ عَلَيْكَ النَّوَى

وهي الغاية في الباب. وهي في البحر السريع، وعدد أبياتها 20. ولم أعثر على «ديوانه».

[312] ابن نباتة.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 73.

[313] بالغور.

المراد من الغور هنا: المنخفض من الأرض، بقريظة قوله - رحمه الله - : «تارةً بالغور و تارةً في نجد». وهناك بلادٌ تسمى بالغور، فانظر:

«معجم البلدان» ج 4 ص 216 القائمة 2؛ «تاج العروس» ج 7 ص 329 القائمة 1.

ص: 284

[314] نجد.

مضى بعض الكلام حول النجد. ← التعليقة 239.

[315] يعيّن المكان تارةً.

كقول الأخطل:

سَقَى لَعْلَعًا و القريتين فلم يكّد \*\*\* بأثقاله عن لعلعٍ يتحمّل

راجع: «تاج العروس» ج 11 ص 435 القائمة 1.

[316] لُعَلَع.

لعلع منزلٌ بين البصرة و الكوفة، أو ماءٌ في البادية، و حكى أبو نصر أنّه ورده. قال المسيّب بن علس:

قطعوا المزهرا و استتبّ بهم \*\*\* يومَ الرحيل للعلع طرُق

راجع: «معجم البلدان» ج 5 ص 18 القائمة 2.

[317] بين الشقيقة... .

من قصيدةٍ للبحرّي في البحر الكامل، و عدد أبياتها 46، و هو الأوّل منها. و تمامه:

بينَ الشقيقةِ فاللوى فالأجرع \*\*\* دمنّ حُسنَ على الرياحِ الأربع

راجع: «ديوان» البحرّي ج 2 ص 1286.

[318] فإن عفا ذوحسًا... .

إشارةٌ إلى قول النابغة الذبياني:

عفا ذوحسًا من فرتنا فالقوارعُ \*\*\* فجنبنا أريكٍ فالتلاعُ الدوافعُ

من قصيدةٍ له في البحر الطويل، و عدد أبياتها 33، و هو الأوّل منها. و لم أعثر علي «ديوانه». و انظر: «الأغاني» ج 11 ص 43؛ «العمدة»

ج 2 ص 858.

[319] نابغة بني ذبيان.

ص: 285

هو أبوإمامة زياد بن معاوية بن ضباب الذبياني الغطفاني المضرّي، المشهور بالنابغة الذبياني. شاعرٌ جاهليٌّ من الطبقة الأولى، من أهل الحجاز. كانت تضرب له قبةٌ من جلد أحمر بسوق عكاظ فتقصده الشعراء فتعرض عليه أشعارها. وكان الأعشى و حسان و الخنساء ممن يعرض شعره عليه. وكان أبو عمرو بن العلاء يفضّله على سائر الشعراء. شعره كثيرٌ جُمع بعضه في «ديوانٍ» صغيرٍ. وكان أحسن شعراء العرب ديباجةً لا تكلف في شعره و لاحقو. وعاش عمراً طويلاً حتى مات نحو سنة 18 قبل الهجرة، ولم يعلم تاريخ ولادته. وعقد أبو زيد القرشي فصلاً ذكر فيه «خبر الذين قدّموا النابغة الذبياني».

راجع: «الأعلام» ج 3 ص 54 القائمة 3؛ «معاهد التنصيص» ج 1 ص 333؛ «نهاية الارب» ج 3 ص 59؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 287؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 59؛ «معجم الشعراء» ج 2 ص 286 القائمة 1.

[320] نابغة بني جعد.

هو أبو ليلى قيس بن عبد الله الجعديّ العامريّ. شاعرٌ مفلقٌ صحابيٌّ من المعمرين. اشتهر في الجاهليّة و سمّي النابغة لأنه أقام ثلاثين سنة لا يقول الشعر، ثمّ نبع فقاله. وكان ممن هجر الأوثان و نهى عن الخمر قبل ظهور الإسلام، و وفد على النبيّ - صلى الله عليه و آله و سلّم - فأسلم، و أدرك صفتين فشهدها مع عليّ - عليه السلام، فرضوان الله عليه - . مات في أصبهان نحو سنة 50 هـ ق. و قد كفّ بصره. و أخباره كثيرةٌ. له «ديوانٌ».

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 207 القائمة 2؛ «الأمالى» - للمرتضى - ج 1 ص 190؛ «طبقات فحول الشعراء» ص 103؛ «الإصابة» ج 3 ص 537؛ «معجم الشعراء» ج 4 ص

207 القائمة 1.

[321] عفت بعده من....

إشارةً إلى قوله:

عفت بعدنا من أم حسان غصورٌ

و ← التعليقة 305.

ص: 286

[322] عروة بن الورد.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 304.

[323] الحسن بن هانئ.

مضت الإشارة إلى ترجمته ← التعليقة 52.

[324] أبي الطيّب.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[325] بُليت بُلَي... .

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 42، وهو البيت 4 منها. راجع: «ديوان» المتنبي ص 256. وفي النسخة: «... الترب جاعة».

[326] ولَمَّا رأيت... .

لم أعر عليه. وللملك الأجد - المتوفى سنة 628 هـ ق. - :

و جَسْمِي و رَسْمِ الدَارِ لَمَّا تَشَابَهَا \*\*\* عَفَاءَ سَأَلْتُ الرِّكْبَ أَيُّهُمَا جِسْمِي

و للمصنّف:

و قَالُوا الشَّيْخُ جَاءَ عَلَى حِمَارٍ \*\*\* و مَلَأَ ثِيَابَهُ خَزْيٍ و عَارُ

و حِينَ تَشَابَهَا شِكْلًا و عَقْلًا \*\*\* سَأَلْتُ القَوْمَ أَيُّهُمَا الحِمَارُ!

راجع: «ديوان» أبي المجد ص 84.

[327] فمَن واقفٍ... .

البيت لأبي سعيد محمد بن محمد بن الحسن الرستمي، من قصيدة له في البحر الطويل. راجع: «يتيمة الدهر» ج 3 ص 307؛ وروايته: «و

من سائلٍ في خدّه الدمع...».

[328] ابن النبيه... .

ص: 287

هو أبو الحسن كمال الدين علي بن محمد بن الحسن ابن النبيه، شاعرٌ كبيرٌ و منشىءٌ. من أهل مصر، رحل إلى نصيبين فسكنها، وتوفى بها. له «ديوان» شعرٍ صغيرٍ انتقاه من مجموع شعره. قال ابن العماد: «له ديوان شعرٍ مشهور كله ملح». مات سنة 619 هـ ق. ولم يعلم تاريخ ولادته.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 331 القائمة 2؛ «فوات الوفيات» ج 3 ص 66؛ «شذرات الذهب» ج 5 ص 176؛ «سير أعلام النبلاء» ج 22 ص 178؛ «النجوم الزاهرة» ج 6 ص 243.

[329] يا نار أشواقي... .

من قصيدة له في البحر السريع، وعدد أبياتها 27، وهو الأول منها. ولم أعثر على «ديوانه».

ولجرمانوس فرحات - المتوفى سنة 1145 هـ ق. - :

لسانها عن قلبها منشدٌ \*\*\* يا نار أشواقي لا تخمدي

[330] السروجي.

هو الشيخ تقي الدين عبدالله بن علي بن منجد السروجي، شاعرٌ فيه فضلٌ وأدبٌ. ولد في سروج سنة 627 هـ ق. وتوفى بالقاهرة سنة 693. ولم تبق أخبارٌ كثيرةٌ عنه.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 106 القائمة 1؛ «فوات الوفيات» ج 2 ص 196 الرقم 225؛ «معجم الشعراء» ج 3 ص 275 القائمة 2.

[331] يا حسن طيف... .

البيتان من قطعه الشهيرة التي قال في مطلعها:

أنعم بوصلك لي فهذا وقته \*\*\* يكفي من الهجران ما قد ذقتُه

أنفقتُ عمري في هواك و ليتني \*\*\* أعطى وصالاً بالذي أنفقتُه

راجع: «تزيين الأسواق» ج 2 ص 153؛ وروايته: «من فرحتي بلقائك...». وانظر أيضاً: «ديوان الصبابة»، الباب العاشر في الاحتيال على طيف الخيال. «فوات الوفيات» ج

ص: 288

ولعبد اللطيف الصيرفي - المتوفى 1322 هـ ق. - تخميس القطعة لطيفاً جداً.

[332] البحري.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليق 27.

[333] خيالٌ يعتريني... .

مضى بعض الكلام حول هذا البيت. ← التعليق 183.

[334] ولاوصل إلا... .

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 47، وهو البيت 4 منها. ورواية «الديوان»: «فلاوصل إلا أن يُطيف خيالها». راجع: «ديوان» البحري ج 2 ص 1237.

[335] إذا انتزعت... .

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 37، وهما البيتان 5، 6 منها. ورواية «الديوان»: «عددت حبيبا». راجع: «ديوان» البحري ج 2 ص 670.

[336] الراعي.

هو أبو جندل عبيد بن حصين بن معاوية النميري، المشهور بالراعي. شاعرٌ من فحول المحدثين. كان من جلة قومه. قال ابن سلام: «كان من رجال العرب ووجه قومه و كان مع ذلك بذياً هجاءً لعشيرته». ولقب بالراعي لكثرة وصفه الإبل. عاصر جريراً والفرزدق وكان يفضّل الفرزدق، فهجاه جريراً هجاءاً مرّاً. وذكره القرشي في أصحاب الملحومات.

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 188 القائمة 3؛ «خزانة الأدب» - الطبعة المحققة - ج 1 ص 504؛ «رغبة الأمل» ج 1 ص 146؛ «طبقات الشعراء» - لابن سلام الجمهي - ص 117؛ «معجم الشعراء» ج 3 ص 357 القائمة 2؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 331.

[337] طاف الخيال... .

من قطعة له في البحر البسيط، وعدد أبياتها 12، وهو الأَوَّل منها. وما أثبتناه في المتن هي رواية «الديوان»؛ وفي النسخة بدل المصراع الثاني: «أ تلك ليلي أنت ليلاً أم الغول»، وهو مشوّشٌ جدًّا، ولم أعثر على «ديوانه».

[338] جرير.

هو أبوحرزة جرير بن عطية بن حذيفة اليربوعيّ التميميّ، أشعر أهل عصره. وقال ابن خَلْكان: «كان من فحول شعراء الإسلام». ولد سنة 28 هـ. ق. في اليمامة ومات بها سنة 110 هـ. ق. كان هجاءً مرًّا حتّى لم يثبت أمامه غير الفرزدق والأخطل. له «ديوان».

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 119 القائمة 1؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 36؛ «وفيات الأعيان» ج 1 ص 321 الرقم 130؛ «معجم الشعراء» ج 1 ص 399 القائمة 1.

[339] في بيته المعروف.

إشارة إلى قوله:

طَرَقْتَكَ صَائِدَةُ الْقُلُوبِ وَ لَيْسَ ذَا \*\*\* وَقَتَّ الزِّيَارَةَ فَارْجِعِي بِسَلَامٍ

و لم أعثر على «ديوانه».

[340] ابن العفيف.

هو شمس الدين محمّد بن سليمان بن عليّ المعروف بالشابّ الظريف، ويقال له: ابن العفيف. شاعرٌ مترقّقٌ مقبول الشعر، وهو ابن عفيف الدين التلمسانيّ العارف الكبير. ولد بالقاهرة سنة 661 هـ. ق. وتوفّي بها سنة 688 هـ. ق. له «ديوان» شعر، و «مقامات العشاق».

راجع: «الأعلام» ج 4 ص 150 القائمة 1؛ «الوافي بالوفيات» ج 3 ص 129؛ «معجم الشعراء» ج 5 ص 42 القائمة 2؛ «النجوم الزاهرة» ج 7 ص 381.

وهناك عليّ بن محمّد بن العفيف الشاعر أيضاً، المتوفّي سنة 813 هـ. ق. ولكن لفظة «ابن العفيف» باطلاقها تنصرف إلى الشابّ الظريف.

ص: 290

[341] يا حبذا طيفك... .

من قطعةٍ له في البحر السريع، وعدد أبياتها 4، وهما الأُولان منها. ورواية «الديوان»: «طيفٌ تجلّى نوره...». راجع: «ديوان» ابن العفيف الشابّ الظريف ص 262.

[342] هما إبّان... .

من قطعةٍ له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 13، وهما الأُولان منها. وله «ديوان» شعرٍ صغيرٍ كانت منه نسخةٌ عند البغداديّ صاحب «الخرّانة». ولم أعرّ عليه. وعند الزمخشريّ: «لنا إبّان...». انظر: «المفصّل» ص 186.

[343] لا تقسّدوا آبالكم... .

لم أعرّ على قائله. وأورده البغداديّ من دون اسناده إلى أحدٍ. راجع: «خرّانة الأدب» - الطبعة المحقّقة - ج 11 ص 86.

[344] يا ليت أنّي... .

لم أعرّ على قائله.

[345] ويكاد يقرأ... .

البيت ذكره المحبّي في «خلاصة الأثر» في ترجمة عبد الباقي بن أحمد بن محمّد المعروف بابن السمان الدمشقيّ، ونسبه إليه. وهو من أعلام القرن الثاني عشر. وروايته:

وتكادُ تقرأ من صفاءِ خدوده \*\*\* ما مرّ خلفَ الخدّ من ألفاظه

والمراذّي أيضاً ذكر البيت في ترجمة ابن حمزة الحنفيّ ناسباً إيّاه إلى ابن السمان الدمشقيّ.

[346] المنخضمين.

هذه اللفظة تطلق على كلّ من أدرك الجاهليّة والإسلام، لأنّه أدرك الخضرمتين، فاللفظة حدثت بعد الإسلام. ومنهم حسن بن ثابت، و كعب بن زهير. وقد تطلق على من

ص: 291



عاش في آخر عهد بني أمية و صدر الدولة العباسية، مثل بشار بن برد.

راجع: «معجم مصطلحات النقد العربي القديم» ص 362 القائمة 2. وانظر أيضاً: «طبقات فحول الشعراء» ج 1 ص 24؛ «نهاية الارب» ج 3 ص 70؛ «صبح الأعشى» ج 1 ص 292.

[347] عن القرن الثالث.

و حدسه صائب، إذ ذكرنا في التعليقة 345 أنّ قائل البيت من شعراء القرن الثاني عشر. و يلاحظ أنّ المصنّف قد راعى في كلامه جانب الاحتياط، وإلا لكان من اللائق به أن يحكم بكون الشاعر متأخراً عن القرن الثامن، لشياع هذه التعبيرات اللطيفة في أشعار من عاش في هذا القرن فما بعده.

[348] الشيخ.

سنذكر في التعليقة الآتية أنّ البيت لأبي محمد الخازن، و ذكر المصنّف إياه بهذا العنوان الفخيم لا يخلو عن شيء. و يمكن أن تكون اللفظة في نسخة المؤلف: «الش» أي: الشاعر؛ فصحّفها الكاتب و كتب بدلها «الشيخ».

[349] انظر تجد.... .

البيت لأبي محمد الخازن. راجع: «معاهد التنصيص» - الطبعة القديمة - ص 620؛ «يتيمة الدهر» ج 3 ص 329. و روايتهما: «صور الأشعار واحدة...».

[350] أباعمر بن العلاء.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 45.

[351] إنّ خير الشعر.

لم أعثر على مصدر لقلوله هذا.

ص: 292

[352] جلاله قدره.

و للبحرّي في هذا المقام:

عليّ نَحْتُ القوافي من معادِنها \*\*\* و ما عليّ إذا لم تفهَم البقر!

راجع: «ديوان» البحرّي ج 2 ص 183.

[353] ابن ربيعة.

هو أبو الخطّاب عمر بن عبد الله بن أبي ربيعة المخزومي القرشي، أرقّ شعراء عصره. من طبقة جرير و الفرزدق. و لم يكن في قريش أشعر منه. و لد سنة 23 هـ ق. و توفي سنة 93 هـ ق. له «ديوان» شعر، قال ابن خلكان: «لم يستقص أحد في بابه أبلغ منه».

راجع: «الأعلام» ج 5 ص 52 القائمة 1؛ «خزانة الأدب» ج 1 ص 240؛ «وفيات الأعيان» ج 3 ص 436 الرقم 490؛ «شذرات الذهب» ج 1 ص 188؛ «البداية و النهاية» ج 9 ص 29؛ «النجوم الزاهرة» ج 1 ص 247؛ «سير أعلام النبلاء» ج 4 ص 279.

[354] من عاشقٍ كلف... .

من قصيدة له في البحر الكامل، و عدد أبياتها 10، و هو الأوّل منها. راجع: «ديوان» عمر بن أبي ربيعة ص 206 القطعة 76.

[355] ابن هاني.

هو أبو القاسم محمد بن هاني الأندلسي، أشعر المغاربة على الإطلاق، و هو عندهم كالمتنبّي عند أهل المشرق. و لد باشبيلية سنة 326 هـ ق. و رحل إلى إفريقية و الجزائر، ثم عاد إليها و كان يريد الذهاب إلى مصر، فلم يوفق و قتل سنة 362 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 7 ص 130 القائمة 1؛ «النجوم الزاهرة» ج 4 ص 67؛ «شذرات الذهب» ج 3 ص 147؛ «سير أعلام النبلاء» ج 16 ص 131؛ «وفيات الأعيان» ج 4 ص

421.

[356] الأرجانيّ

ص: 293

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليق 202.

[357] المتنبّي.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليق 44.

[358] أزورهم وسواد... .

من قصيدة له في البحر البسيط، وعدد أبياتها 46، وهو البيت 7 منها. راجع: «ديوان» المتنبّي ص 448.

[359] المُخَلَّب الهلاليّ.

لم أعر على ترجمة له فيما عندي من مصادر تراجم الأعلام، ولم أعر عليه في «تاج العروس»، ولا في «الأنساب» وما يشبههما.

وبعد أن كتبت هذه التعليقة عثرت على عبارة لعبدالقادر البغداديّ - وهو خبيرٌ بهذا الشأن - ، فأنه بعد أن نقل هذه القطعة المليحة عنه قال: «وهذا الشاعر لم أقف على نسبه ولا على شيء من أثره»؛ راجع: «خزانة الأدب» - الطبعة المحقّقة - ج 5 ص 262.

[360] وهو يحفظها.

قال البغداديّ في شأن القصيدة: «قال الأسود أبو محمد الأعرابي (كذا!) في ضالّة الأديب: قال أبو الندى: القصيدة للمخلّب الهلاليّ، وليس في الأرض بدويّ إلا وهو يحفظها»؛ راجع: «خزانة الأدب» - الطبعة المحقّقة - ج 5 ص 260؛ - الطبعة القديمة - ج 2 ص 397. و نظيره في «فرحة الأديب» للأسود الغندجانيّ أيضاً.

[361] وجدت بها... .

راجع: «خزانة الأدب» - الطبعة المحقّقة - ج 5 ص 260؛ - الطبعة القديمة - ج 2 ص 397.

ص: 294

[362] أبو محمد الأعرابي.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 188.

[363] ضالّة الأديب.

لم أعر على مصدرٍ لقوله هذا. نعم! ذكر ابن الأعرابي هذه القصيدة في كتابه «ضالّة الأديب». ← التعليقة 360.

[364] الأرجاني.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 202.

[365] جمالٌ ولكن... .

من قصيدة له في البحر الخفيف، وعدد أبياتها 75. وهو - كما في المتن - البيت الأول منها. ولم أعر على «ديوانه».

[366] بيت لها... .

مضى في التعليقة السالفة ما يتعلّق بهذا البيت، وهو البيت 5 من تلك القصيدة الرائعة. ← التعليقة 365.

[367] وليس برسم... .

تلميحٌ إلى قول امرئ القيس في معلقته الشهيرة:

وإنّ شفائي عبرةٌ مهراقةٌ

فهل عند رسمٍ دارسٍ من معولٍ

وهو البيت 6 من منها. راجع: «ديوانه» ص 31؛ «جمهرة أشعار العرب» ص 96.

[368] جرفٍ هار.

تلميحٌ إلى كريمة 109 التوبة.

ص: 295

[369] ما لها من قرار.

تلميح إلى كريمة 26 إبراهيم.

[370] ولما وردنا... .

قال ابن أبي حجلة في ديوان الصبابة: «وقلت أنا من قصيدة حجازية:

يهددني بالهجر في كل ليلة \*\*\* أصدق فيها وصله و أكذب

ولما وردنا ماء مدين قال لي \*\*\* وحق شعيب أنت في الحب أشعب»

راجع: «ديوان الصبابة» الباب الحادي والعشرون «في الوعد والأمني وما فيهما من راحة المعاني».

[371] ولم يُرقان... .

لم أعر على قائله. و لصلاح الدين الصفدي:

و مرّ على غيري سقامٌ وصحةٌ \*\*\* ولم يُرقان مثل ذا يرقان

كذا روي البيت. وكذا المصراع الثاني في النسخة، وهو مشوشٌ جدًّا.

[372] أفلاطن.

هو أفلاطون من أكابر فلاسفة يونان. ولد سنة 427 ق م. في أنغيئا وتوفي سنة 347 ق م. كان من تلامذة سقراط، وله رسائل لعل من أهمها كتاب «الجمهورية».

راجع: «بزرگان فلسفه» ص 35 القائمة 2؛ «تاريخ فلسفه شرق و غرب» ج 2 ص 43؛ «فلاسفه بزرگ» ج 1 ص 103؛ «سير حکمت در اروپا» ج 1 ص 24.

[373] ملتقطاته.

إشارة إلى ما بقي من آثار افلاطون الحكمية، وهو يشتمل على 42 كتابًا و 13 رسالة منه إلى أصدقائه وأقربائه، و 3 قطعة منظومة. ولا يزال الباحثون يبحثون عن صحة انتساب هذه الرسائل والكتب إليه، ولا شك في عدم صحة انتساب بعضها إليه كما لا شك في أن بعضًا منها - ك «رسالة كريتون»، و «رسالة الجمهورية»، و «رسالة فايدون» - من آثار

قلمه. وجميعها ترجمت إلى الفارسيّة و طُبِع.

[374] الشَّيْخ.

هو الشَّيْخ الرئيس شرف الملك أبوعلِّيِّ حسين بن عبد الله بن سينا، أكبر فلاسفة المسلمين و أطبائهم على الإطلاق، بل من الشخصيات البارزة المعدودة التي لامثيل لها في بني نوعها. ولد بأفشنة سنة 370 هـ ق. و مات بهمدان سنة 428 هـ ق. له ما يربوا على 250 أثرًا بين موسوعة كبيرة - كالشفاء - ورسالة تبلغ قدر كراسٍ. و لا ينقصي الأسف من ضياع كتابه «لسان العرب» الذي دوّنه في 10 مجلّدات. له أخبارٌ كثيرةٌ في كثيرٍ من المصادر.

راجع: «الأعلام» ج 2 ص 241 القائمة 3؛ «أعيان الشيعة» ج 6 ص 69؛ «روضات الجنّات» ج 3 ص 170؛ «ريحانة الأدب» ج 7 ص 582؛ «النابس» ص 63؛ «وفيات الأعيان» ج 2 ص 157 الرقم 190.

[375] إشارات.

إشارة إلى كتاب «الإشارات و التنبهات» للشَّيْخ الرئيس. و هو الأخير من تأليفه و من خير ما ألّف في الحكمة الإلهية. رتّب الشَّيْخ القسم المنطقيّ منه في عشر نهج، و القسم الطبيعيّ و الإلهيّ منه في عشر نمط؛ و كلّ نهجٍ و نمطٍ ينقسم إلى فصولٍ و إشاراتٍ و تنبيهاتٍ. و على الكتاب شروخٌ و حواشي كثيرة، منها «شرح» المحقّق الطوسيّ، و «شرح» الفخر الرازيّ. و الكتاب بمفرده أو مع شروحه و حواشيه طبع عدّة مرّات.

[376] في الكتاب.

إشارة إلى الكتاب الذي كتبه إلى المصنّف، و سيبدأ في شرحه في الصفحة التالية.

[377] الأُرْجَانِيّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 202.

[378] ابتغاء الفتنة.

ص: 297

تلميحٌ إلى كريمة 7 آل عمران.

[379] لولا الهادي.

إشارةٌ إلى اسم صاحب الرسالة، وهو العلامة الشيخ هادي بن عباس آل كاشف الغطاء. و← التعليقة 20.

[380] شيرين حظيةً أبرويز.

هو من عرائس الأبيات في أدب الفرس. ولقسطٍ من شعرائهم منظوماتٌ فيها وفي محبّيه كفرهاد، وبرويز. وبعضهم اتّسع في الخيال فجعل برويز هذا الملك الساسانيّ خسرو برويز. ولعلّ من خير هذه المنظومات منظومة «خسرو و شيرين» لأبومحمّد إلياس بن يوسف بن زكيّ المطرزيّ المشهور بالنظاميّ الكنجوي.

[381] أحمد.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[382] حبيب.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 170.

[383] يمدّون من... .

من قصيدةٍ له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 47، وهو البيت 25 منها. راجع: «ديوان» أبي تمام ص 42. وانظر أيضاً: «كتاب الصناعتين» ص 343.

[384] خشت عليه... .

من قصيدةٍ له في البحر الوافر، وعدد أبياتها 37، وهو الأوّل منها. راجع: «ديوان» أبي تمام ص 321. وقال أبوهلال بعد أن ذكر المصراع الأوّل: «وهذا في غاية الهجانة والشناعة!»؛ راجع: «كتاب الصناعتين» ص 344.

ص: 298

[385] إنَّ من عَقَى... .

من قصيدة له في البحر الخفيف، وعدد أبياتها 73، وهو البيت 4 منها. راجع: «ديوان» أبي تمام ص 215. وانظر: «كتاب الصناعتين» ص 344.

[386] فاسلم سلمت... .

لم أعر عليه في «ديوان» أبي تمام. وله:

سَلِّمْ على الرِّبعِ من سلمى بذي سلمٍ \*\*\* عليه وسَمٌّ من الأيَّامِ والقَدَمِ

راجع: «ديوان» أبي تمام ص 267. وللعجاج في صدر رجز:

يا دارَ سلمى يا اسلمي ثمَّ اسلمي \*\*\* بَسْمَسِمٍ أو عن يَمِينِ سَمَسِمِ

راجع: «ديوان» العجاج ص 289 الرجز 24.

[387] أبو الطيب.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[388] بيت القلقلة.

إشارة إلى قوله:

فَقَلَقَلْتُ بالهَمِّ الَّذِي قَلَقَلَ الحِشَا \*\*\* قَلَاقِلَ عَيْسٍ كَلُّهِنَّ قَلَاقِلُ

راجع: «ديوان» المتنبّي ص 34. والبيت من قطعة أنشدها في صباه.

[389] أبي تمام.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 170.

[390] و تنظري خبب... .

من قصيدة له في البحر الكامل، وعدد أبياتها 13، وهو البيت 6 منها. راجع: «ديوان» أبي تمام ص 246.

ص: 299



[391] أزورهم وسواد....

مضى ما يتعلّق بهذا البيت. ← التعليقة 358.

[392] بلا تعسّف.

هذا الكلام يشبه قول الحلّي حيث قال في توصيف بديعيّته الرائقة: «وألزمت نفسي في نظمها عدم التكلّف و ترك التعسّف و الجري على ما أخذت به نفسي من رقة اللفظ و سهولته و قوّة المعنى و صحّته»؛ راجع: «شرح الكافية البديعيّة» ص 55.

[393] يا درّ ثغر....

لم أعر على قائله. و لكلّ من المفتي فتح اللّه و أمين الجندي و بطرس كرامة تخميس القطعة، فهي إذن من المشهورات في الأفواه.

[394] و السكر في....

البيت لابن مكنسة - المتوفّى 510 هـ ق. - ، و هو الأخير من مقطوعة له ذات بيتين في البحر الرجز. و صدرها:

لَم أَرِ قَبْلَ شَعْرِهِ وَ وَجْهِهِ \*\*\* لِيَأْ عَلَى ضَوْءِ الصَّبَاحِ عَسَعَسًا

[395] أبوتمام.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 170.

[396] أبو الطيّب.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 44.

[397] بيت البوقات و الطبول.

إشارة إلى قوله:

ص: 300

إذا كان بعضُ الناس سيفًا لدولةٍ \*\*\* ففي الناسِ بوقاتٌ لها و طبولٌ

راجع: «ديوان» المتنبّي ص 359.

[398] وكلّ شيء له... .

من قصيدة له في مدح أبي الحسن عليّ بن مّرة، و عدد أبياتها 35، و هو البيت 31 منها. راجع: «ديوان» أبي تّمّام ص 335.

[399] الوداعيّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 116.

[400] الصفيّ.

مضت الإشارة إلى ترجمته. ← التعليقة 96.

[401] و للناس فيما... .

قال أبو فراس:

و من مذهبي حبُّ الديارِ لأهلها \*\*\* و للنّاسِ فيما يعشّقونَ مذاهبُ

و لم أعثر عليه في «ديوانه».

[402] أنوار الربيع.

مضت الإشارة إلى بعض ما يتعلّق بهذا الكتاب. ← التعليقة 89.

[403] المقنّع الكنديّ.

هو محمّد بن عميرة بن أبي شمر الكنديّ. ولد بحضر موت في وادي دوعن، و لم يعلم تاريخ ولادته. اشتهر في العصر الأمويّ و اشتهر بالمقنّع لأنّه كان مقنّعًا طول حياته، و القناع من سماء الروساء. له أشعارٌ. مات سنة 70 هـ ق.

راجع: «الأعلام» ج 6 ص 319 القائمة 3؛ «الوافي بالوفيات» ج 3 ص 179؛ «معجم

ص: 301

الشعراء» ج 5 ص 191 القائمة 1. ولم يذكره ابن خلكان ولا ابن العماد.

[404] وإنّ الذي... .

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 22، وما في المتن هو البيت 7، 9، 17 منها. ورواية «الديوان»: «فإن يأكلوا لحمي...؛ وإن يهدموا مجدي». ولم أعر عليه. وانظر: «الأمالى» - لأبي عليّ القالي - ج 1 ص 280؛ «الوافي بالوفيات» ج 3 ص 179.

[405] فإنّ عهدي به... .

البيت لعمر بن أبي ربيعة، من قصيدة له في البحر البسيط، وعدد أبياتها 28، وهو البيت 21 منها. ورواية «الديوان»: «اللّه يحفظه...». راجع: «ديوان» عمر بن أبي ربيعة ص 359.

[406] ان سائني منك... .

كذا في النسخة. ولابن الدمينه:

لئن ساءني أن نلتني بمساءة \*\*\* لقد سرّني أنّي خطرْتُ ببالكِ

من قصيدة له في البحر الطويل، وعدد أبياتها 20، وهو الأخير منها. ولم أعر على «ديوانه».

[407] يريد قتلي.

في النسخة:

بمقلّتيه يريد قتلي \*\*\* ياربّ يسّر ولا تعسّر

ثمّ كتب المصنّف بخطه على هامش النسخة من اليسار صورةً جديدةً للبيت، وهو ما جعلناه في المتن.

[408] وأجدر.

راجع: «ديوان» أبي المجد ص 76. وفيه بيتٌ آخر في منتهى القصيدة؛ وهو:

فاسلم مدى الدهر فيه وابقِ \*\*\* لصدرِ دَسْتِ وظهرِ منبرِ

ص: 302





**أولاً: فهرس الآيات القرآنيّة**

حسب ترتيبها في الكتاب الكريم

الآية السورة ورقمها الصفحة

5 - المائدة

112 30

115 44

11 - هود

112 44

12 - يوسف

113 29

18 - الكهف

140 104

22 - الحج

114 2

39 - الزمر

118 9

**ثانياً: فهرس الأسماء الأعلام**

ص: 305

الأمدي 124

أبرخس 126

أبرويز 172

إبن أبي أصيبعة 149

إبن الأعرابي 124، 163

إبن خلّكان 132

إبن الروميّ 128

إبن سينا 166

إبن العفيف 158

ابن المعتز 144-128

إبن مقبل 153

إبن ميادة 94

إبن نباتة 98، 101، 154

إبن النبيه 157

ابن النقيب 106

إبن هاني 162

إبن الوردي 102

أبو الطيّب ← المتنبّي

أبو تمام 121، 123، 124

148، 176، 174، 173

أبو دهبل 153

أبو عمرو بن العلاء 94

160،144،143

أبونواس 113،95

156،132،131

أبي عبادة ← البحترى

أبي محمّد الخازن 160

أحد تلامذته ← البحترى

أحمد ← المتنبّي

الأخ ← الهادي بن العباس

الأزجاني 132،129

166،164،162،145

الأصمعي 144،143

أفلاطن 166

امرؤ القيس 151،119،95

أمير المؤمنين - ع - 112

أمين الدولة ابن التلميذ 149

البحترى 114،92،90

157،151،123،115

بطلميوس 126

البهاء زهير 114

جرير 158



جعفر الحلّي 113

حبيب ← أبو تمام

الحسن بن هاني ← أبو نواس

الحطيئة 95

حيص بيص 149

الفهارس الفنيّة

ديك الجنّ 96

الراعي 158

رسول ربّ العالمين ← محمّد - ص -

الزّمخشري 104

زهير بن أبي سلمى 146،95

ص: 306

السروجي 157

سعدي 148

السكاكي 112،111

الشاه ناصرالدين 148

الشريف الرضي 133

شكسبيه 130

الشيخ ← أوتّمَام

الشيخ ← الطوسي

الشيخ ← سعدي

الشيخ ← أبو محمد الخازن

الشيخ ← ابن سينا

الشيخ ← محمد الرضا النجفي

شيرين 172

صاحب طبقات الأطباء ← ابن

أبي أصيبعة

الصفدي 136

صفي الدين الحلّي 105،104

176،144،107

الضبي 121

الطوسي 142

عروة بن الورد 155،153

علي بن محمّدرضا (آل كاشف)

الغطاء) 80

علاء الدين ← الوداعي

عمرو بن ربيعة 161

عنتر العبسي 148، 122

الغزي 134، 132

كاظم (آل كاشف الغطاء) 79

كافور 115

كثير 97

المتبي 121، 115، 95، 94

176، 174، 173، 162، 156

المتوكل 98

المحقق الحلّي 144

محمّد المصطفى - ص - 138، 104

محمّدرضا الشيبّي 120

محمّدرضا النجفي 167

المخلّب الهاللي 162

مسكين الدارمي 148

المعزي 122

المقتّع الكندي 179

(نابغة) بني الجعد 155

نابغة بني ذبيان 155

نبيّه ← محمد المصطفى - ص -

والده السعيد (: والد المحقّق

الحلّي) 144

الوداعي 176،108،107

الهادي بن العباس (آل كاشف الغطاء) 169،166،112،84

ص: 307

أولاً: الأبيات

- أمط ..... مواقيتا 134
- وإن ..... كماهما 159
- أحبك ..... أخشباها 133
- هي الجرعاء ..... تراها 133
- أظنّ ..... فاها 133
- إذا ..... لثامها 85
- أتعذر ..... لاترومها 146
- عصافير ..... الذئاب 95
- ماء ..... الحب عناباً 120
- يعطيكها ..... طرّفت عناباً 120
- من جعاد ..... غضاب 114
- سلطان ..... بلاحاجب 106
- فعارضني ..... شارب 101
- عن ..... الشارب 108
- كلانا ..... أجرب 97
- إذا ما ..... نضرب 97
- وددت ..... نهرب 97
- ألا ليتنا ..... نعزب 97
- يمدّون ..... قواضب 174

- نكون ..... نطلب 97
- ولمّا وردنا ..... أشعب 165
- السيف ..... اللعب 123
- لقد كنت ..... مواهب 101
- يا قومنا ..... مشوية 95
- مداهن ..... غالية 129
- قال ..... مختالة 107
- قُم ..... الغزالة 107
- إذا ما ..... الواقعة 105
- وأخشي ..... الراكعة 105
- مرّ ..... مرّة 83
- ربما ..... شمالات 110
- سموت ..... يترجج 122
- كأنّ ..... يراح 121
- ولأركبّ ..... الملاح 112
- مثل ..... جناح 113
- قطاة ..... الجناح 121
- وإنّ الذي ..... جدّاً 179
- فإنّ أكلوا ..... مجدّاً 179
- ولم أر ..... هجّداً 158
- وإنّ زجروا ..... سعداً 180

أطلب ..... أبوسعدهد146

وهمدان ..... راشدهد121

ص: 308

- إذا ..... غدا158
- فاتبعتها ..... الحقد92
- ولأحمل ..... الحقد180
- تخيّرت ..... هندا135
- كالقسيّ ..... الأوتار91
- ونكون ..... أكبر97
- فما ..... وتر140
- إذا ..... الهجر91
- وهرُّ ..... حُجرٌ120
- حين ..... حرٌّ105
- إذا ..... ساحر81
- فيا ليلتي ..... سحر114
- ولم يجعل ..... لاوحرا131
- بحيث ..... تنحر132
- فليفعلوا ..... بدر107
- فما العيش ..... أكر131
- فوددت ..... المحشر97
- بلادًا ..... العشر131
- ويقصّ ..... مقصّر106
- يا دار ..... عصنصر153
- وليس ..... فتقطر113



كتبت .....	99
و منكر .....	106
وبالغزّ .....	153
أنظر .....	160
ولمّا .....	140
عفت .....	153
والسكر .....	176
كانّ .....	120
أهيس .....	148
تضحك .....	132
رجلٌ .....	152
رأى .....	112
فلاترجوا .....	113
سفائن .....	113
كم .....	137
وأيّ .....	131
ولاوصل .....	157
وقفنا .....	132
وليس .....	113
وقفت .....	132
لا رجعت .....	114

أَيَّ الْمَكَانِ ..... الْمَعْشُوقًا 98

إِنَّ مَنْ عَتَى ..... بِالْعَقِيقِ 174

وَمَوْلَعٌ ..... شَبَاكَ 98

قَالَتْ ..... كِرَاكَ 99

إِنْ سَاءَنِي ..... بِبَالِكَ 180

وَيَحِكُ ..... هَلِكُ 114

فَمِنْ ..... سَائِلُ 157

فَمَذُ ..... الْغَزَالِ 107

نَوْعٌ ..... مَقْفَلًا 136

فَلَا تَشْلُلُ ..... الزَّلَالَ 115

ص: 309

- تنبأ..... الضلال 107
- ومن..... الزلا لا 117
- و تنظري ..... المال 174
- إن ..... لا يقتل 134
- و تعطو ..... إسحل 120
- فإنّ عهدي ..... العذلا 180
- طلّ ..... ماطل 114
- أحبّ ..... أرملأ 131
- و ظباء ..... متبول 133
- فقال ..... تدول 163
- وجدت ..... نزول 162
- ودنا ..... طول 133
- محلى ..... فصول 163
- فهلّل ..... أفول 163
- بغى ..... جفول 162
- فقال ..... تقول 163
- طاف ..... الغول 158
- و تعانقنا ..... مبلول 133
- فبيناه ..... الملاط ذلول 163
- فلمّا طوى ..... هو ذلول 163
- أتى ..... سلول 163

فقلا ..... ذمول 163

فقاما ..... قبيل 163

فما تمّ ..... دليل 163

بييت ..... عليل 164

شكا ..... قليل 163

فقال ..... بالفلاة قليل 163

جمال ..... الحسان قليل 164

بدر ..... النائم 158

ولم ير ..... شؤم 165

من عاشق ..... كلثم 161

يا ليت ..... أجمّ 159

خيال ..... القوام 124، 127

لعلوة ..... المستهام 124

وفتيّ ..... هرماً 98

عن ..... عندم 106

لاتفسدوا ..... لكم 159

هما ..... نسالما 159

يا حبّذا ..... العالم 158

فاسلم ..... السلم 174

مهامهاً ..... البوما 152

أنت ..... القروم 134

ولا تعصَّ ..... يتيِّمًا 175

يا دُرَّ ..... رحيمًا 175

إذا ..... بالشميم 79

الضارين ..... الأضغان 92

وسهيل ..... الخفقان 122

وقائل ..... سنَّ 108

فلست ..... حسناً 78

تركت ..... زمناً 78

وكلَّ ..... السمن 176

جاعلة ..... الأيمن 154

ص: 310

- إنّ ..... الأُمون 146
- وَعرض ..... البجون 153
- خسنت ..... العاذلين 174
- حَتّي ..... الحزين 153
- فمضى ..... لحقته 157
- يا حسن ..... حَقَّقته 157
- و يكاد ..... ألفاظه 159
- و عاذلٌ ..... جهله 124
- بليت ..... خاتمه 156
- فقلت ..... يرقص فيه 121
- أزورهم ..... يغري بي 162، 175
- يا نار ..... يهتدي 157
- يا بدر ..... التجري 107
- و أقول ..... منظري 97
- صف ..... جوري 102
- قالت ..... نفوري 102
- يا نفس ..... فارقي 114
- و ما بي ..... بالعوالي 98
- ولمّا ..... جسمي 156
- ورعن ..... منّي 153

غداثرها مستشزراتٌ إلى العلى 151

أنا أنت الضاربي أنت أنا 152

و للناس فيما يعشقون مذاهب 176

لا في الرجال و لالنسوان معدود 115

بجنب آس العذار 106

خدّ زهي باحمرار 106

كالورد و الجلنار 106

عفا ذوحسًا من فرتنى فالقوارع 155

بين الشقيقة فاللوى فالأجرع 155

ما لي أراك تحت رقّ 106

و ليس برسّمٍ دارسٍ من معول 164

كتبت من غير قرطاسٍ بلاقلم 113

عامدة أرض بني أنفن 154

عزّي أفراس الصبا و رواحله 79

و أفديه بعيني و هو ساقى 105

ص: 311









- [1] القرآن الكريم / كتابة عثمان طه / طبعة منظمة الإعلام الإسلامي / 1366 هـ ش. / تهران / ايران.
- [2] نهج البلاغة / علي بن أبي طالب - ع - / دارالكتاب اللبناني / 1387 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [3] أساس البلاغة / الزمخشري / دارصادر، داربيروت / 1965 / بيروت / لبنان.
- [4] الإصابة / العسقلاني / 4 ج / داراحياء التراث الاسلامي / 1328 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [5] الأعلام / الزركلي / 8 ج / دارالعلم للملثين / 1986 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [6] أعلام الأدب / أدهم الجندي / دمشق / 1954 م.
- [7] أعيان الشيعة / الأمين / 11 ج / دارالتعارف للمطبوعات / 1403 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [8] الأغاني / الأصفهاني / 26 ج / دارالفكر / 1407 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [9] الأمالي / المرتضى / 2 ج / دارإحياء الكتاب العربية / 1373 هـ ق. / القاهرة مصر.
- [10] الأمالي / القالي / 2 ج / دارالكتب المصرية / 1344 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [11] الأمالي / الزجاجي / دارالجيل / 1407 هـ ق. / بيروت / لبنان.

- [12] أمل الآمل / العاملي / 2 ج / دارالكتاب الاسلامي / 1362 هـ ش. / قم / ايران.
- [13] إنباه الرواة / ابن القفطي / 3 ج / دارالكتب المصرية / 1369 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [14] الأنساب / السمعاني / 4 ج / داراحياء التراث العربي / 1419 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [15] أنوارالربيع / المدني / 7 ج / مطبعة النعمان / 1969 م / النجف / العراق.
- [16] بحار الأنوار / المجلسي / 110 ج / دارالكتب الاسلامية / 1365 هـ ش. / تهران / ايران.
- [17] البداية و النهاية / ابن كثير / 14 ج / 1351 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [18] بزرگان فلسفه / توماس / كيهان / 1365 هـ ش. / تهران / ايران.
- [19] بغية الوعاة / السيوطي / 2 ج / المكتبة العصرية / صيدا / لبنان.
- [20] تاج العروس / الزبيدي / 20 ج / دارالفكر / 1421 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [21] تاريخ الأدب العربي / عمرفروخ / 3 ج / دارالعلم للملادين / 1969 م. / بيروت / لبنان.
- [22] تاريخ الطبري / الطبري / 10 ج / دارالمعارف / القاهرة / مصر.
- [23] تاريخ بغداد / البغدادي / 14 ج / 1349 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [24] تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان / مهدوى / 3 ج / نشر الهداية / 1367 هـ ش. / قم / ايران.
- [25] تاريخ فلسفه شرق و غرب / سروپالى راداكريشنان / 2 ج / انقلاب اسلامى / 1367 هـ ش. / تهران / ايران.
- [26] تزيين الأسواق / الأنطاكي / 2 ج / عالم الكتب / 1413 م. / بيروت / لبنان.
- [27] تهذيب اللغة / الأزهرى / 16 ج / دارالمصرية / القاهرة / مصر.
- [28] جمهرة أشعار العرب / القرشي / داربيروت / 1984 م. / بيروت / لبنان.
- فهرس مصادر التحقيق و التعليق
- [29] الجواهر المضيئة / القرشي / 2 ج / 1332 هـ ش. / حيدرآباد / هند.
- [30] حسن المحاضرة / السيوطي / 2 ج / 1299 هـ ق. / القاهرة / مصر.

- [31] خريدة القصر / الأصفهاني / 3 ج / مرآة التراث / 1377 هـ ش. / تهران / إيران.
- [32] خزانة الأدب / البغدادي / 12 ج / مكتبة الخانجي / 1406 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [33] خزانة الأدب / البغدادي / 4 ج / دارالطباعة المصرية / القاهرة / مصر.
- [34] خزانة الأدب / الحموي / دارالقاموس الحديث / القاهرة / مصر.
- [35] الخلاف / الطوسي / 6 ج / مؤسسة النشر الاسلامي / 1415 هـ ق. / قم / إيران.
- [36] الدرجات الرفيعة / المدني / مكتبة بصيرتي / 1397 هـ ق. / قم / إيران.
- [37] الدرر الكامنة / العسقلاني / 4 ج / دارالجيل / 1414 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [38] ديوان أبي المجد / مكتبة مسجد آية الله مجد العلماء / 1408 هـ ق. / اصفهان / إيران.
- [39] ديوان أبي تمام / أبوتمام / طبعة محمد جمال / القاهرة / مصر.
- [40] ديوان أبي نواس / أبونواس / دارالكتاب العربي / 1404 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [41] ديوان البحري / 4 ج / دارالمعارف بمصر / 1963 م. / القاهرة / مصر.
- [42] ديوان بهاء الدين زهير / بهاء الدين / ادارة الطباعة المنيرية / القاهرة / مصر.
- [43] ديوان الحماسة / أبي تمام / دارالكتب العلمية / 1418 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [44] ديوان الشابّ الظريف / ابن العفيف / مطبعة النجف / 1387 هـ ق. / النجف / العراق.
- [45] ديوان الشريف الرضي / الرضي / 2 ج / وزارة الارشاد الاسلامي / 1406 هـ ق. / تهران / إيران.
- [46] ديوان العجاج / العجاج / مكتبة دارالشرق / 1971 م. / بيروت / لبنان.
- [47] ديوان عمر بن أبي ربيعة / عمر بن أبي ربيعة / دار الأندلس / 1409 م. / بيروت / لبنان.
- [48] ديوان المتنبّي / المتنبّي / داربيروت / 1403 هـ ق. / بيروت / لبنان.

- [49] ديوان مجنون ليلي / مجنون ليلي / دارالكتاب العربي / 1415 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [50] الراح القراح / السبزواري / انجمن آثار و مفاخر فرهنگي / 1381 هـ ش. / تهران / ايران.
- ربيع الأبرار / الزمخشري / 5 ج / مؤسسه الأعلمي / 1412 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- رسائل إخوان الصفا / 4 ج / دارصادر / 2004 م. / بيروت / لبنان.
- [51] رغبة الأمل من كتاب الكامل / المرصفي / 4 ج / أوفست مكتبة الأسد / تهران / ايران.
- [52] روضات الجنات / الخوانساري / 8 ج / اسماعيليان / 1391 هـ ق. / قم / ايران.
- [53] رياض العلماء / الأصفهاني / 7 ج / مطبعة الخيام / 1401 هـ ق. / قم / ايران.
- [54] ريحانة الأدب / تبريزي / 8 ج، 4 مج / خيّام / 1374 هـ ش. / تهران / ايران.
- [55] شدّ الإزار / ابن جنيد / اوفست اطلاعات / 1372 هـ ش. / تهران / ايران.
- [56] شذرات الذهب / ابن العماد / 9 ج / دارالكتب العلميّة / 1419 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [57] شرح الكافية البديعية / الحلّي / دارصادر / 1412 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [58] شرح ديوان المتنبي / البرقوقي / 4 ج، 2 مج / دارالكتاب العربي / بيروت / لبنان.
- [59] صبح الاعشى / القلقشندي / 14 ج / 1331 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [60] صحاح اللغة / الجوهري / 7 ج / دارالكتاب العربي / القاهرة / مصر.
- [61] الصناعتين / العسكري / عيسى البابي الحلبي / القاهرة / مصر.
- [62] طبقات أعلام الشيعة / الطهراني / دانشگاه تهران / 1372 هـ ش. / تهران / ايران.
- [63] العروض العربي البسيط / يحيى معروف / دانشگاه رازی / 1378 هـ ش. / تهران / ايران.
- [64] العقد الفريد / ابن عبد ربّه / 9 ج / دارالكتب العلمية / 1407 هـ ق. / بيروت /

- [65] العمدة / القيرواني / 2 ج / دارالمعرفة / 1408 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [66] عيون الأنباء / ابن أبي أصيبعة / دارالفكر / 1376 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [67] غاية النهاية في طبقات القراء / ابن الجزري / 2 ج / 1351 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [68] الغدير / الأميني / 11 ج / دارالكتب الاسلامية / 1366 هـ ش. / تهران / ايران.
- [69] فرهنگ معين / محمد معين / 6 ج / انتشارات امير كبير / 1364 هـ ش. / تهران / ايران.
- [70] فلاسفه بزرگ / كرسون / 3 ج / انتشارات صفي عليشاه / 1363 هـ ش. / تهران / ايران.
- [71] فوات الوفيات / ابن شاکر / 5 ج / دارصادر / 1974 م. / بيروت / لبنان.
- [72] القاموس المحيط / الفيروزآبادي / داراحياء التراث العربي / 1422 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [73] الكامل في التاريخ / ابن الاثير / 13 ج / دارصادر / بيروت / لبنان.
- [74] كتاب البديع / ابن المعتز / اوفست مكتبة المثنى / 1399 هـ ق. / بغداد / العراق.
- [75] كتاب الحيوان / الجاحظ / 7 ج، 2 مج / دار و مكتبة الهلال / 1990 م. / بيروت / لبنان.
- [76] الكشكول / البهائي / 2 ج / انتشارات شركة طبع و نشر / قم / ايران.
- [77] كفاية الأصول / الخراساني / مؤسسه آل البيت / 1417 هـ ق. / قم / ايران.
- [78] كفاية الطالب / ابن الاثير / 1982 م. / موصل / العراق.
- [79] الكنى و الألقاب / القمّي / 3 ج / مكتبة الصدر / تهران / ايران.
- [80] اللؤلؤة الغرويّة / القائيني / 3 ج / 1422 هـ ق. / قم / ايران.
- [81] مجمع الأمثال / الميداني / 2 ج، 1 مج / دارالفكر / 1393 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [82] مراتب النحويين / اللغوي / 1375 هـ ق. / القاهرة / مصر.

- [83] المطوّل / التفتازاني / دارالكتب العلمية / بيروت / لبنان.
- [84] معاهد التنصيص - الطبعة القديمة - / العباسي / دارالطبعة المصرية / 1274 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [85] معاهد التنصيص - الطبعة الجديدة - / العباسي / 4 ج / 1367 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [86] معجم الادباء / الحموي / 10 ج، 20 مج / داراحياء التراث العربي / بيروت / لبنان.
- [87] معجم الأدباء / كامل سلمان الجبوري / 7 ج / دارالكتب العلمية / 2003 م. / بيروت / لبنان.
- [88] معجم البلدان / الحموي / 5 ج / دار بيروت / 1388 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [89] معجم الشعراء / كامل سلمان الجبوري / 5 ج / دارالكتب العلمية / 2003 م. / بيروت / لبنان.
- [90] معجم مصطلحات النقد العربي القديم / احمد مطلوب / مكتبة لبنان ناشرون / 2001 م. / بيروت / لبنان.
- [91] معجم مقائيس اللغة / ابن فارس / 5 ج / اوفست مكتب الإعلام الاسلامي / 1404 هـ ق. / تهران / ايران.
- [92] مفتاح العلوم / السكاكي / دارالكتب العلمية / 1348 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [93] المفصّل / الزمخشري / دارالجيل / بيروت / لبنان.
- [94] المفصّليات / الضبي / 2 ج / دارصادر / 1424 هـ ق. / بيروت / لبنان.
- [95] مكارم الآثار / حبيب آبادي / كمال / 1377 هـ ش. / اصفهان / ايران.
- [96] المكاسب / الانصاري / دارالحكمة / قم / ايران.
- [97] من روائع البديع / مأمون محمود / دارالفكر العربي / 1997 هـ ق. / دبي.
- [98] المنتظم / ابن الجوزي / 1357 هـ ق. / حيدرآباد / هند.
- [99] المنجد / لوئس معلوف / اسماعيليان / 1362 هـ ش. / تهران / ايران.
- [100] منشأ الإنشاء / احمد خوافي / دانشگاه ملّی ايران / تهران / ايران.
- [101] الموازنة بين البحري و أبي تمام / الأمدى / 1972 هـ ق. / القاهرة / مصر.



- [102] الموجز الكافي / نايف معروف / دارالنفائس 1997 م. / بيروت / لبنان.
- [103] الموسوعة العربية الميسرة / 2 ج / لجنة من العلماء / 1407 هـ ق. / دار نهضة لبنان / بيروت / لبنان.
- [104] الموشح في الأندلس / محمد مهدي البصير / دارالشؤون الثقافية / 1948 هـ ق. / بغداد / العراق.
- [105] النجوم الزاهرة / ابن تغري بردي / دارالكتب المصرية / 1348 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [106] نزهة الألباء / الانباري / 1294 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [107] نزهة المجالس / جمال خليل شرواني / زوّار / 1366 هـ ش. / تهران / ايران.
- [108] نقباء البشر / الطهراني / 12 ج / دارالمرتضى / 1404 هـ ق. / مشهد / ايران.
- [109] نهاية الارب / النويري / مصوّرة عن طبعة دارالكتب / 1374 هـ ق. / القاهرة / مصر.
- [110] الوافي بالوفيات / الصفدي / 25 ج / اوفست دارصادر / 1991 م. / بيروت / لبنان.
- [111] وفيات الأعيان / ابن خلّكان / 6 ج / دارصادر / بيروت / لبنان.
- [112] وقاية الأذهان / الأصفهاني / مؤسسة آل البيت / 1413 هـ ق. / قم / ايران.
- [113] يتيمة الدهر / الثعالبي / 4 ج، 2 مج / مطبعة السعادة / 1375 هـ ق. / القاهرة / مصر.

## تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم  
جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ  
(التوبة : 41)

منذ عدة سنوات حتى الآن ، يقوم مركز القائمة لأبحاث الكمبيوتر بإنتاج برامج الهاتف المحمول والمكتبات الرقمية وتقديمها مجاناً. يحظى هذا المركز بشعبية كبيرة ويدعمه الهدايا والندور والأوقاف وتخصيص النصيب المبارك للإمام عليه السلام. لمزيد من الخدمة ، يمكنك أيضاً الانضمام إلى الأشخاص الخيريين في المركز أينما كنت.

هل تعلم أن ليس كل مال يستحق أن ينفق على طريق أهل البيت عليهم السلام؟  
ولن ينال كل شخص هذا النجاح؟  
تهانينا لكم.

رقم البطاقة :

6104-3388-0008-7732

رقم حساب بنك ميلا:

9586839652

رقم حساب شيبا:

IR390120020000009586839652

المسمى: (معهد الغيمية لبحوث الحاسوب).

قم بإيداع مبالغ الهدية الخاصة بك.

عنوان المكتب المركزي :

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده اي، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلي، الرقم 129، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

البريد الإلكتروني : [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

هاتف المكتب المركزي 03134490125

هاتف المكتب في طهران 021 - 88318722

قسم البيع 09132000109 شؤون المستخدمين 09132000109.

مركز  
للبحوث والتحريات الكمبيوترية  
اصبحان  
الغمامة



للحصول على المكتبات الخاصة الاخرى  
ارجعوا الى عنوان المركز من فضلكم  
**www.Ghaemiyeh.com**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

و للايحاء من فضلكم

٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٥٩

